پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت(ع)

مناسبات اهل بیت علیهم‌السلام با ایرانیان

سید محمود سامانی

بسم الله الرحمن الرحيم

مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان

سیدمحمود سامانی

مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان

سیدمحمود سامانی

- **ناشر:** پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
  وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
- **تهیه:** پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام
- **سرویراستار:** محمدباقر انصاری
- **ویراستار:** علیرضا سالوند
- **چاپ:** چاپخانه مؤسسه بوستان کتاب
- **چاپ اول:** تابستان ۱۳۹۳
- **شمارگان:** ۱۴۰۰
- **قیمت:** ۲۵۰۰۰ تومان
- **عنوان:** ۲۸۶؛ **مسلسل:** ۴۷۳

همهٔ حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: قم، خیابان شهداء(صفائیه)، کوچه آمار، پلاک ۴۲
تلفن و دورنگار: ۳۷۸۳۲۸۳۳؛ ص.پ: ۳۷۱۸۵/۳۸۵۸، کدپستی: ۳۷۱۵۶_۱۶۴۳۹
مراکز پخش: ۱. قم، میدان شهدا، تلفن و دورنگار ۳۷۸۳۲۸۳۴
۲. تهران، خیابان انقلاب، روبروی درب دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده
طبقهٔ همکف، واحد ۳۱۲، تلفن: ۶۶۹۵۱۵۳۴
وب سایت: www.pub.isca.ac.ir ؛ پست الکترونیک: nashr@isca.ac.ir

سرشناسه:	سامانی، سیدمحمود، ۱۳۴۴ ـ
عنوان‌ونام‌پدیدآور:	مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان / سیدمحمود سامانی؛ تهیه پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام
مشخصات نشر:	قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری:	۴۸۰ ص
شابک:	۲۵۰۰۰۰ ریال : 978-600-195-158-9
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا
یادداشت:	کتابنامه: ص.[۴۳۱]-۴۶۲؛ همچنین به صورت زیرنویس
یادداشت:	نمایه
موضوع:	ایرانیان و چهارده معصوم
موضوع:	شیعه ـ ایران ـ تاریخ
موضوع:	شیعه ـ تاریخ
شناسه افزوده:	دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. معاونت پژوهشی. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام
رده‌بندی کنگره:	BP ۲۳۹/س۱۸م۸ ۱۳۹۳
رده‌بندی دیویی:	۲۹۷/۵۳۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی:	۳۴۹۱۸۷۸

فهرست مطالب

سخنی با خواننده ۱۳
مقدمه ۱۷

فصل اول: کلیات

۱. تبیین موضوع و پرسش‌های تحقیق ۲۳
۲. پیشینه تحقیق ۲۵
۳. بررسی منابع ۲۷
الف) منابع ۲۸
ب. تحقیقات ۳۳
۴.محدودیت‌ها و مشکلات تحقیق ۳۳
۵. مفاهیم ۳۵
الف. اهل‌بیت علیهم‌السلام ۳۵
ب) ایران و ایرانیان ۴۱
ب. ۱. ایران: ۴۱
۲. ایرانیان ۴۶
ج) موالی ۴۹
د) عجم ۵۰

هـ) حمراء ۵۱
و) اسواران ۵۳
ز) ابنای ۵۵
ح) فُرس (فارس) ۵۵
ط) مناسبات (تعامل) ۵۶

فصل دوم: مناسبات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ایرانیان

مقدمه ۵۷
الف) ایرانیان در قرآن کریم ۶۱
ب) مناسبات رسول‌خدا با ایرانیان ۶۹
۱. یاران ایرانی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۷۰
۱.۱. سلمان فارسی ۷۰
۲ـ۱. دیگر ایرانیان مسلمان در مدینه ۷۲
۲. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خسرو پرویز ۷۶
۳.۱. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ایرانیان مقیم یمن ۷۷
۴.۱. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ایرانیان ساکن بحرین ۸۱
ج) ایرانیان در آیینه کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۸۴

فصل سوم: راه‌های آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام

۱. حضور اهل‌بیت علیهم‌السلام در میان ایرانیان ۸۹
۲. تلاش اهل‌بیت علیهم‌السلام در شناساندن خود ۱۱۰
۳. نقش شعراء در شناساندن اهل‌بیت علیهم‌السلام ۱۱۵
۴. مهاجرت سادات علوی به ایران ۱۱۷

۵. حضور صحابه متمایل به اهل‌بیت علیهم‌السلام در میان ایرانیان ۱۲۵
الف) سلمان فارسی ۱۲۷
ب) عمار یاسر ۱۳۰
ج) حذیفة‌بن‌یمان ۱۳۲
د) عبدالله‌بن‌بدیل‌بن‌ورقاء خزاعی ۱۳۶
هـ) کارگزاران امام علی علیه‌السلام در ایران ۱۳۹
۶. مبلغان اعزامی از سوی امامان علیهم‌السلام ۱۴۰
۷. اهل بیت علیهم‌السلام و جذب بردگان، موالی و اسرا ۱۴۱
۸. محبوبیت اهل‌بیت علیهم‌السلام ۱۴۴
۹. مظلومیت علویان ۱۴۶
۱۰. سکونت قبایل عرب هواخواه اهل‌بیت علیهم‌السلام در ایران ۱۴۷
۱۱. عدالتخواهی اهل‌بیت علیهم‌السلام ۱۵۱
۱۲. قیام‌های شیعی ۱۶۷
الف) قیام امام حسین علیه‌السلام: ۱۶۷
ب) قیام مختار ۱۶۹
ج) دیگر قیام‌ها ۱۷۱
۱۳. ازدواج اهل‌بیت علیهم‌السلام با زنان ایرانی تبار ۱۷۳
۱۴. دیگر علل آشنایی ۱۷۶
۱۵. موانع آشنایی ۱۷۷

فصل چهارم: پراکندگی جغرافیایی پیروان ایرانی اهل‌بیت علیهم‌السلام

مقدمه ۱۸۱
الف) اوضاع دینی و مذهبی ایران در عصر ائمه علیهم‌السلام ۱۸۲

۱. زرتشتی ۱۸۲
۲. یهود ۱۸۴
۳. مسیحیت ۱۸۴
۴. آئین بودا ۱۸۵
۵. اسلام ۱۸۵
ب) مذهب‌های رایج در ایران در عصر ائمه علیهم‌السلام ۱۸۷
۱. خوارج ۱۸۷
۲. شیعه ۱۸۸
۲.۱. کیسانیه ۱۸۸
۲ـ۲. زیدیه ۱۹۰
۲. ۳. اسماعیلیه ۱۹۱
۲ـ۴. شیعه اثنی‌عشری (امامیه) ۱۹۲
ج) سکونتگاه‌های ایرانیان طرفدار اهل‌بیت علیهم‌السلام ۱۹۷
۱. عراق ۱۹۸
۱ـ۱. کوفه ۱۹۹
۱ـ۲. بغداد ۲۰۲
۱ـ۲. جبال (جبل) ۲۰۵
۱ـ۲. قم ۲۰۸
۲ـ۲. کاشان ۲۱۳
۳ـ۲. تفرش (طبرس) ۲۱۵
۴ـ۲. آوه ۲۱۶
۵ـ۲. ری ۲۱۸
۶ـ۲. همدان ۲۲۳

۷ـ۲. قزوین ۲۲۴
۸ـ۲. دینور ۲۲۶
۹ـ۲. کرمانشاهان (قرمیسین) ۲۲۷
۱۰ـ۲. اصفهان ۲۲۸
۳. آذربایجان ۲۲۹
۴. جرجان ۲۳۰
۵. اهواز ۲۳۱
۶. شرق و جنوب شرقی ایران ۲۳۳
۷. غور ۲۳۴
۹. خراسان ۲۳۶
۱ـ۹. نیشابور ۲۴۳
۲ـ۹. بلخ ۲۴۵
۳ـ۹. بیهق ۲۴۶
۴ـ۹. مرو ۲۴۷
۵ـ۹. سمرقند و کش ۲۴۹

فصل پنجم: مناسبات امام علی علیه‌السلام و ایرانیان

۱. ورود اسلام به ایران ۲۵۱
۲. میزان رابطه اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان ۲۵۵
الف) چگونگی اداره ایران ۲۶۱
۱. سازمان اداری عرب ۲۶۲
۲. تقسیمات اداری ۲۶۳
مأمور مالیه ۲۶۶

قاضی ۲۶۶
ب) سیاست کشورداری امیرمؤمنان علیه‌السلام ۲۶۷
۱. تعامل امام علی علیه‌السلام با ایرانیان ۲۶۹
۲. حضور ایرانیان در نبردهای عصر امام علی علیه‌السلام ۲۷۴
۳. یاران ایرانی امام علی علیه‌السلام ۲۷۷
۴. شورش برخی ایرانیان ۲۸۰
۵. بیعت ایرانیان با امیرمؤمنان علیه‌السلام ۲۸۲
۱ـ۵. بیعت ایرانیان ساکن عراق ۲۸۲
۱ـ۱ـ۵. بیعت ایرانیان مقیم کوفه ۲۸۳
۲ـ۱ـ۵. بصره ۲۸۵
۳ـ۱ـ۵. مدائن ۲۸۷
۴ـ۱ـ۵. انبار ۲۹۲
۲ـ۵. بیعت ایرانیان منطقهٔ «جبل» ۲۹۳
۱ـ۲ـ۵ ری و قزوین: ۲۹۶
۲ـ۲ـ۵ ماهان (دینور و نهاوند) ۲۹۸
۳ـ۲ـ۵. کرمانشاه (قرمیسین) ۲۹۸
۴ـ۲ـ۵. اصفهان ۲۹۸
۳ـ۵. بیعت مردم شمال غرب ایران ۳۰۰
۴ـ۵. فارس و کرمان ۳۰۶
۱ـ۴ـ۵ استخر (اصطخر) ۳۰۸
۲ـ۴ـ۵ اردشیر خُرّه ۳۰۹
۵ـ۵. اهواز ۳۱۱
۶ـ۵. بحرین و عمان ۳۱۲

۷ـ۵. خراسان ۳۱۵
۸ـ۵. سیستان ۳۲۰
۹ـ۵. غور ۳۲۱
۶. فهرست کارگزاران امام علی علیه‌السلام بر ایرانیان ۳۲۲

فصل ششم: مناسبات حسنین علیهماالسلام با ایرانیان

الف) مناسبات امام حسن علیه‌السلام با ایرانیان ۳۲۷
واکنش ایرانیان نسبت به سبّ علی علیه‌السلام ۳۳۱
ب) مناسبات امام حسین علیه‌السلام ۳۳۴
واکنش ایرانیان نسبت به شهادت امام حسین علیه‌السلام ۳۳۷

فصل هفتم: مناسبات امام سجاد علیه‌السلام تا امام کاظم علیه‌السلام با ایرانیان

الف) مناسبات امام سجاد علیه‌السلام ۳۳۹
ب) مناسبات امام باقر علیه‌السلام ۳۴۵
ج) مناسبات امام صادق علیه‌السلام ۳۴۸
اوضاع سیاسی عصر امام ۳۴۹
یاران ایرانی امام صادق علیه‌السلام ۳۵۲
چگونگی ارتباط امام صادق علیه‌السلام با ایرانیان ۳۵۵
سازمان وکالت ۳۵۵
امام صادق علیه‌السلام و ابوسلمه خلال ۳۵۹
امام صادق علیه‌السلام و ابو مسلم خراسانی ۳۶۰
ت) مناسبات امام موسی بن جعفر علیه‌السلام ۳۶۲
برمکیان ایرانی و امام کاظم علیه‌السلام ۳۶۶
اصحاب و یاران ایرانی امام کاظم علیه‌السلام ۳۷۰

فصل هشتم: مناسبات امام رضا علیه‌السلام با ایرانیان

نقش ایرانیان در ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام ۳۷۴
بیعت ایرانیان با امام رضا علیه‌السلام ۳۸۳
امام رضا علیه‌السلام و طاهریان ۳۸۵
مناسبات امام با دیگر ایرانیان ۳۸۸
اصحاب و یاران ایرانی امام ۳۸۹
پیامد شهادت امام در ایران ۳۹۱

فصل نهم: مناسبات ابنای الرضا علیه‌السلام با ایرانیان

الف) مناسبات امام جواد علیه‌السلام ۳۹۳
ب) مناسبات امام هادی علیه‌السلام ۴۰۱
۱. مناسبات امام هادی با ایرانیان در مدینه ۴۰۳
۲. مناسبات امام با ایرانیان در سامرا ۴۰۴
۳. کارگزاران و یاران ایرانی امام هادی علیه‌السلام ۴۰۸
ج) مناسبات امام حسن عسکری علیه‌السلام و ایرانیان ۴۰۹

فصل دهم: مناسبات امام عصر علیه‌السلام با ایرانیان ۴۱۵

نتیجه ۴۲۵

کتابنامه ۴۳۱

نمایه ۴۶۳

سخنی با خواننده

رسول‌خدا ﷺ و اهل‌بیت گرامی او همواره مورد توجه و احترام مسلمانان بوده، نزد پیروان خود، جایگاه ویژه‌ای دارند و به سفارش خداوند حکیم، در رفتار، کردار و گفتار الگوی انسان‌ها به‌ویژه مسلمانان و شیعیان هستند.

مردم ایران هم‌اکنون پیرو مکتب و مذهب اهل‌بیت ﷺ هستند. اسلام در آغاز در شکل و محتوایی متفاوت و حتی گاه متضاد با مکتب و مذهب اهل‌بیت ﷺ و همسو با خواسته قریش به ایرانیانِ خسته از دین زردتشتی و جامعهٔ به‌شدت طبقاتی ساسانی عرضه شد و دستگاه خلافت اموی و عباسی نیز طی چند قرن، اسلام قریشی را تبلیغ و ترویج کرد؛ ولی دیری نپایید که ایرانیان خردمند و حقیقت‌جو به‌تدریج و به دلایل گوناگون اسلام قریش را ترک کرده، پیرو مکتب و مذهب اهل‌بیت ﷺ، یعنی اسلام ناب محمدی شدند و به جای الگوپذیری از دیگران، فرمان خداوند حکیم و قرآن کریم را در الگو قراردادن رسول‌خدا ﷺ و اهل‌بیت گرامی‌اش به گوش جان نیوشیدند.

از پرسش‌های جدی درباره اینکه ایرانیان مکتب و مذهب اهل‌بیت ﷺ را برگزیدند ـ پرسشی که جان هر انسان کنجکاو و از جمله ایرانیان خوش‌ذوق را تحریک می‌کند ـ این است که رابطه ایرانیان با اهل‌بیت و به‌ویژه با ائمه ﷺ، در دوره حیات و حضور آنان به چه میزان و چگونه بوده است و آنان با وجود

تبلیغات همه جانبهٔ اسلامِ قریشی دستگاه حکومت اموی و عباسی، چرا و چگونه به سمت اسلام ناب محمدی گرایش یافتند و از چه راه‌هایی بر آن دست یازیدند؟ کدام مناطق ایران چرا و چگونه زودتر به مذهب اهل‌بیت ﷺ گرویدند چرا ایرانیان از میان فرقه‌ها و مذهب‌های متعدد اسلامی و به‌ویژه با وجود مذهب رسمی دستگاه حکومتی و تبلیغ پیوسته آن، به مذهب و مکتب اهل‌بیت ﷺ، معتقد شدند و این چگونه رخ داد؟

پژوهشگران پرتلاش ایرانی و خارجی سال‌ها کوشیده‌اند تا از راز و رمز چرایی و چگونگی ورود مذهب شیعه به ایران و به‌ویژه گرایش ایرانیان به این مذهب و مکتب با وجود فرقه‌ها و مذهب‌های متعدد اسلامی در این منطقه و رابطه دوجانبه آنان با اهل‌بیت ﷺ، به‌ویژه در عصر حضور ائمه ﷺ پرده بردارند و در این خصوص آثار ارزشمندی آفریده‌اند. با این حال هنوز کام تشنهٔ جویندگان حقیقت سیراب نشده و روح حقیقت‌جوی آنان آرام نگرفته است. بی‌تردید پاسخ به این پرسش‌ها و رمزگشایی از این رازها کار آسانی نبوده و نخواهد بود؛ اما به حکم «آب دریا جملگی نتوان کشید، هم به قدر تشنگی باید چشید»، هر جوینده حقیقت باید تمام توان و مهارت خود را در کشف و یافتن حقیقت به کار گیرد.

پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت ﷺ، به منظور پاسخگویی علمی، روشمند، مستند و منطقی به این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه، پروژه‌ای را طراحی کرد و به همت یکی از پژوهشگران گرانقدر خود به اجرا گذاشت تا حقیقت را به جویندگان آن بنمایاند. امید است در دستیابی به این هدف موفق شده باشد.

بدیهی است انتقال پایتخت اسلام به همت والای امیرمؤمنان ﷺ از مدینه به کوفه در نزدیکی پایتخت قدیم ایران، حضور فرزندان و یارانشان در این منطقه و

دیگر مناطق ایران، ظلم و ستم مضاعف و پیوسته امویان و عباسیان نسبت به علویان و ایرانیان، حضور امام رضا ﷺ در ایران و ... بستر مناسب را برای آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت ﷺ فراهم کرد.

از سوی دیگر، هم اهل‌بیت ﷺ و هم ایرانیان از ستم حکومت اموی و عباسی رنج می‌بردند و درد مشترک و منافع مشترک نیز می‌توانست آن دو را به هم نزدیک کند. در همین راستا مهاجرت مکرر سادات علوی از مناطق مرکزی قلمرو اسلام به مناطقی از ایران و استقبال ایرانیان از آنان و اقامت آنان در میان این قوم، راهی برای ارتباط و آشنایی بیشتر بود. نیز روح خردگرا، کنجکاو و تشنهٔ علم ایرانیان، به‌ویژه توده محروم از علم در عصر ساسانی و وجود منبع علوم، به‌ویژه علوم عقلی نزد اهل‌بیت ﷺ می‌توانست سبب نزدیکی آن دو به هم باشد، به‌ویژه اسلامی که دستگاه حکومتی عرضه می‌کرد، بیشتر بر نقل تکیه داشت و اکتفا به علوم نقلی، روح تشنه ایرانیان را به طور کامل سیراب نمی‌کرد. چه بسا تبلیغات فراوان و پررنگ و لعاب اموی و عباسی علیه اهل‌بیت ﷺ، در ایران نتیجه معکوس داده باشد و روح کنجکاوی آنان را برای شناخت اهل‌بیت ﷺ، بیشتر برانگیخته باشد.

پژوهش پیش رو در حد توان، فرصت و بضاعت علمی خود کوشیده است تا از چرایی و چگونگی مناسبات ایرانیان با اهل‌بیت ﷺ، در مقاطع زمانی گوناگون عصر ائمه ﷺ و در مناطق مختلف ایران پرده بردارد و از پراکندگی جغرافیایی علاقه‌مندان به ائمه ﷺ و فرایند رو به رشد روابط آنان از زمان پیامبر ﷺ تا پایان دوره حیات و حضور ائمه ﷺ، موانع جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی این ارتباط و زمینه‌ها و عوامل مساعد این رابطه سخن بگوید و البته تا حدی این آرزو را بر آورده است؛ هرچند تا پایان این راه هنوز راه درازی مانده است.

در پایان لازم است از اعضای شورای محترم علمی پژوهشکده آقایان محمدجواد صاحبی، دکتر نعمت‌الله صفری، دکتر محمدحسین فلاح‌زاده، جناب آقای مصطفی صادقی، علیرضا شالباف مدیر محترم پیشین دفتر پژوهش، حجت الاسلام والمسلمین نورمحمدی مدیر محترم فعلی دفتر پژوهش، جناب حجت الاسلام والمسلمین حمیدرضا مطهری مدیر محترم گروه سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام، و به‌ویژه از جناب آقای سیدمحمود سامانی که اجرای پروژه را عهده‌دار بوده‌اند و از آقای دکتر سیدعلیرضا واسعی مدیر پیشین پژوهشکده که طراحی و تصویب این پروژه در زمان مدیریت ایشان بوده، صمیمانه تشکر و قدردانی کنم. از پژوهشگران فرهیخته به‌ویژه تاریخ‌پژوهان گرانمایه و خوانندگان محترم تقاضای اکید دارم با ارائه نظراها و نکته‌سنجی‌های خود، این پژوهشکده را در رفع کاستی‌های این اثر و آثار دیگر یاری کنند.

دکتر محمد الله‌اکبری

مدیر پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام

مقدمه

ورود اسلام به ایران آغازگر دوره‌ای نوین در این سرزمین بود. از عوامل مؤثر در اسلام‌پذیری ایرانیان، نخست جذابیت تعالیمِ حیات‌بخش اسلام و نیز ارتباط نزدیک و همسایگی مردم ایران با عرب مسلمان بود. بیشتر ایرانیان نخستین آشنایی خود با آیین اسلام را از طریق کارگزاران خلفا، به‌ویژه خلفای اموی و عباسی یافتند و ورود اسلام به ایران شکل غیر شیعی داشت. با وجود این برخی از ایرانیان به طرق مختلف با مذهب شیعه و اهل‌بیت علیهم‌السلام آشنایی یافته، به تشیع امامی از گونه اعتقادی آن روی آوردند؛ ازاین‌رو طبیعی بود که مناسباتی میان ائمه اطهار علیهم‌السلام و پیروان ایشان در ایران برقرار شود.

البته مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان چنان‌که برخی تصور می‌کنند، به سبب موانعی گسترده نبود. شرایط زمانی خاصِ بیشتر اهل‌بیت علیهم‌السلام، روابط تنگاتنگ آنان با ایرانیان را ایجاب نمی‌کرد. با وجود این، اصل وجود مناسباتی میان آنان مسلّم است؛ هرچند در منابع، اطلاعات مربوط به این موضوع انعکاس چندانی نداشته است. محدودیت‌های سیاسی و تحت کنترل قرار دادن فعالیت‌های امامان از سوی دستگاه خلافت و درپیش‌گرفتن سیاست تقیه و شیوه‌های پنهانی مبارزه بیشتر امامان ـ که برای حفظ جان خود و شیعیان صورت می‌گرفت ـ و نیز طولانی نبودن عمر برخی امامان و مشکلات به‌وجود آمده برای شیعیان در پی

شهادت برخی از ائمه و دوری راه، از عوامل کم شدن روابط و نیز از عوامل عدم نقل اخبار در منابع تاریخی است. در عین حال در برخی منابع، اطلاعات اندکی از روابط با ایرانیان انعکاس یافته است.

از نکات قابل توجه این است که نوع مناسبات امام علی علیه‌السلام در مقایسه با امامان دیگر فرق می‌کرد؛ چون آن حضرت به مدت چهار سال و نه ماه (۳۵ـ ۴۰ق) در رأس حکومت قرار داشت و به یک معنا با تمام ایرانیان ـ اگر چه غیرمستقیم ـ در ارتباط بود و کارگزاران امام در اقصی نقاط ایران حضور داشتند.

مناسبات بقیه ائمه علیهم‌السلام از طرق گوناگون صورت می‌گرفت و بسته به شرایط تغییر می‌کرد. عصر سه امام نخست، ویژگی خاص خود را داشت. پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام، فرزندش امام سجاد علیه‌السلام روش تقیه را در پیش گرفت. اتخاذ این سیاست در فضای خفقان و وحشت و ترس که پیش از آن معاویه ایجاد کرده بود و جانشینان او در پیش گرفته بودند، بسیار بجا و کارآمد بود. دیگر امامان نیز این سیاست را دنبال کردند. این امر، زمینه‌ساز حرکت علمی فرهنگی مهمی شد که از آثار آن، توسعه مذهب شیعه اثنی‌عشری بود؛ بنابراین طبیعی است که روابط اهل‌بیت با ایرانیان نوعاً فرهنگی بوده باشد.

از زمان امام صادق علیه‌السلام به سبب اقدامات امنیتی شدید دستگاه حکومتی بنی‌عباس در مورد هواداران اهل بیت علیهم‌السلام امکان مناسبات و ارتباط ایرانیان با امامان با مشکل مواجه شده بود؛ ازاین‌رو رابطه شیعیان با ائمه، بیشتر غیرمستقیم، با واسطه و از طریق مکاتبات و سازمان وکالت صورت می‌گرفت. حکومت ظلم و استبداد برای محدودکردن رابطه امامان و مسلمانان، به حبس، شکنجه و کشتار شیعیان و هواداران ایشان می‌پرداخت. با این حال، کسی نمی‌تواند منکر نفوذ گسترده امامان در جهان اسلام آن روز باشد.

افزایش روزافزون شیعیان و انتشار چشمگیر معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام در نقاط مختلف و در فضای اختناق، بیانگر وجود تشکیلات کارآمد و منسجم و با مدیریتی آگاهانه است؛ تشکیلاتی که در اوج اختناق و موج فزاینده تبلیغاتی دستگاه خلافت، ضمن نگاه‌داشتن روابط عاطفی و پیوندهای دینی میان خود و شیعیان، آنان را در مرزهای عقیدتی و فکری با وجود نحله‌های گوناگون فکری و کلامی و فرقه‌ها و مذهب‌ها در جامعه بزرگ اسلامی از انحرافات مصون نگه‌دارد و هویت آن را در این دوران پرتلاطم و سخت تهاجم فکری و فرهنگی حفظ کند.

تحقیق حاضر به دلیل نگاه خاص و دقیق به موضوع و ارائه گزارشی اجمالی از سیر مناسبات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان می‌تواند برای شیفتگان اهل‌بیت علیهم‌السلام و مطالعات شیعی سودمند باشد. در این پژوهش، سعی شده است تصویری در حد بضاعت از مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان ارائه شود و این پژوهش علی‌رغم کاستی‌هایش، دریچه‌ای برای ورود به بحث‌ها و پژوهش‌های جدید باشد.

مقصود ما از مناسبات، روابط با آن دسته از عربِ ساکن‌شده در ایران که تدریجاً هویت ایرانی پیدا کردند و نیز دیگر ایرانیانی است که هواخواه و شیعه ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند نه تمام ایرانیان؛ زیرا در عصر آنان، علاوه بر آنکه غالب ایرانیان بر مذهب خلفا (اهل سنت) بودند، برخی از ایرانیان مذهب خارجی و ادیانی چون مجوسی (زرتشتی) داشتند. در این زمان مذهب امامیه در رقابت با مذهب حاکم خلافت و همچنین زیدیه، فرصت مناسبی برای رشد و توسعه فراگیر پیدا نکرد که از دلایل آن می‌توان به بی‌بهره‌بودن مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام از پشتوانه سیاسی در برابر دو مذهب زیدی و سنی اشاره کرد. رویکرد ائمه علیهم‌السلام و امامیه به تقیه و انزوای آنان از عرصه سیاسی نیز موجب همراهی گروه‌هایی از مردم با تبلیغ‌کنندگانِ قیام به سیف شد.

در این نوشتار ملاک توجه به مسئله، ملیت و احساسات نژادپرستی نیست.

اهل‌بیت علیهم‌السلام به همه مردم و بلکه جهانیان، با هر ملیتی ـ ازاین‌رو که انسان هستند ـ نگاه یکسانی داشتند، چنان‌که آنان جز درباره ایرانیان، از برخی دیگر اقوام و ملت‌ها نیز به نیکویی یاد کرده‌اند و احیاناً آنان را ستوده و با شیعان آن مناطق نیز همانند ایرانیان مناسباتی داشته‌اند.

مطالب و چارچوب این نوشتار که پس از کاوش بسیار در منابع مختلف فراهم آمد، در ده فصل تنظیم شده است و در نوع خود ـ دست‌کم در ساختار و شکل ارائه ـ کاری نو به شمار می‌آید:

فصل اول تحت عنوان کلیات به مباحثی همچون تعریف اهل‌بیت، ایران، ایرانیان، موالی و اصطلاحات مرتبط با موضوع پرداخته است.

فصل دوم به مناسبات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با ایرانیان اشاره دارد. نخست بحثی از ایرانیان در قرآن ارائه شده و نظر مفسرانی که ذیل برخی آیات، از ایرانیان سخن گفته و این آیات را بر ایشان تطبیق داده‌اند، آورده شده است. آن‌گاه به صحابه ایرانی‌تبار و نفوذ و گسترش اسلام در مناطقی از ایران و یا گرایش برخی ایرانیان به اسلام در زمان رسول‌خدا پرداخته شده است.

فصل سوم متکفل بحث از راه‌های آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام است. از راه‌های آشنایی می‌توان به حضور اهل‌بیت علیهم‌السلام در میان برخی ایرانیان، تلاش ایشان برای شناساندن حقانیت امامت خود، نقش شعرا در انتقال و انتشار فضایل و بیان مظلومیت ایشان از طریق سرودن اشعار در مناقب و مراثی جانسوز آنان اشاره کرد.

در فصل چهارم نخست به اوضاع مذهبی ایران در عصر ائمه علیهم‌السلام اشاره شده و پس از آن به پراکندگی جغرافیایی پیروان ایرانی اهل‌بیت مانند جبال، خراسان، شمال ایران و برخی جاهای دیگر پرداخته شده است.

فصل پنجم به مناسبات امیرمؤمنان علیه‌السلام با ایرانیان اختصاص یافته است. در این فصل، ضمن اشاره اجمالی به سازمان اداری عرب، از سیاست کشورداری آن

حضرت سخن گفته شده و نمونه‌هایی از روابط امام با ایرانیان آورده شده است. بیعت ایرانیان از طریق کارگزاران آن حضرت و نوع تعامل ایشان با ایرانیان از دیگر مباحث این فصل است.

فصل ششم به مناسبات حسنین علیهما السلام و فصل هفتم به مناسبات امام سجاد تا امام کاظم علیه السلام و فصل هشتم به مناسبات امام رضا علیه السلام اختصاص داده شده است. مناسبات سه امام بعدی که به ابناءالرضا شهرت دارند، فصل نهم نوشتار را تشکیل داده و مناسبات امام دوازدهم نیز فصل پایانی را به خود اختصاص داده است.

بدیهی است آنچه در این فصل‌ها عرضه شده، با توجه به وسع و توان نگارنده بوده و کار مفصل و عمیق مد نظر نبوده است. امید است این اثر با وجود کاستی‌های بسیارش که پیشاپیش بدان معترفیم، ضمن جلب رضایت الهی و خشنودی معصومان علیهم السلام، مقدمه و پیش‌درآمدی برای تحقیقات گسترده شود.

بر خود لازم می‌دانم از رئیس محترم پژوهشکده تاریخ و سیره، جناب استاد دکتر محمد الله‌اکبری که با اشراف و پیگیری موجب به ثمر نشستن این اثر شدند، تشکر کنم. نیز از رئیس محترم پیشین پژوهشکده، جناب دکتر سیدعلیرضا واسعی ـ که این اثر در زمان ریاست ایشان تصویب و پیگیری شد و علی‌رغم طولانی‌شدن کار پروژه، ایشان با سعه صدر کنار آمدند ـ قدردانی می‌کنم. از جناب دکتر نعمت‌الله صفری فروشانی سپاسگزاری ویژه می‌کنم که در جایگاه ناظر پژوهش، راهنمایی‌های ارزنده‌ای داشتند و با دقت و حوصله این اثر را ارزیابی‌کردند و نکات اساسی و مهمی را یادآور شدند. همچنین از مدیر محترم گروه سیره اهل‌بیت علیهم السلام جناب دکتر حمیدرضا مطهری سپاس ویژه دارم. نیز از جناب علیرضا شالباف مدیر پژوهش و دیگر کسانی که به هر طریقی مشوق بوده یا راهنمایی کردند، سپاسگزارم.

سیدمحمود سامانی

فصل اول

کلیـات

۱. تبیین موضوع و پرسش‌های تحقیق

یکی از مباحث مهم و اساسی در تاریخ ایران در دوره اسلامی، فرایند و چگونگی مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان است. عصر ائمه اطهار علیهم‌السلام به مدت حدود ۲۵۰ سال (۱۱ـ۲۶۰ق) و نیز عصر غیبت صغرای امام مهدی علیه‌السلام به مدت ۶۹ سال، در واقع نخستین دوره تاریخی شیعه بود که بر شکل‌گیری فرهنگ شیعه بیشترین تأثیر را داشت و بن‌مایه دوره‌های بعدی گردید. در این دوران که در واقع دوران گذر از عصر ساسانی به عصر اسلامی بود، به‌تدریج و دست‌کم از عصر خلافت امیرمؤمنان علیهم‌السلام برخی از ایرانیان، با مذهب شیعه و اهل‌بیت علیهم‌السلام آشنایی یافتند و به تشیع امامی از گونه اعتقادی آن روی آوردند؛ ازاین‌رو طبیعی بود که مناسباتی میان امامان و پیروان ایشان در ایران برقرار شود.

آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام از راه‌های مختلفی صورت گرفت. انتشار فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام از طریق برخی صحابه، محدثان، مورخان، مفسران و شاعران در میان ایرانیان، محبوبیت و در عین حال مظلومیت آنان که منسوبان درجه یک رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند، رفتار و عملکرد اسلامی اهل‌بیت علیهم‌السلام و در

مقابل، رفتار ناشایست برخی خلفا و کارگزاران آنان با ایرانیان، از جمله راه‌های شناخت و آشنایی مردم ایران با اهل‌بیت ﷺ و ایجاد رابطه با ایشان بود.

مناسبات اهل‌بیت ﷺ با ایرانیان بنابر دلایل و موانعی، چندان گسترده نبود و شرایط زمانی خاص، داشتن روابط تنگاتنگ را ایجاب نمی‌کرد. بدین سبب ـ با وجود اینکه اصل رابطه مسلّم است ـ در منابع، آگاهی‌های زیادی از مناسبات اهل‌بیت ﷺ با ایرانیان منعکس نشده است؛ زیرا افزون بر آنکه محدودیت‌های سیاسی و تحت کنترل قراردادن فعالیت‌های امامان از سوی دستگاه خلافت، همواره مانع از انتشار اخبار مربوط به امامان معصوم می‌شد، تقیه و شیوه‌های پنهانی مبارزه برای حفظ امام و شیعیان از فشار حاکمیت، عاملی دیگر در عدم نقل اخبار در منابع تاریخی بود. طبیعت تقیه ایجاب می‌کرد بخش‌های عمده و اساسی زندگی برخی امامان و حتی علوم و معارف قرآن که به یارانشان می‌آموختند، برای همیشه در پس پرده مخفی بماند؛ افزون بر آنکه زندگی و عمر برخی از امامان چندان طولانی نبوده است تا اخبار فراوانی از آنان در دسترس ما قرار گیرد. نکته دیگر آنکه به طور معمول پس از رحلت هر امام تا مدتی به دلیل مشکلاتی که پیش می‌آمد، ارتباط شیعیان با امام بعدی بسیار محدود می‌شد، حتی وکلای امام قبلی هم که در بلاد اسلامی حضور داشتند، برقراری ارتباطشان با امام با دشواری‌هایی مواجه می‌شد. سن کم برخی امامان مانند امام جواد ﷺ بر مشکلات می‌افزود و تا زمانی که شک و تردید شیعیان درباره امامت ایشان برطرف شود، مدتی طول می‌کشید. سرّی‌بودن دستگاه وکالت و تشکیلات و اقتضای چنین روشی موجب شد تا اطلاعات زیادی از آن در دسترس نباشد. در عین حال در برخی منابع، اطلاعات اندکی از روابط با ایرانیان انعکاس یافته است. دوری راه نیز از دیگر عوامل کم‌شدن روابط بود.

این تحقیق در پی آن است که این مهم را بررسی و واکاوی کند برخی از

پرسش‌های اصلی این طرح عبارت‌اند از:

۱. زمینه‌ها و راه‌های آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام کدام‌اند؟

۲. پراکندگی هواداران ایرانی اهل‌بیت علیهم‌السلام در شهرهای ایران چگونه بود؟

۳. مناسبات هر یک از اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان شیعی چگونه بود؟

۴. نوع ارتباط چگونه بوده و شیوه‌های به‌کاررفته کدام‌اند؟

۵. آیا ایرانیان با امامانی که قدرت سیاسی داشتند بیعت کرده‌اند؟

۶. مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با صاحب‌منصبان ایرانی در دستگاه خلافت چگونه بود؟

۲. پیشینه تحقیق

پس از بررسی در آغاز کار مشخص‌شد تاکنون کتابی با عنوان «مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان» منتشر نشده است و جای نوشتاری که در برگیرنده مجموعه‌ای از روابط اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان باشد، خالی است؛ البته برخی نوشته‌ها درباره تاریخ تشیع ایران در عصر ائمه علیهم‌السلام می‌تواند بیانگر بخشی از مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با پیروان ایشان باشد؛ اما عرضه‌کردن اثری با عنوان «مناسبات» و پرداختن به جزئیات آن با دسته‌بندی خاص و ابتکاری و برجسته‌کردن برخی زوایای آن، بدون‌شک برای علاقمندان درخور اهمیت و مفید خواهد بود.

از آثاری که در بر دارندهٔ برخی مباحث مرتبط با تحقیق حاضر است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. اصحاب ایرانی ائمه اطهار. این تألیف جدید اثر سیدحسن قریشی کرین است که مجمع جهانی شیعه‌شناسی آن را در سال ۱۳۸۶ شمسی منتشر کرده است. تلاش مؤلف در این اثر، معطوف به جمع‌آوری نام‌ها و نیز شرح حال

مختصر برخی از اصحاب ایرانی ائمه معصوم ﷺ بوده است. این کتاب در دوازده فصل تدوین شده و هر یک از فصل‌ها به یاران یکی از امامان اختصاص داده شده است. به‌رغم زحمات مؤلف کاستی‌های فراوان دیده می‌شود و گویا بنای صاحب اثر بر تحقیق و تعمق نبوده است؛ ازاین‌رو به صِرف وجود گزارشی دال بر ایرانی‌بودن یک فرد مانند ابوالأسود دؤلی و یا صرف خبری درباره حضور ایرانیان در واقعه کربلا، این افراد در زمره اصحاب ایرانی ائمه قرار گرفته‌اند. همچنین انعکاس سخنان برخی از معاصران، بدون نقد آنها و نیز وجود مطالب متضاد و ناصحیح در جاهای مختلف کتاب (مانند صفحه ۷۳ تا ۷۵ درباره هرمزان) از کاستی‌های این اثر است.

۲. رابطه ایران با اسلام و تشیع اثر محمدی اشتهاردی از دیگر نوشته‌هایی است که ارتباط اندکی با موضوع نوشتار حاضر دارد. این اثر با تأکید بر زندگی سلمان فارسی نوشته شده و بخش اعظمی از آن به این صحابی برجسته رسول الله ﷺ اختصاص یافته است؛ اما به مباحثی چون مراحل گرایش ایرانیان به تشیع و نقش آنان در قیام مختار و ورود برخی از عرب شیعی مانند اشعریان به شهر قم نیز اشاره‌هایی شده است. در این نگاشته اشتباه‌ها و کاستی‌هایی دیده می‌شود. از جملهٔ اشتباه‌های فاحش این است که «تیسفون» هفتصد سال پایتخت ساسانیان معرفی شده است.[1] نیز استناد و ارجاع به منابع متأخر و ضعیف، عدم مراجعه به منابع دارای اولویت و تحقیقات جدید، عدم نقد و بررسی گزارش‌ها و اقتباس‌های فراوان، از کاستی‌های این کتاب است. در این کتاب مطالب اغراق‌آمیز بدون پرداختن به نقد آنها مشاهده می‌شود؛ مانند این مطلب که در عصر امام سجاد ﷺ در مدائن پنجاه هزار برده وجود داشته که امام آنان را آزاد

---

۱. ر.ک: محمد محمدی اشتهاردی؛ رابطه ایرانیان با اسلام و تشیع؛ ص ۱۴۱، به نقل از: لغتنامه دهخدا.

کرد. نیز این مطلب که در درس تفسیر سلمان در مدینه هزار نفر شرکت می‌کردند.[۱]

۳. کتاب تاریخ تشیع از آغاز تا قرن دهم تألیف رسول جعفریان. این اثر ازاین‌رو که حاوی آگاهی‌های فراوان و نکات ریز درباره موضوع مورد بحث است، حائز اهمیت است. بررسی زمینه‌های گرایش ایرانیان به اهل‌بیت علیهم‌السلام، پراکندگی جغرافیایی شیعیان امامی در ایران و نیز اشاره به مواردی از ارتباط ائمه شیعه با ایرانیان از جمله مطالبی است که از منابع متقدم استخراج شده است. در عین حال این اثر با رویکردی خاص به نگارش در آمده و تفاوت بسیاری با نوشتار حاضر دارد.

۴. سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم‌السلام اثر محمدرضا جباری. این کتاب از پژوهش‌های جدید است که اطلاعات ارزشمندی درباره ارتباط دستگاه وکالت با ایرانیان دارد. مؤلف به‌تفصیل از وکلا و نمایندگان سخن گفته است که بخش اعظمی از مطالب آن به ایران مربوط می‌شود.

۵. کتاب اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در عصر غیبت صغری از حسن حسین‌زاده شانه‌چی که اثری محققانه و قابل استفاده در محدوده‌ای از پژوهش حاضر است.

۳. بررسی منابع

منابع این نوشتار، از تنوع و تعدد بسیاری برخوردار است که پیش از پرداختن به آنها لازم است نخست از قرآن کریم و برخی تفسیرها یاد شود. برخی از مفسران آیاتی از قرآن کریم را با ایرانیان تطبیق کرده، و آنان را از مصادیق مسلمانان

---

۱. همان، صص ۵۶ و ۱۹۵.

مبارز و یاری‌کنندگان دین اسلام معرفی کرده‌اند و بر استواری ایشان بر دین خدا تأکید ورزیده‌اند. با توجه به اختصاص یک فصل از نوشتار حاضر به مناسبات پیامبر ﷺ با ایرانیان، مراجعه به برخی آیات قرآن کریم و نیز کتاب‌های تفسیری دارای اولویت اعم از شیعه و سنی، برای ترسیم و چگونگی روابط متقابل ایرانیان و رسول‌خدا ﷺ کاری ضروری می‌نمود.

افزون بر قرآن کریم، نهج البلاغه نیز ازاین‌رو در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است که امیرمؤمنان علی ؑ در عصر خلافتش، به مناسبت‌های مختلف از ایرانیان یاد کرده و درباره برخورداری ایشان از حقوق مساوی با عرب سخن گفته است. نامه‌های آن حضرت به کارگزارانش در شهرهای مختلف ایران و نیز به برخی از والیان شهرهای عراق که ایرانیان در آن ساکن بودند، در نهج‌البلاغه گردآوری شده است. نامه آن حضرت به یکی از کارگزارانش درباره رعایت حقوق دهقانان و مهربانی با آنان که از درشتخویی او شکایت کرده بودند، از آن جمله است؛[1] ازاین‌رو نهج‌البلاغه را می‌توان از منابع مهم برای شناخت مناسبات آن حضرت با ایرانیان برشمرد.

منابع مورد استفاده درباره مناسبات با ایرانیان را می‌توان به دو دسته کلی «منابع» و «تحقیقات» تقسیم کرد:

الف) منابع

۱. وقعه صفین از نصربن‌مزاحم منقری تمیمی (م۲۱۲ق)، کتاب گران‌سنگی است که برای شناخت والیان و تشکیلات اداری و نظامی امیرمؤمنان ؑ و ارتباط آن حضرت با ایرانیان می‌توان از آن بهره برد. افزون بر این، اثر یادشده

---

۱. «اما بعد فان دهاقین اهل بلدک شکوا منک غلظه و قسوه...» (نهج البلاغه، نامه ۱۹).

حاوی معارف شیعه و دیدگاه‌های امام علی ﷺ و فضایل آن حضرت است. البته در این کتاب، غلط و مطالب مخلوط نیز در کنار دیگر مطالب دیده می‌شود. نصربن‌مزاحم کتاب‌های دیگری نیز مانند مقتل الحسین‌بن‌علی، کتاب الغارات و کتاب الجمل داشته است که امروزه اثری از آنها نیست.[۱]

۲. انساب الاشراف از یحیی‌بن‌جابر بلاذری (م۲۷۹ق) که بیشتر مطالبش درباره بنی‌هاشم و بنی‌امیه است. او حوادث دوران خلافت امیرمؤمنان ﷺ و قیام‌های شیعه مانند قیام مختار را پوشش داده و منبع مهمی برای تشکیلات حکومتی در عصر امام علی ﷺ، نامه‌ها و خطبه‌های آن حضرت است که برخی مربوط به ایران می‌شود.

۳. الغیبه تالیف ابن‌ابی‌زینب نعمانی (م۳۶۰ق). در این اثر، تا اندازه‌ای به وضعیت شیعیان از جمله ایرانیان در دوران غیبت صغری پرداخته شده و اخباری درباره موضوع مورد بحث ارائه شده است.

۴. عیون اخبار الرضا از شیخ صدوق (م۳۸۱ق) که به زندگی امام رضا ﷺ و شیعه به صورت نسبتاً جامع پرداخته و برای درک مناسبات آن حضرت با ایرانیان بسیار حائز اهمیت است. مجموع مناظرات آن حضرت با پیروان ادیان مختلف، عبور امام از شهرها و مناطق مختلف ایران و پاسخ آن حضرت به پرسش‌های برخی ایرانیان را در این کتاب می‌توان یافت.

۶. کمال الدین و تمام النعمه اثر دیگر شیخ صدوق است. شیخ صدوق در باب ۴۵ کتاب، به بیان توقیعات و دست‌نوشته‌های امام دوازدهم در طول غیبت صغری پرداخته است. بیشتر اطلاعات آن درباره چگونگی ارتباط امام با شیعیان و کیفیت اداره جامعه امامی از سوی آن حضرت، است. با توجه به آنکه بخش

---

۱. ر.ک: نصربن‌مزاحم منقری؛ پیکار صفین؛ ترجمه پرویز اتابکی، ص۴ـ۵.

بزرگی از جامعهٔ شیعیِ امامی را ایرانیان تشکیل می‌دادند، مطالب قابل توجهی از آن مربوط به ایرانیان است.

۷. الارشاد. آفریننده این اثر گران‌سنگ، شیخ مفید از بزرگ‌ترین فقها و متکلمان امامیه است. او در سال ۳۳۶ ق در نزدیکی بغداد متولد شد و در سال ۴۱۳ق در ۷۹ سالگی وفات یافت. وی در روش و سبک تاریخ‌نگاری خود دو امتیاز بزرگ دارد: یکی نگارش تحلیلی تاریخ با صبغه کلامی و دیگری استفاده از برخی منابعی که در دست نیست. جلد نخست این کتاب درباره زندگی امام علی ؑ است و جلد دوم به سایر امامان اختصاص دارد. این اثر به‌رغم تدوین مختصر و موجز، از منابع عمده برای تحقیق درباره زندگانی ائمه و مناسبات ایشان با شیعیان است.

۸. کتاب الغیبه طوسی (م ۴۶۰ق). که بخشی از این اثر به وکلای امام عصر اشاره دارد. ازاین‌رو که در دیگر منابع این دوره، این مطالب کمتر به چشم می‌خورد، این اثر از لحاظ تاریخی از اهمیت خاصی برخوردار است. شیخ طوسی در این کتاب، فصلی تحت عنوان سفیران امام عصر در دوران غیبت تدوین کرده است و طی آن به معرفی وکلا از جمله وکلایی که در شهرهای ایران حضور داشتند می‌پردازد.

۹. اعلام الوری باعلام الهدی اثر ابوعلی فضل‌بن‌حسن طبرسی (م۵۴۸ق). در این کتاب نکاتی درباره ارتباطات شیعیان با امام عصر و بالعکس وجود دارد که بیشتر آنها از شیخ صدوق و کلینی نقل شده است. طبرسی در نوشته خود، جز در مواردی از ذکر اسناد خودداری کرده است.

۱۰. الخرائج و الجرائح از قطب‌الدین راوندی (م۵۷۳ق)، از جمله منابعی است که اطلاعاتی درباره اوضاع شیعیان در عصر غیبت صغری و ارتباطات متقابل شیعیان با امام دوازدهم و نیز نقش و فعالیت وکیلان به دست می‌دهد.

راوندی این مطالب را غالباً از نوشته‌های شیخ صدوق برگرفته است.

۱۱. برخی از منابع دلایل‌نگاری نیز اطلاعاتی در خصوص موضوع دارند که از جمله آنها می‌توان به: الاحتجاج علی اهل اللجاج تألیف ابومنصور طبرسی (م ۵۲۰ق) اشاره کرد که شماری از توقیعات امام عصر علیه‌السلام و نامه‌های شیعیان به آن حضرت و جواب آنها را آورده است. روایات آن غالباً مرسل و بدون ذکر سند است و اشتباهاتی نیز دارد.

۱۲. منابع رجالی نیز که در واقع تاریخ فرهنگی شیعه محسوب می‌شوند، مطالبی در خصوص این موضوع دارند. رجال کشی ـ که اصل آن در دست نیست و شیخ طوسی خلاصه آن را با نام اختیار معرفه الرجال تألیف کرده است ـ و رجال نجاشی از کتاب‌های مهم رجالی هستند. در این دسته از منابع، می‌توان تا اندازه‌ای به اصحاب، وکلا و یاران ایرانی ائمه علیهم‌السلام، توقیعات و نیز حوزه فعالیت و مکان‌های سکونت ایشان و ارتباطات آنان با امامان پی برد. از میان این منابع، رجال نجاشی به‌رغم اجمال‌گویی، حائز اهمیت بیشتری است. نام کامل این کتاب فهرست اسماء مصنفی الشیعه است. نجاشی با علمای بسیاری که اسناد مربوط به دوران غیبت را در اختیار داشتند، در ارتباط بوده است.

۱۳. جوامع حدیثی‌ای مانند الکافی اثر شیخ کلینی ـ که بخشی از آن به زندگی ائمه اختصاص داده شده و به‌رغم وجود احادیث ضعیف در آن، از امتیازاتی چون ذکر سلسله سند روایات برخوردار است ـ و سه کتاب دیگر از کتاب‌های اربعه شیعه و نیز وسائل الشیعه اثر حر عاملی و کتاب‌هایی که با عنوان «امالی» شناخته می‌شوند مانند امالی شیخ صدوق، ـ امالی شیخ طوسی، ـ امالی شیخ مفید، در زمره منابعی هستند که می‌توان در آنها نکاتی درباره ارتباط ائمه علیهم‌السلام با ایرانیان یافت.

۱۴. برخی تاریخ‌های محلی مانند تاریخ قم از حسن‌بن‌محمد قمی (م پس از

۳۸۷ق)، بسیار بااهمیت و دارنده اطلاعات پرارزشی درباره شیعیان و مناسباتشان با ائمه اطهار علیهم‌السلام است. در این کتاب از اوقافِ اختصاص‌یافته به معصومان، وکلای برخی ائمه در قم و مکاتبات میان شیعیان قم و دستگاه وکالت سخن به میان آمده است. گفتنی است از این کتاب تنها ترجمه ناقصی به زبان فارسی در سال ۸۰۵ یا ۸۰۶ قمری به خط حسین‌بن‌بهاءالدین علی‌بن‌حسن قمی باقی مانده که پنج باب از کتاب اصلی را تشکیل می‌دهد.[۱]

۱۵.کتاب‌های مناقبی نیز حاوی برخی اطلاعات درباره مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان است از این دست منابع می‌توان به هدایه الکبری تألیف خصیبی (م۳۵۸ ق)، مناقب آل‌ابی‌طالب اثر ابن‌شهر آشوب (م۵۸۸ ق) اشاره کرد. الثاقب فی المناقب اثر ابن‌حمزه (م۵۵۲ق) و کفایه المؤمنین تألیف محمد شریف خادم (سده نهم هجری) از دیگر کتاب‌های مناقبی‌اند که در مقایسه با کتاب ابن‌شهر آشوب، مطالب کمتری درباره موضوع مورد بحث دارند.

۱۶.کتابهای تاریخ عمومی نیز از دیگر منابعی‌اند که اخباری درباره مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام و ایرانیان در بر دارند. الاخبار الطوال اثر ابوحنیفه احمدبن‌داوود دینوری (م۲۹۰ق) مورخ بزرگ ایرانی، از جمله این آثار است که شامل شرح حال پیامبران، پادشاهان ایران و روم و یمن است. وی تاریخ اسلام را از فتح ایران آغاز کرده و به شرح مفصلِ دوران خلافت امام علی علیه‌السلام و امویان، واقعه کربلا و قیام مختار و عباسیان تا مرگ معتصم عباسی (۲۲۷ق) پرداخته است. گرایش ایرانی وی از توجه او به تاریخ ساسانیان، فتح ایران و برجسته نشان‌دادن حضور موالی در قیام مختار آشکار است. هرچند وی به برخی راویانی مطالب خود اشاره کرده، تاریخ‌نگاری او به روش موضوعی و بدون ذکر منابع و سند

---

۱. ر.ک: دائره المعارف بزرگ اسلامی؛ ج۱۴، ص۳۰۱ـ۳۰۲.

است. در این پژوهش از مطالب این کتاب در باب والیان امام علی ﷺ و حوادث روزگار وی و قیام مختار و نقش موالی در آن، سود برده شده است.

تاریخ یعقوبی (م ۲۹۲ق) نیز از منابع این پژوهش است. یعقوبی به دلیل شیعه‌بودن، زندگی امامان شیعه و برگزیده‌ای از سخنان آنان همراه با قیام‌های شیعه را در این اثر نگاشته است. مطالب ارائه‌شده در نهایت اختصار است، چنان‌که وی خلافت امام حسن ﷺ را در دو صفحه و تاریخ امام حسین ﷺ را در چهار صفحه آورده است. از دیگر کتاب‌های تاریخ عمومی قابل استفاده می‌توان به تاریخ طبری و الکامل فی التاریخ ابن‌اثیر اشاره کرد که نکاتی از لابه‌لای آنها درباره برخی از معصومان مانند امام علی ﷺ و تعامل آن حضرت با ایرانیان، به ویژه ایرانیان ساکن در عراق می‌توان یافت. به طور کلی شناخت وضعیت سیاسی ـ اجتماعی و فرهنگی ایران در عصر ائمه را می‌توان از این منابع استخراج کرد.

ب. تحقیقات

هرچند تحقیقی با عنوان «مناسبات اهل‌بیت ﷺ با ایرانیان» به‌رغم جستجو در کتابخانه‌ها، سایت‌های اینترنتی و نرم‌افزارهای مربوط به منابع به دست نیامد، اما بی‌تردید برخی از تحقیقات درباره تاریخ تشیع در ایران، حاوی نکاتی درباره مناسبات اهل‌بیت ﷺ با ایرانیان است که در نوشتار حاضر سعی شده است با جستجو در چنین پژوهش‌هایی در صورت وجود مطلب و تحلیلی در خور، از آنها استفاده شود.

۴.محدودیت‌ها و مشکلات تحقیق

از مشکلات کار در این تحقیق می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

اندک‌بودن اطلاعات و پراکندگی آنها در منابع گوناگون و بعضاً غیر تاریخی و سکوت منابع و معطوف‌شدن آنها به حوادث سیاسی ـ نظامی عصر ائمه علیهم‌السلام، نیز لزوم تعریف اصطلاحات مختلف با معانی متضاد با یکدیگر و وجود اسامی، جای‌ها، اقوام و گروه‌های مختلف فراوان و لزوم جستجوی آنان در منابع برای یافتن نکته‌ای در خصوص مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان، تلاش مضاعفی می‌طلبید و از جمله دشواری‌های این نوشتار بود.

با وجود کتابشناسی‌هایی که درباره زندگی و فضایل اهل‌بیت و ائمه علیهم‌السلام منتشر شده مانند اثر عبدالجبار الرفاعی در یازده جلد وزیری تحت عنوان معجم ما کتب عن الرسول و اهل‌بیته و در مجموعه اهل البیت فی المکتبه العربیه اثر عبدالعزیز طباطبایی که صدها عنوان کتاب درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام را معرفی کرده‌اند، وجه غالب این منابع علاوه بر وقایع‌نگاری، بیشتر فضایل و مناقب و خرق عادت‌ها و کرامات معصومان علیهم‌السلام است و به حوادث دیگر توجه کمتری شده است و دیگر ابعاد زندگی امامان مانند خدمات اجتماعی و فرهنگی و... از هم تفکیک نشده است. نیز در گذر زمان، بسیاری از آثار مهم تاریخی شیعه، بنا به دلایل متعدد از بین رفته است، چنان‌که نوشته‌های تاریخ‌نویسانِ سده‌های دوم و سوم هجری مانند ابی‌مخنف (م۱۵۷ق)، هشام کلبی (م۲۰۴ق)، معمربن‌مثنی (م۲۱۱ق)، مدائنی (م۲۲۵ق) که بخش‌هایی از آنها می‌توانسته مربوط به امامان باشد، اکنون در دست نیست و تنها نمونه‌هایی اندک نظیر وقعه صفین اثر نصربن‌مزاحم منقری و الغارات ثقفی به دست رسیده است که در آنها نیز با توجه به موضوعشان، از تمام امامان اطلاعاتی ارائه نشده است.

منابع اهل سنت نیز عمدتاً حاوی اطلاعاتی بسیار اندک درباره سه امام نخستین و نیز امام رضا علیه‌السلام است. وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان و تاریخ

الاسلام اثر ذهبی، از جمله منابعی‌اند که در آنها اطلاعات اندکی درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌توان یافت.

نکته دیگر آنکه بیشتر مباحث در این حوزه، حدیثی است تا تاریخی؛ بنابراین این مقدار اطلاعات، برای ترسیم کامل زندگانی این امامان و مناسبات آنان با پیروانشان کافی نیست و می‌توان گفت در منابع، آگاهی‌های زیادی از مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان ارائه نشده است؛ زیرا محدودیت‌های سیاسی ائمه اطهار علیهم‌السلام، همواره مانع انتشار اخبار مربوط به آنان می‌شد. همچنین رویکرد تقیه و شیوه‌های پنهانی فعالیت امامان مانند اداره سازمان وکالت که برای حفظ جان خود و شیعیان صورت می‌گرفت، اخبار مربوط به زندگی ایشان را در طیف وسیع جامعه منعکس نمی‌کرد تا ثبت و ضبط شوند؛ ازاین‌رو بخش قابل توجهی از اطلاعات مربوط به آنان پنهان مانده است. در عین حال در برخی منابع، می‌توان اطلاعات مختصری از روابط با ایرانیان پیدا کرد.

۵. مفاهیم

الف. اهل‌بیت علیهم‌السلام

به‌رغم اختلافات درباره مفهوم و دایره شمول اهل‌بیت علیهم‌السلام، مقصود از آن در این نوشتار پیامبر و دیگر معصومان علیهم‌السلام است.

۱. **معنی لغوی**: اهل‌بیت اصطلاحی مرکب از «اهل» و «بیت» و فارسی شدهٔ «اهل‌البیت»، است که برگرفته از قرآن کریم است.[۱] واژه اهل به معنای سزاوار و لایق به چیزی، مختار و منتخب، خاندان، اقوام و خویشان، عیال و فرزندان، ملت

---

۱. اسماعیل‌بن‌حماد؛ الصحاح؛ ج ۴، ص ۲۶۲۸. حسین‌بن‌محمد راغب اصفهانی؛ مفردات الفاظ القرآن؛ ص ۹۶. «واژه اهل»؛ نیز: ر.ک: دائرة المعارف قرآن کریم، ج ۵، صص ۷۷ و ۹۵.

و امت و... آمده است[۱] که قدر جامع همه آنها تعلق، سنخیت، انس و الفت‌داشتن با چیزی و اختصاص‌داشتن به آن است.[۲] «بیت» نیز به معنای خانه و محل سکونت است.[۳] بدین ترتیب اهل‌بیت به معنای ساکنان خانه است و به معنای کسانی است که نسبت خانوادگی وسیله جمعشان است.

۲. معنای اصطلاحی: اهل‌بیت که مفهوم و مصداق آن در گفتار، بیان و سیره رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روشن شده است، منطبق بر خاندان آن حضرت است. این اصطلاح، از نظر لغت‌شناسان، عمدتاً و به طور مطلق در خصوص خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به کار رفته است.[۴]

محدثان، مفسران و سیره‌نویسان، با وجود گرایش‌های گوناگون همواره ارتباط چند نام را با اصطلاح اهل‌بیت ناگسستنی یافته‌اند که این نام‌ها عبارت‌اند از: علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام، حضرت فاطمه علیهاالسلام، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام.[۵] به عبارتی منظور از اهل‌بیت در حدیث کساء، پنج تن آل عبا، یعنی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام فاطمه علیهاالسلام و حسنین علیهماالسلام هستند. براساس روایاتی که به حدیث کساء شهرت یافته، هنگامی که آیه تطهیر[۶] نازل شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پارچه‌ای روی خود و افراد یادشده انداخت و جمله: «اللهم هؤلاء اهل‌بیتی» را برای آیندگان به یادگار گذاشت.[۷] البته اهل‌بیت به ذریه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، فاطمه علیهاالسلام و نسل او اطلاق و

---

۱. محمدبن‌یعقوب فیروز آبادی؛ بصائر ذوی التمیز؛ ج ۲، ص ۸۳ ـ ۸۴. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر؛ ج ۲، ص ۲۸.

۲. حسن مصطفوی؛ التحقیق فی کلمات قرآن الکریم؛ ج ۱، ص ۱۶۹ ـ ۱۷۰.

۳. محمدبن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۱، ص ۵۴۵. خلیل‌بن‌احمد فراهیدی؛ العین؛ ج ۴، ص ۸۹.

۴. حسین‌بن‌محمد راغب اصفهای؛ مفردات الفاظ القرآن؛ ص ۲۹.

۵. محمدبن‌عمر فخر رازی؛ التفسیر الکبیر؛ ج ۷، ص ۱۶۶.

۶. احزاب: ۳۳.

۷. احمدبن حنبل شیبانی؛ مسند؛ ج ۷، ص ۴۱۶. مسلم‌بن‌حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج ۸،
←

تفسیر شده است.[۱] ذریه پیامبر ﷺ در صلب علی علیه‌السلام قرار داده شده که همگی فرزندان زهرای بتول هستند. برخی محدثان به‌صراحت گفته‌اند که مسلمانان اجماع دارند فرزندان فاطمه علیهاالسلام ذریه رسول‌خدا ﷺ هستند؛[۲] ازاین‌رو اهل‌بیت براساس روایات پرشمار امامیه، شامل سایر امامان معصوم نیز می‌شود[۳] که همگی از ذریه و اولاد رسول‌خدا ﷺ خوانده شده‌اند.[۴] با وجود این و با گذر زمان و در پی جبهه‌بندی‌های خاص کلامی و سیاسی، نظریات دیگری نیز درباره دایره شمول اهل‌بیت علیهم‌السلام ارائه شده است که بیشتر رنگ و بوی سیاسی، فرقه‌ای و قبیله‌ای دارد، چنان‌که عباسیان (دوران حکومت: ۱۳۲ـ۶۵۶ق) خود را مصداق اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌دانستند[۵] تا به حکومت خود مشروعیت بخشند؛ زیرا آنان که از تمایل عمومی مردم به خاندان پیامبر ﷺ باخبر بودند، تلاش می‌کردند به هر صورت ممکن خود را از اهل‌بیت علیهم‌السلام به حساب آورده، خلافت خود را به پیامبر ﷺ گره بزنند. آنان تبلیغ می‌کردند که قرابتشان به پیامبر ﷺ از علویان

→

ص ۲۷۶. محمدبن‌عیسی ترمذی؛ سنن ترمذی؛ ج۵، صص ۳۱، ۳۶۱ و ۳۸۲۸. در خصوص اختصاص آیه تطهیر به اهل‌بیت علیهم‌السلام ر.ک: محمدبن‌حسن طوسی؛ التبیان؛ ج۸، ذیل آیه. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج۸، ذیل آیه. سیدمحمدحسین طباطبایی؛ المیزان؛ ج۶، ذیل آیه.

۱. فخرالدین طریحی؛ مجمع‌البحرین؛ ص۱۳۶. ابن‌جمعه‌حویزی؛ تفسیر نورالثقلین؛ ج۱، ص۷۴۳. نیز ر.ک: محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۵۳، ص۲۱۱.

۲. محمدبن‌یوسف صالحی؛ سبل الهدی؛ ج۱۲، ص۴۴۴.

۳. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ص۲۷۸. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج۹، ص۴۴. ملامحسن فیض کاشانی؛ تفسیر الصافی؛ ج۴، ص۱۸۹. نیز ر.ک: دائره المعارف قرآن کریم؛ ج۵، مدخل اهل‌بیت.

۴. هاشم معروف الحسنی؛ دراسات فی الحدیث و المحدثین؛ ص۱۷۶.

۵. ر.ک: احمدبن‌ابی‌داوود؛ الاخبار الطوال؛ ص۳۸۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج۴، صص۴۸ و ۱۸۴. احمد امین؛ ضحی الاسلام؛ ج۳، ص۲۸۴.

بیشتر و میراث رسول‌خدا، ویژه ایشان است.[۱]

عباسیان به کسانی که آنان را با لقب اهل‌بیت ﷺ خطاب می‌کردند، صله‌های فراوانی می‌بخشیدند و احادیثی نیز دراین‌باره جعل و ترویج می‌کردند، حتی با تمام افتخار حدیث سفینه را از جدشان ابن‌عباس نقل و بر خود تطبیق می‌کردند.[۲] با وجود این حسینیان (بنو الحسین) و حسنیان، به‌رغم اختلافات در پاره‌ای عقاید، هر دو اهل‌بیت را در معنای نسبی آن به کار می‌برند.

برخی مفسران، با دستاویز قراردادن روایاتی از عکرمه، عروه‌بن‌زبیر و مقاتل‌بن‌سلیمان[۳] یا با استناد به این نکته که آیات پیش و پس از آیه تطهیر درباره همسران پیامبر ﷺ است،[۴] تلاش کرده‌اند زنان آن حضرت را نیز در قلمرو این آیه (تطهیر) بگنجانند؛ اما به تصریح برخی تذکره نویسان و نیز برخی منابع دیگر اهل سنت، راویان یادشده، غیر قابل اعتماد خوانده شده‌اند.[۵] عکرمه نزول آیه تطهیر را درباره زنان رسول‌خدا می‌دانست و ادعا می‌کرد هر کس منکر آن باشد، با او مباهله خواهد کرد.[۶] خوارج نیز همین نظر را داشتند.[۷] برخی مفسران بعدی بعدی با تأثیر از ادعای شاذ عکرمه ـ که بدون استناد به روایت نبوی یا گزارش صریح شاهدان نزول آیه بود و پیش از این، در حاشیه قرار داشت ـ این مطلب را

---

۱. همان، ج ۳، ص ۲۸۴.

۲. جلال‌الدین سیوطی؛ تاریخ الخلفا؛ ص ۲۵۷.

۳. عبدالرحمن‌بن‌ابی حاتم؛ تفسیر ابن ابی حاتم؛ ج ۹، ص ۳۱۳. جلال‌الدین سیوطی؛ الدر المنثور؛ ج ۶، ص ۶۰۳. سیدمحمود آلوسی؛ روح المعانی؛ ج ۱۱، ص ۱۹.

۴. ابوالفداء بن‌کثیر؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ج ۳، ص ۴۹۱ ـ ۴۹۴. ابو عبدالله قرطبی؛ الجامع لاحکام القرآن؛ ج ۱۴، ص ۱۱۹.

۵. ر.ک: محمدبن‌احمد ذهبی؛ میزان‌الاعتدال؛ ج ۵، ص ۱۱۶. ابن‌حجر عسقلانی؛ تهذیب‌التهذیب؛ ج ۷، ج ۷، ص ۲۳۰ ـ ۲۳۳. احمدبن‌محمدبن‌خلکان؛ وفیات‌الاعیان؛ ج ۳، ص ۲۶۵ ـ ۲۶۶.

۶. جلال‌الدین سیوطی؛ الدر المنثور؛ ج ۶، ص ۶۳.

۷. محمد هادی معرفت؛ التفسیر فی التفسیر و المفسیرین؛ ج ۱۰، ص ۲۵۵.

در متن تفاسیر مربوط به آیه تطهیر گنجاندند.[۱] واحدی نیشابوری در این باره می‌گوید: اهل‌بیت همسران پیامبرند نه آنان که دیگران پنداشته‌اند.[۲] شرق‌شناسان هم با تکیه بر نوشته‌های برخی اهل سنت سعی کرده‌اند اهل‌بیت علیهم‌السلام را همان‌گونه که در این منابع آمده، معرفی کنند.

دسته دیگری از مفسران اهل سنت، اهل‌بیت را شامل زنان و خانواده پیامبر همچون پنج تن آل عبا و همه کسانی می‌دانند که صدقه بر آنان حرام است.[۳] در این رویکرد، مفهوم اهل‌بیت شامل مصادیق گوناگون شمرده شده است و از آن مفهوم عامی ارائه کرده‌اند که هم اصحاب کساء و هم زنان آن حضرت را شامل می‌شود.[۴]

دسته سوم نزول آن را تنها در شأن اصحاب کساء دانسته‌اند. این نظر، مستند به شواهد و قرائن و روایات فراوانی از پیامبر و صحابه است. رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خود، آن را تبیین و یا مصداقش را به صورت انحصاری مشخص کرده است. وقتی نقل کلام آن حضرت احراز شود کفایت می‌کند و در این صورت، معنا نخواهد داشت که قول عکرمه و حتی ابن‌عباس اگر ثابت شود که قول وی است بر سخن پیامبر مقدم شود. تاریخ گواهی می‌دهد که شأن نزول آیه تطهیر، شخص رسول گرامی اسلام و اهل‌بیت ارجمند ایشان است؛ هرچند کسانی مانند عکرمه تفاسیری انحرافی از آیه تطهیر ارائه کرده باشند. نتیجه آن است که مشهور، قائل است آیه تطهیر بر مقام و منزلت والای گروهی خاص از خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و در رأس ایشان خود آن حضرت دلالت می‌کند.[۵]

---

۱. ابوالفداء بن کثیر؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ج ۳، ص ۴۹۱ـ۴۹۴. جلال‌الدین سیوطی؛ الدر المنثور؛ ج ۶، ص ۶۰۳.

۲. علی بن احمد واحد نیشابوری؛ اسباب النزول؛ ص ۱۳۹ـ۱۴۰.

۳. عطیه اندلسی؛ المحرر الوجیز؛ ج ۴، ص ۳۸۴. ابوحیان اندلسی؛ البحر المحیط؛ ج ۸، ص ۴۷۹.

۴. محمدبن جریر؛ جامع البیان؛ ج ۲، ذیل آیه تطهیر.

۵. ر.ک: هاشم معروف الحسنی؛ دراسات فی الحدیث و المحدثین؛ ج ۲، ص ۱۳۹.

در این رویکرد آخر، آیه تطهیر ارتباطی با خطابات شرعی زنان پیامبر ندارد و مستقل از احکام تشریعی و فارغ از بیان فلسفه و غرض تشریع احکام، حاکی از اراده قطعی الهی و سنت جاری و حتمی خداوند درباره اهل‌بیت است که جز پیامبر ﷺ و خاندان پاک و معصوم ایشان کسی سزاوار آن نیست. این رویکرد ریشه در انبوهی از روایات دینی دارد و مستند به ذهنیت و فهم شاهدان و معاصران نزول است. این رویکرد در آثار برخی عالمان و مفسران اهل‌سنت، مانند حاکم حسکانی، و ابوجعفر طحاوی مؤلف مشکل الآثار نیز سابقه دارد.[۱]

تفسیر شیعی ارائه شده درباره اهل‌بیت ﷺ، کاملاً با مدلول و مفاد آیه تطهیر که معنایی تام و کامل دارد، سازگار است و با تکیه بر شواهد قطعی نزول، از اختصاص آیه به اصحاب کساء و دلالت آن بر فضیلت و مقام والای آنان سخن می‌گوید. باید اذعان داشت که وحدت سیاق آیات، اصل حاکم و جاری در همه قرآن نیست. هم اثبات آن نیازمند دلیل و شواهد کافی است و هم نفی آن.

نتیجه چنین است که در تحقیق حاضر، مقصود از اهل‌بیت ﷺ حضرت زهرا و دوازده امام هستند که در روایاتی معرفی شده‌اند[۲] و معنای عام اهل‌بیت که شامل همه فرزندان علی ﷺ و فاطمه ﷺ می‌شود، مد نظر نیست، بلکه معنای خاص آن در نظر گرفته شده است که همان ائمه اطهار ﷺ هستند.[۳] متکلمان شیعه لزوم وجود امام معصوم را دلیل توسعه مصداقی اهل‌بیت به امامانِ از نسل امام حسین ﷺ دانسته‌اند.[۴] مصداق‌های این دوازده جانشین پیامبر ﷺ، طبق نظر

---

۱. ر.ک: تهیه مرکز فرهنگ و معارف قرآن؛ امام حسین و قرآن؛ ص ۲۵۶.

۲. ر.ک: محمدبن یعقوب کلینی، الکافی؛ ج ۱، ص ۵۳۴. محمدبن علی‌بن بابویه صدوق؛ معانی الاخبار؛ ص ۹۱. همو، کمال‌الدین؛ ج ۱، ص ۲۷۴. عبیدالله حاکم حسکانی؛ شواهد التنزیل؛ ج ۲، ص ۵۲.

۳. غلامحسین زینلی؛ مفهوم‌شناسی و مصداق‌یابی اهل‌بیت ﷺ؛ ص ۱۰ به بعد.

۴. سعد بن عبد الله اشعری؛ المقالات و الفرقه‌ها؛ ص ۱۷.

شیعیان، امامانی از اهل‌بیت‌اند. بنیانگذار اندیشه حصر دوازده امام طبق نظر امامیه، رسول‌خداست. محدثان شیعه و برخی از اهل سنت، با استناد به سخنان پیامبر ﷺ، احادیث امامان اثناعشری (حدیث خلفائی) را در آثار خود ثبت کرده‌اند.[۱] در این منابع، با استناد به قرآن کریم، دوستی با اهل‌بیت ﷺ، پاداش رسالت پیامبر اکرم ﷺ دانسته شده[۲] و روایات بسیاری درباره محبت اهل‌بیت ﷺ و پاداش محبان آنان آورده شده است.[۳]

ب) ایران و ایرانیان

ب.۱. ایران:

محدوده ایران در عصر ساسانیان ثابت نبود و در طول حکومت طولانی‌مدت آنان، مرزهای ایران تغییر می‌کرد و بسته به قدرت پادشاهان، قلمرو آنان وسعت می‌یافت و یا محدود می‌شد؛ مثلاً در عهد شاپور اول (۲۴۳ـ۲۷۳م) که از پادشاهان مشهور و قدرتمند ساسانی است، متصرفات این دولت ـ بنابر نقل کتیبه سه زبانهٔ (آرامی، میخی و یونانی) شاپور در کعبه زرتشت ـ عبارت بود از: پارس، خوزستان، سیستان، آسورستان (عراق)، هدیت (شمال بین‌النهرین)، عربستان، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، اران (در قفقاز)، بلاشکان، و پتیشخوارکر (قسمت کوهستانی مازندران)، ماد (ناحیه جبال)، گرگان، مرو،

---

۱. در خصوص امامان دوازده‌گانه ر.ک: محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۲۵. محمدبن علی‌بن بابویه صدوق؛ الخصال؛ ص ۴۶۶. همو، معانی الاخبار؛ ص ۹۹. عبیدالله حاکم حسکانی؛ شواهد التنزیل؛ ج ۲، ص ۵۲. البته گاهی مراد اهل سنت از امامان اثنا عشر، خلفا و یا امیران هستند.

۲. شورا: ۲۳.

۳. ر.ک: محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، ص ۹۳. سلیمان‌بن احمد طبرانی؛ المعجم الکبیر؛ ج ۷، ص ۸۶. ابن حجر هیتمی؛ مجمع الزوائد؛ ج ۹، ۱۷۲.

هرات، ابرشهر (نیشابور)، خراسان، کرمان، سیستان، طوادان (بلوچستان)، مکران، پرتنی، هند (دلتای رود سند)، کوشان‌شهر تا پیشاور، تاشکند، سُغد، کاشغر و مزوره (ناحیه عمان).[۱]

لازم است یادآوری شود این مناطق در دوره‌های بعد، به طور کامل تحت سلطله ساسانیان نبوده است؛ برای مثال قسمت‌هایی از شمال شرقی و شرق افغانستان و دست‌کم بخشی از ماوراءالنهر را نمی‌توان به‌طور دقیق جزو ایران و یا خارج از آن دانست. با وجود این قابل کتمان نیست که مناطق یادشده تحت نفوذ فرهنگ ایرانی بوده است؛ ازاین‌رو اگر در این تحقیق از این دو سرزمین سخن گفته شود، خارج از موضوع نخواهد بود.

حسین مونس در کتاب اطلس تاریخ اسلام، محدوده جغرافیایی قلمرو ساسانی را هنگام ظهور اسلام چنین شناسانده است: در آسیای شرق هنگام ظهور اسلام، ایرانیان ساسانی بر فلات ایران تا رود مرغاب در (شمال) شرق تسلط داشتند و مرکز امپراتوری ایشان سرزمین عراق و پایتختشان شهر مدائن یا تیسفون واقع بر کرانه دجله بود.[۲] یاقوت حموی در گزارشی، سرزمین عراق را دل ایرانشهر یعنی قلب سرزمین‌های مملکت فارس دانسته و نوشته است: سرزمین فارس در قدیم و قبل از اسلام، ما بین نهر بلخ تا آذربایجان و ارمنستان تا فرات تا عمان و مکران تا کابل و طخارستان بوده است.[۳]

---

۱. احمد مستوفی و عباس زریاب؛ اطلس تاریخی ایران؛ نقشه شماره ۸. از زمان شاپور دوم ساسانی تمام کرانه‌های غربی خلیج فارس به اطاعت ایران در آمده بود. قبایل ساکن بحرین و دسته‌ای از قبیله بکربن‌وائل زیر نفوذ مستقیم ایران بودند. حکومت بحرین بزرگ نیز زیر نظر مستقیم ایران اداره می‌شد (عبدالحسین زرین کوب؛ تاریخ مردم ایران؛ ج ۲، ص ۱۷ ـ ۲۰. آرتور کریستین سن؛ ایران در زمان ساسانیان؛ ص ۶۵۰ـ۶۵۵).

۲. حسین مونس؛ اطلس تاریخ اسلام؛ ص ۵۲.

۳. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۲۸۹ و ج ۴، ص ۲۲۷.

در خصوص مرزهای شمال شرقی ایران، همان‌طور که مشهور است یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در عصر خلافت عثمان، به هنگام فرار و عقب‌نشینی از مقابل سپاه مسلمانان، آخرین مقصد خود را مرو قرار داد و در آنجا (سال ۳۱ هجری) کشته شد.[۱] برخی خواسته‌اند از این گزارش حدود مرزهای ساسانیان را در آن قسمت مشخص کنند. به نظر می‌رسد با اندکی تسامح می‌توان قلمرو جغرافیایی این دولت را در وقت ظهور اسلام تعیین کرد و آن عبارت بود از فلات ایران که از سمت شرق به جلگه‌های سند و پنجاب در پاکستان امروزی و از سمت غرب به جلگه بین‌النهرین در عراق امروزی و از سمت شمال به دریای مازندران و از جنوب به خلیج فارس منتهی می‌شد؛ البته سمت شرق و غرب دریای مازندان نیز شامل ترکمنستان امروزی و برخی مناطق مجاور آن و قسمت‌هایی از ماوراءالنهر در شرق دریای خزر و منطقه قفقاز (شامل گرجستان، آذربایجان و ارمنستان) در غرب دریای مازندران، در محدوده قلمرو ساسانی بوده است.

گفتنی است مرزهای ایران در سمت خراسان، در طول تاریخ به طور دقیق ثابت و مشخص نبوده است. خراسان از فتوحات مسلمانان تا قرن چهارم شامل منطقه وسیعی می‌شد که بسیار بزرگ‌تر از خراسان قبل از اسلام بوده است و در اصطلاح «خراسان عربان» به شمار می‌رفته است.[۲]

بنابه نوشته برخی محققان، عرب‌ها به طور کلی، منطقهٔ حد فاصل «حلوان» تا «ری» تا حدود چین را خراسان تلقی می‌کردند.[۳] به بیان مقدسی (م ۳۸۰ق) مردم در آن دوره از مرزهای قومس تا «طراز» (در آسیای مرکزی نزدیک اسبیجاب)[۴] را

---

۱. ر.ک: احمدبن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ج ۲، ص ۳۸۸.

۲. ریچارد فرای؛ عصر زرین فرهنگ ایران؛ ص ۱۱۷.

۳. دانیل دنت؛ تاریخ سیاسی اجتماعی؛ ص ۹ ـ ۱۰.

۴. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۴، ص ۲۷.

خراسان می‌نامیدند و گاهی سیستان را نیز جزو آن می‌شمردند.[۱] حدود خراسان از شمال شرقی به ماوراءالنهر، از شمال به خوارزم و بلاد غز (ترکستان) ختم می‌شد و مهم‌ترین شهرهایش مرو، بلخ، کوهستان، طوس، هرات، پوشنگ و بادغیس بود.[۲] یعقوبی سرزمین‌های تحت سلطه ساسانیان را تماماً نام برده و محدوده قلمروی ایشان را آورده است که در سمت شرق شامل برخی شهرهای ماوراءالنهر می‌شود.[۳] در تعریفی از محدوده خراسان که برخی پژوهشگران انجام داده‌اند، چنین آمده است: ایالت خراسان بزرگ از شمال منطقه زابلستان شروع و به سواحل جیحون و زمانی هم تا سیحون خاتمه می‌یافت. این ایالت بزرگ زمانی تمام افغانستان، جمهوری‌های ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، ترکمنستان و جنوب قزاقستان و خراسان امروز ایران و گرگان را شامل می‌شد.[۴]

در تحقیق حاضر، مقصود از ایرانیان کسانی هستند که در عصر اهل‌بیت علیهم‌السلام، در محدوده و مناطق جغرافیایی‌ای که در آستانه ظهور اسلام، امپراتوری ساسانیان بر آن حکم می‌راند، ساکن بودند؛ ازاین‌رو موضوع مورد بحث چنین مناطقی را شامل می‌شود: پاره‌ای از مناطق ماوراء النهر به اعتبار تسلط ایرانیان و نیز سکونت برخی خاندان‌های ایرانی شیعه در آن و نیز برخی از مناطق بین‌النهرین که در پی فتوحات اسلامی، شمار فراوانی از ایرانیان تازه‌مسلمان و موالی در شهرهای تازه احداث کوفه و بصره ساکن‌شدند و با ائمه شیعه مرتبط بودند همچنین بغداد که پایتخت عباسیان بود، با توجه به حضور پررنگ ایرانیان و نیز وجود سازمان

---

۱. محمدبن‌احمد مقدسی؛ احسن التقاسیم؛ ص ۲۸۰ ـ ۲۷۹.

۲. ابن‌حوقل؛ صوره الارض؛ ص ۱۹۹.

۳. احمدبن‌ابی یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۱، ص ۱۵۳ ـ ۱۵۴.

۴. پاشینو، پیترایوانوویچ؛ سفرنامه ترکستان؛ ص ۱۴.

وکالت و نمایندگان معصومان در آن شهر، در محدوده این نوشتار می‌گنجد.

گفتنی است در زمان ائمه علیهم‌السلام سرزمینی که به نام ایران خوانده می‌شد، مطرح نبود و در تقسیم‌بندی کلی سرزمین‌ها، آن را سرزمین «فُرس» و در تقسیم‌بندی جزئی، هر بخشی نام خاصی داشت. جبال (جَبَل)، خراسان، سجستان، أذربیجان و... از آن جمله‌اند.[1] همچنین به این نکته باید توجه کرد که نام ایران در قرون نخستین اسلامی مرسوم نبوده و هر قسمتی از ایران به نام‌های محلی چون جِبال (جَبَل)، أذربیجان (آذربایجان)، خراسان، سیستان نامیده می‌شده است؛ البته نام ایران در دوران اسلامی از حدود قرن چهارم و پنجم در شعر شاعرانی چون فردوسی به کار گرفته شد،[2] مانند این بیت از فردوسی:

چو ایران نباشد تن من مباد　　بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد[3]

با وجود این، این واژه در اسناد اداری تا زمان ایلخانان مغول (مدت حکومت: ۶۵۴ـ۷۴۹ق) کاربردی نداشته است. این حکومت برای دفع حملات دیگر اولوس‌ها مانند اولوس جغتای (مغولان حاکم بر ماوراءالنهر) و اولوس جوجی (مغولان حاکم بر گرجستان و مناطق پیرامونی)، نام ایران را که ریشه تاریخی داشت، بر سرزمین تحت سلطه خود انتخاب کردند تا هم ایرانیانِ حاضر در دربار خود را خشنود کنند و هم از طریق این اقدام و تعیین نامی برای تمام قلمرو خود، بهتر بتوانند به رویارویی با رقبایشان بپردازند. بدین ترتیب در عصر ایلخانان نام ایران به‌تدریج در مکاتبات اداری و رسمی به کار گرفته شد.[4] با

---

۱. در خصوص این نام‌ها در صفحات بعدی مطالبی آورده شده است.

۲. بهرام فره‌وشی؛ ایرانویج؛ ص ۱۷. رسول جعفریان، تاریخ تشیع، ج ۱، (مقدمه) به نقل از نام ایران در قرون نخستین اشعار فارسی؛ ص ۷۴۹ـ۷۵۰.

۳. ر.ک: شاهنامه فردوسی. در این کتاب فردوسی به کرات از نام ایران یاد کرده است.

۴. رسول جعفریان؛ تاریخ ایران اسلامی (از یورش مغولان تا زوال ترکمانان)؛ ص ۱۲۴.

شکل‌گیری دولت صفویه (مدت حکومت: ۹۰۷ ـ ۱۱۳۵ق) آنان همواره برای قلمرو خود از عنوان ایران استفاده می‌کردند.[۱]

۲. ایرانیان

واژه ایران برگرفته از آریاییان (آریایی‌ها)[۲] و مطابق قولی، از لغت اوستایی «ائیریانه ئجه، ایران ویج»، «ائیریانم و ئجو» سرزمین اولیه آریایی‌ها گرفته شده است[۳] و «إران» یا «إریا» نام قوم ایران است.[۴]

برخی منابع اسلامی تحت تأثیر نسب‌شناسان عرب که برای هر قومی نسبی می‌ساختند، سعی کرده‌اند نسب ایرانیان را نیز مشخص کنند. برخی آنان را از نسل یافث‌بن‌نوح،[۵] سام‌بن‌نوح، فارس‌بن‌باسوربن‌سام،[۶] ایرج، ایران‌بن‌افریدون،[۷] ایران‌بن‌افریدون،[۷] دانسته‌اند. بنابه گزارشی، ایرانیان از نسل اسحاق‌بن‌ابراهیم ﷺ هستند.[۸] روایتی نیز که به پیامبر ﷺ منسوب است که اهل فارس فرزندان اسحاق ﷺ هستند.[۹] همچنین نقل شده است هنگامی که امام

---

۱. ر.ک: همو؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۱۵.

۲. حسین پیرنیا؛ ایران قدیم؛ ص ۲۶. بطرس بستانی؛ دائرة المعارف؛ ج ۴، ص ۷۳۳.

۳. حسن پیرنیا؛ تاریخ ایران باستان؛ ج ۲، ص ۲۶ و ج ۱، ص ۱۵۶. بهرام فره‌وشی ایرانویج؛ ص ۷. واژه‌ای مرکب از ایران و ویج است. ویج به معنای تخمه و نژاد است و در زبان فارسی بیج از این ریشه است و بیضه در زبان عربی از همین واژه گرفته شده است. از این‌رو ایرانویج به معنای نژاد و تخمه ایرانی‌هاست.

۴. علی‌اکبر دهخدا؛ لغتنامه دهخدا؛ ج ۳، ص ۳۱۷۳ ـ ۳۱۷۴.

۵. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۱، صص ۹۹ و ۱۴۱.

۶. احمدبن أبی داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۱، ص ۲۰۶. محمدبن‌ابی‌طالب انصاری؛ نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر؛ ص ۳۳۷.

۷. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۱، ص ۲۶۱.

۸. همان، ج ۱، ص ۲۴۸.

۹. همان.

علی ﷺ در دوران خلافتش (۳۵ـ۴۰ق) مردم را در عطا مساوی دانست و کسی را بر کسی برتری نداد و موالی[۱] را چنان عطا داد که عرب اصلی را، به آن حضرت حضرت اعتراض شد. پس حضرت چوبی از زمین برداشت و آن را میان دو انگشت خود نهاد و فرمود: «قرأت ما بین الدفتین فلم اجد لولد اسماعیل علی ولد اسحاق فضل هذا»: تمام قرآن را تلاوت کردم و برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق به اندازه این چوب برتری نیافتم.[۲] نیز هنگامی موالی که از ظلم و و تبعیض برخی عرب‌ها، نزد آن حضرت شکایت کردند، همین جمله را بر زبان جاری ساخت.

بنابه نوشته برخی محققان، اختصاص نام ایران به سرزمین مورد بحث، ظاهراً در عصر ساسانی وضع نهایی خود را یافته است و از جمله قرائن قدمت کاربر کلمه ایران مواردی است که می‌آید: کاربرد آن در نسب‌نامه‌های قدیمی‌تر و استعمال نام «اران» برای ناحیه شمالی رود ارس و ذکر نام آریا و آران در مورد دریاچه‌ای که سرزمین آریا در جوار آن قرار داشته، همچنین ذکر «ایرونی» در کناره غربی کوهستان قفقاز برای محل و قومی که هنوز هم به زبانی از زبان‌های ایرانی سخن می‌گویند و نام‌هایی چون ایروان و اروند و ارونه و ارونق و به کاربرد آریان در آثار یونانی برای همین سرزمین.[۳]

ایرانیان شاخه‌ای از نژاد سفید آریایی محسوب می‌شوند که با دیگر هم‌نژادان خود ـ هند و اروپایی ـ در سرزمین‌های شمال آسیای مرکزی (جنوب سیبری)، آسیای شمال غربی و دشتهای اوراسی (قسمت اروپایی آسیا یعنی غرب و شمال

---

۱. در خصوص موالی به صفحات بعدی رجوع شود.

۲. احمدبن‌ابی یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۸۳. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی کوفی؛ الغارات؛ ج ۱، ص ۷۰.

۳. محمد محیط طباطبایی؛ تطور حکومت در ایران بعد از اسلام؛ ص ۸.

غربی روسیه) می‌زیستند. گویا آنان در هزاره اول قبل از میلاد[۱] به دلایلی چون سردی هوا[۲] کمبود مراتع، افزایش جمعیت، نبردهای قبیله‌ای و کمبود جا به مناطق جنوبی‌تر کوچ کردند.[۳] بعدها شاخه‌هایی از این آریایی‌ها دوباره دست به هجرت زدند (در هزاره اول ق.م) و وارد سرزمینی شدند که از این پس به سبب ورود ایشان، «ایران» خوانده شد. مهاجرت تازه واردان در سه گروه متمایز «ماد»، «پارس» و «پارت» انجام گرفت و چون مثلثی غرب، شرق و جنوب ایران را فرا گرفتند و با غلبه بر بومیان ـ که از نژاد آنان اطلاع دقیقی در دست نیست ـ و کشمکش با اقوام گوناگون و به‌تحلیل‌بردن بومیان، ترکیبی از جمعیت را به وجود آوردند که پس از آن با هویت ایرانی شناخته می‌شوند.[۴]

این قوم تا ورود اسلام به سرزمینشان، طی حدود ده قرن، چهار سلسله حکومت را پشت سر گذاشتند: ماد (۶۵۵ـ۵۵۰ق.م)، هخامنشی (۵۵۰ـ۳۳۰ق.م)، اشکانی (۲۴۸ ق.م ـ۲۲۴م) و ساسانی(۲۲۷ـ۶۵۲م) سال کشته‌شدن یزدگرد، آخرین پادشاه این سلسله) که از میان آنها سلسله هخامنشیان به دلیل فائق‌آمدن بر دولت‌های بابل، لیدیه (در آسیای صغیر) و مصر و تأسیس بزرگ‌ترین ساختار سیاسی و امپراتوری آسیا در عصر باستان[۵] و سلسله ساسانیان به دلیل رویارویی و نبردهای متناوب به مدت چند قرن با امپراتوری روم شرقی (بیزانس) و نیز همزمانی این حکومت با ظهور اسلام در

---

۱. رومن گریشمن؛ ایران از آغاز تا اسلام؛ ص ۶۴.

۲. در اوستا ایرانویج جای سرد معرفی شده است. برخی آن را در آذربایجان در حدود قراباغ که همان اران دورآن کهن است، می‌دانند. بعضی دیگر آن را در مشرق ایران زمین و منطبق بر آسیای مرکزی (خوارزم) می‌دانند.

۳. بهرام فره‌وشی ایرانویج؛ ص ۷ به بعد.

۴. ر.ک: حسن پیرنیا؛ ایران قدیم؛ ص ۲۶. حسن پیرنیا؛ تاریخ ایران باستان؛ ج ۱، ص ۱۵۴ ـ ۱۵۵.

۵. ویل دورانت؛ تاریخ تمدن؛ ص ۲۳۱. رومن گریشمن؛ ایران از آغاز تا اسلام؛ ص ۱۱۸ ـ ۱۲۵.

سال‌های پایانی آن و برچیده‌شدنش به دست مسلمانان عرب، از اهمیت بیشتری برخوردارند.

واژه‌هایی وجود دارد که مرتبط و هم معنا با ایرانیان است. در اینجا بـه چنـد مورد از مشهورترین آنها اشاره می‌شود:

ج) موالی

این واژه جمع مولی و در لغت به معنای مالک، سرور، مهتر، دوسـت، بنـده و بنده آزادشده و هم‌پیمان است.[۱] واژه مولی گاهی به قبیلـه و گـاهی بـه شـخص اضافه می‌شود، مثلاً مولی بنی‌تمیم و یا مولی عبدالرحمن. کسانی که بـا ورود بـه حوزه اسلامی با قبایل عرب هم‌پیمان می‌شدند، در شمار قبیله آنها در می‌آمدند، به گونه‌ای که قبایل عربی هنگام معرفی آنها، نام آنان را به نام قبیله خـود اضـافه می‌کردند؛[۲] به عبارتی موالی به معنای هم‌پیمان با عرب و یا به معنای آزادشدگان و فرزندان آنان است که از نظر نژاد از آن قبیله نیستند یا کسی که بنده خود را آزاد می‌کرد، بر او ولایت داشت و بنـده ای کـه آزاد شـده بـود، مـولای او بـه شـمار می‌رفت.[۳]

در اصطلاح تاریخی، موالی بیشتر به غیر عرب‌ها یا همان عجم اطلاق می‌شد و منظور از موالی در روایات و اخبار، بیشتر ایرانیان و غیر عرب هسـتند. در وجـه تسمیه آنان به موالی دو قول مشهور است. طبق یکی از آنها پس از آنکه مسلمانان عرب در چند نبردِ سرنوشت ساز ـ که در زمان خلیفه دوم مانند قادسیه، جلولاء و نهاوند روی داد ـ ایرانیان را شکست دادند، این اقدام عرب به منزله آزادی ایرانیان

---

۱. فؤاد افرام بستانی؛ فرهنگ ابجدی؛ ص۸۸۳. حسن عمید، فرهنگ عمید؛ ج۲، ص ۱۸۷۰.

۲. حسین الزبیدی؛ الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه؛ ص۷۴.

۳. حسن ابراهیم؛ تاریخ سیاسی اسلام؛ ج ۱، ص۳۹.

تلقی شد؛ ازاین‌رو به ایرانیان، موالی ـ یعنی آزاد شدگان عرب ـ گفته می‌شد.

قول دیگر چنان است که ایرانیان پس از مسلمان‌شدن طبق سنت رایج به قبیله‌ای از عرب می‌پیوستند و در زمره موالی آنان قرار می‌گرفتند،[1] چنان‌که طاهریان (۲۰۵ـ۲۵۵ق) ـ خاندانی ایرانی که در خراسان حکومتی نیمه‌مستقل داشتند ـ از موالی خُزاعه (از عرب قحطانی) بودند؛ ازاین‌رو در نسب آنان از خزاعی نیز یاد می‌شود و یا ایرانیانی که در نبرد قادسیه مسلمان شده، به قبیله بنی‌تمیم (از عرب شمالی) پیوستند، از موالی آنان محسوب می‌شدند.[2]

حضور موالی (ایرانیان) در کوفه در زمان فتوحات مسلمانان و پس از آن، روند سریعی یافت، به گونه‌ای که در زمان حکومت معاویه (۴۰ـ۶۰ق) جمعیت آنان بالغ بر بیست هزار نفر شد.[3] گویند هنگامی که معاویه از فزونی آنان آگاهی یافت، وحشت‌زده شد و قصد کشتن آنان را داشت؛ اما با مشورت احنف‌بن‌قیس از بزرگان قبیله بنی‌تمیم از این تصمیم منصرف شد.[4] پس از آن زیادبن‌ابیه (مدت حکومت: ۴۹ـ۵۳ق) کارگزار معاویه در عراق و بخش بزرگی از ایران، تعداد زیادی از موالی را به مناطق دیگر مانند شام و بصره منتقل کرد.[5] موالی در عصر امویان، طبقه‌ای از جامعه را تشکیل می‌دادند که از منزلت پایینی برخوردار بودند.

---

۱. ر.ک: محمد مقداد؛ الموالی و نظام الولاء من الجاهلیه الی اواخر عصر الاموی؛ ص۱۵۲ به بعد. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج۶۷، ص۱۷۴. حسینعلی ممتحن؛ نهضت شعوبیه؛ ص۲۰ به بعد.

۲. احمدبن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۱۲۷ـ۱۲۹.

۳. حسین الزبیدی؛ الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه؛ ص۸۷.

۴. احمدبن عبدربه؛ العقد الفرید؛ ج۳، ص۳۶۱.

۵. احمدبن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۲۷۹.

د) عجم

این واژه به معنای لکنت در زبان و عدم فصاحت است؛ به عبارتی عجم کسی است که نمی‌تواند مطلب خویش را خوب بیان کند، اعم از آنکه عرب باشد یا غیر عرب. راغب می‌گوید: «الاعجم من کان فی لسانه عجم عربیاکان او غیر عربی».[۱] جوهری لغت‌شناس دیگر نیز آورده است: «والاعجم الذی لایفصح و لا یبیّن کلامه و لوکان من العرب».[۲]

مشتقات عجم در قرآن کریم چهار بار به کار رفته است.[۳] برخی آن را به معنای غیر عرب و بیشتر بر فارسی زبانان اطلاق کرده‌اند.[۴] امام صادق علیه‌السلام ذیل آیه «ولونزلناه علی بعض الاعجمیین...» فرموده است: اگر قرآن بر عجم نازل می‌شد، عرب به آن ایمان نمی‌آورد؛ ولی بر عرب‌ها نازل شد و عجم‌ها به آن ایمان آوردند و این برای عجم فضیلتی است.[۵] رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله واژه عجم را برای ایرانیان به کار برده است، چنان‌که درباره واقعه «ذوقار» که میان ایرانیان و عرب‌های مناطق مرزی عراق کنونی در عصر خسرو پرویز رخ داد، فرمود: «هذا أول یوم انتصفت فیه العرب من العجم و نصرَتْ علیهم بی»: این نخستین بار بود که عرب از عجم انتقام گرفت و به کمک من بر ایشان پیروزی یافت.[۶] می‌توان نتیجه گرفت معنای خاص و محدودتر عجم، ایرانی و ایرانیان است.

---

۱. ر.ک: حسین‌بن‌محمد راغب اصفهانی؛ المفردات الفاظ القرآن؛ ص ۵۴۹، ذیل واژه عجم.

۲. محمدبن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۱۲، ص ۳۸۶، ذیل واژه عجم.

۳. نحل: ۱۰۳. شعراء: ۱۹۸. فصلت: ۴۴.

۴. ر.ک: بهاءالدین خرمشاهی؛ دانشنامه قرآن؛ ج ۲، ص ۱۴۴۱.

۵. محمد باقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۹، ص ۲۲۸.

۶. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۱، ص ۳۰۶.

ه) حمراء

این واژه به معنای سرخ‌روی متمایل به سفید است. ابن‌منظور می‌نویسد: در این کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله «بعثت الی الاسود و الاحمر» احمر (سرخ) به معنای ابیض (سفید) است. به عجم ازاین‌رو «حمراء» گفته شده که سفیدرو بودند.[1] در منابع لغوی و روایی، حمراء به مردم ایران و روم معنا شده است؛[2] اما بیشتر مقصود از آن ایرانیان هستند؛ زیرا طبق قرائن، آنان بودند که در کوفه کنار منبر امام علی علیه‌السلام می‌نشستند و افرادی از بزرگان عرب، مانند اشعث‌بن‌قیس کندی که تعصب خاص عربی داشتند، از حضور موالی و حمراء در اطراف امیرمؤمنان علیه‌السلام اعتراض می‌کردند و از اینکه موقعیت اشراف قبایل با آنان برابر شده است، خشمگین بودند.

اشعث می‌گفت: یا امیرالمؤمنین، این سرخ‌رویان (یعنی ایرانیان) جلو روی تو بر ما غلبه کرده‌اند و تو جلوی اینها را نمی‌گیری. سپس در حالی که خشم گرفته بود، گفت: امروز من نشان خواهم داد که عرب چکاره است. علی علیهماالسلام فرمود: این شکم‌گنده‌ها خودشان روزها در بستر نرم استراحت می‌کنند و آنان (موالی و ایرانیان) در روزهای گرم برای خدا فعالیت می‌کنند و آنگاه از من می‌خواهند که آنان را طرد کنم تا از ستمکاران باشم. قسم به خدا که دانه را شکافت و آدمی را آفرید، از رسول‌خدا شنیدم که فرمود: به خدا همچنان‌که در ابتدا شما ایرانیان را برای اسلام با شمشیر خواهید زد، ایرانیان شما را با شمشیر برای اسلام خواهند زد.[3]

به نقل برخی مورخان و نیز اهل‌لغت، عرب‌ها از عجم با عنوان حمراء یاد

---

۱. محمدبن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۴، ص ۲۰۹ ـ ۲۱۰.

۲. مرتضی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج ۱۱، ص ۷۶. محمدبن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۳، ص ۳۱۸. مجدالدین‌بن‌اثیر؛ النهایه فی غریب الحدیث؛ ج ۱، ص ۴۳۸.

۳. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۳۴۱. نیز ر.ک: مرتضی مطهری؛ مجموعه‌آثار؛ ج ۱۴، ص ۱۲۹.

می‌کردند؛[۱] البته موالی ایرانی نزد عرب حمراء نامیده می‌شدند؛ زیرا عرب‌ها اهل روم را «بنواصفر» خطاب می‌کردند.[۲] برخی محققان نیز حمراء را ایرانیان دانسته‌اند.[۳]

در منابع آمده است که حمرائیان در عراق به قیام مختار ثقفی در سال ۶۶ق پیوستند و او از آنان دلجویی کرد و عطایا و مستمری آنان را که در حکومت معاویه قطع شده بود، بار دیگر برقرار ساخت.[۴] گویند مختار گروهی جنگجوی زبده که متشکل از حمرائیان دیلم و عرب بود، برای آزادکردن محمدبن‌حنفیه فرزند امام علی علیه‌السلام از دست عبدالله‌بن‌زبیر در مکه، به آن شهر اعزام کرد و آنان که فقط مجهز به چوبدستی بودند، توانستند محمد را از حبس آزاد کنند.[۵]

به نوشته دنیوری، ابومُفلس از بزرگان عرب و رئیس قبیله قیس هنگامی که به دیدار ابراهیم‌بن‌مالک اشتر ـ که از سرداران مختار بود رفت، گفت: اندوهم شدت یافت؛ زیرا هنگامی که پیش تو آمدم، هیچ سخن عربی نشنیدم و با تو همین گروه ایرانیان هستند؛ در حالی که بزرگان و سران شام که حدود چهل هزار نفرند، به جنگ تو آمده‌اند. ابراهیم در جواب او، دلاوری ایرانیان را ستود و گفت: این مردان، فرزندان سوارکاران و مرزبانان ایرانی هستند.[۶] این گروه از ایرانیان پس از شکستِ مختار دستگیر شدند وبه دست مصعب‌بن‌زبیر و اشراف کوفه قتل عام شدند.[۷]

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ج ۲، ص ۳۴۳. محمدبن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۴، ص ۲۲.
۲. ابن‌هشام حمیری؛ السیره النبویه؛ ج ۲، صص ۵۱۶ و ۵۲۵.
۳. مرتضی مطهری؛ خدمات متقابل اسلام و ایران؛ ص ۱۳۸.
۴. احمدبن‌أبی داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۲۹۹.
۵. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۲۸۴. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۸۲ ـ ۱۸۳.
۶. احمدبن‌أبی داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۲۹۴.
۷. همان، ص ۳۰۹.

و) اسواران

این کلمه جمع سوار است که در منابع به شکل اسوارگان، سواری رزمنده و سواره‌نظام آمده است. اسواران نیروهای زبده و ویژه شاهان ایرانی بودند، چنان‌که مسعودی می‌نویسد: خواص اردشیر [ساسانی] که پیش‌قدم در تنظیم طبقات بود و ملوک و خلیفگان بعدی پیروی او کردند، سه طبقه بودند: نخست اسواران و شاهزادگان بودند و جای این طبقه طرف راست پادشاه بود.[1] اسوار، اساوره به معنی اسب‌سوار، واژه‌ای پارسی است. آنان در شمار سران و فرماندهان بزرگ بوده‌اند.[2] نیز آمده است اسواران، فرماندهان کوچک‌تر بودند که فرمانده بزرگ را یاری می‌دادند. آنان از خدمه و خاصان کسرا بودند و به عبارتی سپاه شهان شاه محسوب می‌شدند.

دو گروه از اسواران در فتوحات مسلمان عرب در ایران، با پیوستن به سپاه مسلمانان در کوفه و بصره ساکن شدند، چنان‌که در نبرد قادسیه چهار هزار نفر از اساوره، از عرب‌ها امان خواستند و شرط کردند که هر جا تمایل داشتند اقامت کنند و با هر قبیله عرب که خواستند هم‌پیمان شوند و در حق ایشان عطایا مقرر گردد. مسلمانان خواسته‌های آنان را پذیرفتند، ازاین‌رو این گروه از ایرانیان با بنوتمیم از عرب عدنانی هم‌پیمان شدند و بزرگ این قبیله زهره‌بن‌حویه‌بن‌عبدالله اسواران را در جایی که خود می‌خواستند در کوفه فرود آورد. بعدها زیادبن‌ابیه به دستور معاویه برخی از آنان را به شام برد و آنان را پارسیان شام خواندند. برخی نیز به بصره رفتند و به اسوارانی پیوستند که در آنجا بودند.[3]

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۱، ص ۲۳۹.

۲. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۱، ص ۱۵۵.

۳. ر.ک: احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ صص ۱۶۹ و ۲۹۶.

در گزارش دیگر آمده است: اسواران به فرماندهی سیاه اسواری، فرمانده طلایه سپاه یزدگرد سوم، مأموریت اهواز یافتند. پس از آنکه ابوموسی اشعری «شوش» را محاصره کرد و بر ایرانیان پیروز شد، اسواران ضمن استقبال از مسلمان‌شدن، شرایطی مطرح کردند که مورد قبول ابوموسی قرار گرفت. و او با خلیفه دوم مکاتبه کرد و پس از نظر مثبت وی، اسواران همراه ابوموسی در محاصره «شوشتر» شرکت کردند و چون به بصره رفتند، پرسیدند نسب کدام‌یک از قبایل به رسول‌الله ﷺ نزدیک‌تر است. گفتند: بنوتمیم (ازاین‌رو که آنان همانند رسول‌الله ﷺ از عرب عدنانی بودند). بدین سبب، اسواران که قصد هم‌پیمانی با طایفه اَزد (از عرب قحطانی) را داشتند، آنان را رها کرده، و به بنوتمیم پیوستند و در بصره ساکن شدند. نهر اساوره در آن شهر، ازاین‌رو که آنان حفر کردند، مشهور است.[۱]

ز) ابنای

این اصطلاح به ایرانی‌زادگانِ سرزمین یمن اطلاق شده است؛ ازاین‌رو که در یمن زاده شده و نسلی ایرانی را در آنجا پدید آوردند. در منابع از آنان علاوه بر ابناء، با عنوان احرار (آزادگان) نیز یادشده است. کسرا خسرو انوشیروان پادشاه ایران در پی استمداد سیف‌بن‌ذی‌یزن حمیری، عده‌ای را برای یاری او به یمن فرستاد آنان بر حبشی‌ها که بر یمن مسلط شده بودند، پیروز شدند و در یمن ماندند و نسل ایشان به ابنای شهرت یافت.[۲]

---

۱. همان، ج ۲، صص ۴۴، ۳۴۳ و ۴۶۰. همو، انساب الاشراف؛ ج ۱، ص ۵۰۲. یاقوت حموی: معجم البلدان؛ ج ۵، ص ۳۱۷.

۲. ابن‌کلبی؛ نسب معد و الیمن الکبیر؛ ج ۱، ص ۲۶۳. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۱۱، ص ۶۷۵.

ح) فُرس(فارس)

منابع تاریخی و برخی دیگر از متون اسلامی متقدم، از سرزمین ایران تحت عنوان «بلاد فارس»، «مملکه الفرس» و یا «اهل فارس» و از ایرانیان با عنوان «فُرس» یاد کرده‌اند. در روایتی از پیامبر ﷺ نیز از ایرنیان با عنوان «اهل فارس» یادشده است.[۱] این مطالب حاکی از آن است که تا پیش از ظهور اسلام نام ایران برای عرب و حتی مؤلفان ایرانی چندان شناخته‌شده نبوده است.[۲]

ط) مناسبات(تعامل)

این واژه را «ارتباط داشتن با یکدیگر» معنا کرده‌اند.[۳] همچنین برای عمل متقابل و تأثیر متقابل از این واژه استفاده شده است.[۴] تبادل و داد و ستد و معامله نیز از دیگر معانی آن است.[۵] در این پژوهش به جای واژه تعامل، از واژه مناسبات استفاده شده است.

---

۱. ابن‌حجر عقلانی؛ الاصابه؛ ج۳، ص۴۳۶.

۲. برای نمونه ر.ک: احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج۱، ص۱۶۴. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۱، ص۲۴. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۱، ص۲۴.

۳. شرتونی لبنانی؛ اقرب الموارد؛ ج۳، ص۶۴۴. ابراهیم انیس و دیگران؛ معجم الوسیط؛ ج۲، ص۶۲۸.

۴. محمد رضا جعفری؛ فرهنگ فشرده انگلیسی ـ فارسی؛ ص۶۲۱.

۵. علی اکبر دهخدا؛ لغتنامه دهخدا؛ ج۵، ص۶۷۹۵.

فصل دوم

مناسبات پیامبر ﷺ و ایرانیان

مقدمه

ایرانیان و عرب‌ها از قرن‌ها پیش از اسلام، با یکدیگر مناسباتی داشته‌اند. همجواری این دو قوم چنین مناسباتی را ایجاب می‌کرد. کلمات دخیل در زبان و ادبیات عرب از جمله وجود حدود پنجاه کلمه فارسی و دخیل در قرآن کریم مانند «ابریق» و «زنجبیل»[1] و نیز وجود کلمه «مجوس» را نیز می‌توان از نشانه‌های آشنایی عرب حجاز با ایرانیان و دین زرتشتی[2] و حاکی از مناسبات طولانی‌مدت ایرانیان با عرب ساکن در جزیرةالعرب دانست. گزارش‌هایی نیز از ارادت قلبی و عملی ایرانیان عصر باستان به کعبه و چاه زمزم، وجود دارد، چنان‌که مسعودی می‌نویسد ساسان‌بن‌بابک (جد ساسانیان) دو آهوی زرین و شمشیرهایی به کعبه هدیه کرد که در چند سده بعد این هدایا را عبدالمطلب به هنگام حفر زمزم پیدا

---

۱. ر.ک: جلال‌الدین سیوطی؛ الاتقان فی علوم القرآن؛ ج ۱، ص ۱۹۱ ـ ۲۰۰. آرتور جفری؛ واژه‌های دخیل در قرآن مجید؛ ص ۱۰۱ و دیگر صفحات.

۲. جواد علی؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام؛ ج ۶، ص ۶۹۳.

کرد.[۱] این مورخ در توجیه خود برای ارسال این هدایا از سوی ایرانیان، ناتوانی عرب در تدارک چنین هدایایی را ذکر کرده است که قائل و شاهد تاریخی دیگری ندارد. در برخی منابع این هدایا از آویزه‌های کعبه به شمار آمده‌اند.[۲]

به موجب برخی گزارش‌ها، بندر جده در ساحل شرقی دریای سرخ و نزدیک مکه را ایرانیان ساختند. البته زمان دقیق آن در منابع گزارش نشده است اما اخباری حکایت از آن دارد که ایرانیان در این بندر از زمان‌های بسیار دور حضور داشته‌اند.[۳] علت ساخت بندر جده، از بین‌رفتن بندر سیراف (در جنوب ایران) و کوچ بازرگانان ایرانی به جده دانسته شده است.[۴] بر اساس گزارش ابن‌المجاور:

> هنگامی که سیراف از رونق افتاد و ویران شد، مردم آنجا آن بندر را ترک کردند و به بندرهای دیگر در ساحل دریا رفتند و از آن جمله عده‌ای هم به جده آمدند و در آنجا سکونت گزیدند و برای استحکام آنجا دور تا دور شهر را بارویی از سنگ و گچ ساختند ... . وقتی ایرانیان این شهر را بدین‌سان در نهایت استحکام ساخته و از گزند مهاجمان مصون و محفوظ داشتند، برای اینکه شهر دچار کم‌آبی نشود، تعداد بسیاری آب انبار در خارج و نیز داخل شهر ساختند.[۵]

در تاریخ جده نیز آمده است که این بندر را ایرانیانِ پیش از اسلام ساختند و آباد

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۱، ص ۲۶۲. ساسان‌بن‌بابک سالی قصد کرد به مکه رود با خود دو آهوی زرین و شمشیر ساخته، به حجاز رفت تا آنها را در کعبه قرار دهد؛ اما مردم نپسندیدند و همه را در میان زمزم ریختند.

۲. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۱، ص ۶۹. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۱، ص ۲۵۵.

۳. عبد القدوس انصاری؛ تاریخ مدینه جده؛ ص ۴۵.

۴. ابن‌مجاور؛ تاریخ المستبصر؛ ص ۴۳.

۵. ر.ک: ابن‌مجاور؛ تاریخ المستبصر؛ ص ۴۳. محمد مهدی ملایری؛ تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی؛ ج ۳، ص ۱۳۵ ـ ۱۳۶.

کردند و از آن همچون مرکز بازرگانی دریایی و داد و ستد کالا برای مکه ـ که آن هم یک مرکز مهم بازرگانی و مبادله کالا در بخش غربی شبه‌جزیره عربستان شده بود ـ استفاده می‌کردند.[۱] در این کتاب آمده است وصف ابن‌مجاور از کیفیت بنای این شهر درست منطبق با اطلاعاتی است که ما از فنون جنگی ایرانیان داریم؛ زیرا کندن خندق‌هایی با پهنا و ژرفای زیاد به دور شهرها برای دفاع از آنها در مقابل حمله دشمنان از قدیم جزو فنون جنگی ایرانیان بوده و اعراب آن را نمی‌شناختند و به همین علت هم بود که در جنگ خندق، سلمان فارسی به پیغمبر اکرم ﷺ پیشنهاد کرد برای دفاع از مدینه، به دور شهر (یا دست‌کم آن قسمت که مورد هجوم اهل مکه بود) خندق بکنند و پیغمبر اکرم ﷺ پذیرفت. عده‌ای از سپاهیان قریش همچنان با شتاب به سوی شهر می‌تاختند و هنگامی که اسب‌های آنان در کنار خندق متوقف شدند، از آنچه دیدند نخست به وحشت افتادند و گفتند به خدا سوگند این حیله‌ای است که هرگز عرب‌ها آن را نمی‌شناختند.[۲]

مورخان از رویارویی شاپور دوم ساسانی (مدت حکومت: ۳۰۹ـ۳۷۹م) با عرب مجاور مرزهای دولت ساسانیان سخن گفته‌اند.[۳] وی در پی هجوم برخی از قبایل عرب به شهرهای حاشیه مرزی در غرب و جنوب ایران، پس از سرکوب آنان برخی از ایشان را به مناطق جنوبی ایران همانند کرمان و پیرامون آن کوچانید.[۴]

بعدها ساسانیان در زمان خسرو انوشیروان (مدت حکومت: ۵۳۱ـ۵۷۹م)

---

۱. عبد القدوس انصاری؛ تاریخ مدینه جده؛ ص ۴۵.

۲. همان، ص ۵۱ـ۵۲، به نقل از: ابن‌هشام حمیری؛ السیرة النبویة؛ ج ۳، ص ۲۳۵.

۳. محمدبن جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۱، ص ۴۶۰. عبدالرحمن‌بن‌خلدون؛ ج ۲، ص ۱۷۱. شاپور الاکتاف عرب‌های مهاجم و غارتگر به قلمرو ساسانیان را به‌شدت سرکوب کرد و بر آنان تسلط یافت و عمروبن‌عدی، جد آل منذر را بر آنان ولایت داد و در حیره ساکن کرد.

۴. محمدبن جریر طبری؛ تاریخ الأمم والملوک؛ ج ۲، ص ۵۵ـ۵۷. احمدبن ابی‌داوود دینوری؛ اخبار الطوال؛ ص ۴۸.

برای فائق‌آمدن بر مشکل هجوم عرب‌های بادیه‌نشین، دولت حائل حیره (نزدیک کوفه) را از میان عرب جنوبی به نام آل لخم به وجود آوردند که تأسیس این دولت، مهم‌ترین مظهر رابطه سیاسی ایرانیان با عرب است. حاکمان حیره دست‌نشانده ساسانیان بودند و از اهداف تأسیس این دولت، جلوگیری از هجوم قبایل عرب بیابانگرد به مرزهای ساسانی بود.[۱]

دولت حیره با عرب‌های داخل شبه جزیره نیز ارتباط داشت. در آستانه ظهور اسلام، هاشم‌بن‌عبدمناف (جد دوم رسول‌خدا ﷺ)، که ریاست مکه را برعهده داشت با تأسیس و راه‌اندازی شبکه تجاری منسجم و منظم از طریق گرفتن «ایلاف»[۲] از قدرت‌های مجاور، افتخار دیگری بر افتخارات بنی عبدمناف افزود. بنابر گزارش‌های برخی مورخان، نوفل‌بن‌عبد مناف برادر هاشم[۳] و یا برادر دیگر او عبدشمس‌بن‌عبدمناف،[۴] نزد پادشاه ایران آمده، از او عهدی گرفت. گویا پس از آن برخی از تجار حجاز به حیره رفت‌وآمد داشتند.

گزارش‌هایی نیز از حضور برخی از چهره‌های دیگر حجازی مانند نضربن‌حارث‌بن‌کلده از بنی‌عبدالدار و اعشی‌بن‌قیس در حیره و نیز مرکز علمی جندیشاپور وجود دارد که می‌توانست از اسباب انتقال فرهنگ ایرانی به حجاز بوده باشد.[۵] نضربن‌حارث در مکه، برای قریش افسانه‌ها و داستان‌های کهن

---

۱. آرتور کریستین سن؛ ایران در زمان ساسانیان؛ ص۱۰۷.

۲. واژه‌پژوهان «ایلاف» را به معنای پیمان‌هایی که تاجران برای تأمین تجارت می‌بندند، معنا کرده‌اند و صاحبان ایلاف چهارگانه را فرزندان عبدمناف دانسته‌اند. (مرتضی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج۱۲، ص۸۹، محمدبن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱، ص۱۸۰).

۳. محمدبن‌حبیب بغدادی؛ المحبر؛ ص۱۶۳. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج۱، ص۲۴۴.

۴. ابوعبدالله بلنسی؛ تفسیر مبهمات القرآن؛ ج۲، ص۷۴۶.

۵. علی بن ابراهیم؛ تفسیر قمی؛ ج۲، ص۱۶۱. محمدبن‌جریر طبری؛ جامع البیان؛ ج۱۸، ص۲۴۱ـ۲۴۲. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج۹، ص۱۱۰. آذرتاش آذرنوش؛ راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی؛ ص۱۴۹ـ۱۵۵.

ایرانی همانند رستم و افراسیاب را برای انحراف فکر ایشان از قرآن بازگو می‌کرد.[۱]

افزون بر آنچه گفته شد، ساسانیان در برخی از نقاط جزیرةالعرب مانند سواحل جنوب خلیج فارس همچون بحرین و عمان نفوذ سیاسی فراوانی داشتند و در برهه‌هایی این مناطق، بخشی از قلمرو ساسانیان را تشکیل داده، و مرزبان ایرانی داشتند.[۲] یمن نیز از حدود یک سده پیش از اسلام از زمان خسرو انوشیروان تا پس از رحلت رسول‌الله ﷺ حاکم ایرانی داشت.[۳] حضور و نفوذ ایرانیان در جزیرةالعرب موجب رواج ادیان ایرانی در بخش‌هایی از آن مانند یمن، بحرین و برخی قبایل ساکن در مرزهای ایران مانند بنی‌تمیم شده بود.[۴]

الف) ایرانیان در قرآن کریم

با اذعان به این مطلب که قرآن کریم غالباً و نوعاً مباحث کلی را بیان می‌کند و کمتر به مسائل جزئی می‌پردازد، بسیار جالب است که در آیات متعددی (با توجه به شأن نزول‌ها و روایات) با تعبیرهای گوناگونی از پذیرش اسلامِ ایرانیان و غیر عرب‌ها و یاری رساندن آنان به این دین سخن به میان آمده است. این موضوع

---

۱. ابن‌هشام حمیری؛ السیره النبویه؛ ج ۱، ص ۱۹۵ ـ ۱۹۷. احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۱، ص ۱۵۸ ـ ۱۶۰.

۲. محمدمهدی ملایری؛ تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی؛ ج ۱، ص ۱۵۹ و ۱۷۳. احمدبن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۱۱۳.

۳. احمدبن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۸۵. حمزه اصفهانی؛ تاریخ سنی الملوک الارض و الانبیاء؛ ص ۱۰۸. محمد مهدی ملایری؛ تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی؛ ج ۱، ص ۱۵۷.

۴. جواد علی؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام؛ ص ۶۹۳. ابن رسته؛ اعلاق النفیسه؛ ص ۲۲۶. مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج ۴، ص ۳۱. آذرتاش آذرنوش؛ راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی؛ ص ۱۷۱.

بیانگر توجه خاص قرآن به اسلام عجم و ایرانیان است؛ البته چند آیه از سوره روم از این قاعده مستثنا است. در ادامه آیاتی که درباره ایرانیان نازل شده است می‌آید:

۱. بر حسب نقل برخی مفسران، آیات آغازین سوره روم درباره رویارویی و نبردهای ایرانیان و رومی‌هاست.[۱] گویند این آیات پس از آن نازل شد که خسرو پرویز پادشاه ایران به بهانه خلع قیصر روم از حکومت بیزانس که حامی خسرو در رسیدن به سلطنت و نیز پدر همسر خسرو بود، به قلمروی رومیان لشکر کشید.[۲] دو سردار ایرانی شهربراز و شاهین یا فرخان،[۳] تقریباً تمامی متصرفات امپراتوری روم در شرق و نیز مصر را فتح کردند (سال ۶۱۹م) حتی قسطنطنیه پایتخت رومی‌ها در خطر سقوط قرار گرفت. این واقعه مصادف با دعوت پیامبر ﷺ در مکه بود؛ ازاین‌رو مسلمانان هنگامی که خبر پیروزی ایرانیان را شنیدند، متعجب و نگران شدند؛ چراکه از پیروزی مجوس بر اهل کتاب روم کراهت داشتند. در مقابل، مشرکان قریش خوشحال شدند و به شماتت مسلمانان پرداختند. در پی آن، آیات آغازین سوره روم نازل شد. خداوند در این آیات، از شکست ایرانیان از رومیان در آینده نزدیک خبر داده و وعده الهی را تخلف‌ناپذیر دانسته است.

مفسران ذیل آیه: «**فی بضع سنین لله الأمر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون* بنصر الله ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم* وعد الله لا یخلف وعده**

---

۱. محمدبن‌جریری طبری؛ جامع البیان؛ ج ۲۱، ص ۲۲ ـ ۲۶. جلال الدین سیوطی؛ الدرالمنثور؛ ج ۶، ص ۴۸۱. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۷، ص ۳۸۰. ابوالفداءبن‌کثیر؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ج ۳، ص ۴۳۳.

۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۱، ص ۴۶۶. حسن پیرنیا؛ تاریخ ایران باستان؛ ج ۴، ص ۲۸۰۴. آرتور کریستین سن؛ ایران در زمان ساسانیان؛ ص ۵۸۲۲.

۳. محمدبن‌جریر طبری؛ جامع البیان؛ ج ۲۱، ص ۲۳ ـ ۲۴. ابوالفداءبن‌کثیر؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ج ۳، ص ۴۳۳.

ولکن اکثر الناس لایعلمون»،[۱] مدت و فاصله پیروزی ایرانیان تا هزیمت ایشان را نه یا هفت سال ذکر کرده‌اند.[۲] ابن‌کثیر «بضع سنین» را از سه تا نه سال دانسته است.[۳] گفته شده مقصود از «فی ادنی الأرض» در آیه، منطقه اذرعات شام است که رومی‌ها در آنجا از ایرانیان شکست خوردند.[۴] به نقل قتاده با نزول آیات یادشده، مسلمانان گفته پروردگار را تصدیق کردند تا اینکه خبر شکست ایران در سال ششم هجری در جریان صلح حدیبیه به آنان رسید و آنان را خوشحال کرد.[۵] برخی دیگر سال شکست ایران را ۶۲۲م یعنی سال هجرت رسول‌خدا ﷺ از مکه به مدینه دانسته‌اند.[۶] گزارش‌های دیگری نیز حکایت از آن دارد که شکست ایرانیان در سال دوم هجری و روز بدر رخ داد و شادی مؤمنان را به دنبال داشت.[۷]

طبق گزارشی هنگامی که خبر پیروزی ایرانیان بر رومیان اهل کتاب، به مکه رسید، مشرکان خوشحال شدند؛ اما خداوند با پیشگویی پیروزی رومیان بر امپراتور ایران، در مدتی کمتر از ده سال (بِضعِ سِنین)، به مسلمانان روحیه بخشید و یکی از معجزات قرآنی را رقم زد: «غُلِبَتِ الرّوم* فی ادنَی الارضِ وهُم مِن بَعدِ غَلَبِهِم سَیَغلِبون* فی بِضعِ سِنینَ لِلّهِ الامرُ مِن قَبلُ ومِن بَعدُ ویَومَئذٍ یَفرَحُ

---

۱. روم: ۴ـ۶.

۲. محمدبن‌جریر طبری؛ جامع البیان؛ ج۱۹، ص۲۶. جلال‌الدین سیوطی؛ الدر المنثور؛ ج۶، ص۴۸۱.

۳. ابوالفداء بن‌کثیر؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ج۳، ص۴۳۶.

۴. محمدبن‌جریر طبری؛ جامع البیان؛ ج۲۱، ص۲۲ـ۲۴. جلال‌الدین سیوطی؛ الدرالمنثور؛ ج۶، ص۴۸۱ـ۴۸۲.

۵. محمدبن‌جریر طبری؛ جامع البیان؛ ج۲، ص۲۴. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج۷، ص۳۸۰. ابوالفداء بن‌کثیر؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ج۳، ص۴۳۳.

۶. جرجی زیدان؛ تاریخ تمدن اسلام؛ ج۱، ص۲۹.

۷. محمدبن‌جریر طبری؛ جامع البیان؛ ج۲۸، ص۲۱ـ۲۶. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج۷، ص۳۸۰.

المُؤمِنون»: ۳ رومیان مغلوب شدند، در نزدیک‌ترین سرزمین و آنان پس از [این] شکستشان به‌زودی پیروز خواهند شد. در چند سال [آینده]. همه کارها از آنِ خداست، چه قبل و چه بعد [از این شکست و پیروزی] و در آن روز مؤمنان [بر اثر پیروزی دیگری] خوشحال خواهند شد. گویند هنگامی که مسلمانان در منطقه بدر بر مشرکان مکی پیروز شدند، خبر پیروزی رومیان بر ایرانیان نیز منتشر شد و درستی خبر غیبی قرآن را بر همگان آشکار کرد.

مطابق گزارشی پیامبر ﷺ وعده پیروزی رومیان بر ایرانیان را در مکه به مسلمانان نوید داده، و فرمود: «ان الروم ستغلب فارسا»:[1] رومی‌ها به‌زودی ایرانیان را مغلوب خواهند کرد.

درباره علت شکست سپاه ایران گفته شده، طولانی‌شدن جنگ و لجاجت خسرو پرویز برای ادامه آن، بیزانس را آماده تلافی کرد. از سال ۶۲۲م حملات رومیان آغاز شد که طی آن، آذربایجان و ارمنستان غارت شد و سپاهیان روم بر بین‌النهرین تسلط یافتند.[2] در پی چیرگی رومیان، سرداران ایرانی و برخی از نجبا و بزرگان بر ضد خسرو پرویز شورش کرده، با کشتن وی، پسرش شیرویه را که در قتل پدر نقش داشت به سلطنت رساندند (۶۳۸)[3] و این زمانی روی داد که اسلام در جزیرةالعرب در حال گسترش بود.

۲. بنابه نقل مفسران، هنگامی که آیه «**إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَ يَأْتِ بِآخَرِينَ وَ كَانَ اللهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا**»:[4] ای مردم اگر او بخواهد شما را از میان

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ جامع البیان؛ ج ۲۱، ص ۲۶.

۲. حسن پیرنیا؛ تاریخ ایران باستان؛ ج ۴، ص ۲۸۰۶ ـ ۲۸۱۰.

۳. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم والملوک؛ ج ۲، ص ۷۸۵ ـ ۷۶۹. ابوعلی رازی؛ تجارب الأمم؛ ج ۱، ص ۲۱۹.

۴. نساء: ۱۳۳.

می‌برد و افراد دیگری را به جای شما می‌آورد و خداوند بر این کار تواناست، نازل شد، از رسول‌خدا ﷺ درباره این افراد جایگزین، سؤال شد. آن حضرت دست بر پشت یا شانه سلمان فارسی گذاشت و فرمود: مقصود از آنان عجم و فارس‌ها قوم سلمان هستند.[۱]

۳. برخی مفسران مقصود از «قوم یحبهم» در آیه «یا اَیّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَن یَرتَدَّ مِنکُم عَن دینِه فَسوفَ یَأتِي اللهُ بِقوم یُحِبُّهُم وَ یُحِبونَه اَذلَّه عَلیَ المُؤمِنین...»[۲] را ایرانیان دانسته‌اند.[۳] در این آیه، روی سخن با مسلمانان عرب است که گروهی از آنان پیش از رحلت رسول‌خدا ﷺ و برخی دیگر پس از رحلت آن حضرت، مرتد شدند. خداوند به آنان هشدار می‌دهد: اگر شما از دین اسلام برگردید، خدا به جای شما گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند. این قوم در برابر گروندگان به دین، فروتن، ولی با ناگروندگان سختگیر هستند.

مطابق نوشته برخی مفسران چون این آیه نازل شد، صحابه پیامبر ﷺ از آن حضرت پرسیدند: این قوم چه کسانی هستند که اگر ما برگردیم خدا آنان را جایگزین ما می‌کند؟ در آن هنگام سلمان فارسی نزد آن حضرت بود. پیامبر ﷺ، دست خود بر دوش یا زانوی او نهاد و فرمود: این و کسان او یا مردمی که سلمان از آنان است. پس از آن فرمود: «اگر دانش [یا دین و ایمان] در ستاره پروین باشد، هر آینه گروهی از فارسیان به آن دست خواهند یافت»[۴]

---

۱. محمدبن‌حسن طوسی؛ التبیان؛ ج ۳، ص ۳۵۲. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۳، ص ۱۸۷. ماوردی؛ تفسیر ماوردی؛ ج ۱، ص ۵۳۴. رشیدالدین میبدی؛ کشف الاسرار؛ ج ۲، ص ۷۲۰.

۲. مائده: ۵۴.

۳. محمودبن‌عمر زمخشری؛ الکشاف؛ ج ۱، ص ۶۴۶. محمدبن‌عمر فخر رازی؛ التفسیر الکبیر؛ ج ۱۲، ص ۱۹ ـ ۲۰. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۳، ص ۳۲۱.

۴. محمدبن‌جریر طبری؛ جامع البیان؛ ج ۲۶، ص ۸۶. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۳، ص ۳۲۱ ـ ۳۲۳. محمودبن‌عمر؛ الکشاف؛ ج ۴، ص ۲۳۱.

همان‌گونه که اشاره شد در این آیه شریفه، چند صفت مهم برای قوم ایرانی ذکر شده است:

الف) «یحبهم و یحبونه»: خدا آنان را دوست می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند.

ب) «اذلّة عَلی المؤمنین، اِعزَّةَ عَلَی الکافرین»: در برابر مؤمنان فروتن و متذلل و در مقابل کفار، عزیز و ناسازگارند.

ج) «یجاهدون فی سبیل‌الله»: با جان و مال و اولاد در راه خدا مجاهدت و تلاش می‌کنند.

د) «و لا یخافون لو مة لائم»: در راه دین خدا و اجرای احکام اسلام و پیشبرد مقاصد پیامبر ﷺ از ملامت و سرزنش احدی ترس به خود راه نمی‌دهند.

هـ) «ذلک فضل الله یؤتیة من یشاء و الله واسعٌ علیم»: خداوند از فضل خود به هرکس که بخواهد عنایت می‌کند.

۴. به نقل از سعیدبن‌جبیر، مراد از «یستَبدل قوماً غیرکم» در آیه ۳۹ توبه، ابنای فارس (ایرانیان) هستند. در این آیه خداوند متعال، متخلفان از جهاد را به مجازات دردناک تهدید می‌کند و یادآور می‌شود که در صورت تعلل، گروه دیگری را به جای آنها قرار خواهد داد.[1]

۵. مفسرانی چون میبدی، آلوسی و رشید رضا ذیل آیه «فإن یکفُربها هَولاء فقد و کّلنا بَها قوما لیسوا بها بکافرین»،[2] مقصود از قومی را که در راه کفر گام برنمی‌دارند و در برابر حق تسلیم‌اند، ایرانیان دانسته‌اند.[3] کسانی که با پذیرش

---

۱. محمودبن‌عمر زمخشری؛ الکشاف؛ ج ۲، ص ۲۷۱. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۵، ص ۴۷. ابوعبدالله قرطبی؛ الجامع لأحکام القرآن؛ ج ۸، ص ۹۱.

۲. انعام: ۸۹.

۳. رشیدالدین میبدی؛ کشف الاسرار؛ ج ۳، ص ۴۱۸. محمدبن‌رشید رضا؛ تفسیرالمنار؛ ج ۷، ص ۵۹۴. سیدمحمود آلوسی؛ روح المعانی؛ ج ۷، ص ۳۱۳.

اسلام در آینده نزدیک، در پیشرفت آن، با تمام قوا کوشیدند و دانشمندان آنان در فنون مختلف اسلامی کتاب‌های فراوانی تألیف کردند.[۱] برخی مفسران، ذیل این آیه روایتی از پیامبر ﷺ آورده‌اند که آن حضرت قریش را بهترینِ عرب و فارس را بهترین عجم معرفی کرده است.[۲]

۶. بنابه نقل برخی مفسران، رسول‌خدا ﷺ پیروزی مسلمانان بر ایرانیان و روم را در غزوه خندق (سال پنجم) یا هنگام فتح مکه (سال هشتم هجرت) نوید داد. منافقان آن را بعید دانسته، گفتند: آیا مکه و مدینه برای محمد کافی نیست که در ملک فارس و روم طمع کرده است؟ دراین‌باره آیه «**قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ المُلکِ تُؤتِی المُلکَ مَن تَشاءُ وَ تَنزِعُ المُلکَ مِمَن تَشاءُ...**»[۳] نازل شد.[۴] مطابق روایتی دیگر، این آیه پس از آن نازل شد که پیامبر ﷺ از خداوند خواست تا مُلک فارس و روم را برای امتش قرار دهد.[۵]

۷. در آیه ۳۸ سوره محمد خداوند به مسلمانان عرب هشدار می‌دهد اگر قدردان نعمت پاسداری از آیین اسلام نباشند، خداوند این مأموریت را به گروه دیگری خواهد سپرد که در ایثار و فداکاری و نثار جان و مال در راه خدا به مراتب از آنان برترند. آورده‌اند که پس از نزول این آیه، برخی از صحابه پیامبر ﷺ پرسیدند، مقصود از این قوم در این آیه چه کسانی هستند؟ در آن هنگام سلمان فارسی کنار پیامبر ﷺ بود. آن حضرت دستش را بر ران او زد و

---

۱. ناصر مکارم شیرازی و دیگران؛ تفسیر نمونه؛ ج۵، ص ۳۳۴.

۲. رشید الدین میبدی؛ کشف الاسرار؛ ج ۳، ص ۴۱۸. بروسوی؛ تفسیر روح البیان؛ ج۸، ص ۵۲۶.

۳. آل عمران: ۲۶.

۴. علی‌بن‌احمد واحدی نیشابوری؛ اسباب النزول؛ ص ۸۶ـ۸۸. فخر رازی؛ التفسیر الکبیر؛ ج۸، ص ۴. رشیدالدین میبدی؛ کشف الاسرار؛ ج ۲، ص ۷۰ـ۷۱.

۵. علی‌بن‌احمد واحدی نیشابوری؛ اسباب النزول؛ ص ۸۶. محمدبن‌عمر فخر رازی؛ التفسیر الکبیر؛ ج۸، ص ۴.

گفت: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، سلمان و قومش اگر ایمان به ثُریا آویخته باشد، آنان بدان دست خواهند یافت.[۱] از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که مقصود از این قوم موالی‌اند[۲] و موالی شامل ایرانیان نیز می‌شود.

خداوند در این آیه نیز به عرب هشدار می‌دهد اگر شما از دین اسلام رویگردان شوید، خدا به جای شما گروه دیگری را می‌آورد که مانند شما نیستند و دودل نخواهند شد. بلکه استوار و پابرجا خواهند بود.[۳]

بنابر نوشته شیخ طوسی هنگامی که این آیه نازل شد، رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خوشحال شد و فرمود: «هی احب إلیّ من الدنیا»: این برای من گرامی‌تر است از دنیا برخی خشنودی آن حضرت را نوید گرویدن ایرانیان به دین اسلام دانسته‌اند.[۴] بنابرنقل ابن‌عمر از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در ذیل آیه، ایرانیان از برگزیدگان خدا معرفی شده‌اند.[۵]

۸. مسلم در صحیح خود از ابوهریره روایت کرده است که گفت: ما نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودیم که سوره جمعه نازل شد. هنگامی که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه: «وَ آخَرینَ مِنهُم لَمّا یَلحَقوا بِهِمْ:[۶] [و همچنین رسول] بر گروه دیگری که هنوز به آنان ملحق نشده‌اند» را تلاوت فرمود، یکی از صحابه از آن حضرت پرسید: مقصود از کسانی که هنوز به ما نپیوسته‌اند، چه کسانی‌اند؟ آن حضرت دست مبارکشان را بر سلمان که در جمع ما حضور داشت، نهاد و فرمود: اگر ایمان در ثریا باشد، هر

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ جامع البیان؛ ج ۲۴، ص ۸۶. محمودبن‌عمر زمخشری؛ الکشاف؛ ج ۴، ص ۲۳۱. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۹، ص ۱۶۴.

۲. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۵، ص ۴۷. ابوالفتوح رازی؛ روض الجنان؛ ج ۱۷، ص ۳۱۴ـ ۳۱۵.

۳. محمدبن‌جریر طبری؛ جامع البیان؛ ج ۲۶، ص ۸۵ـ ۸۶. محمودبن‌عمر زمخشری؛ الکشاف؛ ج ۲، ص ۲۱۷. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۹، ص ۱۶۴.

۴. نورالدین ابطحی؛ ایرانیان در قرآن و روایات؛ ص ۲۲.

۵. رشیدالدین میبدی؛ کشف الاسرار؛ ذیل آیه ۳۸ سوره محمد.

۶. جمعه: ۳.

آینه مردانی از آنان (ایرانیان) بدان دست خواهند یافت.[۱] مانند این روایت به طرق دیگر از قیس‌بن‌سعدبن‌عباده خزرجی از صحابه نیز نقل شده است.[۲] قرطبی بهترین تفسیر «و آخرین مِنهُم» را ایرانیان دانسته است.[۳] ذیل آیه هفدهم حج و پانزدهم اسراء نیز برخی مفسران و مورخان، از ایرانیان یاد کرده‌اند.[۴]

ب) مناسبات رسول‌خدا با ایرانیان

بعثت رسول‌خدا ﷺ، همزمان با حکومت خسرو پرویز ساسانی(دوران حکومت: ۵۹۱ـ۶۲۸م) در ایران بود. در این عصر چند رویداد مهم، مناسبات آن حضرت با ایرانیان را رقم زد. نخست آنکه به دلیل بی‌تدبیری خسرو پرویز، بخشی از سپاه ایران در مقابل عرب‌های حاشیه مرزی در جایی به نام «ذوقار» برخلاف تصور ایرانیان شکست خورد.[۵] این نبرد، از ابهت، قدرت و عظمت دستگاه ساسانی نزد عرب کاست و افسانه شکست‌ناپذیری آنان را در هم ریخت و چنان تازیان را به وجد آورد و روح حماسی در آنان دمید که در وصف آن اشعار بسیاری سروده، آن را مهم‌ترین ایام خود دانستند. گویند پیامبر ﷺ درباره این واقعه فرمود: این اولین روزی است که عرب بر عجم پیروز شد.[۶] ذهنیت

---

۱. مسلم‌بن‌حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۷، ص۱۹۲. محمدبن‌جریر طبری؛ جامع البیان؛ ج۲۸، ص۱۲۲. جلال‌الدین سیوطی؛ الدرالمنثور؛ ج۸، ص۱۵۲ـ۱۵۳.

۲. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج۹، ص۴۲۹. جلال‌الدین سیوطی؛ الدرالمنثور؛ ج۸، ص۱۵.

۳. ابوعبدالله قرطبی؛ الجامع لأحکام القرآن؛ ج۱۸، ص۶۱.

۴. ر.ک: جلال‌الدین سیوطی؛ الدرالمنثور؛ ج۳، ص۲۲۸ـ۲۲۹. محمد باقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج۵۷، ص۲۱۶.

۵. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۲، ص۲۰۷. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۱، ص۳۰۶. ریچارد فرای؛ میراث باستانی ایران؛ ص۱۱.

۶. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۱، ص۳۰۶. نیز ر.ک: محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۲، ص۱۹۳ـ۲۰۰. ابوالفداء بن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۱، ص۴۸۲ـ۴۹۰.

شکست‌پذیری ایرانیان، سال‌های بعد به مسلمانان عرب در حمله به ایران کمک کرد.

۱. یاران ایرانی پیامبر ﷺ

با علنی‌شدن دعوت رسول‌خدا که بنابر قول مشهور سه سال پس از بعثت آغاز شد، به‌تدریج بر تعداد مسلمانان افزوده شد. در میان آنان افزون بر عرب، بردگان و غلامان غیر عرب همانند بلال حبشی، صهیب رومی وجود داشتند. با هجرت رسول‌الله ﷺ (سال سیزدهم بعثت) به یثرب و تشکیل دولت اسلامی و گسترش قلمرو دولت آن حضرت، روزبه‌روز بر تعداد مسلمانان از ملیت‌های مختلف افزوده شد که برخی از آنان ایرانی‌تبار بودند. مسلمانان و اصحاب ایرانی پیامبر ﷺ از چند گروه تشکیل شده بودند که عمدهٔ آنان عبارت بودند از: غلامان و آزادشدگان، ابنای یمن، مردم بحرین و... که به ترتیب به معرفی اجمالی آنان خواهیم پرداخت.

۱.۱. سلمان فارسی

به نقل مسعودی، مقارن هجرت پیامبر به یثرب، عده‌ای ایرانی در آن شهر حضور داشتند که زیدبن‌ثابت از کاتبان آن حضرت، زبان فارسی را از آنان فرا گرفته بود.[۱] یکی از این ایرانیان، سلمان فارسی بود. آزادی سلمان و چگونگی آن در منابع مختلف گزارش شده است. بیشتر منابع، وی را نخستین ایرانی دانسته‌اند که در سال دوم هجرت در مدینه مسلمان شد؛ اما چون برده یکی از

---

۱. «زیدبن ثابت الأنصاری ثم الخزرجی من بنی غنم‌بن مالک‌بن النجار یکتب إلی الملوک و یجیب بحضرة النبی ﷺ و کان یترجم للنّبیّ ﷺ بالفارسیة و الرومیّة و القبطیة و الحبشیة، تعلم ذلک بالمدینة من أهل هذه الألسن» (علی‌بن‌حسین مسعودی: التنبیه و الاشراف؛ ص ۲۴۶).

یهودیان بنی‌قریظه (از قبایل ساکن در یثرب) بود، آزادی او تا آستانه غزوه خندق (سال پنجم هجری) به تأخیر افتاد.[۱] سلمان آزادشدهٔ رسول‌خدا ﷺ بود[۲] سلمان خود افتخار می‌کرد و می‌گفت: «کنت عبدا فأعتقنی رسول‌الله و سمانی سلمانا»:[۳] من برده بودم، رسول‌خدا مرا آزاد کرد و سلمانم نامید.

مطابق گزارشی، پیامبر ﷺ بنابه درخواست سلمان، عهدنامه‌ای به خط امام علی ؑ برای بستگان او (برادرش مهادبن‌فروخ‌بن مهیار و خاندان او) نوشت[۴] که در واقع امان‌نامه‌ای برای اقوام و بستگان و مردم شهر سلمان بوده است. این نامهٔ نسبت داده‌شده به پیامبر ﷺ را ازاین‌رو نمی‌توان پذیرفت که افزون بر سستی و نارسایی جمله‌ها و لغزش‌های آشکار نحوی آن، از ساده‌ترین ارزش‌های بلاغی نیز تهی است.

سلمان نزد رسول‌خدا ﷺ مقام ارجمندی یافت. او بعدها در جریان فتوحات عصر خلفا و حکومتش بر مدائن، پایتخت ساسانیان، در گرویدن ایرانیان به اسلام و تشیع نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کرد.[۵]

مناسبات بسیار خوب سلمان با اهل‌بیت ؑ چنان روشن است که جای هیچ‌گونه تردیدی نیست. امیرمؤمنان علی ؑ درباره سلمان می‌فرماید: «سلمان منا اهل البیت و من لکم بمثل لقمان الحکیم علم علمّ الاول و الآخر و هو

---

۱. ابن‌هشام حمیری؛ السیره النبویه؛ ج ۱، ص ۲۱۸ و ج ۴، ص ۵۶۰. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۴، ص ۸۰. ابوعمربن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج ۲، ص ۴۹۶.

۲. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج‌البلاغه؛ ج ۱۸، ص ۶۳۴.

۳. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ج ۱، ص ۱۶۵. ابونعیم اصفهانی؛ حلیة الاولیاء؛ ج ۱، ص ۱۸۵. محمدبن‌قتال نیشابوری؛ روضه الواعظین؛ ص ۲۷۸. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۲۲، ص ۳۵۸.

۴. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی طالب؛ ج ۱، ص ۹۷. محمد حمیدالله؛ نامه‌ها و پیمان‌های سیاسی حضرت محمد و اسناد صدر اسلام؛ ص ۶۲۳ـ۶۲۴.

۵. ر.ک: عطاء الله مهاجرانی؛ حکمت و حکومت سلمان فارسی؛ ص ۶۴.

بحر لا یُنْزَح»[1]: سلمان از ما اهل‌بیت است. شما کجا مانند سلمان را می‌یابید که مانند لقمان حکیم باشد و علم پیشین و آیندگان را بداند. او دریایی است که پایان ندارد. امام صادق ﷺ نیز درباره سلمان می‌فرماید: «ولا تقل سلمان الفارسی ولکن قُلْ سلمان المحمدی»:[2] سلمان فارسی نگویید، بلکه سلمان محمدی بگویید.

۲ـ۱.دیگر ایرانیان مسلمان در مدینه

برخی صحابه‌نگاران، علاوه بر سلمان فارسی، چند تن از موالی پیامبر ﷺ و برخی دیگر از ایرانیان را که در عهد رسول‌خدا ﷺ با آن حضرت مرتبط بودند، آورده‌اند که به آنان اشاره می‌شود.

در گزارشی به نقل از سلمان فارسی آمده است، زنی به نام ام(امه) الفارسیه از اهل اصفهان پیش از سلمان فارسی در مدینه یا مکه مسلمان شده بود.[3] منابع بیش از این درباره این زن صحابی، اطلاعاتی ارائه نکرده‌اند و مشخص نیست او چگونه و چه زمانی به حجاز رفته است. شاید او نیز همانند سلمان، به بردگی گرفته شده و سرانجام در مدینه، مانند دیگر ساکنان آن، مسلمان شده باشد.

مطابق گزارشی، در غزوه احد (سال سوم هجری) جوانی ایرانی همراه پیامبر ﷺ حضور داشت. او پس از آنکه ضربتی به دشمن زد، از روی غرور گفت: «خُذها و انا الغلام الفارسی»:[4] این ضربه را از من تحویل بگیر که منم یک

---

۱. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه؛ الخصال؛ ج ۱، ص ۲۵. نیز ر.ک: محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۲، ص ۳۴۶. علاء الدین متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج ۱۳، ص ۲۵۴. سلیمان‌بن‌احمد طبرانی؛ المعجم الکبیر؛ ج ۶، ص ۲۱۳ (چون از عمار یاسر درباره سلمان پرسیدند، چنین جواب داد).

۲. محمدبن‌حسن طوسی؛ الامالی؛ ص ۱۳۳. الدرجات الرفیعه؛ ص ۲۰۹.

۳. ر.ک: علی‌بن‌محمدبن اثیر؛ اسد الغابه؛ ج ۵، ص ۴۰۲.. ابن‌حجر عقلانی؛ الاصابه؛ ج ۸، ص ۲۹.

۴. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۲، ص ۳۰۴.

جوان ایرانی در این هنگام رسول‌خدا ﷺ احساس کرد که این سخن هم اکنون تعصبات دیگران را بر خواهد انگیخت؛ ازاین‌رو به او فرمود: چرا نگفتی من غلام انصار هستم، زیرا مولای هر قومی از آنان محسوب می‌شود.[۱] دراین‌باره که این ایرانی چگونه به مدینه رفته و مولای چه کسی بوده است، منابع اطلاعاتی ارائه نکرده‌اند؛ البته در میان صحابه و یاران رسول‌خدا ﷺ از ملیت‌های مختلف همانند بلال حبشی، صهیب رومی حضور داشتند و از دید آن حضرت، تفاوتی از حیث نژادی و ملیتی میان مسلمانان وجود نداشت.

مورد دیگر سعدبن‌خوله عامری است که برخی وی را ایرانی تبار دانسته و برخی دیگر او را یمنی معرفی کرده‌اند؛ البته تردیدی نیست که ایرانیان بسیاری در آستانه ظهور اسلام، در یمن ساکن بودند که شاید سعد یکی از آنان بوده است. منسوب‌کردن او به عامری ازآن‌روست که وی از موالی وهب‌بن‌سعد از بنی‌عامربن‌لؤی از عرب عدنانی بود. سعد در بدر و احد و خندق و دیگر غزوات رسول‌خدا شرکت داشت.[۲]

از دیگر صحابه ایرانی پیامبر، فردی به نام انس است. در منابع به نسب او اشاره نشده است؛ اما برخی پدرش را ایرانی و مادرش را حبشی دانسته‌اند.[۳] نیز شخصی به نام «سالم مولی ابوحذیفه» از اهل اصطخر و بنده‌ای آزاد شده بود[۴] که گفته شده رسول‌خدا ﷺ درباره او فرمود: «سالم بسیار خدا دوست است»؛ ازاین‌رو عمربن‌خطاب او را شایسته خلافت می‌دانست.[۵] وی خوش‌صدا بود و

---

۱. ابی داوود؛ سنن؛ ج ۲، ص ۶۲۵. ابوعمربن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج ۲، ص ۴۹۶. مرتضی مطهری؛ خدمات متقابل اسلام و ایران؛ ص ۷۴ـ۷۵.

۲. مهاجرت به حبشه؛ ص ۱۸۶.

۳. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۳، ص ۴۸. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۲، ص ۳۱۱.

۴. ابن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج ۲، ص ۱۳۵. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسد الغابه؛ ج ۲، ص ۳۸۲.

۵. ر.ک: ابن‌شبه؛ تاریخ المدینة المنوره؛ ج ۴، ص ۸۸۱. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۲۸، ص ۳۸۳.

تلاوت قرآن می‌کرد.[۱] گویند رسول‌خدا ﷺ او را جزء چهار نفری معرفی کرد که شایسته است قرائت از آنان آموخته شود؛[۲] البته درباره سالم؛ در منابع شیعی اخباری دیگری نیز ارائه شده است که چهره وی را مخدوش می‌سازد، از جمله آنکه وی را از اصحاب عقبه[۳] و از کسانی دانسته‌اند که پس از رحلت پیامبر ﷺ به منزل حضرت فاطمه ﷺ یورش بردند.[۴] سالم از نخستین بیعت‌کنندگان با ابوبکر شمرده شده است.[۵]

ابوضمره (ابوضمیره) سعد یا روح نیز از دیگر ایرانیانی بود که نسب خود را به سندر (زیبا) یا شیرزاد از اعقاب گشتاسب (از پادشاهان باستانی ایران) می‌رسانید.[۶] او در یکی از نبردها به اسارت در آمده بود و پیامبر ﷺ او را آزاد کرد. وی جد ابوحسین‌بن‌ضمیرة‌بن‌عبدالله‌بن‌ابی‌ضمیره است که پیامبر ﷺ او را که در قسمتش قرار گرفته بود آزاد کرد و برای وی و خاندانش نامه‌ای به خط ابی‌بن‌کعب (صحابی و قاری برجسته) نوشت و در آن آزادی ایشان را یادآور شد. این سند نزد خاندانش بود تا اینکه حسین‌بن‌عبدالله از نوادگان او آن را نزد مهدی عباسی (دوران

---

۱. احمدبن‌حنبل شیبانی؛ مسند؛ ج۷، ص۲۳۷.

۲. محمدبن‌اسماعیل بخاری؛ صحیح بخاری؛ ج ۴، ص ۶۲.

۳. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج۲۸، ص۱۰۱. اصحاب عقبه کسانی بودند که قصد ترور رسول‌خدا را در بازگشت از غزوه تبوک (سال نهم) داشتند.

۴. همان.

۵. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج‌البلاغه؛ ج۶، ص۱۸.

۶. ر.ک: ابوعمربن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج ۴، ص۲۵۸. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسد الغابه؛ ج۶، ص ۱۷۴. همو، الکامل فی التاریخ؛ ج ۲، ص ۲۱۲. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی طالب؛ ج۱، ص۱۴۸. محمد باقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۲۲، ص ۲۵۶. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۳، ص۱۷۲. برخی عرب‌بودن وی را مشهور می‌دانند و برخی احتمال فارس‌بودن او را داده‌اند. گویا او در بحرین اسیر آورده شده بود. (در این باره ر.ک: علی احمدی میانجی؛ مکاتیب الرسول؛ ج۳، ص۲۵۴.

حکومت: ۱۵۶ـ۱۶۹ق) آورد. مهدی عباسی آن را بوسید و به آورنده صله داد.[۱]

در گزارشی آمده است یکی از تاجران ایرانی نام پیامبر ﷺ را شنید و برای تجارت راهی یثرب شد و هنگامی که به آن شهر رسید، اسلام آورد.[۲] این مطلب بیانگر آن است که برخی تاجران ایرانی، مدینه را می‌شناختند و با آن شهر از گذشته‌های دور مناسبات تجارتی داشتند.

ابن‌عبدالبر و ابن‌اثیر فردی ایرانی به نام کیسان (ابوکیسان) را از موالی رسول‌خدا برشمرده، آورده‌اند: نام وی به اختلاف، مهران، طهان، میمون و هرمز ثبت شده است.[۳] از او نقل شده که رسول‌خدا فرمود: بر ما اهل‌بیت و موالی ما صدقه حرام است.[۴] شخصی به نام ابوخالد هرمز از موالی بنی‌والبه از قبیله بنی‌اسدبن‌خزیمه نیز از صحابه دانسته شده که راوی حدیث امیرمؤمنان علی ؑ و نیز برخی صحابه دیگر است.[۵] از دیگر آزادشدگان پیامبر ﷺ که برخی منابع به ایرانی تبار بودن آنان اشاره کرده‌اند می‌توان از باذام (میمون)، هرمز، کرکره، وردان، مهران،[۶] شقران،[۷] انبسة (انیسه)بن‌کردی یاد کرد. گویند انبسه در غزوه

---

۱. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۳، ص ۱۷۲. تقی‌الدین مقریزی؛ امتاع الاسماع؛ ج ۶، ص ۳۳۴. علی احمدی میانجی؛ مکاتیب الرسول؛ ج ۳، ص ۲۵۴ـ۲۵۵.

۲. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۳، ص ۲۸۵.

۳. ابوعمربن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج ۳، ص ۴۸. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسدالغابه؛ ج ۴، ص ۲۵۷ و ج ۴، ص ۴۲۴.

۴. محمدبن‌اسماعیل بخاری؛ صحیح بخاری؛ ج ۷، ص ۴۲۷. احمدبن‌حنبل شیبانی؛ مسند؛ ج ۴، ص ۳۴.

۵. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسد الغابه؛ ج ۶، ص ۸۰. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۷، ص ۸۷.

۶. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۲، ص ۲۱۲ـ۲۱۳. عبدالحسین زرین‌کوب؛ بامداد اسلام؛ ص ۶۶.

۷. برخی نام وی را صالح‌بن‌عدی ثبت کرده‌اند (علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۲، ص ۳۱۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی طالب؛ ج ۱، ص ۴۸). او از اولاد دهقانان بود.

بدر(سال دوم هجرت) و یا در دوران خلافت ابی‌بکر درگذشت.[۱]

در گزارشی آمده است: مردی از ایرانیان (فارس) از ابنای به نام ابوشاه یمانی در فتح مکه (سال هشتم) پای منبر رسول‌خدا ﷺ بود چون خطبه بلیغ و سودمند آن حضرت را شنید، خواهش کرد آن را برای وی بنویسند. به دستور پیامبر ﷺ خطبه را نوشتند و به ابوشاه دادند.[۲] در برخی منابع صحابه‌شناسی وی را یمنی معرفی کرده‌اند که پس از فتح مکه چون پیامبر خطابه‌ای ایراد کرد و از حرمت مکه سخن راند، ابوشاه از آن حضرت خواست که سخنان او را برایش بنویسند. به‌نظر می‌رسد ابوشاه از ابنای یمن (زادگان ایرانی در یمن) بوده‌است، چنان‌که ابن‌حجر طبق یک قول، وی را از ایرانیانی دانسته که وارد یمن شدند[۳] و همچون دیگر یمنیان طی هیئت‌هایی به حضور رسول‌خدا ﷺ رسیده، اسلام آوردند.

بنابر نقل صدوق به اسنادش از امام حسین ؑ، امیرمؤمنان در خطبه‌ای فرمود: من با رسول‌خدا ﷺ بودم که سیبخت (اسیبخت) نزد آن حضرت آمد و از ملوک فارس بود و از آن حضرت درباره دعوتش سؤال کرد.[۴]

۲. پیامبر ﷺ و خسرو پرویز

اولین ارتباط رسمی ایرانیان با پیامبر ﷺ به سال ششم یا هفتم هجری

---

۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی طالب؛ ج ۱، ص ۱۴۸. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۲، ص ۲۵۶.

۲. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۷، ص ۱۷۱. ابوعمربن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج ۴، ص ۲۴۹. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسد الغابه؛ ج ۵، ص ۲۹۲۸.

۳. ر.ک: محمدبن‌احمد ذهبی؛ سیراعلام النبلاء؛ ج ۳، ص ۸۸. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسدالغابه؛ ج ۵، ص ۲۲۴. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۷، ص ۱۷۱.

۴. علی احمدی میانجی؛ مکاتیب الرسول؛ ج ۲، ص ۳۸۲. سیبخت از مرزبانان ایرانیان در زمان خسرو پرویز بود و مدتی در منطقه هجر عنوان مرزبانی داشت.

برمی‌گردد.[۱] که آن حضرت، پادشاه وقت ایران، خسرو پرویز را همانند دیگر حاکمانِ پیرامون جزیرةالعرب طی نامه‌ای به اسلام فراخواند. مطابق برخی گزارش‌ها، خسرو نامه رسول‌خدا ﷺ را پاره کرد و به آن حضرت اهانت کرد و از حاکم دست‌نشانده خود در یمن به نام (باذان) خواست تا پیامبر ﷺ را دستگیر کند. باذان در اجرای فرمان پادشاه ایران، دو تن از ایرانیان مقیم یمن به نام‌های «بابویه» (باذویه) و «خر خسُرو» (خرخسره یا خسره خرخسرو) را روانه یثرب کرد.[۲] در این ملاقات، رسول‌خدا ﷺ ضمن پیشگویی خبر قتل خسرو پرویز، باذان‌بن‌ساسان را به اسلام دعوت کرد و در صورت پذیرش آن، ادامه حکومت بر یمن را به وی وعده داد. مطابق گزارشی، رسول‌خدا به خرخسرو کمربندی از طلا و نقره هدیه کرد؛ ازاین‌رو حمیریان او را صاحب مِعجزه می‌خواندند؛ زیرا کمربند در زبان حمیریان معجزه نام داشت.[۳]

در برخی گزارش‌ها آمده است که کسرا خسرو پرویز نامه‌ای به رسول‌خدا نوشت و لباس حریر و مشک برای آن حضرت هدیه فرستاد؛[۴] اما این گزارش از شهرت برخوردار نیست و با عصبانیت خسرو مناسبت ندارد؛ ضمن آنکه در برخی منابع از نفرین رسول‌خدا در حق خسرو یادشده است.[۵]

۳.۱. پیامبر ﷺ و ایرانیان مقیم یمن

با بازگشت مأموران باذان از مدینه و پس از تحقق پیشگویی پیامبر ﷺ، باذان اسلام‌آورد و به پیروی از او دیگر ایرانیان ساکن یمن نیز مسلمان

---

۱. ابن‌هشام حمیری؛ السیره النبویه؛ ج ۴، ص ۱۰۲۵. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۱، ص ۲۵۸.
۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۲، ص ۲۹۷.
۳. همان، ج ۲، ص ۲۹۷.
۴. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۱، ص ۵۱.
۵. تقی‌الدین مقریزی؛ امتاع الاسماع؛ ج ۱، ص ۳۰۵. ابوالفداءبن‌کثیر؛ البدایه و النهایه؛ ج ۶، ص ۱۹۴.

شدند.[۱] باذان نخستین کس از امرای عجم است که اسلام آورد.[۲] گویند او اسلام‌آوردن خود را برای رسول‌خدا نوشت و هیئتی را برای بیعت با آن حضرت به مدینه فرستاد و پیامبر خطاب به آنان فرمود: «انتم منّا و الینا أهل‌البیت»:[۳] شما از یاران ما هستید و به طرف ما اهل‌بیت می‌باشید. (شما از ما و به سوی ما هستید). در خبر دیگری آمده است باذان که مسلمان‌شده بود، خود نزد پیامبر آمد و حضرت او را به حکومت یمن منصوب کرد.[۴]

در منابع اسلامی، از ایرانیان مقیم یمن، با نام «ابناء»[۵] و «احرار» (آزادگان) یاد شده است؛ ازاین‌رو که ایشان در یمن زاده شدند و نسلی ایرانی در آنجا پدید آوردند.[۶] ایرانیان مقیم یمن پس از مسلمان‌شدن سلمان فارسی، نخستین گروه از ایرانیانی هستند که به دین اسلام در آمدند.[۷] روی‌آوردن آزادانه ایرانیان یمن به اسلام از اهمیت بسزایی برخوردار بود و در روند گسترش اسلام در یمن و سپس در ایران مؤثر واقع شد.[۸]

---

۱. ابن‌هشام حمیری؛ ج ۴، ص ۱۳۹. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۱، ص ۱۹۹. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۱۱۰. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۲، ص ۶۵۶. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۱، ص ۴۶۴.

۲. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۱، ص ۴۶۵.

۳. ابن‌هشام حمیری؛ السیرة النبویه؛ ج ۱، ص ۴۶. ابوالفداءبن‌کثیر؛ البدایه النهایه؛ ج ۴، ص ۷۰.

۴. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۱، ص ۴۶۵.

۵. محمدبن‌حبیب بغدادی؛ المحبر؛ ص ۲۶۶. همو، المنمق فی اخبار قریش؛ ص ۱۷۳. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۲، ص ۲۹۷. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۱۶۱. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۱، ص ۴۶۵.

۶. ابوسعید تمیمی سمعانی؛ الانساب؛ ج ۱، ص ۱۰۰. تقی‌الدین مقریزی؛ امتاع الاسماع؛ ج ۲، ص ۲۲۳. بعدها زادگان خراسانی در عراق را نیز در دوران خلافت بنی‌عباس، «ابنای» خواندند دراین‌باره ر.ک: ابوسعید تمیمی سمعانی؛ الانساب؛ ج ۱، ص ۱۰۲.

۷. ر.ک: احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۱۱۴.

۸. أصغر منتظر القائم؛ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل‌بیت؛ ص ۶۰.

با مرگ باذان، پسرش شهربن‌باذان نیز به دستور رسول‌خدا ﷺ حکومت یمن را در اختیار گرفت و در نبرد با «اسود عنسی» از پیامبران دروغین، در سال یازدهم به شهادت رسید.[1] او اولین ایرانی شهید است. ایرانیان مقیم یمن پس از شهادت شهربن‌باذان به ریاست فیروز دیلمی بر اسلام خود پابرجا مانده، به فرمان پیامبر ﷺ مأمور جنگ با اسود عنسی شدند[2] که نتیجه آن به‌قتل‌رسیدن اسود عنسی بود. این کار با نقشه ایرانیان و همدستی «آزاد» همسر شهربن‌باذان صورت گرفت که پس از شهادت همسرش، به اکراه با اسود پیمان زناشویی بسته بود منابع تصریح دارند این پیامبر دروغین به دست فیروز به قتل رسید.[3] بنابر نقلی هنگامی که رسول‌خدا با وحی از این خبر آگاه شد، فرمود: «قتله العبد الصالح» یا فرمود: «قتله رجل مبارک من اهل‌بیت مبارک».[4] داذویه جانشین باذام نیز در قتل او نقش داشت؛[5] اما پس از آن قیس‌بن‌مکشوح مرادی از خویشان اسود که خود نیز در قتل این پیغمبر دروغین شرکت داشت، از ترس انتقام عنسی‌ها و نیز برای خشنودی ایشان با کشتن داذویه خواست چنین وانمود کند که داذویه اسود را به قتل رسانده و می‌بایست به سزای عملش می‌رسید. به نقلی، ابوبکر پس از اطلاع از این قضیه دستور داد قیس را به مدینه را بیاورند؛ اما

---

۱. ابن‌حزم: جمهرة انساب العرب؛ ص ۵۱۲. علی‌بن محمدبن‌اثیر: اسدالغابة؛ ج ۲، ص ۳۸۱. ابوالفداء بن‌کثیر: البدایة و النهایه؛ ج ۲، ص ۲۲۷. عبدالرحمن‌بن‌خلدون: العبر؛ ج ۲، ص ۵۹.

۲. محمدبن‌سعد: الطبقات الکبری؛ ج ۶، ص ۴۱۸. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۶. ابن‌شبه: تاریخ المدینة المنوره؛ ج ۲، ص ۵۷۸ و ۴۶۱ و ج ۴، ص ۵۵۱. بنا به خبری، فیروز طی آوردن پیامی نزد پامبر آمد و مسلمان شد و به یمن بازگشت. وی راوی حدیث رسول‌خدا بود و فرزندانش ضحاک و عبدالله از او روایت نقل کرده‌اند. فیروز در عصر عثمان یا در سال ۵۳ هجری در یمن درگذشت (محمدبن‌سعد: الطبقات االکبری؛ ج ۶، ص ۶۳۶).

۳. همان، ج ۶، ص ۴۱۸. احمدبن‌ابی‌یعقوب بعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۶.

۴. ابوعمربن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج ۳، ص ۳۳۰. علاءالدین متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج ۱۳، ص ۵۷۲.

۵. محمدبن‌سعد: الطبقات الکبری؛ ج ۶، ص ۴۶.

قیس با سوگند دروغ که قاتل داذویه نیست، توانست از قصاص نجات یابد.[۱]

ایرانیان مقیم یمن، نسل بعد از نسل در آن سرزمین رحل اقامت افکندند و تدریجاً هویت یمنی یافتند. مطابق نقلی در سال ۳۹ هجری، معاویه‌بن‌ابی‌سفیان یکی از فرماندهان خود به نام بُسربن‌ارطاة (ابی‌ارطاه) را برای سرکوب هواداران امیرمؤمنان علیه‌السلام به یمن فرستاد. در نبردهایی که رخ داد، بُسر حدود صد نفر از «ابنای فارس» را به جرم آنکه عبیدالله‌بن‌عباس کارگزار امام علی علیه‌السلام در منزل یکی از زنان ایرانی پناه گرفته بود، به قتل رساند.[۲] از دیگر ایرانیان ساکن یمن می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

فیروزبن‌دیلمی از ابنای فارس که چون امر رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را شنید، بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درود فرستاد و اسلام آورد و از آن حضرت حدیث شنید. مراد اهل حدیث از «حدثنا الدیلمی» همان فیروز است.[۳] برخی او را ابودیلمی که نامش فیروز بوده معرفی کرده‌اند و کنیه‌اش را به اختلاف ابوعبدالله، ابوعبدالرحمن یمانی و ابوضحاک یمانی گفته‌اند. گویند کنیه ابوعبدالله را پیامبر به او داد. ابودیلمی از ابنای فارس در صنعا بود و پس از شنیدن ظهور رسول‌خدا همراه هیئتی خدمت آن حضرت رسید و اسلام آورد و به یمن بازگشت.[۴]

مطابق خبری، قیس‌بن‌ابی‌ودیعة‌بن‌عمرو که گفته می‌شود وی همان قیس‌بن‌وهرز فارسی از ابنای است، طی پیغام نجران به یثرب آمد و به دعوت

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۳، ص۲۲۹ـ۲۳۱. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج۲، ص۳۳۱.

۲. احمدبن‌عبدربه؛ العقد الفرید؛ ج۲، ص۲۳۳.

۳. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۶، ص۶۳.

۴. علی‌بن محمدبن‌اثیر؛ اسد الغابه؛ ج۳، ص۳۳۱. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج۵، ص۲۹۰ و ج۷، ص۱۰۴.

سعدبن‌عباده خزرجی که قیس مهمان او بود، اسلام آورد و به «حضر موت» بازگشت.[۱] خسرو یمامی (یزیدبن‌مهیار) که اصالت ایرانی داشت و از ابنای یمن بود، طی رسالتی در حالی که لباس سفید و حریر بر تن داشت نزد، رسول‌خدا ﷺ آمد و مسلمان شد.[۲]

وَبَربن‌کیسَن نیز از ابنای یمن نزد آن حضرت آمد.[۳] وهب‌بن‌منبه (م ۱۱۰ق) و برادرانش همام، معقل، عمر نیز از ابنای یمن بودند.[۴] در مقابل، قول مشهور وهب‌بن‌منبه را از تابعان و از قصه‌سازان و جاعلان صدر اسلام دانسته که اسرائیلیات را وارد فرهنگ اسلامی می‌کردند.[۵] وهب را در زمره نخستین کسانی دانسته‌اند که اخبار سیره را جمع‌آوری کرده است.[۶] گویند رسول‌خدا ﷺ بر «ابنای» کارگزاری به نام زبرقان بدر را تعیین کرد.[۷]

۴.۱. پیامبر ﷺ و ایرانیان ساکن بحرین

بحرینی‌ها[۸] پس از اسلام ایرانیان مقیم یمن، دومین گروه از ایرانی‌تبارها

---

۱. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج۵، ص۱۳۸۴.

۲. همان، ج۶، ص۲۹۶.

۳. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۶، ص۶۲.

۴. همان، ج۶، ص۷۰.

۵. ر.ک: محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۶۸. محمدبن‌یوسف صالحی؛ سبل الهدی الرشاد؛ ج۹، ص۱۳۳. ؟؟؟؛ سیره المصطفی؛ ج۱، ص۶۳.

۶. یوسفی غروی؛ تاریخ تحقیقی اسلام؛ ج۱، ص۲۲.

۷. خلیفه‌بن‌خیاط؛ تاریخ خلیفه؛ ص۴۹.

۸. بحرین در گذشته‌های دور به منطقه وسیعی در سواحل جنوبی خلیج فارس اطلاق می‌شد و از عمان تا بصره را و الاحساء و قطیف را در بر می‌گرفت. بحرین امروزی بخش کوچکی از آن سرزمین است (ر.ک: محمدبن‌احمد مقدسی؛ احسن التقاسیم؛ ص۹۶. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۱، ص۲۴۷).

بودند که به همراه قبیله عبدالقیس[۱] از زیر مجموعه‌های قبیله بزرگ ربیعه از عرب شمالی و برخی دیگر از قبایل عرب که در این سرزمین ساکن بودند، به اسلام گرویدند و آن در پی دعوت پیامبر ﷺ در سال هشتم هجری صورت گرفت که آن حضرت، علاء حضرمی را به بحرین فرستاد. وی مأموریت داشت مردم آن سامان را به اسلام یا پرداخت جزیه فراخواند. منذربن‌ساوی حکمرانِ ساسانیان در بحرین و مرزبان منطقه «هجر» (بخشی از بحرین بزرگ قدیم) به نام سیبخت،[۲] به دعوت رسول‌خدا ﷺ پاسخ مثبت داد و اسلام پذیرفت. در پی آن، عرب ساکن در منطقه و برخی ایرانیان نیز مسلمان‌شدند.[۳] گویند تن‌دادن بحرینی‌ها به حاکمیت اسلام، آغاز استیلای عرب بر قسمتی از ایران بود. در گزارشی آمده است: برخی از ساکنان منطقه «هجر» (قسمتی از بحرین بزرگ) زرتشتی بودند و پیامبر ﷺ آنان رادر زمره اهل‌کتاب قرار داد و از آنان «جزیه» گرفت و چون مورد اعتراض برخی عرب‌ها قرار گرفت، فرمود: «ان المجوس کان لهم نبی فقتلوه و کتاب احرقوه»: مجوس پیامبر و کتاب آسمانی داشتند. پیامبرشان را به قتل رساندند و کتاب او را سوزاندند.[۴] پس از پیامبر ﷺ نیز خلفا

---

۱. این قبیله از زمان حکومت علی ؑ گرایش‌های شیعی داشت و بعدها نقش قابل توجهی در شیعه‌کردن ایرانیان ایفا کرد.

۲. ضبط‌های دیگر این واژه «اسیبخت» و «اسیخب» است که تصحیف یکدیگرند. احمدی میانجی پرسش‌های او را نشانه علم و کمال و فهم وی دانسته و افزوده است اصل این کلمه فارسی و به معنای سه بخت است (علی احمدی میانجی؛ مکاتیب الرسول؛ ج ۲، صص ۳۷۹ و ۳۸۱ـ۳۸۳).

۳. ر.ک: احمدبن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۸۹. عبدالرحمن‌بن خلدون؛ العبر؛ ص۷۷. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۱، ص ۶۳. گویند بحرینی‌ها به جزیه راضی شدن؛ اما اسلام نپذیرفتند (بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۸۹).

۴. ر.ک: محمدبن‌حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۱۱، ص ۹۶ و ج ۱۵، ص ۱۲۶. محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۵۶۸. محمدبن علی‌بن‌بابویه صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۵۴. محمد باقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۱۴، ص ۴۶۲.

در خصوص زرتشتیان، همانند آن حضرت عمل کردند. در گزارشی آمده است: خلیفه دوم درباره گرفتن خراج از پیروان ادیانی نظیر مجوس با امام علی ؑ مشورت کرد. آن حضرت اظهار داشت رسول‌خدا به دلیل اهل کتاب بودن ایشان از آنان جزیه دریافت می‌کرد و به سبب شرک ایشان ازدواج و ذبح‌هایشان را حرام می‌کرد؛ ازاین‌رو خلیفه نیز درباره مجوسیان به نظر آن حضرت رفتار کرد.[۱] مسئله ملحق‌کردن مجوسی به یهودیان و مسیحیان به این دلیل بود که در مورد ایشان شبهه اهل کتاب بودن وجود دارد.[۲] شایسته یادآوری است تاریخ مجوس یا آیین زرتشت با ابهامات فراوانی روبه‌روست و درباره وجود پیامبر آنان به نام زردشت یا زرتشت، هویت، شخصیت، زندگی و نیز کتاب وی به نام اوِشتا، دیدگاه‌های متفاوتی در میان است.[۳] پاره‌ای از مستندات تاریخی و نیز برخی احادیث اسلامی اهل کتاب بودن آنان را می‌رساند. شماری از فقهای شیعه نیز با دو گروه یادشده، معامله اهل کتاب کرده‌اند.[۴]

از نکات دیگر درباره مناسبات ایرانیان با رسول‌خدا ﷺ آن است که گویند در زمان پیامبر ﷺ از سکه‌های ساسانی در کنار سکه‌های بیزانس که دارای تصویر بودند، در داد و ستدها استفاده می‌شد و این خود نوعی از مناسبات به شمار می‌آمد.[۵]

---

۱. محمد باقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۱۴، ص ۴۴۳

۲. مطابق نوشته علامه طباطبایی، مجوس از بقایای پیروان ابراهیم خلیل ؑ بوده‌اند و به تدریج از آن منحرف شدند. (ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی؛ تفسیر المیزان). البته این نظریه مشهور نیست.

۳. محمدبن‌عبدالکریم شهرستانی؛ الملل و النحل؛ ج ۱، ص ۶۵ـ۷۳. جان ناس؛ تاریخ جامع ادیان؛ ص ۴۴۱ـ۴۴۸.

۴. ر.ک: حسن‌بن‌یوسف حلی؛ مختلف الشیعه؛ ج ۴، ص ۴۳. جعفربن‌حسن حلی؛ شرایع الاسلام؛ ج ۱، ص ۲۵۰. برای اطلاع بیشتر ر.ک: دائرة المعارف قرآن کریم؛ ج ۵، ص ۱۴۴ مدخل اهل کتاب.

۵. ر.ک: ریچارد فرای؛ میراث باستانی ایران؛ ص ۳۸۷ـ۳۸۸. عبد الرزاق ناهض؛ مسکوکات و کتابه التاریخ؛ ص ۲۰ـ۲۱.

ج) ایرانیان در آیینه کلام پیامبر ﷺ

از رسول‌خدا ﷺ سخنانی درباره ایرانیان نقل شده است که به چند مورد اشاره می‌شود:

روایتی از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «اعظم الناس نصیبا فی الاسلام أهل فارس»:[۱] در میان مسلمانان، بیشترین بهره از اسلام، مخصوص مردم ایران است». نیز آن حضرت در حدیثی فرمود: «اسعد العجم بالاسلام أهل فارس»:[۲] سعادتمندترین انسان‌های غیر عرب در مورد پذیرش اسلام، ایرانیان هستند.

از دیگر سخنان دیگر پیامبر ﷺ است که فرمود: «ابشروا یا بنی فروخ،[۳] فلوکان الایمان (الدین) معلقا بالثریا، لاتناله العرب، تناله العجم (لتناله قوم من ابنای فارس)»:[۴] اگر ایمان به ستاره ثریا آویزان باشد، عرب بدان دست نخواهد یافت و عجم به آن دست خواهد یافت. در برخی روایات به جای «معلقّا»، «منوطا» و به جای «عجم»، «الفُرس» آمده است. ابن‌خلدون این روایت را به دلیل وقوعش درست می‌داند و برای ایرانیان در علم و تمدن و صنعت اسلام، سهم وافری قائل است.[۵] بر این حدیث و مشابه آن، محدثان و مفسران اهل‌سنت

---

۱. علاءالدین متقی هندی؛ کنزالعمال؛ ج ۱۲، ص ۹۰. ابو نعیم اصفهانی؛ ذکراخبار اصبهان؛ ج ۱، ص ۴. ری‌شهری؛ حکم النبی الاعظم؛ ج ۳، ص ۳۶۳.

۲. ابن‌ابی شیبه؛ المصنف فی الحادیث و الاخبار؛ ج ۱۱، ص ۶۶. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۳، ص ۴۳۶. ابونعیم اصفهانی؛ تاریخ اصبهان؛ ج ۱، ص ۱۲. علاءالدین متقی هندی؛ کنزالعمال؛ ج ۱۲، ص ۹۰.

۳. طبق نوشته ابن‌اثیر، فروخ از فرزندان حضرت ابراهیم بوده که فرزندان زیادی داشته است و غیر عرب از نسل او به وجود آمده‌اند (مجدالدین‌بن‌اثیر؛ النهایه فی غریب الحدیث؛ ج ۲، ص ۴۲۵).

۴. ابونعیم اصفهانی؛ تاریخ اصبهان؛ ج ۱، ص ۴ـ۵. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۶، ص ۱۶۸. نیز ر.ک: محمدبن‌یوسف صالحی؛ سبل الهدی؛ ج ۱۰، ص ۱۱۶.

۵. عبدالرحمن‌بن‌خلدون؛ مقدمه؛ ج ۱، ص ۴۹۸ـ۴۹۹.

مانند بیهقی، ترمذی، قرطبی، فخررازی، مراغی و... اتفاق نظر دارند، چنان‌که دانشمندان شیعی نیز نظرشان همسان با آنان است.[۱] از ابن‌عباس نقل شده است: زمانی که نزد رسول‌خدا از اهل فارس صحبت به میان آمده بود، فرمود: «فارس عُصْبَتُنا أهْلُ البیت»:[۲] اهل فارس، وابستگان ما اهل‌بیت هستند.

در روایتی از پیامبر آمده است که آن حضرت فرمود: در عالم خواب گوسفندان سیاه‌رنگ بسیاری دیدم که گوسفندان سفیدرنگ زیادی داخل آنها شدند. حاضران پرسیدند این خواب را چگونه تعبیر می‌کنید؟ پیامبر ﷺ فرمود: عجم در دین شما و در نسب شما با شما شرکت می‌کند. حاضران با تعجب پرسیدند: به راستی عجم‌ها چنین موقعیتی پیدا می‌کنند؟ پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «لوکان الایمان معلقا بالثریا لَنالُه رجال من العجم و اسعدهم به الفارس (الناس)»: اگر ایمان به ستاره ثریا بسته شده باشد و در آسمان قرار گیرد، افرادی از عجم آن را به دست می‌آورند و سعادتمندترین آنان، مردم فارس (ایران) هستند.[۳]

به نقلی رسول‌خدا ﷺ فرمود: «ولله من عباده خَیْرَتان، فَخَیرَتُهُ من العرب قریش و من العجم فارس»: خداوند در میان بندگانش، دارای دو برگزیده است: ۱. برگزیده او در میان عرب، قریش است. ۲. برگزیده او در میان عجم، قوم

---

۱. برای نمونه ر.ک: محمدحاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج ۴، ص ۳۹۵. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف فی الحادیث و الآثار؛ ج ۷، ص ۵۶۳. سلیمان‌بن‌احمد طبرانی؛ معجم الکبیر؛ ج ۱۰، ص ۲۰۴ و ج ۱۸، ص ۳۵۳. محمدبن‌احمد ذهبی؛ سیر اعلام النبلاء؛ ج ۱، ص ۲۱۰. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۶، ص ۲۱۸. از منابع شیعی نیز ر.ک: فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ ج ۳، ص ۳۲۱. سید هاشم بحرانی؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱، ص ۱۴۳.

۲. ابونعیم اصفهانی؛ تاریخ اصبهان؛ ج ۱، ص ۱۱. علاءالدین متقی هندی؛ کنزالعمال؛ ج ۱۲، ص ۳۰۳. ری‌شهری؛ میزان الحکمه؛ ج ۳، ص ۲۳۹۳.

۳. تقی‌الدین مقریزی؛ امتاع الاسماع، ج ۸، ص ۱۲۷. سفینة البحار؛ ج ۲، ص ۱۶۵.

ایرانی است.[۱] به طور قطع، منظور از این سخن، این نیست که نژاد موجب برتری است، بلکه منظور خبردادن از نبوغ و استعداد و زمینه‌هایی است که در قریش در نژاد عرب و در ایرانیان در نژاد عجم وجود دارد.

در روایت دیگری از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است: نام ایرانیان را به زشتی یاد نکنید؛ زیرا آنان از یاران ما هستند و از ما حمایت می‌کنند.[۲] در برخی گزارش‌ها از فارسی سخن گفتن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یاد شده است.[۳]

معصومان دیگر نیز درباره ایرانیان سخنانی دارند. در این جا دو مورد از سخنان امیرمؤمنان امام علی علیه‌السلام درباره آنان اکتفا می‌کنیم. از آن حضرت نقل شد که فرمود: «والله لقد سمعته یقول: أما والذی فلق الحبه و برأ النسم، لقد سمعت محمد صلی الله علیه و آله یقول: لیضربنکم علی الدین عودا کما ضربتموهم علیه بدأ»:[۴] قسم به خدایی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید، از رسول‌خدا شنیدم که فرمود: هر آیه آنان (ایرانیان) به خدا سوگند روزی شما را به سبب اسلام با شمشیر خواهند زد، همان‌گونه که در آغاز، شما آنان را زدید.

در سخن دیگری از آن حضرت آمده است: «هؤلاء الفُرس، حُکماء کُرَماء فَقْد ألقوء الینا بالسلم و رغبوا فی الاسلام»: این ایرانیان، افراد دانشمند و بزرگوار هستند که با کمال میل تسلیم شما (حکومت اسلامی) شده‌اند و به اسلام گرایش پیدا کرده‌اند.[۵]

---

۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج۳، ص۴۰۳. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینه دمشق؛ ج۵۱، ص۱۴۰. علی‌بن‌محمد ابن‌اثیر؛ اسدالغابه، ج۳، ص۱۵۴.

۲. محمد محمدی اشتهاردی؛ رابطه ایرانیان با اسلام و تشیع؛ ص۴۲ـ۴۳.

۳. احمدبن‌حنبل شیبانی؛ مسند؛ ج۲، ص۳۹۰.

۴. مجدالدین‌بن‌اثیر؛ النهایه فی غریب الحدیث والاثر، ج۱، ص۱۰۳. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج‌البلاغه؛ ج۱۹، ص۱۲۴ و ج۲۰، ص۲۸۴. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج۲، ص۴۹۹. ابی‌یعلی؛ مسند ابی‌یعلی؛ ج۱، ص۳۲۲. محمدباقر محمودی؛ نهج السعاده؛ ج۲، ص۷۰۴.

۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۴۵، ص۳۳۰.

در روایات ائمه علیهم‌السلام تمجیدهایی از موالی دیده می‌شود که نشان از حضور آنان در اطراف امامان است. در روایتی از امام حسین علیه‌السلام آمده است: به خدا قسم خداوند از آنان (موالی) برای نصرت دینش کمک خواهد گرفت. نیز گفته شده شخصی از امام صادق علیه‌السلام درباره شرافت عرب پرسید. امام فرمود: کسی که اسلام را با رغبت بپذیرد، بهتر از کسی است که با ترس بپذیرد. منافقان از ترس داخل اسلام شدند؛ اما موالی با رغبت آن را پذیرفتند.[۱]

در احادیث برخی معصومان علیهم‌السلام، شهرهایی چون قم و اهل آن ستوده شده‌اند، چنان‌که روایات بسیاری درباره قم و مردم آن نقل شده است.[۲] از امام علی علیه‌السلام روایت شده که سالم‌ترین مکان‌ها هنگام بروز فتنه و فساد آنجاست. از عبدالله‌بن‌سنان نقل شده از امام صادق علیه‌السلام درباره سرزمینی از جبل که بتوان به هنگام فتنه به آن وارد شد، پرسیدند. امام فرمود: «قال ان فیها موضعا یقال له "بحر" و سمی بقم و هو معدن شیعتنا»: در آن جایی است که بدان بحر گفته شده و قم نامیده می‌شود و آن معدن شیعیان ماست. همچنین از آن حضرت نقل شده که فرمود: «خداوند اهل قم را توفیق داده و تأیید کرده است».[۳]

در نقل دیگری از امام صادق علیه‌السلام است که فرمود: «سلام علی اهل قم و رحمه الله و برکاته علی اهل قم یسقی الله بلدهم الغیث». حضرت عبدالعظیم حسنی از امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود: «قم عُش آل محمد و مأوی شیعتهم»:[۴] قم آشیانه آل محمد و پناهگاه ایشان است.

---

۱. همان، ج ۶۴، ص ۱۶۹.

۲. برای ملاحظه برخی از روایات ر.ک: علی‌اصغر فقیهی؛ تاریخ مذهبی قم؛ ص۸ـ۸۴. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۱۹۶ـ۱۹۸.

۳. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۵۷، ص ۲۱۳. «ان الله احتج با لکوفه علی سائر البلاد و بالمؤمنین من اهلها علی غیرهم من اهل البلاد و احتج بأهلها علی جمیع اهل المشرق من الجن و الأنس و لم یدع الله قم و أهله مستضعفاً بل وفقهم و ایدهم ثم قال ان الدین و أهله بقم...»

۴. همان، ج ۵۷، ص ۲۱۴.

فصل سوم

راه‌های آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام

آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام از راه‌های گوناگون و بیشتر غیرمستقیم تحقق یافت. در اینجا به چند مورد از این راه‌ها به‌اجمال پرداخته می‌شود:

۱. حضور اهل‌بیت علیهم‌السلام در میان ایرانیان

به جز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت فاطمه علیهاالسلام و احتمالاً امام باقر علیه‌السلام دیگر اهل‌بیت علیهم‌السلام ـ که در این نوشتار مقصود از آنان همه معصومان‌اند ـ به مناطقی که برخی ایرانیان در آنها حضور چشمگیر داشته‌اند، مسافرت و رفت‌وآمد کرده‌اند و حتی برخی از اهل‌بیت علیهم‌السلام مانند عسکریین علیهماالسلام در این مناطق، اقامت چندساله داشته‌اند. بنابر گزارش‌هایی، در این سفرها برخی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام تماس‌های مستقیم داشته، مجذوب سیمای نورانی و سلوک اسلامی و انسانی آنان شدند. بی‌تردید این‌گونه دیدارها، در آشنایی و مهرورزی ایرانیان به ائمه علیهم‌السلام مؤثر بوده و موجب گسترش تدریجی هواخواهان آنان در این مناطق شده و مناسبات با یکدیگر را رقم زده است.

نخستین امام شیعیان، امیرمؤمنان علیه‌السلام بنا به مقتضیات و شرایط آن روز، پس

از پیروزی در نبرد جمل در سال ۳۶ هجری، از بازگشت به مدینه خودداری کرد و شهر کوفه را به پایتختی برگزید. حضور قریب به پنج‌سالهٔ آن حضرت در عراق که ایرانیان بسیاری از زمان‌های گذشته در آن ساکن بودند و مرکزیت سیاسی ایرانیان از زمان اشکانیان تا سقوط ساسانیان به شمار می‌رفت، به‌طور طبیعی مناسبات ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام را موجب می‌شد؛ مضافاً بر آنکه پس از فتح ایران به دست مسلمانان عرب، ایرانیان بسیاری از جمله نومسلمانان به شهرهای تازه تأسیس کوفه و بصره روی آوردند و تحت عنوان «موالی» شناخته می‌شدند. آنان از نزدیک امیرمؤمنان و برخی دیگر از اهل‌بیت علیهم‌السلام، چون حسنین علیهما‌السلام را دیده، با آنان آشنایی یافتند. علاوه بر ایرانیان ساکن کوفه، رفت‌وآمدهای ایرانیانِ دیگر مناطق به آن شهر ـ که مرکز خلافت بود ـ امکان آشنایی را فراهم می‌ساخت. نیز نزدیکی شهرهایی مانند مدائن، ساباط، انبار به کوفه که ایرانیان بسیاری در آنها ساکن بودند، طبعاً دیدارهایی با امیرمؤمنان علیه‌السلام و برخی دیگر از اهل‌بیت علیهم‌السلام را رقم می‌زد.

برخی ایرانیان سخنان امام علی علیه‌السلام و عملکرد آن حضرت را در عراق شنیده و دیده بودند و هر یک از آنها کافی بود تعدادی را به مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام و هواخواهی از آنان سوق دهد. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام با خطابه‌ها و سخنان گهربار خود، خط فکری مسلمانان را ترسیم می‌کرد. در این میان، برخی مخاطبان آن حضرت در عراق، ایرانیان بودند. بنابر نوشته یکی از شرق‌شناسان: «یکی از علل گرایش خراسانیان و دیگر ایرانیان به تشیع این بود که آنان شیوه‌های انسانی را جز در خط فکری امام علی علیه‌السلام نیافتند».[1]

از شواهد و قرائن برمی‌آید که ایرانیانِ بسیاری در کوفه پای منبر خطابه

---

۱. جعفر مرتضی عاملی؛ سلمان الفارسی فی مواجهة التحدی؛ ص ۱۶۴.

امیرمؤمنان ﷺ بودند، به طوری که اشعث‌بن‌قیس کندی از بزرگان قبیله کنده از عرب جنوبی که همچون برخی دیگر از اشراف عرب، تعصب عربی خاصی داشت، به این حضور و رابطه گرم آن حضرت با ایرانیان اعتراض کرد و خطاب به امیرمؤمنان ﷺ گفت: «غلبتنا هذه الحمراء علی وجهک»: حمراء (ایرانیان) در پیش روی تو، بر ما چیره شده‌اند و تو مانع آنان نمی‌شوی![1] برخورد اشعث، حکایت از روحیه نژادپرستی و برتردانستن عرب بر عجم است و این چیزی بود که امام علی ﷺ با آن مخالف بود و ملاک برتری انسان‌ها را تقوای آنان می‌دانست و از تحقیر انسان‌ها چه عرب و چه عجم به‌شدت دوری می‌کرد.

گویند امام در جواب اشعث فرمود: «من یعذرنی من هؤلاء الضیاطره...»: چه کسی معذور می‌دارد مرا از این شکم‌گنده‌ها. یکی از آنان باز می‌گردد و در بستر نرم استراحت می‌کند و قومی در هوای گرم برای خدا فعالیت می‌کنند. آن‌گاه از من می‌خواهند آنان (ایرانیان) را طرد کنم تا از ستمکاران (نادانان) باشم. قسم به خدایی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید از رسول‌خدا شنیدم که فرمود: هر آیه آنان (ایرانیان) به خدا سوگند روزی شما را به سبب اسلام با شمشیر خواهند زد، همان‌گونه که در آغاز، شما آنان را زدید.[2] این گزارش با تفاوت‌های اندکی در منابع دیگر نیز منعکس شده است.

به نقل یعقوبی امام علی ﷺ پس از نبرد جمل، در بصره بیت‌المال را به طور مساوی تقسیم کرد و به موالی همانند سهم عرب‌ها داد. هنگامی که به نحوه تقسیم آن حضرت اعتراض شد، حضرت فرمود: «قرأت مابین الدفتین فلم اجد لولد اسماعیل علی ولد اسحاق فضل هذا و اخذ عودا من الارض فوضع بین اصبعیه...»: تمام قرآن را تلاوت کردم و برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان

---

۱. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۲۴.

۲. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات، ج ۲، ص ۴۹۸. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۲۴.

اسحاق به اندازه این چوب برتری نیافتم.[۱]

برقراری مساوات در تقسیم بیت‌المال در عمل امیرمؤمنان به گونه‌ای بود که برخی مدعی شده‌اند، امام علی ﷺ موالی را بر عرب برتری داده است.[۲] سخن چنین کسانی اتهامی بیش نیست. آنچه امام علی ﷺ انجام داده، احترام به مسلمانان غیر عرب بوده است.[۳] لطف در حق مردمی که طرد شده‌اند، به معنای برتر دانستن نیست؛ ضمن آنکه تقسیم مساوی بیت‌المال میان مسلمانان سابقه داشت و آن اقتدا به سیره رسول‌الله ﷺ بوده است.

حضور امیرمؤمنان ﷺ در عراق ایجاب می‌کرد آن حضرت به برخی از شهرهای آن سرزمین که دست‌کم بخشی از مردم آن ایرانی بودند، وارد شود و ملاقات‌هایی میان ایشان صورت گیرد؛ برای نمونه در گزارش مشهوری آمده است: هنگامی که آن حضرت در مسیر صفین به شهر انبار، یکی از شهرهای ایرانی رسید، دهقانان آن طبق رسوم قبلی خودشان، جهت ابراز احساسات به آن حضرت، از مرکب‌های خود پیاده شده و با هلهله و شادی شروع به دویدن کردند؛ اما آن حضرت که نمی‌خواست آنان به پیروی از سنت ناخوشایند و ذلت‌بار شاهان، شخصیت انسانی خود را خوار سازند، روش آنان را نهی کرد و به ایشان درس عزت نفس داد.[۴]

از دیگر شهرهای ایرانی که امام علی ﷺ بدان سفر کرده، می‌توان از مدائن یاد کرد. گویند امام در آن شهر در طاق کسرا نماز خواند[۵] که به طور طبیعی برخی

---

۱. احمدبن ابی یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. ابراهیم النخعی؛ موسوعه فقه؛ ج ۱، ص ۶۴.

۳. علی‌اکبر ذاکری؛ سیمای کارگزاران علی‌بن ابی‌طالب؛ ج ۳، ص ۶۳۱.

۴. نهج البلاغه؛ حکمت ۳۷.

۵. نصربن مزاحم منقری؛ وقعه صفین؛ ص ۱۴۲. ابوالفرج بن جوزی؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۵، ص ۱۳۲. محمدبن علی‌بن طقطقی؛ تاریخ فخری؛ ص ۲۱۲ـ۲۱۳.

از مردم، آن حضرت را از نزدیک دیده و با او آشنایی یافتند. وانگهی ایران در عصر آن حضرت، بخشی از قلمرو اسلامی و تحت حکومت او بود و مردم ایران از طریق کارگزاران امام، با وی در ارتباط بوده، مناسباتی داشته‌اند و از این طریق با شاخص‌ترین چهره اهل‌بیت علیهم‌السلام پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، آشنایی می‌یافتند. امام علی علیه‌السلام هرچند در فتوحات شرکت نداشت، خلفا از رأی و نظر پختهٔ او بهره‌مند می‌شدند. از جمله مشورت‌دهی‌های آن حضرت، مشورت درباره فتح ایران بود. طبق گزارشی خلیفه دوم نامه‌ای از کارگزارش در کوفه، مبنی بر تحرک ایرانیان و فراهم‌ساختن سپاهی گران در نهاوند برای مقابله با مسلمانان و جبران شکست‌های خود دریافت کرد. خلیفه درباره حضورش در جنگ با ایرانیان با صحابه مشورت کرد و هر یک نظر خود را ارائه کردند. در این هنگام امیرمؤمنان با ملاحظه و سنجیدن همه جوانب قضیه، رأی خود را مبنی بر عدم حضور خلیفه در جنگ اعلام کرد که مخالف نظر برخی صحابه بود و عمر متقاعد شد.[1]

پس از شهادت امیرمؤمنان علیه‌السلام در سال چهلم هجری، حسنین علیهماالسلام چند ماهی(دست‌کم شش ماه) و تا پس از صلح با معاویه، در عراق حضور داشتند. آنان در ماجرای صلح، در مسیر حرکت برای رویارویی با معاویه، در مدائن ـ از مشهورترین شهرهای ایرانی و پایتخت اشکانیان و ساسانیان ـ حضور یافتند.[2] این پس از مجروح‌شدن امام حسن علیه‌السلام در ساباط به دست فردی از خوارج به نام جراح‌بن‌سنان اسدی صورت گرفت و امام جهت بهبودی نزد کارگزارش در

---

۱. احمدبن‌أبی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص۱۳۴. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج۱، ص۲۰۸. در خصوص مشورت‌دهی‌های امام به خلفا ر.ک: مشورت و مشاوران در سنت و سیره پیشوایان؛ ص۱۲۹ به بعد.

۲. سیدمرتضی؛ تنزیه الانبیاء؛ ص۲۲۲. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه فی معرفة الائمه؛ ج۲، ص۶۲. خطیب بغدادی شرح حال هفت نفر از امامان شیعه را که گذارشان به مدائن یا بغداد افتاده، آورده است (ر.ک: ابوبکر خطیب بغدادی؛ تاریخ بغداد).

مدائن، سعدبن‌مسعود ثقفی رفت.[۱] ایرانیان این بخش از قلمرو اسلامی چه در این سفر و چه در دوران اقامت حسنین علیهماالسلام در دوران خلافت علی علیه‌السلام در کوفه، این بزرگواران را از نزدیک دیده بودند و بی‌تردید این دیدارها در تمایل و ابراز محبت آنان به اهل‌بیت علیهم‌السلام مؤثر بوده است.

درباره ارتباط برخی اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان و سفر آنان به مناطقی مانند طبرستان گزارش‌های غیر صحیحی نیز در منابع منعکس شده است که به‌شدت مورد تردید است. مطابق گزارشی، امام حسن و امام حسین علیهماالسلام در فتح برخی از نقاط ایران شرکت داشته‌اند. دراین‌باره برخی مورخان آورده‌اند: عثمان‌بن‌عفان، سعیدبن‌عاص اموی را در سال ۲۹ هجری والی کوفه کرد. مرزبان[۲] طوس به سعید و به عبدالله‌بن‌عامر کریز که والی بصره بود، نامه نوشت و آن دو را به خراسان فراخواند. پس سعید به جنگ طبرستان رفت. گویند که حسن و حسین فرزندان علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام نیز با وی بودند.[۳] ابونعیم اصفهانی دراین‌باره می‌نویسد: حسن به‌عنوان رزمنده وارد اصفهان شد و از آنجا به عزم ملحق‌شدن به مبارزان جرجان (نزدیک گرگان امروزی) عبور کرد.[۴] سهمی نیز چنین گزارشی آورده است.[۵] گفتنی است که در این گزارش به حرکت این دو امام از مدینه به کوفه اشاره نشده است.

درباره سفر حسنین علیهماالسلام به ایران، اولیاءالله آملی و به تأسی از وی، آقای مرعشی در صحت این اخبار تردید و آنها را رد کرده‌اند. آملی با اشاره به شاخ و

---

۱. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. مرزبان.

۳. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۹۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۳، ص ۳۳۳. علی‌بن‌محمد ابن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۰۹۶.

۴. ابونعیم اصفهانی؛ ذکر اخبار اصفهان؛ ج ۱، صص ۴۴ و ۴۷.

۵. حمزةبن‌یوسف سهمی؛ تاریخ جرجان؛ ص ۴۶.

برگی که به این خبر در افواه عمومی و باورهای اهالی مازندران داده شده، می‌نویسد:

حضور حسنین در سپاه سعید از دو جهت مردود است. نخست آنکه در سال‌شماری زندگانی این دو معصوم، اشاره‌ای به سفر آنان به طبرستان نشده است. دیگر آنکه حضور ایشان به همراه مالک اشتر نخعی که به دشمنی با خلیفه سوم مشهور بود، در سپاه والی وی صحیح نیست.[1] ضمن آنکه هیچ ارتباطی از اهالی مازندران با این دو امام و احیاناً اظهار ارادت به آنان در این دوران ثبت نشده است و در شمار اصحاب و یاران امام حسن و حسین ﷺ نامی از طبری‌ها نیست. از این گذشته صرف اینکه طبری در شرح لشکرکشی‌های سعید به خراسان از حضور آنان یاد کرده، به معنای همراهی نیست. گزارش بلاذری (م۲۷۹ق) سند ندارد و با تعبیر «فیما یقال» آورده شده است. وی می‌نویسد: «...پس سعیدبن‌عاص به جنگ طبرستان رفت. گویند که حسن و حسین فرزندن علی‌بن‌ابی طالب ﷺ نیز با وی بودند».[2] طبری (م۳۱۰ق) نیز می‌نویسد: در سال سی، سعیدبن‌عاص با تنی چند از صحابه همچون حسن و حسین، حذیفه‌بن‌یمان، مالک اشتر و... به همراه سپاهی از کوفه به قصد خراسان راه افتادند...».[3] گزارش طبری را مورخان بعدی چون ابن‌اثیر، ابن‌کثیر و ابن‌خلدون با اندک تفاوت در عبارات نقل کرده‌اند. در این گزارش، حنش‌بن‌مالک فردی مجهول و علی‌بن‌مجاهد نیز کذاب و جاعل حدیث و علی‌بن‌محمد مدائنی نیز شخصی که در نقل حدیث قوی نیست، معرفی شده‌اند.[4] گزارش سهمی نیز تردیدآمیز است. وی می‌نویسد: «از اصحاب پیامبر ﷺ که به

---

۱. اولیاءالله آملی؛ تاریخ رویان و مازندران؛ ص۳۵.

۲. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۳۳۰.

۳. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۳، ص۳۲۳.

۴. رازی؛ کتاب الجرح و التعدیل؛ ج۶، ص۱۱۶. جمال‌الدین مزی؛ تهذیب الکمال؛ ج۲۱، ص۱۱۸ ـ ۱۱۹. نیز ر.ک: محسن رنجبر؛ «مواضع امام علی ﷺ در برابر فتوحات خلفا»؛ ص۵۳ به بعد.

جرجان آمده‌اند، حسین‌بن‌علی، عبدالله‌بن‌عمر و حذیفه‌بن‌یمان‌اند و گفته شده حسن‌بن‌علی نیز آمده است».[۱] ضمن آنکه سخن سهمی مستند نیست. زمان حضور آنان نیز مشخص نشده است. علامه سیدجعفر مرتضی عاملی از محققان معاصر، این‌گونه گزارش‌ها درباره سفر حسنین علیهما‌السلام به ایران را برای شرکت در فتوحات رد کرده است.[۲] به‌نظر می‌رسد نقل چنین اخباری برای مشروعیت‌بخشیدن به اقدامات خلفا، بوده است.

علاوه بر اقامت حدود پنج‌ساله حسنین علیهما‌السلام در عراق در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه‌السلام، خلافت کوتاه مدت (حدود شش ماه) امام حسن علیه‌السلام بر نیمه شرقی قلمرو اسلامی، خود موجب شناخت ایرانیان از اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌شد؛ هرچند آن حضرت نیز همانند پدرش با توجه به گرفتاری‌هایی که معاویه به‌وجود آورده بود، نتوانست به خارج عراق توجه داشته کند.

با روی کار آمدن یزیدبن‌معاویه، امام حسین علیه‌السلام از بیعت با او سرباز زد و به همراه خاندانش، در پی دعوت مردم کوفه از آن حضرت، در سال ۶۱ هجری، عازم عراق شد. این دومین سفر آن حضرت به این سرزمین بود که ایرانیان زیادی در آن ساکن بودند. هرچند گزارشی از مساعدت ایرانیان به امام حسین علیه‌السلام نداریم، اما بی‌تردید این سفر مهم و شهادتِ جانسوز سید الشهداء علیه‌السلام که یکی از برجسته‌ترین اعضای اهل‌بیت علیهم‌السلام بود؛ خاندانی که دست‌کم در آن زمان برای برخی ایرانیان مقیم کوفه و شهرهای مجاور شناخته‌شده بود ـ از زمینه‌های مهم آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام محسوب می‌شود،[۳] به‌ویژه آنکه نسل جدیدی از ایرانیان در عراق

---

۱. حمزة‌بن‌یوسف سهمی؛ تاریخ جرجان؛ ص۷.

۲. جعفر مرتضی عاملی؛ الحیاه السیاسیه للامام الحسن؛ ص۱۱۷.

۳. تأثیر شهادت امام حسین علیه‌السلام بر گسترش تشیع و نقش آن در آشنایی با اهل‌بیت علیهم‌السلام، در صفحات بعد به طور مفصل آورده شده است.

شکل گرفته بودند که تا آن زمان با اهل‌بیت علیهم‌السلام آشنایی نداشتند و شهادت آن حضرت و واکنش‌های مختلف به اقدام امویان و قیام‌های ضد اموی در سال‌های بعد موجب شناخت ایرانیان از اهل‌بیت علیهم‌السلام و پیوستن ایشان به این قیام‌ها شد.

حسن بصری (م ۱۱۰ق) که خود ایرانی تبار است، پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام می‌گوید: «شانزده نفر از اهل‌بیت حسین همراه او شهید شدند که در آن زمان هیچ اهل‌بیتی همانند آنان یافت نمی‌شد».[۱] درباره اینکه چرا ایرانیان مقیم عراق با امام حسین علیه‌السلام همراه نشدند، شاید بتوان گفت که غالب ایشان هنوز شناخت درستی از اهل‌بیت علیهم‌السلام نداشتند. نیز آنان تابع تصمیمات رؤسای قبایلی بودند که خود بدان‌ها وابسته بودند؛ ثالثاً تهدیدها و ارعاب‌ها و مسدودساختن راهها را نیز می‌توان از دلایل عدم شرکت ایشان در حادثه کربلا برشمرد.

برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که حمراء ـ که گروهی از ایرانیان ساکن در کوفه و برخی دیگر از شهرهای عراق بودند ـ در این زمان ضمن وابستگی به قبایل عرب و پیروی از موضع آنان در تحولات سیاسی، به یک معنا مزدور نیز محسوب می‌شدند و بیشتر به دنبال منافع شخصی خود بودند.[۲]

حضور امام سجاد علیه‌السلام در واقعه کربلا و افشاگری آن حضرت در کوفه، و دیگر مناطق در پی رخداد عاشورا و ذکر مظلومیت‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام مسلماً در آشنایی ایرانیان با شجره طیبه، نقش قابل توجهی داشته است، چنان‌که چند سال پس از واقعه عاشورا مختار ثقفی با شعار «یالثارات الحسین» قیام کرد و ایرانیان بسیاری دعوت وی را اجابت کردند. همچنین بنابر اخباری، امام حسین علیه‌السلام برای زیارت امیرمؤمنان به عراق مسافرت کرده است.[۳]

---

۱. خلیفة‌بن‌خیاط؛ تاریخ خلیفه؛ ص ۱۴۶.

۲. ر.ک: آل یاسین؛ صلح امام حسن؛ ص ۷۲، ذیل عنوان «الحمراء».

۳. حسن الامین؛ سیره معصومان؛ ج ۴، ص ۷۵۱.

امام باقر ﷺ در خردسالی در واقعه عاشورا حضور داشت و جزو اطفالی بود که به اسارت برده شد.[۱] سن آن حضرت را در این زمان سه و یا چهار سال دانسته‌اند.[۲] ابومخنف صاحب مقتل امام حسین ﷺ با یک واسطه از امام باقر نقل می‌کند که: «به هنگام شهادت جدم (امام حسین ﷺ) من چهار سال داشتم و شهات او را به یاد دارم».[۳]

امام باقر ﷺ به همراه دیگر بازماندگان کربلا در افشای چهره و ماهیت قاتلان شهدای عاشورا نقش بارزی داشت. اصولاً هدف سیدالشهدا از همراه‌ساختن خاندان خود، پیام‌رسانی و تبلیغ بود. امام باقر ﷺ نیز در تاکتیک اتخاذشده[۴] به‌عنوان یکی از اعضای شاخص اهل‌بیت ﷺ ـ به‌رغم سن کم ـ نقش داشت. خنثی‌سازی تبلیغات دشمن، تحریف‌زدایی، زنده‌نگهداشتن هدف و یاد سیدالشهدا از جمله فعالیت‌های اهل‌بیت از جمله امام باقر ﷺ بود.

گزارش‌هایی نیز از سفر امام باقر ﷺ در دوران امامت به عراق که گویا مخفیانه جهت زیارت امیرمؤمنان ﷺ و سیدالشهداء ﷺ صورت می‌گرفت، در دست است.[۵] هرچند که مشخص نیست آن حضرت در این سفرها ـ در صورت صحتشان ـ، با ایرانیان ارتباطی داشته است یا خیر.

با توجه به جایگاه رفیع علمی امام باقر ﷺ که دانشمندان اهل سنت نیز بدان

---

۱. احمدبن‌عبدربه؛ العقد الفرید؛ ج ۴، ص ۳۶۰. ابن‌قتیبه دینوری؛ الامامه و السیاسه؛ ج ۲، ص ۶. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۲۰. نیز ر.ک: نگاهی نو به جریان عاشورا؛ ص ۱۹۷.

۲. ابن‌قتیبه دینوری؛ الامامه و السیاسه؛ ج ۲، ص ۶. احمدبن‌عبدربه؛ العقد الفرید؛ ج ۴، ص ۳۶۰.

۳. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۲۰: «قتل جدی و لی اربع سنین و انی لاذکر مقتله و ما نالنا فی ذالک الوقت».

۴. مرتضی مطهری؛ حماسه حسینی؛ ج ۱، ص ۲۷۲.

۵. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۱، ص ۱۵۹ به بعد.

معترف‌اند.[۱] مردمان از مناطق مختلف به آن حضرت مراجعه می‌کردند. اهل عراق از جمله آنان بودند که مشکلات علمی خود را از امام باقر علیه‌السلام می‌پرسیدند و با او ارتباط داشتند، چنان‌که ابرش کلبی از خلیفه اموی، هشام‌بن‌عبدالملک پرسید: «من هذا الذی احتوشته اهل العراق یَسألونه؟ قال هذا نبی الکوفه و هو یزعم انه ابن‌رسول‌الله و باقر العلم و مفسر القرآن»: این کیست که مردم عراق او را در میان گرفته و مشکلات علمی خود را از او می‌پرسند؟ هشام گفت: این پیامبر کوفه است که خود را پسر رسول‌خدا و شکافنده علم و مفسر قرآن می‌داند.[۲] شاید ازاین‌رو هشام چنین تعبیری را برای امام به کار برد که شاگردان و راویان حدیثِ آن حضرت بیشتر کوفی بودند و ارتباط عراقیان با وی بیش از جاهای دیگر بود. در نقلی دیگر آمده است، هشام در سفر حج او را با تعبیر «المفتون به اهل العراق» معرفی کرده است، یعنی کسی که اهل عراق شیفته اویند[۳] تردیدی نیست که در عراق موالی و ایرانیان بسیاری ساکن بودند؛ ازاین‌رو برخی با آن حضرت در ارتباط بودند. با ملاحظهٔ فهرست شاگردان و راویانِ امام پنجم این مطلب روشن می‌شود.

امام جعفر صادق علیه‌السلام نیز افزون بر سفرهای پنهانی به عراق برای زیارت قبور اجداد خود که برخی بدان اشاره کرده‌اند،[۴] در چند نوبت الزاماً به عراق سفر کرد و

---

۱. برای نمونه حکم‌بن‌عیینه با تمام عظمت علمی‌اش در میان مردم در برابر امام باقر علیه‌السلام، مانند شاگردی در مقابل معلم به نظر می‌رسید. ابن‌ابی‌الحدید نیز از امام باقر علیه‌السلام با عنوان «سید فقهاء الحجاز» یاد کرده و گفته است مردم از وی و فرزندش جعفر (امام صادق علیه‌السلام) فقه آموختند.

۲. ر.ک: محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص ۱۲۰. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۴۶، ص ۳۵۵.

۳. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۱۶۳. مؤمن‌بن‌حسن شبلنجی؛ نورالابصار؛ ص ۱۴۳. محمدبن‌احمد ذهبی؛ سیر اعلام النبلاء؛ ج ۴، ص ۴۰۵. محمدبن‌منظور؛ مختصر تاریخ دمشق؛ ج ۲۳، ص ۷۹.

۴. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۱، ص ۱۵۹ به بعد.

در برخی شهرها چون حیره، کوفه، بغداد و هاشمیه اقامت داشت. منصور عباسی (دوران حکومت: ۱۳۶ـ۱۵۸ق) در میان علویان از امام صادق ؑ بیشتر از همه هراس داشت؛ ازاین‌رو این خلیفه پس از آنکه قیام نفس زکیه را در مدینه و نیز قیام برادرش ابراهیم را در بصره در سال ۱۴۴ق سرکوب کرد، امام صادق را به‌شدت تحت کنترل قرار داد. و این به‌رغم آن بود که آن حضرت بنابر مصالحی، خود را از مناقشات و کشمکش‌های سیاسی دور نگه‌داشته و به عبادت و تعلیم و تربیت افراد و گسترش فرهنگ اسلامی مشغول بود.

امام صادق ؑ در یکی سفرهایش قبر امیرمؤمنان را که مخفی بود، به برخی از همراهان خاصش نشان داد. سیدمحسن‌امین نوشته است:

چون آن حضرت به کوفه در آمد، دو رکعت نماز خواند. آن‌گاه اندکی دورتر برفت و دو رکعت دیگر نماز خواند و اندکی نیز دورتر برفت و دو رکعت دیگر نماز گزارد. از آن حضرت دراین‌باره پرسش شد. فرمود: جای نخست، قبر امیرمؤمنان ؑ و دومین جای، محل رأس الحسین ؑ و جای سوم محل منبر قائم ؑ است. امام صادق ؑ بدین نحو گروهی از یارانش، از جمله ابونصر و عبدالله‌بن‌طلحه و معلی‌بن‌خنیس و یونس‌بن‌ظبیان و زراره و عده‌ای دیگر را بر محل قبر امیرمؤمنان ؑ در پشت کوفه و در همان مکان معروف راهنمایی کرد. پیش از این امام نیز حضرت زین‌العابدین ؑ به همراه خادم خود برای زیارت امیرمؤمنان ؑ از حجاز به عراق آمد و قبر آن حضرت را زیارت کرد و بازگشت؛ اما همه مردم از جایگاه آن قبر آگاهی نداشتند.[1]

احضارهای متعدد امام ششم به عراق به دستور منصور عباسی دومین خلیفه این خاندان، بدان سبب صورت می‌گرفت که وی به نقش محوری آن حضرت در میان علویان و نفوذ گستردهٔ امام واقف بود و از ناحیه او احساس خطر

---

۱. سیدمحسن امین عاملی؛ سیره معصومان؛ ج ۴، ص ۷۵۱.

می‌کرد.[۱] برخی از منابع شیعی غیر تاریخی به هفت مورد از احضار امام صادق به عراق اشاره کرده و یادآور شده‌اند در تمامی این موارد، خلیفه عباسی تصمیم به قتل امام داشته است که امام با خواندن دعا، شر او را دفع کرده است.[۲]

در طی سفرهای امام صادق علیه‌السلام، برخی ایرانیان با آن حضرت دیدارهایی داشته‌اند، چنان‌که ابوحنیفه، رئیس مذهب حنفی از مذهب‌های چهارگانه اهل‌سنت، از جمله کسانی بود که به دیدار آن حضرت نائل آمد. ابوحنیفه می‌گفت: «من دانشمندتر از جعفربن‌محمد ندیده‌ام»[۳] وی مناظراتی نیز با آن حضرت داشت.[۴] منابع در ایرانی‌تبار بودن ابوحنیفه اختلاف چندانی ندارند.[۵]

به نقل شهرستانی، امام صادق علیه‌السلام از آنجایی که شیعیانش عمدتاً در عراق ساکن بودند و یا به دلایل دیگری، مدتی در عراق به‌سر می‌برده است.[۶] برخی به اقامت و یا حضور امام صادق علیه‌السلام در هاشمیه (اولین پایتخت عباسیان اشاره کرده‌اند.[۷] نزدیکی این شهر به کوفه و فراوانی ایرانیان در این منطقه ارتباط آنان با

---

۱. ر.ک: ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص ۳۵۰.

۲. سیدابن‌طاووس؛ مهج الدعوات؛ ص ۱۵۵ـ۲۱۲. مظفر؛ الامام الصادق؛ ص ۹۴ به بعد.

۳. محمدبن‌احمد ذهبی؛ تذکرة الحفاظ؛ ج ۱، ص ۱۶۶. نیز ر.ک: محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۴۷، ص ۲۱۷. اسد حیدر؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه؛ ج ۴، ص ۳۳۵.

۴. محمدبن‌احمد ذهبی؛ سیر اعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۵۷. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۳۷۸. قاضی نعمان؛ شرح الاخبار؛ ج ۳، ص ۳۰۸. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۲۱۵ـ۲۸۳.

۵. ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۵، ص ۳۷۹ـ۳۸۱.

۶. عبدالکریم شهرستانی؛ ملل و نحل؛ ج ۱، ص ۱۴۷.

۷. مطابق روایت شیخ کلینی رحمه‌الله صفوان جمّال می‌گوید: من برای دوّمین بار، امام صادق علیه‌السلام را از مدینه به کوفه روانه کردم. منصور در آن وقت در کوفه بود. هنگامی که امام صادق علیه‌السلام به هاشمیه، محل سکونت منصور رسید، پایش را از رکاب بیرون آورد و پیاده شد و استر نیرومندی را طلبید و لباس‌های سفید پوشید. هنگامی که نزد منصور وارد شد، منصور به او گفت: «خود را به پیامبران، تشبیه نموده‌ای» (ر.ک: محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۶۴۵. الانوار البهیه؛ ص ۲۵۰.

امام را آسان می‌کرد. نیز گفته شده آن حضرت در مسجد کوفه حضور می‌یافت و طالبان علم از هر سو برگرد او جمع می‌شدند و پرسش‌های علمی خود را از آن حضرت می‌پرسیدند.[۱] طبق اظهارات حسن‌بن‌علی وشاء، وی نهصد تن از مشایخ حدیث را درک کرده که از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کردند.[۲] افزون بر سفرهای امام و کارهای فرهنگی، اعزام مبلّغ آن حضرت به پاره‌ای از نقاط ایران و برقراری رابطه با پیروان نیز، زمینه آشنایی بیشتر ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام را فراهم می‌ساخت.[۳]

یادآوری این نکته ضروری است که تشیع در ایران از همان آغازین سال‌های سده دوم هجرت، یعنی در زمان امام باقر علیه‌السلام ظهور و پس از شهادت آن حضرت، یعنی در عصر امام صادق علیه‌السلام گسترش یافت. این دو امام، شیعیانی در ایران داشتند که از طرق مختلف مسائلی را با آن حضرات در میان می‌گذاشتند و حقوق مالی خود را به سوی ایشان می‌بردند.[۴] در گزارشی از گروه ۷۲ نفره خراسانیان در مدینه با امام باقر علیه‌السلام یادشده که در سفر زیارتی خود با آن حضرت ملاقات کردند و اموالی به آن حضرت تقدیم کردند.[۵]

حضرت موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام نیز سال‌ها در زندان‌های مختلف عراق (بصره و بغداد) به سر برده است.[۶] و در این مدت برخی ایرانیان، هم با خود آن حضرت از نزدیک دیدار می‌کردند و هم سجایای اخلاقی و زهد و عبادت آن حضرت را از

---

۱. محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۲۶۶. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۶، ص ۲۵۷.

۲. احمدبن علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۲۸.

۳. در این رابطه مباحثی در فصل‌های بعدی آورده شده است.

۴. ر.ک: سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۱، ص ۶۵۴.

۵. ر.ک: محمدبن حسین رازی؛ نزهة الکرام؛ ج ۲، ص ۶۹۷.

۶. ر.ک: احمدبن ابی یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۶۶. محمدبن محمد مفید؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۵.

زبان دیگران می‌شنیدند، چنان‌که موسی‌بن‌ابراهیم مروزی ساکن بغداد؛ با آن حضرت دیدار داشت. وی پیش‌تر از مأموران پلیس آن شهر بود و سپس به حلقه راویان پیوست. مروزی زمانی که امام کاظم علیه‌السلام در بغداد زندانی بود، از آن حضرت حدیث شنید. گفته شده وی تا سال ۲۲۹ زنده بوده است.[۱]

حتی در میان برمکیان (از خاندن ایرانی صاحب‌منصب در دستگاه خلافت عباسی) به‌رغم وابستگی به عباسیان، برخی به ستایش و تمجید از امام کاظم علیه‌السلام پرداخته‌اند و مطابق گزارش‌هایی نمی‌خواستند، دستان خود را به خون آن حضرت آغشته سازند؛ اما شاید به جهت تبرئه خود نزد هارون از هواخواهی علویان و نیز برای حفظ قدرت و موقعیت خود، در به‌شهادت‌رساندن آن امام نقش داشتند.[۲] البته اقوال دیگر نیز دراین‌باره وجود دارد.[۳]

سفر امام رضا علیه‌السلام به ایران از مهم‌ترین راه‌های آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام محسوب می‌شود. این رویداد تاریخی را می‌توان به اندازه‌ای مهم تلقی کرد که آن را با صلح امام حسن علیه‌السلام و نهضت عاشورا مقایسه کرد. از اهداف امام در این سفر، افزون بر افشای چهره مأمون، گسترش تفکر شیعی و آشنایی مردم با مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام بود.

عبور امام رضا علیه‌السلام از شهرها و آبادی‌های مختلف ایران موجب شد مردم بخش‌هایی از مرکز و شرق ایران برای نخستین بار، فردی از اهل‌بیت علیهم‌السلام را از نزدیک زیارت کنند و بر محبت و عشق آنان به اهل‌بیت علیهم‌السلام افزوده شود. هرچند

---

۱. عقیلی؛ کتاب الضعاء؛ ج ۴، ص ۱۶۴. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ صص ۴۰۴ و ۴۰۸. محمدبن‌حسن طوسی؛ الفهرست؛ ص ۱۶۳. سیدحسین مدرسی؛ میراث مکتوب شیعه؛ ص ۴۲۰ـ۴۲۱.

۲. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۲۱۵.

۳. در فصل‌های بعدی درباره برمکیان و تعامل ایشان با امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام مطالبی آورده شده است.

بنا بود آن حضرت را از مسیری حرکت دهند که در آن، شهرهایی مانند کوفه و قم که شیعیان در آن‌ها ساکن بودند، نباشد و علی‌رغم تمهیداتی که مأمون و کارگزارانش انجام داده بودند، آن حضرت در مسیر حرکت خود، مورد استقبال مردم قرار گرفت. نمونه بارز چنین استقبال‌هایی را می‌توان، استقبال مردم نیشابور به تعداد هزاران نفر (به قولی حدود ۳۰۰۰۰) دانست، ضبط حدیث «سلسله الذهب» و انتشار آن و نیز آثار و برکاتی که از این سفر، نصیب مردم شد و کراماتی که از آن حضرت، بروز کرد،[1] بی‌تأثیر در آشنایی با اهل‌بیت ﷺ نبود. ضمن آنکه آثار نسبت داده شده به آن امام در طول مسیر سفر، مانند «قدمگاه‌ها» در شهرهای مختلف، به‌رغم معتبرنبودن و خرافی بودنِ اغلب آنها، موجب شناخت و علاقمندی برخی از مردم ایران به اهل‌بیت ﷺ شد.

حضور امام رضا ﷺ به مدت حدود دو سال (۲۰۱ـ۲۰۳ق) در جایگاه ولیعهدی مأمون عباسی در شرق ایران در مرو که پایتخت این خلیفه عباسی و از شهرهای پرجمعیت و قدیمی ایران بود، فرصت مغتنمی برای ایرانیان بود تا با اهل‌بیت ﷺ از نزدیک ارتباط داشته باشند. تشکیل مجالس مناظره با دانشمندان ادیان مختلف و برتری علمی آن حضرت بر آنان،[2] حضور یکپارچه مردم برای اقامه نماز عید به امامت امام رضا ﷺ (هرچند به دلیل وحشت مأمون به نتیجه نرسید)، خواندن نماز باران و استجابت دعای آن حضرت[3] و عواملی از این قبیل، سبب شناخت و آشنایی بیشتر ایرانیان، به‌ویژه خراسانیان با اهل‌بیت ﷺ بود. مطابق گزارشی مردم در مرو، برای دیدار حضرت که عازم نماز

---

۱. ر.ک: محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبارالرضا؛ ج ۲، ص ۱۴۸ـ۱۴۹. جلیل عرفان‌منش؛ جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از مدینه تا مرو؛ ص ۵۷.

۲. ر.ک: مجموعه آثار دومین کنگره جهانی امام رضا ﷺ؛ ج ۱، ص ۴۳۳ـ۴۵۲.

۳. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ اعلام الوری؛ ص ۳۲۲ـ۳۲۳.

بود، بر سر راه‌ها و بام‌ها نشسته بودند و زنان و کودکان همگی بیرون ریخته، چشم به راه آن حضرت بودند.[۱]

در مدت یادشده کسانی از اقصی نقاط، برخلاف انتظار مأمون، به دیدار آن حضرت می‌آمدند. به گونه‌ای که خلیفه این رفت‌وآمدها را ممنوع کرد. به موجب خبری، امام نزد مأمون رفت و به این امر اعتراض کرد و پس از آن در واکنش به اقدام خلیفه فرمود: «خدایا این مرد به من ستم کرد و مرا خوار و ذلیل کرد و شیعیان مرا از در خانهٔ من دور کرد. خدایا انتقام مرا از وی بگیر».[۲]

هجرت برخی از سادات به ایران در پی هجرت تاریخی امام رضا علیه‌السلام به خراسان و استقرار آنان در مناطق مختلف و تبلیغ آنان و آشناساختن ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام را می‌توان از چگونگی آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام دانست. تسامح مأمون در برابر علویان در مقایسه با سخت‌گیری پدر و اجدادش، در رفت‌وآمد سادات به ایران تأثیر بسزایی داشت. اولیاءالله آملی می‌نویسد: «چون خبر ولیعهدی امام رضا علیه‌السلام در جهان فاش شد، سادات علوی از اطراف شام و حجاز و عراق و یمن و مدینه و هرجا که بودند، روی به خراسان نهادند تا به امام رضا علیه‌السلام بپیوندند و با شهادت آن حضرت سادات به کوهستان‌های دیلم و طبرستان و ری پناه بردند».[۳] بنابرنقلی، امام رضا علیه‌السلام ۲۱ برادر داشت که به همراه عموزادگان خود از هر دو شاخه حسنی و حسینی راه خراسان را در پیش گرفتند و عده‌ای نیز همراه امام وارد ایران شدند.[۴]

---

۱. ر.ک: اخبار و آثار امام رضا علیه‌السلام؛ ص ۱۴۳ـ۱۴۵. سیدخلیل نجفی یزدی؛ مناقب اهل‌بیت؛ ج ۲، ص ۱۹۴ـ۱۹۵.

۲. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۱۸۵.

۳. اولیاءالله آملی؛ تاریخ رویان؛ ص ۸۴.

۴. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ص ۶۰۰. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ اعلام الوری؛ ص ۳۳۰.

شواهدی از تماس شیعیان با امام و نگارش نامه‌هایی به آن حضرت و مطرح‌کردن پرسش و گرفتن پاسخ وجود دارد. هرچند اهداف امام از سفر، بیشتر مسائل سیاسی بوده است و دعوت خلفا موجب سفر بوده، ضمن آن تماس‌هایی و تبلیغاتی صورت می‌گرفت.

قابل ذکر است تا زمان امام رضا علیه‌السلام تشیع به مفهوم خاص خود، به جز در شهر قم و برخی مناطق دیگر، در بخش‌های دیگر ایران ظهور و بروز چندانی نداشت؛ اما با دسترسی مردم به امام و مناظره دانشمندان و علما با آن حضرت در فنون مختلف که به دستور مأمون و در مقر خلافت در مرو صورت می‌گرفت و محکوم‌شدن مناظره‌کنندگان و نیز ظهور کرامات و مشاهده فضایل آن حضرت، اذهان مردم را متوجه این حقیقت می‌ساخت که آن حضرت و آبا و اجداد او سرچشمه علم نبوی و گنجوران وحی و امامان به حق هستند؛ ازاین‌رو هواخواه و پیرو او می‌شدند. نتیجه آن شد که در دوران امامت امام رضا علیه‌السلام مشعل تشیع به طور واضح در برخی از شهرهای ایران برافراشته شد.

امام رضا علیه‌السلام علاوه بر شرکت در مناظرات عمومی و مجالس علمی که دربار برگزار می‌کرد،[1] در منزل خود در مرو نیز پذیرای شیعیان و پیروان خویش بود که از شهرها و روستاهای دور و نزدیک و از طبقات گوناگون مردم برای زیارت آن حضرت و گرفتن راهنمایی و کسب معارف و حل مسائل می‌آمدند و هر روز بر تعدادشان افزوده می‌شد. این رفت‌وآمدها به حدی رسید که مأمون احساس خطر کرد و به حاجب خویش دستور داد مانع اجتماع آنان در منزل امام باشند و شاگردان آن حضرت را پراکنده کنند؛ اما امام از این اقدام مأمون، ابراز نارضایتی کرد.[2]

---

۱. ر.ک: محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۱، ص ۲۰۴. مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه‌السلام؛ ج ۱، ص ۴۳۳ـ۴۵۲.

۲. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۱۸۵.

علاوه بر سفر امام رضا علیه‌السلام به خراسان، در گزارشی از رافعی آمده است: «علی‌بن‌موسی الرضا علیه‌السلام به قزوین سفر کرده و مدتی در خانه داوودبن‌سلیمان غازی اقامت داشته است، چنان‌که اسحاق‌بن‌محمد و علی‌بن‌مهرویه در نوشته‌ای از طریق همین داوودبن‌سلمان از امام نقل کرده‌اند که فرزندی از آن حضرت که دو سال یا کمتر داشته در قزوین مدفون است».[1] این همان امامزاده حسین است که اکنون در قزوین برای او آرامگاه مجللی ساخته شده است. به احتمال این مسافرت، در سال ۱۹۳ مقارن با مرگ رشید بوده است.[2] قابل توجه است که منابع دست اول دراین‌باره سکوت کرده‌اند و انگیزه دقیق برای سفر نیز ارائه نشده است. ضمن آنکه یادآوری این نکته لازم است که قزوین در مسیر سفر امام رضا علیه‌السلام به خراسان نبوده است. به هر روی حضور امام در مناطق مختلف ایران، منجر به شناخت آن حضرت به‌عنوان امام شیعه شد و هواداران از وی بیشتر گردید.[3] مدفن آن حضرت در طوس نیز به‌تدریج زیارتگاه و محل دعوت به مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام شد.

زمانی که امام رضا علیه‌السلام به خراسان رفت، هیچ یک از اعضای خانواده خود را به همراه نبرد و در آنجا تنها زندگی کرد.[4] درباره این مطلب که در مدت حضور آن حضرت در مرو، آیا امام جواد علیه‌السلام برای دیدار پدر، به خراسان رفته است یا نه، تنها ابن‌فندق در تاریخ بیهق ذکر کرده است که آن حضرت در سال ۲۰۲ به طوس آمد و با پدر بزرگوارش دیدار کرد. متن گزارش ابن‌فندق چنین است: «...

---

۱. عبدالکریم‌بن‌محمد رافعی؛ التدوین فی اخبار قزوین؛ ج ۳، ص ۴۲۸. محمدبن‌حسن قزوینی؛ ضیافة الاخوان؛ ص ۲۷۲.

۲. باقر شریف قرشی؛ حیاة الامام الرضا علیه‌السلام؛ ص ۱۲۲۵. رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص ۴۷۷.

۳. جعفر مرتضی عاملی؛ حیاة سیاسیة الامام الرضا؛ ص ۲۲۷.

۴. علی بن زید بیهقی؛ تاریخ بیهق؛ ص ۴۶. رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص ۴۷۷.

و محمدبن‌علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام که لقب او تقی بود، از راه طبس سینا... عبور کرد که در آن وقت راه قومس [دامغان] سلوک نبود و آن راه را در عهدی نزدیک مسلوک گردانید ـ به ناحیت بیهق آمد و در دیه ششتمد نزول کرد و از آنجا به زیارت پدر خویش علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام رفت در سنه ۲۰۲.»[۱] گزارش ابن‌فندق در منابع دیگر نیامده است و از اخبار مربوط به شهادت امام رضا علیه‌السلام[۲] چنین برمی‌آید که امام جواد علیه‌السلام به آن هنگام در مدینه اقامت داشت و فقط برای غسل و تجهیز پدر و اقامه نماز بر آن حضرت، در طوس حضور یافت؛ البته احتمال نیز دارد که پیش از آن یک بار به طوس رفته باشد.[۳]

افزون بر موارد یادشده، دستگاه خلافت عباسی چند بار امام جواد علیه‌السلام را به عراق احضار کرد و امام مدتی در آنجا اقامت داشت.[۴] مناظرات و پاسخ به پرسش‌های کسانی مانند یحیی‌بن‌اکثم و ابن‌ابی‌دؤاد از چهره‌های شاخص در دستگاه عباسیان در بغداد، آن هم در حضور دانشمندان و دیگر طبقات مردم، مشهور است. ضمن آنکه قبر آن حضرت در حومه بغداد (کاظمین) خود از راه‌های آشنایی مردم با اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده است.

امام هادی علیه‌السلام و امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز مدت نسبتاً طولانی‌ای در مرکز جدید خلافت عباسیان، در سامرا تحت نظر خلفا زندگی کردند. حضور این دو

---

۱. علی بن زید بیهقی؛ تاریخ بیهق؛ ص ۴۶.

۲. در خصوص سفر امام جواد علیه‌السلام ر.ک: خزعلی؛ موسوعة الامام الجواد؛ ج ۱، ص ۳۹۸. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۲، ص ۳۳.

۳. ر.ک: رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص ۴۷۷.

۴. در خصوص سفر امام جواد علیه‌السلام به عراق نیز ر.ک: عمادالدین طبری؛ مناقب الطاهرین؛ ج ۲، ص ۷۸۹. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل‌ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۳۷۵. شیخ‌عباس قمی؛ منتهی‌الآمال؛ ج ۳، ص ۱۷۰۹. درباره سفر امام با سامرا ر.ک: ابن‌جوزی؛ تذکرة الخواص؛ ص ۳۲۲. مفید؛ ارشاد؛ ج ۲، ص ۳۰۹. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ اثبات الوصیه؛ ص ۲۴۷.

بزرگوار در عراق موجب شد حتی برخی از کارگزاران عباسیان در ایران شیفته آن دو امام شوند و به سهم خود در آشناساختن ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام مؤثر باشند، چنان‌که وقتی احمدبن‌عبیدالله‌بن‌خاقان که متصدی اراضی قم بود هنگامی که برخورد پدرش با امام حسن عسکری علیه‌السلام را دید، شیفته آن حضرت شد و برای اطمینان، به تحقیق درباره امام پرداخت و در این تحقیق از هر کس پرسید، آن حضرت را ستودند.[۱]

در خبر دیگری آمده است: عبدالرحمنِ نامی از اصفهان برای دادخواهی نزد متوکل عباسی رفت و در آنجا امام هادی علیه‌السلام را دید و پس از مشاهده کرامتی از آن حضرت به امامت او معتقد شد.[۲] جعفربن‌شریف جرجانی گوید: «در سالی حج انجام دادم و برای دیدار ابومحمد علیه‌السلام وارد سامرا شد».[۳] برخی منابع، گزارشی از سفر اعجازگونه امام عسکری علیه‌السلام به جرجان (گرگان) ارائه کرده‌اند.[۴] پذیرش چنین خبری ازاین‌رو که در منابع متقدم تاریخی بدان اشاره نشده و از شهرت نیز برخوردار نیست، مشکل است؛ مضافاً بر اینکه امام در این عصر تحت نظارت دستگاه خلافت قرار داشته و امکان چنین سفری برای امام فراهم نبوده است.

---

۱. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۳۲۱ـ۳۲۲. محمدبن‌فتال نیشابوری؛ روضة الواعظین؛ ص ۲۴۹ـ۲۵۱.

۲. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج ۳، ص ۱۸۳. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۵۰، ص ۱۴۱.

۳. ابن‌حمزه طوسی؛ الثاقب فی المناقب؛ ص ۲۱۴. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۱، ص ۴۲۴. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۵۰، ص ۲۶۲. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج ۳، ص ۲۲۳.

۴. قطب‌الدین راون؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۱، ص ۴۲۳. ابن‌حمزه طوسی؛ الثاقب فی المناقب؛ ص ۲۱۴ـ۲۱۶. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج ۲، ص ۹۳۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۵۰، ص ۲۶۲ـ۲۶۳.

۲. تلاش اهل‌بیت علیهم‌السلام در شناساندن خود

پس از رحلت خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، مهجوریت اهل‌بیت علیهم‌السلام آغاز شد. سیاست دستگاه خلافت ایجاب می‌کرد از نقل فضایل اهل بیت علیهم‌السلام خودداری شود. به‌تدریج مدافعان و هواخواهان اهل‌بیت علیهم‌السلام زندگی را وداع گفتند. از طرفی امامان نخستین، در عرصه سیاسی و همکاری با دستگاه خلافت نقش غیر فعالی داشتند و تنها به دلیل مصالح اسلام و مسلمانان، در صورت رایزنی خلفا با آنان درباره مسائل روز، از مشورت‌دهی و ابراز رأی خودداری نمی‌کردند؛ از این رو اهل‌بیت علیهم‌السلام با مردم خارج از مدینه ارتباطی نداشتند. زمان به‌سرعت می‌گذشت و امام علی علیه‌السلام و فرزندانش فقط در مدینه آن هم در میان چهره‌های قدیمی صحابه، چهره‌های آشنایی بودند؛ اما در عراق و شام مردم حتی از امام علی علیه‌السلام شناخت لازم را نداشتند. فقط برخی قبایل یمنی ساکن در کوفه مانند همدان و نخع که از زمان مأموریت چندماهه امیرمؤمنان به یمن (سال دهم هجرت)، آن حضرت را دیده، به دست وی مسلمان شده بودند، تا اندازه‌ای با آن حضرت آشنایی داشتند.

با توجه به این خلأ، امام علی علیه‌السلام پس از رسیدن به خلافت، در فرصت کوتاهی که به‌دست آورد، به معرفی خود و خاندانش پرداخت و برای شناساندن اهل‌بیت علیهم‌السلام به تلاش گسترده دست زد. با نگاهی به سخنان آن حضرت که بخشی از آنها در نهج‌البلاغه انعکاس یافته، می‌توان دریافت که آن سخنان سرشار از ذکر فضایل و دیگر جنبه‌ها و ابعاد وجودی آن بزرگواران است. بی‌تردید این سخنان آن هم از زبان شخصی به مانند امیرمؤمنان و خلیفه مسلمانان، در آشنایی ایرانیان آن عصر با اهل‌بیت علیهم‌السلام و نیز بعدها، با توجه به

ثبت و ضبط و انتشارشان تأثیر زیادی داشته است.[۱]

استقرار امام علی علیه‌السلام در کوفه برای مدت پنج سال، تشیع را در این شهر مستحکم ساخت این تشیع همراه با آموزه‌های عقلانی موجود در خطبه‌های امام علی علیه‌السلام بود.

اقدامات امیرمؤمنان علیه‌السلام برای ترویج نظریه «امامت الهی» از دلایل عمده آشنایی برخی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام و روح تشیع و تشخص آن از دوران خلافت آن حضرت است. آن حضرت با سخن گفتن درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام و فضایل آنان در خطبه‌ها و نامه‌ها، مبانی تئوریک امامت و ولایت آنان را به دست داد.[۲] امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره امامت الهی اهل‌بیت علیهم‌السلام فرماید: «فاین تذهبون و انی تؤفکون و الاعلام قائمه و الآیات واضحه و المنار منصوبه...: پس کجا می‌روید، کی باز می‌گردید که علامت‌ها بر پا و دلیل‌ها هویداست و نشانه‌ها پا برجاست...»[۳] نیز حضرت می‌فرماید: «نحن شجره النبوه و محط الرساله و مختلف الملائکه و معادن العلم و ینابیع الحکم...»: ما درخت نبوتیم و فرودگاه رسالت و جای آمدوشد فرشتگان رحمت و گنج‌های دانش ... .[۴] آن حضرت در سخن دیگری، امامان را احیاکننده علم و ازبین‌برنده جهل می‌داند: «هم عیش العلم و موت الجهل...».[۵]

امیرمؤمنان علیه‌السلام علاوه بر خطابه‌ها و سخنان، نامه‌هایی به افراد مختلف نوشت و طی آنها به توضیح مبانی شیعه پرداخت، از قبیل تبیین جایگاه

---

۱. ر.ک: رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۳۷ به بعد..

۲. برای نمونه ر.ک: نهج البلاغه؛ به تصحیح صبحی صالح؛ خطبه ۱۸۰. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۲۰۴.

۳. نهج‌البلاغه؛ به تصحیح صبحی صالح؛ خطبه ۸۷.

۴. همان، خطبه ۱۰۹.

۵. همان، خطبه ۲۳۹.

اهل‌بیت علیهم‌السلام در کتاب و سنت،[۱] توضیح مصداق شیعه[۲] و معنای اولوالأمر.[۳] آن حضرت فرمود:

«لا یقاس بآل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله من هذه الامه احدا»: احدی از امت با آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله قابل قیاس نیست.[۴] بالاترین آیات ستایشی قرآن درباره آنان است.[۵] آنان مایه حیات علم و مرگ جهل هستند. حلم و بردباری ایشان از میزان علمشان حکایت می‌کند. سکوت‌های به موقع آنان از توأم‌بودن حکمت با منطق آنان خبر می‌دهد، نه با حق مخالفت می‌کنند و نه در حق اختلاف می‌نمایند. آنان پایه‌های اسلام و وسایل احتفاظ مردم‌اند. به وسیله آنان حق به جای خود بر می‌گردد و باطل از جایی که قرار گرفته دور می‌شود.[۶]

امام در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد: «از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالأمر فرمان برید. این آیه در حق ما اهل‌بیت علیهم‌السلام است نه شما. ای معاویه آیا نمی‌دانی که امامان از ما هستند و از شما نیستند».[۷] در این نامه اعتقاد به امامت با با رهیافتی شیعی کاملاً مشهود است. قابل ذکر است اوضاع آشفته داخلی مانع از آن نشد که اندیشه شیعی گسترش یابد.

پس از آن حضرت، حسنین علیهماالسلام و نیز ائمه هدی علیهم‌السلام هر یک در معرفی خود، به‌عنوان بخشی از رسالت امامت، بدان اهتمام داشته‌اند. امام سجاد علیه‌السلام که

---

۱. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۲۳. صفار قمی، بصائر الدرجات؛ ص ۱۱۸. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۲۲، ص ۳۳۶.

۲. عبدالله‌بن‌جعفر حمیری؛ قرب الاسناد؛ صص ۲۰۳ و ۲۰۶.

۳. محمدبن مسعود عیاشی؛ تفسیر عیاشی؛ ج ۱، ص ۳۶۰. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۲۳، ص ۹۶.

۴. نهج البلاغه؛ خطبه ۲.

۵. نهج البلاغه؛ خطبه ۱۵۲.

۶. نهج البلاغه؛ خطبه ۲۳۷.

۷. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۱، ص ۱۹۶.

می‌دید که فساد بنی‌امیه و تخطی ایشان از اسلام و نیز عدم شایستگی آنان برای حکومت بر مسلمانان و اداره مناطق، به اندازه‌ای آشکار شده است که هیچ‌کس توان پنهان‌کاری آن را ندارد، بنابراین لازم می‌دید از امامت سخن بگوید. احادیث پرشماری از آن حضرت در این باره نقل شده است.[۱] امام سجاد علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام می‌فرمودند: «ما نمی‌دانیم که با مردم چه کنیم. اگر آنچه را از پیامبر خدا شنیدیم به آنان بگوییم، می‌خندند و اگر سکوت اختیار کنیم، نمی‌توانیم (نمی‌توانیم از زیر بار مسئولیت خود شانه خالی کنیم)».[۲] امام باقر علیه‌السلام برای بیان اهمیت و موقعیت اهل‌بیت علیهم‌السلام، کوشش بسیاری از خود نشان داد. از سخنان آن حضرت است که فرمود: «آل محمد ابواب الله و سبیله و الدعاه الی الجنه و القاده الیها»: فرزندان پیامبر، درهای علوم الهی و راه وصول به رضای او و دعوت‌کنندگان به بهشت و سوق‌دهندگان مردم بدان هستند.[۳] نیز فرمود: «کل شیء لم یخرج من هذا البیت فهو وبال(باطل)»: هر آن چیزی که از در خانه اهل‌بیت، شرف صدور نیابد، (بدون استثنا) باطل است.[۴]

امام باقر علیه‌السلام که درباره آگاهی‌دادن به مردم در خصوص اهل‌بیت، احساس تکلیف می‌کرد، می‌فرمود: «مصیبتی که از مردم به ما می‌رسد، بسیار بزرگ است. اگر آنان را به [حق] فراخوانیم، به ما پاسخ مثبت نمی‌دهند و اگر رهایشان کنیم، به وسیله دیگران گمراه می‌شوند».[۵]

---

۱. ر.ک: صحیفه سجادیه، دعای ۴۲، ۴۷ و ۴۸؛ احمدبن‌علی طبرسی؛ الاحتجاج؛ ص۲۱۷. علی‌بن‌محمد خزاز؛ کفایة الاثر؛ ص۲۳۵ ـ ۲۳۶.

۲. محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۳۴.

۳. محمدبن‌مسعود عیاشی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۸۶. محمدبن‌حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۸، ص۹.

۴. سیدمحمدحسین طباطبایی؛ المیزان؛ ج۳، ص۱۷۶.

۵. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ص۲۶۶.

امام صادق ﷺ در مراسم عرفه، در حضور حجاج بیت‌الله الحرام ـ که از مناطق مختلف آمده بودند ـ از امامت رسول‌الله و اجدادش سخن به میان آورد و خود را جانشین آنان معرفی کرد.[۱] بی‌تردید برخی از حاضران، شنیده‌هایشان از آن حضرت را به دیگران منتقل می‌کردند و موجب آشنایی کسانی با اهل‌بیت ﷺ می‌شدند.

در برهه‌ای از دوران امامت آن امام که عباسیان بر مسند قدرت تکیه زده بودند، عباسیان به منظور طرد علویان از جامعه به شیوه‌هایی متوسل می‌شدند که از مهم‌ترین آنها تبلیغات زهرآگین آنان در شکل‌های مختلف با هدف بی‌اعتبارکردن شخصیت علمی علویان نزد مردم بود. خدشه وارد ساختن به تصورات مردم درباره عظمت خاندان رسالت، تنها هدف مهمی بود که از عباسیان از راه‌های مختلف تعقیب می‌کردند. خنثی‌سازی این‌گونه توطئه‌ها از مسئولیت‌های امامان بود. از جمله این تبلیغات این بود که می‌گفتند علویان آن‌چنان حقی برای خود قائل‌اند که سایر مردم را «عبید» (برده) خود می‌دانند.[۲] از دیگر اقدامات آنان، جعل حدیث و نسبت‌دادن آن به ائمه بود، چنان‌که امام رضا ﷺ پرده از این سیاست خطرناک برداشت.[۳] از گزارش‌های یادشده بر می‌آید که مخالفان اهل‌بیت ﷺ چگونه سعی داشتند تا مردمی را که دل در گرو آن حضرات داشتند، نسبت به ایشان بدبین سازند؛[۴] البته در مقابل، ائمه ﷺ نیز به خنثی‌سازی توطئه ایشان اقدام می‌کردند.

---

۱. محمدبن یعقوب کلینی؛ فروع کافی؛ ج ۴، ص ۴۶۶.

۲. محمدبن علی‌بن بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۱۸۳. محمدبن محمد مفید؛ الامالی؛ ص ۱۴۸. محمدبن حسن طوسی؛ الامالی؛ ج ۱، ص ۲۱.

۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۲۳۹.

۴. رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص ۴۵۰.

۳. نقش شعراء در شناساندن اهل‌بیت علیهم‌السلام

بهره‌گیری از زبان شعر یکی از راه‌های انتقال، ترویج، تبلیغ دیدگاه‌ها و عقاید است که از دیرباز در بین مردم مرسوم بوده است. از گذشته‌های دور، شعر از مهم‌ترین ابزار تبلیغی به شمار می‌رفته است. اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز که به کاربرد شعر متعهد واقف بودند، از شعرای شیعه تکریم و تجلیل می‌کردند. کمیت‌بن‌زید اسدی (م۱۲۶ق) از شعرای شیعی، هنگامی که قصیده میمیه را سرود امام باقر علیه‌السلام گریست و فرمود: تا مادامی که از ما اهل‌بیت علیهم‌السلام دفاع می‌کنی، از طرف روح‌القدس تأیید می‌شوی».[۱]

در خبری آمده است: مردم دیدند کثیر عزه (م ۱۰۵ق) سواره و امام باقر علیه‌السلام پیاده می‌رود. به کثیر اعتراض شد. وی جواب داد امام چنین دستوری داده است که من سواره باشم.[۲] کثیر را شاعری شیعی دانسته‌اند.[۳]

احترام فوق‌العاده امامان به شاعران شیعی ازاین‌رو بود که آنان حقایق را در میان مردم منتشر می‌ساختند. اشعار این شعرا، به طور عمیق در روحیه مردم تأثیر داشته؛ مثلاً سیدحمیری (م۱۷۳ق) که همه فضایل امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را به شعر در آورده، می‌گوید: «اگر کسی یک فضیلت از امام علی علیه‌السلام نقل کند که من شعری درباره آن نگفته باشم، هزار دینار به او می‌دهم».[۴] این شاعر پرآوازه مقامی بس والا نزد شیعیان داشت و در مسجد کوفه جایگاهی ویژه داشت.[۵]

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۲۵۴.

۲. محمودبن‌عمر زمخشری؛ ربیع الابرار؛ ج۲، ص۲۹۱.

۳. شمس الدین سخاوی؛ التحفه اللطیفه؛ ج۲، ص۳۹۴.

۴. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج۵، ص۲۵۷.

۵. احمدبن‌عبدربه؛ عقد الفرید؛ ج۴، ص۳۲۰. مشهورترین شاعران و ادیبان عرب، سید حمیری (ابوهاشم اسماعیل‌بن‌محمد) را با اوصافی همچون عالم، محدّث، ثقة، جلیل‌القدر، فصیح، بلیغ ←

دیگر شعرای شیعی بلند آوازه‌ای چون دعبل خزاعی (م ۲۴۸ق)[۱]، نیز در معرفی اهل‌بیت ﷺ نقش قابل توجهی داشتند. آنان با ذکر مناقب، فضایل و مدایح اهل‌بیت ﷺ، ذکر مصائب وارده بر آنان و مظلومیت و دورماندن از حقشان، آن هم در اوج خفقان زمان امویان و عباسیان کار سترگی انجام می‌دادند.از دیگر شاعران که در سروده‌هایشان آموزه‌های شیعی به چشم می‌خورد، می‌توان به فرزدق (م ۱۱۰ق)، ابوالحسین‌بن‌علی‌بن‌عباسی مشهور به ابن‌رومی (م ۲۸۳ق) و علی‌بن‌محمد کوفی (از شعرای عصر غیبت صغری) اشاره کرد.[۲] برخی از این شاعران که گرایش‌های شیعی داشتند، در جایی آرام و قرار

→

ستوده‌اند. اهل سنت نیز او را به دلیل طعنه بر خلفا نکوهش کرده‌اند. بیشتر سروده‌های او در مدح خاندان پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و طعن و نفرین بر دشمنان آنان و به ویژه غاصبان خلافت بوده است. وی در سال ۱۰۵ هجری در بصره زاده شد و در میانسالی به مذهب کیسانی گروید، لیکن بعدها بر اثر دیدار با امام صادق ﷺ به مذهب حق توفیق یافت. نزدیک به چهل سال با خلفای بنی‌العباس ارتباط داشت و در مدح آنان قصیده‌های فراوانی سرود و از جوایز آنان بهره‌مند بود. ابوالفرج اصفهانی در الاغانی به تفصیل درباره زندگی و اشعار او نوشته است.

۱. حسن یا عبدالرحمن یا محمد ملقّب به دعبل‌بن‌علی‌بن‌رزین‌بن‌عبدالله‌بن‌بدیل‌بن‌ورقاء خزاعی، از شعرا و ادیبان مشهور عرب که به کلام و حدیث و تاریخ نیز آگاه بود، در سال ۱۴۸ هجری در کوفه زاده شد و در بغداد زندگی کرد. او از سال‌های جوانی به سرودن شعر روی آورد و به شهرها و سرزمین‌های اسلامی، از آن جمله به حجاز و مصر و ری و خراسان سفر کرد و چندین سفر به شهر قم کرد که همه‌ساله بدو هدایا و اموال فراوانی می‌دادند. او در خراسان هنگام ولایتعهدی امام رضا ﷺ حضور داشت و قصیده‌ای سرود. او از شیعیان پاک‌نهاد بود و به مصاحبت امام کاظم و امام رضا و امام جواد ﷺ نائل آمد و در سال ۲۴۶ هجری در نزدیکی‌های اهواز به شهادت رسید. از او اشعار و قصاید متعددی در مدح اهل‌البیت ﷺ بر جای مانده است که مشهورترین آنها قصیده تائیه اوست که در آغاز آن آمده است:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

۲. ر.ک: مؤمن‌بن‌حسن شبلنجی؛ نورالابصار؛ ص ۱۶۴؛ محمدبن‌حسن طوسی؛ امالی؛ ص ۱۸. ابن‌شهرآشوب مازندرانی؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۵، ص ۱۱۸. الفصول المهمه؛ ص ۳۰۲.

نمی‌گرفتند و در هر فرصت و جایی به تمجید از اهل‌بیت می‌پرداختند و علی‌رغم در خطربودن جانشان، از ابراز عقیده و دفاع از اهل‌بیت علیهم‌السلام دست بردار نبودند، چنان‌که دعبل خزاعی در عراق، خراسان و دیگر مناطق ایران در مدح اهل‌بیت علیهم‌السلام به سروده‌های خود می‌پرداخت. از قصیده‌های معروف او «تائیه» است که تاریخ شیعه را در این دوره منعکس می‌کند. به گفته دعبل وی پنجاه سال بود که چوبه دار خود را همراه می‌برد؛ اما کسی او را بردار نیاویخته است. به سبب تبلیغ از اهل‌بیت علیهم‌السلام و شیعه بود که مردم قم، جبه اهدایی امام رضا علیه‌السلام به دعبل خزاعی را به‌رغم میلش در ازای هزار مثقال طلا خریدند و نیز سالیانه مبلغ پنجاه هزار درهم به او مقرری پرداخت می‌کردند.[1] دعبل دفاع از امامت را برخود فرض می‌دانست و برای این کار در سنگر شعر، با شمشیر بیان به بیداری شعور می‌پرداخت.

مرحوم سیدمحسن امین صفحاتی از اثر پرارج خود را به جمع‌آوری و معرفی شعرای شیعه در عصر غیبت صغری (۲۶۰ـ۳۲۹ق) اختصاص داده و نام ایشان را ثبت کرده است.[2] گفتنی است در اشعار شعرای شیعی، احتجاج علیه غاصبان حقوق اهل‌بیت علیهم‌السلام وجود داشت[3] و در حقیقت این شعرا در رویایی با شاعران اموی و عباسی و به تعبیری شعرای درباری قرار داشتند. فضایل و مناقب و مراثی اهل‌بیت علیهم‌السلام عمده‌ترین مفاد اشعار آنان را تشکیل می‌داد.

۴. مهاجرت سادات علوی به ایران

ورود سادات به ایران، سرآغازی برای آشنایی ایرانیان با اندیشه‌های شیعی و

---

۱. حسن‌بن‌محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص۲۷۹. نیز ر.ک: شوقی ضیف؛ تاریخ الادب العربی؛ ص۳۲۱.
۲. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج۱، ص۱۶۶ـ۱۷۲.
۳. عبدالحسین امینی؛ الغدیر؛ ج۱، ص۹۱.

اهل‌بیت علیهم‌السلام بود. منابع از حضور سادات در ایران در سده اول هجری اخبار چندانی ارائه نکرده‌اند؛ اما از قرن دوم پای سادات به داخل ایران باز شد. ویژگی جغرافیایی بسیاری از مناطق ایران که دور از مرکز خلافت بودند و نیز دسترسی به آنها آسان نبود، پناه‌جویانِ علوی را که از ظلم و ستم دستگاه خلافت، امنیت جانی و مالی نداشتند، به سوی خود می‌کشاند. نیز برخی از آنان برای جذب نیرو و قیام بر ضد دستگاه خلافت عازم ایران می‌شدند.

سادات که در کنار انتساب به خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، به پارسایی و تقوا و عدالت‌خواهی شهره بودند،[1] مردم را به خود جذب می‌کردند و این سبب می‌شد مردم در امور اجتماعی بدان‌ها روی آورند. همخوانی برخی اهداف و آرمان‌های آنان با ایرانیان، ستم حاکمان اموی و عباسی بر هر دو و نیز پرهیزکاری غالب سادات، ایرانیان را مجذوب عقاید آنان می‌کرد.

البته ساداتی که در اوایل به ایران کوچ کردند غالباً زیدی‌مذهب بودند؛ ازاین‌رو اندیشه‌های شیعی با رویکرد زیدی در ایران رواج پیدا کرد و این خود برای مدتی به انزوای مذهب امامیه کمک کرد، به‌ویژه آنکه امامیه به سبب تقیه و دوری از حوزه‌های سیاسی در این زمان نمود چندانی نداشتند؛ البته این به این معنا نیست که شیعه امامیه مجالی برای عرض اندام نداشته باشد؛ زیرا در میان سادات کسانی بودند که شاگرد ائمه اطهار علیهم‌السلام و بر مذهب امامی بودند؛ به‌عنوان نمونه یحیی‌بن‌عبدالله‌بن‌حسن از آن جمله است.[2]

اینان مروج تعالیم و مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام را وجهه همت خود ساخته بودند. این دسته از سادات، علاوه بر فرار از ظلم حاکمان، برای نشر و تبلیغ اسلام ناب و آشکار کردن چهره خلفای غاصب و روشن‌ساختن اذهان جامعه درباره امامت

---

۱. اولیاءالله آملی؛ تاریخ رویان؛ ص ۶۴.

۲. کلینی. الکافی؛ ج ۱ ص ۳۹۸. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۵، ص ۲۹۰.

اهل‌بیت علیهم‌السلام، دست به هجرت می‌زدند. بی‌تردید تلاش آنان توأم با موفقیت بود و حضور سادات علوی در میان ایرانیان یکی از عوامل مهم آشنایی با اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده.

درباره اینکه چه عواملی زمینه‌ساز مهاجرت علویان به ایران بود، باید گفت نفوذ تشیع در برخی شهرهای ایران، موجب شد تا این مناطق پذیرای بسیاری از سادات باشد که آن مناطق را محل امن و مرکز فعالیت خویش قرار دهند. منطقه جبال و به‌ویژه شهرهای قم، آبه (آوه)، کاشان، محل استقرار شیعیان بود؛ ازاین‌رو سادات در صورت حضور، مورد استقبال شیعیان و مورد حمایت واقع می‌شدند.

با روی کار آمدن عباسیان و سخت‌گیری فوق‌العاده بر علویان که عموزادگانشان بودند، برخی سادات علوی، برای رهایی از فشارهای دستگاه خلافت، راهی سرزمین‌های اطراف جزیرةالعرب به‌ویژه ایران شدند. مناطقی چون شرق و شمال ایران که از مرکز خلافت دور بودند و امنیت نسبی در این مناطق برای سادات وجود داشت، مکان‌های مناسبی به‌نظر می‌رسید؛ ضمن آنکه در این اماکن، برخی مردم با تشیع اگرچه غیر اعتقادی، آشنایی داشتند.

مهاجرت گسترده سادات به ایران در چند مرحله صورت گرفت؛ البته پیش از مهاجرت دسته‌جمعی سادات، برخی علویان به ایران مهاجرت کرده‌اند؛ مثلاً یحیی‌بن‌زید پس از شکست قیام پدرش در کوفه و شهادت وی (سال ۱۲۲ق) به خراسان رفت و در آنجا طرفدارانی یافت و به یاری آنان قیام کرد و به شهادت رسید. حضور او در ایران و قیامش بر ضد امویان را می‌توان از راه‌های آشنایی برخی از مردم شرق ایران با اهل‌بیت علیهم‌السلام دانست. در اواخر دوره اموی تیره حسینی از اهل‌بیت علیهم‌السلام طرفدارانی در سرزمین ایران یافت، چنان‌که گروهی از شیعیان و هواداران ائمه اطهار علیهم‌السلام در خراسان بودند.[1]

---

۱. اخبار الدولة العباسیه؛ ص ۲۰۴.

شاید موج اول هجرت سادات به ایران را بتوان در قیام یحیی‌بن عبدالله‌بن‌حسن‌بن‌مثنی از نوادگان امام حسن مجتبی ﷺ جستجو کرد. او در نیمه دوم قرن دوم هجری، برای جمع‌آوری نیرو جهت قیام بر ضد دستگاه خلافت به ایران مهاجرت کرد. وی به سرزمین «دیلم» آمد تا با جمع‌آوری نیرو بر ضد عباسیان قیام کند.[۱]

یحیی از ساداتی بود که در معارف دینی تربیت‌شده امام صادق ﷺ و مورد اعتماد آن حضرت بود. برخی برخلاف قول مشهور، او را در زمره پنج نفری دانسته‌اند که امام ششم بنا به‌دلایل سیاسی و حفظ جان امام بعدی، آنان را وصی خود معرفی کرده بود. یحیی پس از شهادت آن حضرت بخشی از امور مالی خاندان آن حضرت را بر عهده گرفت. وی راوی حدیث امام صادق ﷺ بود.[۲]

یحیی در عصر خلافت هارون‌الرشید (دوران حکومت: ۱۷۰ـ۱۹۳ق) به شمال ایران هجرت کرد. حضور او در قسمت‌هایی از این مناطق، موجب پیوستن گروه‌هایی از مردم به دعوت او شد. این استقبال فوق‌العاده، خلیفه عباسی را دچار وحشت کرد. خلیفه او را با حیله وادار به تسلیم کرد و سپس یحیی را به شهادت رساند؛ البته بسیاری از ساداتی که به آن سو آمده بودند، در مناطق شمالی ایران پنهان شدند و به تبلیغ اسلام و تشیع پرداختند که ثمره آن در چند دهه بعد موجب تشکیل حکومت علویان طبرستان شد.

موج بعدی مهاجرت سادات به ایران، حدود دودهه بعد، یعنی در عهد ولایتعهدی امام رضا ﷺ در در سال‌های ۲۰۱ـ۲۰۳ قمری و پس از شهادت آن حضرت انجام شد. آنان بیشتر در شهرهای شمالی ایران پراکنده شدند و در

---

۱. ر.ک: مستوفی قزوینی؛ تاریخ گزیده؛ ص۳۰۵. محمد بن علی بن طقطقی؛ تاریخ فخری؛ ص۲۶۵. تجارب السلف؛ ص۱۳۸.

۲. محمدبن‌حسن طوسی؛ ش۴۷۸۵. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج۱۵، ص ۲۹۰.

مناطق کوهستانی ری، دیلم و طبرستان پناه گرفتند.[۱] احمدبن‌موسی معروف به شاهچراغ و همراهانش و نیز هجرت حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام در سال ۲۰۱ق به قم به اتفاق تعداد قابل توجهی از سادات و امام‌زادگان از آن جمله است. در گزارشی آمده است: ۲۳ نفر از امام‌زادگان، از همراهان حضرت معصومه علیهاالسلام بوده‌اند که شش نفر آنان از برادران او بودند. اسامی آنان عبارت است از: فضل، علی، جعفر، هادی، قاسم و زید؛ البته در منابع نسبی، از هادی با این عنوان که فرزند امام هفتم است، نامی برده نشده است، نیز آن حضرت غیر از امام رضا علیه‌السلام فرزندی به نام علی نداشته است.

وجود بارگاه حضرت معصومه و دیگر امام‌زادگان، خود از علل و پایگاه‌های تبلیغ شیعه شد. طبق نقلی امام رضا علیه‌السلام کسانی را که از قم به خراسان نزد حضرت می‌آمدند، تشویق به زیارت قبر خواهرش حضرت معصومه علیهاالسلام می‌کرد،[۲] چنان‌که سعد اشعری قمی گوید: «در خراسان خدمت امام رضا رسیدم. آن حضرت فرمود: ای سعد ما را قبری پیش شماست. سعد می‌گوید عرض کردم: فدایت شوم، منظورت دختر موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام است؟ فرمود: آری هرکس او را زیارت کند، در حالی که عارف به حق او باشد، قطعاً وارد بهشت خواهد شد».[۳]

هجرت تاریخی امام رضا علیه‌السلام به ایران، از مهم‌ترین دلایل عزیمت سادات به بخشی از سرزمین ایران بوده است، چنان‌که برادر آن حضرت، احمدبن‌موسی به همراه دو تن از برادرانش به نام‌های محمد و حسین و گروه زیادی از برادرزادگان، خویشان و شیعیان بالغ بر دو یا سه هزار نفر عازم خراسان شدند و در مسیر نیز بر تعدادشان افزوده می‌شد، به گونه‌ای که تعداد آنان را تا پانزده هزار

---

۱. اولیاء الله محمد بن حسن؛ تاریخ رویان؛ ۸۴.

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۹۹، ص ۲۶۶.

۳. ر.ک: همان.

نفر نوشته‌اند که گویا در شمار آنان اغراق‌گویی شده است.[۱] احمد و یارانش پس از رسیدن به فارس، کشته شدند.[۲] با گذشت زمان، مدفن ایشان و نیز برخی دیگر از امامزادگان، یکی از راه‌های آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت ﷺ شد. ابن‌خلدون علت اینکه مأمون امام رضا ؑ را برای ولایتعهدی انتخاب کرد، فراوانی شیعیان می‌داند.[۳]

محمد دیباج، فرزند امام صادق ؑ از نخستین علویانی بود که به جرجان آمد و در آنجا درگذشت. گویند وی بر ضد مأمون قیام کرد و مورد اعتراض امام رضا ؑ قرار گرفت. اعقاب محمد دیباج در جرجان‌اند.[۴]

مرعشی درباره هجرت سادات به شمال ایران می‌نویسد: «سادات از آوازه ولایت و عهدنامه مأمون که بر حضرت امامت، پناهی داده بود، روی بدین طرف نهاده بود. و او را بیست و یک برادر دیگر بودند. این مجموع برادران و بنواعمام از سادات حسنی و حسینی به ولایت ری و عراق [عجم] رسیدند؛ اما پس از رسیدن خبر شهادت علی‌بن‌موسی الرضا ؑ آنها در کوهستان دیلمستان و طبرستان پراکنده شدند.[۵] یکی از این سادات حمزة‌بن‌موسی‌بن‌جعفر است که نسل بسیاری در بلاد عجم دارد».[۶]

سادات خوشنام بودند و به جهت انتساب به حضرت رسول ﷺ مورد احترام مردم بودند و پناهگاه آنان به شمار می‌آمدند. سادات هر جا پرچمی می‌افراشتند،

---

۱. ر.ک: جلیل عرفان‌منش؛ چلچراغ شیراز؛ ص ۸۶ـ۸۸.

۲. حمزة‌بن‌یوسف سهمی؛ تاریخ جرجان؛ ص ۳۶۰.

۳. «ثم ان المأمون لما رأی کثره الشیعه و اختلاف دعاتهم و کان یری مثل رأیهم او قریباً منه فی شأن علی و السبطین...» (عبدالرحمن‌بن‌خلدون؛ العبر؛ ج ۴، ص ۱۳.

۴. حمزة‌بن‌یوسف سهمی؛ تاریخ جرجان؛ ص ۳۶۰.

۵. اولیاء الله محمد بن حسن؛ تاریخ رویان؛ ص ۸۴.

۶. ابن‌عنبه حسن؛ عمدة الطالب؛ ص ۲۰۸. فخر رازی؛ الشجره المبارکه؛ ص ۱۰۹.

مردم زیر آن جمع می‌شدند. سادات به طور عموم، شیعه ـ اعم از امامی و زیدی ـ بودند، جز آنکه گاه در تقیه زندگی می‌کردند و در همان حال، مدافع فضایل اهل‌بیت ﷺ بودند. در نتیجهٔ فعالیت آنان، برخی ایرانیان شیفته خاندان پیامبر ﷺ شدند.

آرامگاه‌های بسیاری از سادات در جاهای گوناگون ایران، گویای هجرت گسترده آنان به میان ایرانیان است. افراد زیادی از آنان، به دست حاکمان کشته شدند. مظلومیت آنان خود عامل دیگری برای آشنایی ایرانیان با اهل بیت ﷺ دلیل محبوبیت اهل‌بیت ﷺ «روایات فضایل» بود. کسانی که رسول‌خدا ﷺ را ندیده بودند و می‌شنیدند که کسی از خاندان او به سوی ایشان می‌آید، بسیار اشتیاق نشان می‌دادند. در منابع نسب‌شناسی و برخی تاریخ‌های محلی، فهرستی از نام سادات مهاجر به شهرهای ایران درج شده است، چنان‌که تاریخ قم فهرست سادات وارده شده به این شهر را ارائه کرده است.[1] ابن‌طباطبا نیز تعدادی از شخصیت‌های علوی را که در ری ساکن شدند، ذکر کرده است. همچنین وی نام برخی سادات حسنی و حسینی ساکن طبرستان را آورده است. گفته شده در اصفهان حدود ۳۳ نفر از سادات حضور داشته‌اند.[2] هرچند این آمار در قرن‌های بعدی ارائه شده، حاکی از حضور قابل توجه سادات در برخی شهرهای ایران است.

موج مهاجرت بعدی سادات، در پی سیاست متوکل عباسی (دوران حکومت: ۲۳۲ـ۲۴۷ ق) مبنی بر سیاست شیعه‌کشی و علوی‌ستیزی صورت گرفت. سخت‌گیری‌های این خلیفه بر عموزادگان علوی تبار خود، مهاجرت برخی علویان را سرعت بخشید. واضح است که حضور این دسته از سادات، خود به‌خود

---

۱. حسن‌بن‌محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص ۸۵.

۲. ر.ک: ابراهیم‌بن‌ناصر طباطبا؛ منتقلة الطالبین؛ ص ۱۵۱ ـ ۱۶۷. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۲۳۷ ـ ۲۳۹.

موجبات آشنایی هرچه بیشتر مردم با اهل‌بیت علیهم‌السلام و رواج عقاید شیعی را به دنبال داشت؛ برای نمونه می‌توان از هجرت حضرت عبدالعظیم‌بن‌عبدالله‌بن‌علی حسنی، معروف به سیدالکریم به ری یاد کرد. برخی تصریح دارند که او از ساداتی است که از ترس سلطان به «ری» عزیمت کرد.[۱] مطابق گزارشی هنگامی که مذاکرات او با امام هادی علیه‌السلام به گوش متوکل رسید و دستگیری او صادر شد، عبدالعظیم فرار کرد و شهر به شهر می‌گشست تا به ری آمد.[۲]

عبدالعظیم از اصحاب امام جواد و امام هادی علیه‌السلام بود.[۳] گفته شده آمدن او به ری به دستور امام دهم صورت گرفت.[۴] او با واسطه از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده؛ اما حضور امام جواد و امام هادی علیهماالسلام را درک کرده است. او همچنین با یاران امام هفتم معاشرت داشته و اخبار و احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام را انتشار می‌داده است. امام هادی علیه‌السلام به ابوحماد رازی که از ری برای طرح پرسش‌هایی به سامرا رفته بود، فرمود: هر وقت مشکلی و سؤالی پیش آمد، از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان.[۵] حضرت عبدالعظیم شیعه امامی بود و تبلیغاتش نقش قابل توجهی در گرایش مردم به اهل‌بیت علیهم‌السلام داشت.[۶] وی از امام جواد علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: «هرکس قبر پدرم را در طوس زیارت کند و نسبت به مقام آن حضرت معرفت داشته و او را امام ظواجب‌الاطاعه بداند، من بهشت را برای او

---

۱. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص۲۴۸. میرزا حسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۳، ص۶۱۴.

۲. محمدبن‌فتال نیشابوری؛ روضة الواعظین؛ ص۶۴. عزیز الله عطاردی؛ مسند امام الجواد؛ ص۳۰۱: «خاف من السلطان فطاف البلدان».

۳. علی بن عبد الکریم نیلی؛ سرور اهل الایمان؛ ص۱۲۵.

۴. عزیز الله عطاردی؛ مسند امام الجواد؛ ص۳۰۷.

۵. «اذا اشکل علیک شیء من امور دینک بناحیتک فاسئل عن عبدالعظیم الحسنی» (محمدبن‌فتال نیشابوری؛ روضة الواعظین؛ ص۶۴). عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الجواد؛ ج۱، ص۳۰۷.

۶. ر.ک: شیخ عباس قمی؛ سفینة البحار؛ ج۲، ص۱۲۱.

ضمانت می‌کنم». نیز از روایت‌های او از امام هادی است: «اهل قم و اهل آبه مغفور لهم لزیارتهم لجدی علی‌بن‌موسی الرضا بطوس الا و من زاره فاصابه فی طریقه قطره من السماء حرم الله جسده علی النار»[1] مردم قم و آبه آمرزیده‌اند که جدم امام رضا ﷺ را در طوس زیارت می‌کنند. هلا هر که زیارتش کند و در راه قطره‌ای باران بر او افتد، خدا تنش را بر آتش حرام کند.

مهم‌ترین شاخصه عبدالعظیم، ولایت‌مداری اوست. اهتمام او در فراچنگ آوردن آیات که در قرآن کریم به حضرت امیرمؤمنان ﷺ تأویل شده است، نشانی از این مدعی و شاهد صدقی است بر آن. عبدالعظیم حسنی همچنین کتابی تحت عنوان خطب امیرالمومنین تألیف کرد که نجاشی از رجال‌شناسان مشهور به آن اشاره دارد.[2] مزار عبدالعظیم به‌تدریج مرکزی برای اجتماع شیعیان شد و در جذب شیعیان مؤثر افتاد.

خط سیر سکونت سادات در منطقه جبال، از قم به ری و از آنجا به طبرستان می‌رسید. هر کجا بتوان سراغی از سادات گرفت، بی‌شبهه باید آن را نشان حضور تشیع دانست. هجرت سادات تأثیر فرهنگی مهمی در برخی مناطق ایران بر جای نهاد و قلوب مردم را به سوی اهل‌بیت ﷺ سوق داد.

۵. حضور صحابه متمایل به اهل‌بیت ﷺ در میان ایرانیان

برخی از صحابه، در دوران رسالت با توجه به سخنان رسول‌خدا ﷺ درباره امیرمؤمنان ﷺ و اهل‌بیت ﷺ و نیز اقدام عملی پیامبر ﷺ در معرفی امام علی ﷺ برای جانشینی پس از خود، در زمره یاران حضرت امیر درآمدند و مدافع سرسخت آن حضرت شدند حمایت کسانی چون عمار، مقداد، سلمان و

---

۱. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۶۲۹ـ۶۴۳.

۲. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۲۴۸.

ابوذر و برخی دیگر از امیرمؤمنان در پی ماجرای سقیفه گواه این مدعاست.

با آغاز فتوحات و گسترش آن، برخی از صحابهٔ طرفدار علی علیه‌السلام در سِمت جهادگر و یا کارگزار خلفا، در میان ایرانیان حضور یافتند و بذر دوستی اهل‌بیت علیهم‌السلام را در دل‌های ایرانیان کاشتند. شاید بتوان اینان را نخستین پیام‌آوران تشیع به ایران دانست. آنان در مدت مأموریت خود، ضمن ارائه تصویر واقعی از اسلام و معرفی اهل‌بیت علیهم‌السلام به‌عنوان مسلمانان راستین و جانشینان به‌حق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، زمینه گرایش برخی ایرانیان به تشیع و آشنایی آنان با اهل‌بیت علیهم‌السلام را فراهم ساختند، چنان‌که حذیفه‌بن‌یمان در مداین در پاسخ فردی که از لقب امیرمؤمنان پرسیده بود، گفت: این لقب را خدا به علی داده است.[1]

طبق نوشته مظفر، عده‌ای از صحابه همانند عمار، ابوذر، مقداد و ابوایوب انصاری، آشکارا به دوستی علی مرتضی علیه‌السلام و احتمام به دعوت مردم به سوی علی علیه‌السلام معروف بودند و در هیچ جایی از فراخواندن مردم به ولاء و محبت آن حضرت باز نمی‌ایستادند.[2]

محمدجواد مغنیه درباره نقش صحابه در گرایش ایرانیان به اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌نویسد: «صحابیان شیعی در گسترش و توسعه تشیع، نقش اساسی داشتند، هرجا که می‌رفتند، مردم را با قالب‌های قرآنی و حدیثی و با صبر و تحمل به تشیع فرا می‌خواندند و به سبب مصاحبت با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان مردم دارای احترام و ارزش بودند و سخنانشان اثری بالغ داشت.[3]

طبیعی است با توجه به موقعیت برخی از صحابه نزد رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و حرمت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد مردم، نقش این صحابه در آگاهی دادن به

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۲۸، ص۸۸.

۲. محمد مظفر؛ تاریخ شیعه؛ ص۲۵۷.

۳. محمد جواد مغنیه؛ الشیعه فی المیزان؛ ص۲۶ـ۲۸.

مردم قابل توجه بوده است. در ادامه برای نمونه به برخی از این افراد اشاره می‌شود:

الف) سلمان فارسی

وی همان صحابه ای است که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را در زمره اهل‌بیت علیهم‌السلام قرار داد و فرمود: «سلمان منا اهل‌البیت».[1] به گزارش مدائنی هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، سلمان در واکنش به آن به زبان فارسی گفت: «کرداذ ناکرداذ: کردید و نکردید»[2] که می‌تواند کنایه از بی‌توجهی مردم به سفارش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره جانشینی و اشاره به عمل غیر منصفانه و ضایع‌کردن حق اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده باشد. نیز از سخنان سلمان فارسی است که گفت: «به مرد سالخورده‌ای (ابوبکر) دست یافتید و از روی خطا اهل‌بیت را رها کردید، و حال آنکه اگر خلافت را در ایشان قرار می‌دادید، حتی دو نفر با شما مخالفت نمی‌کردند و از نعمت آن بهره‌مند می‌شدید».[3] سلمان هرجا مناسب می‌دید مناقب امام علی علیه‌السلام را بیان می‌کرد. روزی آن حضرت را سوار بر استر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دید که عبور می‌کرد فریاد زد: «چرا نمی‌روید دامان او را بگیرید و از او سؤال کنید، سوگند به خداوندی که دانه را شکافت و انسان را پدید آورد، کسی جز او نمی‌تواند شما را با راز پیامبرتان آشنا کند».[4]

سلمان همیشه مدافع اهل‌بیت علیهم‌السلام بود. مطابق نقل ابن‌ندیم، سلمان کتاب

---

۱. وی در غزوه خندق به این افتخار نائل آمد و تا پس از نبرد احد (سال سوم) آزاد نشده بود. ر.ک: ابن‌هشام حمیری؛ السیره النبویه؛ ج ۲، ص ۲۱۴ـ۲۲۴. مناقب امیرالمؤمنین؛ ج ۱، ص ۲۲۱.

۲. احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۱، ص ۵۹۱.

۳. احمدبن عبدالعزیز جوهری؛ السقیفة و الفدک؛ ص ۴۳. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۶، ص ۴۳ و ج ۲، ص ۱۳۱.

۴. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۸، ص ۴۱۶.

«جاثلیق» را تألیف کرد که شامل مذاکرات امام علی علیه‌السلام با اسقف اعظم روم بود که پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه آمده بود.[۱] گویند امیرمؤمنان علیه‌السلام سلمان را با لقب سلسل (آبشار) یاد می‌کرد. شاید ملقب‌ساختن او به چنین لقبی بدان سبب بود که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، در شأن سلمان فرموده بود: «...سلمان بحر لا ینزف و کنز لا ینفذ سلمان منا اهل‌البیت، سلسل یمنح الحکمه و یؤتی البرهان»: سلمان دریایی است که خشک نمی‌شود و گنجی است که تمام نمی‌شود و آبشار گوارایی است که حکمت و دانش از او تراوش می‌کند.[۲]

سلمان در پاره‌ای از فتوحات عصر خلافت عمر شرکت کرد و با عنوان سفیر مسلمانان و راهنمای سعدبن‌ابی‌وقاص در عبور از دجله نقش داشت. او در پیروزی‌های عراق نقش راهنما و مبلّغ را ایفا می‌کرد و به راهنمایی او شهر مدائن، پایتخت دولت ساسانی با پیمان صلح به تصرف مسلمانان در آمد و مرزبانان شهر نزد سلمان آمدند و اسلام آوردند و همراه آنان مردم تیسفون مسلمان‌شدند.[۳] با گشوده‌شدن این شهر، خلیفه دوم[۴] و یا سعدبن‌ابی‌وقاص که فرمانده سپاه بود، سلمان را به کارگزاری آن شهر منصوب کرد.[۵] بنا به نقل غیر مشهور و به اعتقاد برخی، با توجه به حساسیت و اهمیت مدائن، عمر با صلاح‌دید امام علی علیه‌السلام سلمان را به امارت آنجا برگزید.[۶] حضور او در میان هموطنان خود و سلوک اسلامی وی، هم بر رویآوردن ایرانیان به اسلام و هم گرایش آنان به مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام احتمالاً مؤثر بوده است.

---

۱. محمدبن‌حسن طوسی؛ الفهرست؛ ص۱۵۸.

۲. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۲، ص ۸۲۳.

۳. محمدبن‌عمر واقدی؛ فتوح الشام؛ ج ۲، ص ۲۰۴.

۴. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۱، ص ۶۶۳.

۵. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۷.

۶. سید علی خان شیرازی؛ الدرجات الرفیعه؛ ص ۲۱۵.

مطابق گزارش‌هایی سلمان به اتفاق حذیفه‌بن‌یمان دیگر صحابی رسول‌خدا، به دستور سعدبن‌ابی‌وقاص کوفه را برای احداث شهر جهت استقرار و تمرکز جنگجویان انتخاب کردند.[۱]

بنابر خبری، عثمان یکی از سرداران عرب به نام سلمان‌بن‌ربیعه باهلی را سردار سپاه و مأمور سرکوب شورش آذربایجان کرد و سلمان فارسی را راهنمای وی برگزید. آنان موفق به بازگرداندن آرامش در آن منطقه شدند و مجدداً صلح برقرار شد.[۲] گزارشی نیز از همراهی سلمان در ورود مسلمانان به قسمت‌هایی از شمال ایران ارائه شده است[۳] که در صورت پذیرش خبر رحلت سلمان در زمان خلافت عمر، این گزارش قابل قبول نیست؛ زیرا کناره‌های جنوبی دریای خزر در این عصر گشوده نشده است.

سلمان شیعهٔ خاص اهل‌بیت علیهم‌السلام بود و با امیرمؤمنان رابطه ویژه‌ای داشت. او درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام روایاتی را از رسول‌خدا نقل می‌کرد، مانند: «پس از من فتنه شکل می‌گیرد. در آن هنگام از علی‌بن‌ابی‌طالب تبعیت کنید».[۴] در حدیث دیگری دیگری او از زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین نقل می‌کند: «اهل‌بیت به طلای ناب تشبیه شده که هرچه بیشتر در آتش بگذارند، غیر از پیراستگی و خلوص چیزی بر آن افزوده نمی‌شود».[۵] در جای دیگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سلمان فرمود: «بهترین چیزی که که در میان شما می‌گذارم علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام است».[۶]

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۳، ص۱۴۵. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۲، ص۵۱۲ـ۵۱۴.

۲. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۸۶. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۱، ص۱۷۴.

۳. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۳، ص۱۳۲.

۴. عبدالحسین امینی؛ الغدیر؛ ج۳، ص۱۸۷.

۵. محمدبن‌محمد مفید؛ الامالی؛ ص۳۰.

۶. همو، الارشاد؛ ج۱، ص۱۶۱. محمدبن‌حسن حرعاملی؛ اثبات الهداه؛ ج۳، ص۱۷۹. فضل‌بن‌حسن فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ اعلام الوری؛ ج۱، ص۲۵۳.

بازگویی و ثبت و ضبط این‌گونه سخنان و جانبداری علنی سلمان از اهل‌بیت ﷺ بی‌تردید در هواخواهی برخی ایرانیان ـ هرچند پس از درگذشت او ـ بی‌تأثیر نبوده است. لویی ماسینیون درباره نقش سلمان در گرایش «حمراء»[۱] به تشیع می‌نویسد: «... سلمان به گفته سبیعی با بنی‌عبدالقیس (از قبایل طرفدار علی ﷺ) بوده است [و] آنان را با هم‌پیمانان ایشان الحمراء به عقیده خودش مبنی بر حقانیت علی ﷺ مؤمن کرده است».[۲]

ب) عمار یاسر

عمار از سابقان در اسلام[۳] و از صحابه برجسته رسول‌خدا ﷺ بود. او همچنین از مدافعان و هواخواهان چهره شاخص اهل‌بیت ﷺ یعنی امیرمؤمنان علی ﷺ بود. عمار در دوران خلافت عمر (دوران حکومت: ۱۳ـ۲۳ق)، پس از سعدبن‌ابی‌وقاص و در پی شکایت اهل کوفه، از سعد، حدود یک سال و نه ماه، کارگزار شهر تازه‌تأسیس کوفه بود؛[۴] شهری که هزاران نفر ایرانی در آن حضور داشتند؛ ضمن آنکه این شهر، مرکزی برای اداره برخی از شهرهای ایران بود؛ ازاین‌رو ایرانیان بسیاری می‌بایست با عمار در ارتباط بوده باشند. با توجه به پیشگامی عمار در اسلام و سخنان رسول‌خدا ﷺ درباره او، مانند: «برحق‌بودن

---

۱. برای آشنایی با «حمراء» به فصل اول مراجعه شود.

۲. ر.ک: عطاءالله مهاجرانی؛ حکمت و حکومت سلمان؛ ص۱۰۳ به نقل از لویی ماسینیون؛ سلمان پاک؛ ص۱۰۲.

۳. ابن‌هشام حمیری؛ السیرة النبویه؛ ج۱، ص۱۶۹ به بعد محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۳، ص۲۲۷. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسدالغابه؛ ج۴، ص۴۳.

۴. احمدبن‌ابی‌داوود دینوری؛ الاخبارالطول؛ ص۱۲۹. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ص۱۵۵.

جناحی که عمار در آن قرار دارد»،[۱] موجب محبوبیت وی در میان مسلمانان شده بود؛ از این‌رو سخنان عمار درباره اهل‌بیت علیهم‌السلام و دفاع او از امیرمؤمنان علیه‌السلام، دست‌کم بر برخی افراد، اثرگذار بود.

وی در موقعیت‌های مختلف از فضایل و برتری امیرمؤمنان علیه‌السلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام سخن می‌گفت. برخی از مخاطبان وی را در عراق، ایرانیان تشکیل می‌دادند و یا اینکه سخنان عمار با واسطه ـ اگر چه بعدها ـ به گوش ایرانیان می‌رسید و یا در نوشته‌ها ملاحظه می‌شد و موجب آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌گردید. عمار در یکی از بهترین تعبیرات خود، درباره علی علیه‌السلام آن حضرت را این‌گونه وصف می‌کند: «لو أن علیا لم یعمل عملا و لم یصنع شیئا إلا أنه أحیا التکبیرتین عند السجود لکان قد أصاب بذلک فضلا عظیما»:[۲] اگر علی هیچ کاری جز زنده‌کردن دو تکبیر در وقت بلندکردن سر از سجده نکرده بود، به سبب همین کار به فضل بزرگی دست یافته است. به نقل ابومخنف، عمار مدتی والی آذربایجان بود.[۳] مطابق نقلی، عثمان خلیفه سوم، در عراق به عمار زمینی را «اقطاع» داده بود[۴] و عمار به این منطقه که ایرانیان حضور داشتند رفت‌وآمد داشت. او همراه با امیرمؤمنان به عراق هجرت کرد و در نبردهای جمل و صفین شرکت داشت و با عنوان صحابی بزرگ مورد توجه مردم بود. وی در نبرد صفین به شهادت رسید. مدت حضور او در خلافت امیرمؤمنان در عراق را می‌توان حدود سه سال دانست.

---

۱. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۴۹۰. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۳، ص ۲۴۳. احمدبن‌أبی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۱۴۷.

۲. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۱، ص ۱۷۹. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف فی الحادیث و الآثار؛ ج ۱، ص ۲۴۰.

۳. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۸۵.

۴. همان، ص ۲۷۸.

ج) حذیفة‌بن‌یمان

وی صحابی گرانقدر و کارگزار خلیفه سوم بر مدائن بود.[۱] به موجب نقلی، امام علی علیه‌السلام از هفت نفر به نیکی یاد کرده که یکی از آنان حذیفه است و آنان در دفن حضرت فاطمه علیهاالسلام شرکت داشتند.[۲] گویند از علی علیه‌السلام درباره حذیفه سؤال شد، فرمود: «او منافق‌شناس است».[۳] از قول علی علیه‌السلام حذیفه را در زمره هفت تنی دانسته‌اند که به سبب ایشان، عنایت‌های خدا بر مردم ارزانی می‌شود و همان‌ها در نمازگزاردن بر پیکر فاطمه علیهاالسلام و خاک‌سپاری او حضور داشته‌اند.[۴]

مطابق گزارش‌هایی، حذیفه در شورای شبانه بنی‌بیاضه که در اعتراض به خلافت ابوبکر و حمایت از امام علی علیه‌السلام تشکیل شد، حضور داشت.[۵]

با گسترش فتوحات در عصر عمر، حذیفه نقش بارزی به‌ویژه در فتوحات شرق و ایران ایفا کرد. وی پس از فتح مدائن (سال ۱۵ق) طی نامه‌ای به خلیفه، او را در جریان وضعیت نامناسب زیستی و بهداشتی جنگجویان عرب قرار داد؛ ازاین‌رو عمر به او و سلمان فارسی دستور یافتن مکانی برای اقامت نیروها در امتداد فرات را صادر کرد و ایشان کوفه را انتخاب کردند که در سال هفده هجری تأسیس شد.[۶] در نبرد

---

۱. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۷، ص ۲۳۰.

۲. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۶ـ۷. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ الخصال؛ ج ۲، ص ۳۶۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۳، ص ۴۱۲. فرات‌بن ابراهیم کوفی؛ تفسیر فرات کوفی؛ ص ۵۷۰.

۳. عبیدالله حاکم حسکانی؛ شواهدالتنزیل؛ ج ۲، ص ۴۸۹. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینه دمشق؛ ج ۱۲، ص ۲۷۰.

۴. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۶ـ۱۷. عبیدالله حاکم حسکانی؛ شواهد التنزیل؛ ج ۲، ص ۴۹۹.

۵. احمدبن‌عبدالعزیز جوهری؛ السقیفه و الفدک؛ ص ۴۷. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج‌البلاغه؛ ج ۲، ص ۵۱.

۶. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۳، ص ۱۴۶. ابن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۲، ص ۵۲۷ـ۵۲۸.

نهاوند (فتح‌الفتوح سال ۲۰ یا ۲۱) به دستور عمر حذیفه جانشین نعمان‌بن‌مقرن فرمانده سپاه مسلمانان شد. پس از شهادت نعمان، حذیفه پرچم را به دست گرفت و پیروز شد.[۱] در گزارشی همو فاتح همدان، ری[۲] و آذربایجان و موقان (جلگه مغان) و گیلان معرفی شده است.[۳] منابع همچنین از فتح شهرهای دینور و ماسَبذان (از شهرهای غرب ایران) به دست حذیفه خبر داده‌اند.[۴] از حضور حذیفه در سپاه ابوموسی اشعری در فتح رامهرمز نیز یاد شده است.[۵] مطابق نقلی، در نبرد شوشتر، حذیفه بر پیادگان یا بر جناح چپ سپاه فرماندهی داشت.[۶] گویند حذیفه در دوره عثمان در فتح طبرستان (سال ۳۰ق)، همراه سعیدبن‌عاص اموی شرکت کرد.[۷]

برخی منابع از کارگزاری حذیفه بر مدائن به دستور عمر، سخن گفته و به استقبال مردم از او اشاره کرده‌اند؛[۸] اما از تاریخ این مأموریت سخن نگفته‌اند. برخی اقدامات عمرانی در آن شهر مانند ساختن پل‌ها و مسجد جامع به او نسبت داده شده است.[۹] به کارگزاری او بر ارمنستان[۱۰] در زمان عثمان نیز اشاره شده است.[۱۱] به نقل منابع، حذیفه به هنگام مرگ عثمان، کارگزار عثمان بر مدائن

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح‌البلدان؛ ج ۲، ص ۳۷۳. احمدبن‌ابی‌داوود دینوری؛ اخبار الطوال؛ ص ۱۳۵. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم والملوک؛ ج ۳، ص ۲۰۴.

۲. خلیفة‌بن‌خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفه؛ ص ۱۰۷.

۳. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ج ۲، ص ۴۰۰. خلیفة‌بن‌خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفه؛ ص ۸۶.

۴. خلیفة‌بن‌خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفة؛ ص ۱۰۰. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسد الغابه؛ ج ۱، ص ۵۴.

۵. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ص ۲۱۶.

۶. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۴۶۸.

۷. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۱۰۹.

۸. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۷، ص ۳۱۷. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسد الغابه؛ ج ۱، ص ۳۹۲.

۹. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۲۱۷.

۱۰. همان، ص ۳۱۶. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۱، ص ۱۶۸. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ص ۲۹۰.

۱۱. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ص ۳۵۳.

بود.[۱] و کارگزاری حذیفه بر آن شهر تا هنگام مرگش که پس از بیعت با امام علی علیه‌السلام رخ داد نیز ادامه داشت.[۲]

به گزارش مسعودی، حذیفه در سال ۳۶ در کوفه بیمار بود و چون قتل عثمان و بیعت مردم با علی علیه‌السلام را شنید به مسجد رفت و روی منبر، خدا را شکر کرد که تا این روز زنده مانده است.

حذیفه به پسرانش سعد و صفوان سفارش کرد که دست از یاری آن حضرت بر ندارند و او را بهترین یار در میانِ رفتگان و بازماندگان صحابه دانست و وجود جنگ‌های خونین در زمان آن حضرت را پیش‌بینی کرد و امام علی علیه‌السلام را در آنها مدار حق معرفی کرد. حذیفه پس از هفت یا چهل روز در مدائن درگذشت.[۳] بلاذری از نامه امام علی به او خبر داده که حضرت در آن، حذیفه را بر کارگزاری مدائن ابقا کرد. نیز آن حضرت نام‌های جداگانه به مردم مدائن نوشت و ضمن معرفی حذیفه به مردم، از او تمجید کرد.[۴]

قول مشهور، درگذشت حذیفه را در مدائن می‌داند. آورده‌اند او به فاصله چهل روز از قتل عثمان و پس از بیعت با امیرمؤمنان علیه‌السلام از دنیا رفت.[۵] در گزارش بلاذری آمده است، هنگامی که خبر بیعت امام علی علیه‌السلام در شهر مدائن به حذیفه رسید او دست راستش را بر دست چپش زده، و گفت بعد از

---

۱. احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۱۷. محمدبن حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۶۰.

۲. محمدبن سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۷، ص ۳۱۷. علی‌بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۳۸۴.

۳. علی‌بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۳۸۳ـ۳۸۴.

۴. ر.ک: احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۱۷. علی‌اکبر ذاکر؛ سیمای کارگزاران علی‌بن ابی‌طالب؛ ج ۱، ص ۲۴۹ به بعد.

۵. علی‌بن محمدبن اثیر؛ اسد الغابه؛ ج ۱، ص ۷۰۷. محمدبن احمد ذهبی؛ سیر اعلام النبلاء؛ ج ۲، ص ۳۶۳. محمدبن حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۳۵.

علی با هیچ قرشی بیعت نمی‌کنم.[۱]

مطابق گزارشی، وی در پاسخ فردی از ایرانیان که در خصوص لقب امیرمؤمنان، پرسیده بود، گفت: این لقب را خدا به علی علیه‌السلام داده است؛ در حالی که لقب امیرمؤمنان را مردم به خلفای قبل از آن حضرت داده بودند.[۲] او از دو فرزندش خواست تا دست از حمایت امیرمؤمنان علیه‌السلام برندارند و آنان بنابر توصیه پدر، در رکاب علی علیه‌السلام در صفین حضور یافته، و شهید شدند.[۳]

شیخ طوسی و برخی دیگر از علمای شیعه، حذیفه را در کنار سلمان و ابوذر و مقداد از ارکان شیعه به شمار آورده‌اند.[۴] مناقب‌نویسان به هنگام برشماری مناقب امام علی علیه‌السلام، از قول حذیفه مناقبی را از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای آن حضرت ذکر کرده‌اند، از جمله آنکه: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را «صدیق اکبر» و «فاروق اکبر» خواند.[۵] نیز آمده است حذیفه در جواب ربیعه سعدی که از قول مردم بصره که کسانی مانند او را به افراط در حق آن حضرت متهم می‌کردند اظهار داشت: «درباره مردی جویا می‌شوی که اگر عمل تمام صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در یک طرف ترازو و عمل علی در کفه دیگر قرار گیرد، باز عمل او ترجیح دارد».[۶] نیز از حذیفه نقل شده شده که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ترک کنندگان ولایت علی علیه‌السلام، خارجان از دین من هستند» احادیث دیگری چون «علی خیر البشر»[۷] و «صالح المؤمنین»[۸] برادری

---

۱. احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۰۲.

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۲۸، ص ۸۸.

۳. محمدبن سعد: الطبقات الکبری؛ ج ۶، ص ۸۵. ابن‌قتیبه دینوری؛ المعارف؛ ص ۲۶۳.

۴. محمدبن حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۶۰. حسن بن یوسف حلی؛ خلاصة الرجال؛ ص ۶۰. محمدبن عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۳۶.

۵. محمدبن سلیمان کوفی؛ مناقب امیرالمؤمنین؛ ج ۱، ص ۱۷۶ ـ ۱۷۷.

۶. مفید؛ الارشاد؛ ج ۱، ص ۹۱. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج‌البلاغه؛ ج ۱۹، ص ۶۰ ـ ۶۱.

۷. قاضی نعمان؛ شرح الاخبار؛ ج ۱، ص ۱۱۹ ـ ۱۲۰.

۸. عبیدالله حاکم حسکانی؛ شواهد التنزیل؛ ج ۲، ص ۲۴۸.

امام علی علیه‌السلام با پیامبر، غدیر،[۱] بهشتی بودن اهل‌بیت و دوستداران آنان،[۲] حسنین علیهما‌السلام سرور جوانان بهشت‌اند،[۳] بهشتی‌بودن محب علی[۴] و برخی روایات روایات در شأن و منزلت امام علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام از حذیفه نقل شده است.[۵]

از عملکرد حذیفه و روایات او در فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام، می‌توان به‌اجمال سهم او را در آشناساختن برخی از مردم از جمله ایرانیان با اهل‌بیت حدس زد؛ هرچند چنین نقشی و میزان و چگونگی آن در منابع مشخص نیست.

د) عبدالله‌بن‌بدیل‌بن‌ورقاء خزاعی

خزاعی‌ها از قبل از اسلام، از هم‌پیمانان بنی‌هاشم بودند. با ظهور اسلام، روابط آنان با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بسیار نیکو بود، به‌گونه‌ای که خزاعی‌ها را صاحب سرّ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانستند.[۶] بدیل پدر عبدالله، از بزرگان قوم خود بود. فرزندان او او نیز از صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند. عبدالله در دوره خلیفه دوم، از فرماندهان برجسته نظامی بود که برخی از شهرهای مرکزی ایران مثل قم، کاشان، اصفهان و همدان را فتح کرد. وی پس از فتح اصفهان که به صلح انجام گرفت، تا زمان عثمان، حاکم آن شهر بود.[۷] مشاهده رفتار و کردار چنین کارگزارانی و طرز تفکر تفکر و گرایش‌های آنان به اهل‌بیت علیهم‌السلام، بدون شک بر جهت‌دهی و آشنایی

---

۱. همان، ج ۱، ص ۲۹۶.

۲. ابن‌مردویه اصفهانی؛ مناقب ابن‌مردویه؛ ص ۷۳.

۳. احمدبن‌حنبل شیبانی؛ مسند؛ ج ۲، ص ۵۴۲.

۴. محمدبن‌حسن طوسی؛ الامالی؛ ص ۳۴۴۶.

۵. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج ۱، ص ۲۱۹ ـ ۲۵۹۵.

۶. ر.ک: ابن‌هشام حمیری؛ السیرة النبویه؛ ج ۳، ص ۳۱۲. محمدبن‌عمر واقدی؛ المغازی؛ ج ۲، ص ۵۹۳.

۷. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ج ۲، ص ۳۸۲ ـ ۲۸۴. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۵۷. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۳، ص ۲۵۶.

مردم ایران با اهل‌بیت علیهم‌السلام تأثیرگذار بوده است.

عبدالله از خواص امیرمؤمنان علیه‌السلام بود و در مناسبت‌های مختلف به تبلیغ از اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌پرداخت، چنانکه در نبرد صفین در رجزهای خود به افشای ماهیت قاسطین و فضایل امیرمؤمنان و خاندانش پرداخت.[۱] او در همین نبرد به شهادت رسید.[۲]

از دیگر صحابه هواخواه اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌توان به عثمان‌بن‌حنیف انصاری اشاره کرد که خلیفه دوم او را مأمور مساحی اراضی فتح شدهٔ عراق کرد.[۳] وی پس از به‌خلافت‌رسیدن امام علی علیه‌السلام به دستور آن حضرت والی بصره شد[۴] و کمی قبل از نبرد جمل (سال ۳۶ هجری)، با وضع رقبت‌باری که اصحاب جمل برای او به‌وجود آوردند، نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام که در مسیر مدینه به عراق بود، بازگشت. والی بصره با ایرانیان بسیاری سروکار داشت و بخش عظیمی از ایران از طریق بصره و حاکم آن اداره می‌شد. عثمان‌بن‌حنیف می‌گفت از رسول‌خدا شنیدم که فرمود: «اهل‌بیت من سروران و اولیای شما پس از من هستند. آنان را مقدم دارید».[۵]

ابان‌بن‌سعید اموی از صحابه نخستین و کارگزار رسول‌خدا بر بحرین (از مناطق ایران پیش از اسلام) بود[۶] او و برادرانش خالد و عمرو بعد از بازگشت از محل مأموریتشان از اینکه امام علی علیه‌السلام به خلافت نرسیده، به ابوبکر اعتراض کردند و به محل کار خود برنگشتند. آنان می‌گفتند ما پس از رسول‌خدا برای

---

۱. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۲۳۴.

۲. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ص ۱۵۷.

۳. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۳۱۶.

۴. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۴۴۲.

۵. احمدبن‌علی طبرسی؛ الاحتجاج؛ ج ۱، ص ۱۹۸.

۶. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ج ۱، ص ۹۹.

کسی دیگر کارگزار نمی‌شویم.[۱] وجود چنین کارگزاران محب اهل‌بیت ﷺ در سرزمین‌هایی همانند بحرین را می‌توان در گرایش مردمان آن خطه به معصومان مؤثر دانست.

حضور برخی صحابه دوستدار اهل‌بیت ﷺ و یاران امیرمؤمنان ﷺ در فتوحات را نیز می‌توان از راه‌های آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت دانست. هاشم‌بن‌عتبه‌بن‌ابی‌وقاص (هاشم مرقال)، فضل‌بن‌عباس‌بن‌عبدالمطلب،[۲] عباده‌بن‌صامت انصاری، عدی‌بن‌حاتم، حجربن‌عدی کندی و عمار یاسر، مالک اشتر، زیدبن‌صوحان و کسان دیگر، از یاران امام علی ﷺ بودند که در فتوحات شرکت داشتند. براءبن‌عازب ابهر و قزوین را با صلح فتح کرد و به راهنمایی او مردم قزوین همگی اسلام آوردند.[۳] مسلم‌بن‌عوسجه اسدی در فتوحات آذربایجان حضور داشت.[۴] نیز گویند هاشم مرقال آذربایجان را فتح کرد.[۵] آیا می‌توان پذیرفت که اینان در مدت حضورشان در ایران درباره حقانیت اهل‌بیت ﷺ سخنی بر زبان جاری نساخته باشند و یا به پرسش‌های برخی درباره آنان پاسخ نگفته باشند؟

عطیه عوفی (م ۱۱۱ق) شاگرد جابربن‌عبدالله انصاری و از مفسران، برای در امان‌ماندن از سیاست حجاج‌بن‌یوسف ثقفی به منطقه فارس گریخت. پس از مدتی شناسایی شد و حاکم فارس به دستور حجاج او را دستگیر کرد. عطیه به

---

۱. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسد الغابه؛ ج ۲، ص ۸۳.

۲. ر.ک: احمدبن‌أبی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۱۲۱ (در قادسیه وی فرماندهی جناح چپ را بر عهده داشت). ابوعمربن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج ۳، ص ۳۳۳.

۳. خلیفةبن‌خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفه؛ ص ۱۱۷. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۳۱۱ـ ۳۱۲.

۴. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۵، ص ۱۷۷.

۵. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ص ۱۵۶.

سبب آنکه به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام ناسزا نگفت، چهارصد ضربه شلاق خورد و موی سروریش او را نیز تراشیدند.[۱]

بنابرنوشته برخی از تاریخ‌های محلی، سعیدبن‌جبیر (م۹۵ق) مدتی پس از قیام عبدالرحمن‌بن‌محمد معروف به ابن‌اشعث به قم آمد و مدتی در این شهر سکونت اختیار کرد.[۲] نیز گفته شده قنبر یکی از غلامان امیرمؤمنان علیه‌السلام در سبزوار (بیهق) سکونت کرد و به نام فرزند او شاذان‌بن‌قنبر مسجدی در آن شهر بنا شده است.[۳] هانی و علی‌بن‌جمعه‌بن‌هانی نیز در بیهق حضور یافتند؛ البته باید مد نظر داشت که نمی‌توان به برخی مطالب تاریخ‌های محلی اعتماد لازم را داشت.

ه) کارگزاران امام علی علیه‌السلام در ایران

بیشتر کارگزاران آن حضرت از صحابه و تابعین و هواخواه امام و اهل‌بیت علیهم‌السلام بودند؛ ازاین‌رو آنان تأثیر زیادی بر آشناساختن و انتشار تشیع در مناطق مختلف ایران و دیگر سرزمین‌های اسلامی داشتند، چنان‌که سیدمحسن امین عاملی می‌نویسد: «هرجا والیان علی علیه‌السلام می‌رفتند اهل آنجا شیعی می‌شدند.[۴] هرچند در سخن این دانشمند، اغراق وجود دارد، نمی‌توان منکر این شد که برخی از کارگزاران امام، در جذب مردم به سوی اهل‌بیت علیهم‌السلام نقش داشتند؛ زیرا نقل فضایل و مناقب اهل‌بیت علیهم‌السلام یکی از راه‌های آشنایی مردم با اهل‌بیت بود.

علاوه بر موارد یادشده، در دوره عباسیان در همان عصر ائمه علیهم‌السلام برخی از

---

۱. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۶، ص۲۱۲.

۲. حسن‌بن‌محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص۲۸.

۳. علی‌بن‌زید بیهقی؛ تاریخ بیهق؛ ص۲۴.

۴. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج۱، ص۲۵.

یاران اهل‌بیت علیهم‌السلام در دستگاه خلافت به منصب‌ها و مقام‌های رده بالایی چون وزارت رسیدند و مسلماً در حد وسع و شرایط موجود، در آشناساختن مردم با اهل‌بیت علیهم‌السلام نقش داشتند، چنان‌که برخی منابع ابن‌اشعث خزاعی را وزیر منصور عباسی (دوران حکومت: ۳۶ـ۱۵۸ق)، ابوعبدالله یعقوب‌بن‌داود (م۱۸۷ق) را وزیر مهدی (دوران حکومت:۱۵۸ـ۱۵۹ق) و از شیعیان زیدی،[1] علی‌بن‌یقطین و جعفربن‌اشعث خزاعی وزیر هارون (دوران حکومت: ۱۷۰ـ۱۹۳ق) و جعفربن‌محمود اسکافی را وزیر معتز و مهتدی دانسته‌اند.

۶. مبلغان اعزامی از سوی امامان علیهم‌السلام

از دیگر عوامل آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام را می‌توان به اعزام مبلغ اهل‌بیت علیهم‌السلام اشاره کرد، چنان‌که برخی ـ برخلاف مشهور ـ از شقیق‌بن‌ابراهیم بلخ را از شاگردان امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام شمرده‌اند که در ولایت ماوراءالنهر به تهمت رفض (شیعه‌گری) شهید شد؛[2] اما آنچه مشهور است شقیق از بزرگان صوفیه در قرن دوم هجری است. هرچند وی از برخی امامان شیعه روایت نقل کرده و با برخی نیز همانند امام صادق علیه‌السلام و امام کاظم علیه‌السلام ارتباط داشته،[3] اما از مبلّغان آنان نبوده است. این مبلغان علی‌رغم مشکلات فراوان، معارف اسلامی را از زبان اهل‌بیت علیهم‌السلام منتشر می‌ساختند و موجب آشنایی ایرانیان با امامان می‌شدند، به گونه‌ای که سال به سال، آمار طرفداران اهل‌بیت علیهم‌السلام فزونی می‌گرفت.

---

۱. احمدبن‌محمدبن‌خلدون؛ العبر؛ ج۳، ص۲۶۵.

۲. قاضی نورالله شوشتری؛ مجالس المؤمنین؛ ج۲، ص۲۴.

۳. قاضی نورالله شوشتری؛ احقاق الحق؛ ج۱۲، ص۲۳۵. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج۴۶، ص۳۰۲. محمدبن‌احمد ذهبی؛ تاریخ الاسلام؛ ج۱۳، ص۲۲۸. ابوالفرج‌بن‌جوزی؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۸، ص۱۷۰.

حضور برخی از شاگردان ائمه علیهم‌السلام در ایران نیز یکی از راه‌های آشنایی محسوب می‌شد. چنان‌که تعدادی از اصحاب و یاران برخی از معصومان در شهرهایی مانند قم مقیم بودند.[۱]

۷. اهل بیت علیهم‌السلام و جذب بردگان، موالی و اسرا

به‌رغم شعارهای مساوات‌طلبانه و نفی هر نوع تبعیض اعم از نژادی و دینی در تعالیم اسلامی و سیره رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، عرب‌ها به‌ویژه از زمان دستیابی امویان به قدرت، خیلی زود این شعارها را فراموش کردند و سیاست برتری نژاد عرب بر عجم (غیر عرب) را سرلوحه کار خود قرار دادند.[۲] آنان در این دوره مورد شدیدترین فشارهای اجتماعی قرار گرفتند و از محروم‌ترین طبقات جامعه اسلامی بودند. در چنین فضایی که آموزه‌های مهم اسلامی به فراموشی سپرده می‌شد، از جمله تلاش‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام، خرید و تربیت بردگان بود که جنبه سیاسی ـ دینی داشت. گفتنی است در گذر زمان طیفی از آنان به صورت هواخواهان و یاران ائمه اطهار علیهم‌السلام در می‌آمدند.

برخوردهای عادلانه و مهرانگیز پیشوایان بزرگ اسلام با موالی و عجم و عدم ترجیح عرب بر عجم، یکی از دلایلی است که عجم را به اسلام جذب کرد و یکی از علل گرایش ایرانیان به مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام شد. گروه بردگان تمامی آموزه‌های اهل‌بیت را در سینه خود نگهداری می‌کردند و به طور آگاه یا ناخودآگاه آن را به نسل‌های بعدی انتقال می‌دادند. نیز بردگان با «ولاء عتق» با امام خود همچنان پیوند داشتند.[۳]

---

۱. درباره صحابه و یاران امامان در فصل‌های بعدی مطالبی خواهد آمد.

۲. ر.ک: حسینعلی ممتحن؛ نهضت شعوبیه. محمود مقداد؛ الموالی و نظام الولاء؛ ص۱۳.

۳. محمد رضا جلالی؛ جهاد امام سجاد علیه‌السلام؛ ص۱۶۷ ـ ۱۷۰. عبدالعزیز سید الاهل؛ زین العابدین؛ ص۴۷. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۴، ص ۴۶۰.

امام علی علیه‌السلام به‌عنوان نخستین فرد از اهل‌بیت علیهم‌السلام، به حقوق بردگان و موالی توجه ویژه‌ای داشت، چنان‌که گزارش شده است امام علی علیه‌السلام در بسیاری از اوقات سهم خود را از بیت‌المال جهت آزادی اسرای ایرانی قرار می‌داد و در مشورت‌هایی که خلیفه دوم با آن حضرت انجام می‌داد، مرتب بر کم شدن فشار بر رعیت فارس (ایرانیان) اصرار داشته است.[۱] آن حضرت سعی می‌کرد عمر را متقاعد کند رفتار شایسته‌ای با آنان در پیش گیرد. بنابر گزارشی هنگامی که برخی اسیران ایرانی را در زمان خلافت عمر به مدینه آوردند، خلیفه خواست زنان ایشان را بفروشد و مردان را بردگان عرب کند و نیز در صدد بر آمد که بیماران و ضعیفان و کهنسالان عرب را هنگام طواف خانه کعبه بر دوش آنان سوار کند؛ ولی امیرمؤمنان فرمود: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: بزرگان قوم را هرچند با شما مخالف باشند، گرامی بدارید. این ایرانیان حکما و بزرگان‌اند. به شما احترام گذاشتند و به اسلام رغبت پیدا کرده‌اند. من اسیران آنان را که حق خودم و بنی‌هاشم بوده‌اند، برای خشنودی خداوند آزاد کرده‌ام».[۲]

گویند امیرمؤمنان علیه‌السلام حدود هزار برده را با کار و تلاش خود آزاد کرد.[۳] «مغیرة ضبی گوید: در مقایسه میان علی علیه‌السلام و عمربن‌خطاب، امام علی علیه‌السلام تمایلش و مهربانی‌اش به موالی بیشتر بود و عمر برعکس، از آنان خوشش نمی‌آمد[۴] و با آنان همچون شهروند درجه دوم رفتار می‌کرد. ابیات زیر از جمله

---

۱. ر.ک: محمودبن‌عمر زمخشری؛ ربیع الابرار؛ ج ۳، ص ۲۲. محمد محمدی اشتهاردی؛ رابطه ایرانیان با اسلام و تشیع؛ ص ۵۵. امیرعلی؛ تاریخ عرب و اسلام؛ ص ۱۴۸.

۲. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۵۹.

۳. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۱، صص ۹۲ و ۱۰۶. محمدبن‌سلیمان کوفی؛ مناقب امیرالمؤمنین؛ ج ۲، ص ۸۶. محمدبن‌فتال نیشابوری؛ روضة الواعظین؛ ص ۱۹۸.

۴. «کان علی علیه‌السلام امیل الی الموالی و الطف بهم و کان عمر اشد تباعدا منهم» (ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۲، صص ۴۹۹ و ۸۲۵).

اشعار منسوب به امام علی ؑ است که در شرافت انسانی و نفی تأثیر مسائل نژادی سروده شده است:

لعمرک ما الانسان الا بدینه فلا تترک التقوی اتکالا علی الحسب

فقدرفع الاسلام سلمان فارسی و قد هجر الشرک الشریف ابالهب

ترجمه: به جان تو سوگند که ارزش انسان جز به دین او نیست و تو نباید با تکیه بر حسب و نسب، تقوای الهی را رهاسازی. اسلام سلمان فارسی را برتری بخشید، در حالی که شرک ابولهب را تحقیر کرد.[۱]

امیرمؤمنان ؑ به نقل از پیامبر ﷺ فرموده است: «اَلْبِسوهُمْ مماتَلْبسون و أطِعموهُمْ مما تأکُلون»[۲] از آنچه خود می‌پوشید و می‌خورید به آنان نیز بپوشانید و اطعام کنید. امیرالمؤمنین علی ؑ لباس گران‌تر رابه برده جوانش قنبر می‌پوشانید و لباس ارزان‌تر را خود به تن می‌کرد. قنبر به آن حضرت گفت: شما به لباس گران‌تر سزاوارترید؛ چون به منبر می‌روید و برای مردم سخن می‌گویید. حضرت فرمود: تو جوانی و من از خداوند متعال خجالت می‌کشم خود را بر تو برتری دهم.[۳] شاگرد برجسته امام، ابن‌عباس نیز به مولای خود اقتدا می‌کرد، چنان‌که گویند وی جمعی ایرانی را به غلامی در اختیار داشت که پس از گرویدن آنان به اسلام، ایشان را آزاد کرد و آنان به شهر قم مهاجرت کردند.[۴]

گفته شده امام سجاد ؑ در مدینه هزار برده را آزاد کرد.[۵] در مدت یک سال

---

۱. ابن‌منظور؛ مختصر تاریخ دمشق؛ ج ۱۰، ص ۴۶.

۲. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۱، ص ۱۰۶.

۳. قندوزی حنفی؛ ینابیع المودة؛ ج ۱، ص ۴۴۵. میرزا حسین نورس؛ مستدرک الوسائل؛ ج ۱۵، ص ۴۵۷.

۴. محمدبن‌یعقوب یعقوبی؛ البلدان؛ ص ۲۸۴.

۵. عبدالعزیز سید الاهل؛ زین العابدین؛ ص ۶۷. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۱، ص ۶۳.

که بردگان در منزل آن حضرت زندگی می‌کردند، از نزدیک با شخصیت علمی و اخلاقی عظیم و تقوای او آشنا می‌شدند و طبیعی بود که در قلوب بسیاری از آنان علاقه‌ای شدید نسبت به شخص و طرز تفکر اهل‌بیت علیهم‌السلام پیدا می‌شد. بدون شک برخی از این آزاد شدگان را ایرانیان تشکیل می‌دادند.[۱]

امام سجاد علیه‌السلام بردگان خود را فرزند خطاب می‌کرد و با تعبیر «یا بنی: ای پسرکم» آنان را صدا می‌زد تا اعلام کند در نظر او مسلمانان آزاده و غیر آزاده هر دو برابرند.[۲] به نقل ابن‌سعد، حسنین علیهماالسلام نیز به نیابت از پدرشان برده آزاد می‌کردند.[۳]

یکی از خادمان امام رضا علیه‌السلام به نام نادر می‌گوید: «آن حضرت دو جوز قند را روی هم می‌گذاشت (لقمه‌ای درست می‌کرد) و به من می‌داد که بخورم»[۴] نادر راوی حدیث از امام هشتم بود. گزارشی نیز از نحوه سلوک امام هادی علیه‌السلام با بردگان ارائه شده است.[۵]

۸. محبوبیت اهل‌بیت علیهم‌السلام

محبوبیت اهل بیت در وهله نخست، به خویشاوندی و پیوند نزدیک آنان با رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، چرا که اهل‌بیت علیهم‌السلام ذریه آن حضرت محسوب می‌شدند و ثانیاً روایاتی که در فضایل ایشان از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده بود، آنان را نزد مردم

---

۱. درباره رفتار امام سجاد با بردگان ر.ک: عبدالعزی سید الاهل؛ زین العابدین؛ ص۵۵.

۲. هاشم معروف الحسنی؛ دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام؛ ج۱، ص۸۷ـ۸۹.

۳. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۵، ص۶۷.

۴. محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۲۹۸. محمدبن خالد برقی؛ المحاسن والاضداد؛ ص۶۲۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۴۹، ص۱۰۲. (رَوَی نَادِرٌ الْخَادِمُ قَالَ کَانَ أَبُوالحَسَنِ علیه‌السلام یَضَعُ جَوْزِینَجَةً عَلَی الْأُخْرَی وَ یُنَاوِلُنِی).

۵. خزعلی؛ موسوعة امام الهادی؛ ج۱، ص۴۰۸.

محبوب می‌کرد.[۱] حجم گسترده روایات فضایل که بیشتر در عراق گردآوری می‌شد و انتشار می‌یافت بر گرایش مردم به اهل‌بیت علیهم‌السلام مؤثر بود. مردم مناطقی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را ندیده بودند، به فرزندان آن حضرت علاقمند می‌شدند، چنان‌که در قیام‌های علوی گرد آنان جمع می‌شدند؛ البته تا زمانی که بنی‌امیه در رأس قدرت قرار داشتند، انتشار گسترده روایت فضایل جز در برهه‌ای و نیز در عراق ممکن نبود. آنان با فشار بر محدثان، سعی داشتند برای شیخین و امویان فضیلت‌تراشی و جعل حدیث کنند و ترویج آن بپردازند. سیاست فرهنگی آنان، ممانعت از نقل روایاتی بود که در فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام وارد شده بود.

با سقوط امویان، به‌تدریج زمینه آشنایی مردم برخی مناطق ایران با مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام فراهم شد. هم محدثان سنیِ علاقمند به اهل‌بیت علیهم‌السلام و هم محدثان شیعه در نشر احادیث فضایل فعال شدند. نقل فضایل اهل‌بیت، نخستین قدم برای نفی ناصبی‌گری و زمینه‌سازی برای مراحل بعدیِ رواج تشیع شد؛ مثلاً ابوالحسن ثقفی مؤلف کتاب مشهور الغارات به دعوت قمی‌ها را رد کرد و از اصفهان به قم مهاجرت نکرد؛ چرا که اصفهان در سنی‌گری شهرت داشت و او می‌خواست احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام را در آن شهر ترویج دهد.[۲] خاندان بابویه در قم و ری نیز تلاش گسترده‌ای در نشر احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام و گسترش تشیع داشته‌اند.[۳]

---

۱. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۸۴.

۲. ابراهیم‌بن ثقفی کتابی به نام المعرفة در مناقب أهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و مثالب دشمنان ایشان نوشت. برخی از دانشمندان کوفه او را از نشر آن کتاب به جهت در برداشتن مثالب دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام منع کردند، لیکن او با توجه به اعتماد و اطمینان تمامی که به تألیف خود داشت، از نشر آن خودداری نکرد، بلکه قدمی فراتر گذاشت و سوگند یاد کرد آن را در شهر اصفهان منتشر کند که آن زمان دورتر از عقاید و آرای شیعیان و مخالف‌تر با مذهب و آیین ایشان بوده است. پس به اصفهان کوچید و در آنجا رحل اقامت انداخت و به نشر کتاب خود در آن شهر پرداخت (ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۲۰).

۳. ر.ک: محمد استقراری؛ روضات الجنات؛ ج ۴، ص ۲۷۵.

چهره‌های شاخص این خاندان و آثار آنان مؤید این مطلب است. افزون بر آیات، ده‌ها روایت از پیامبر ﷺ در ستایش آل محمد ﷺ وارد شده است.[۱]

سعیدبن‌جبیر از ابن‌عباس نقل کرده است: هنگامی که آیه: «قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی»[۲] نازل شد، اصحاب گفتند: ای رسول‌خدا این افرادی که مودت و دوستی آنان بر ما واجب گردیده چه کسانی هستند؟ پیامبر فرمود: علی و فاطمه و فرزندان ایشان‌اند.[۳]

۹. مظلومیت علویان

افزون بر محبوبیت اهل‌بیت ﷺ، مظلومیت ایشان نیز سبب هواخواهی از آنان می‌شد. ظلم‌هایی که در حق اهل‌بیت ﷺ می‌شد موجب می‌گردید علویان مظهر مظلومیت شوند. وقتی مردم این ستم‌ها را در حق آنان می‌دیدند، به ایشان متمایل می‌شدند. این مظلومیت‌ها به بهترین شکل در اشعاری که شعرای شیعه سروده‌اند، جلوه‌گر شده است.[۴]

مظلومیت اهل‌بیت ﷺ با واقعه هولناک کربلا آغاز و با شهادت زیدبن‌علی (فرزند امام سجاد ﷺ) در سال ۱۲۲ قمری و یحیی‌بن‌زید درسال ۶۱۲ قمری ادامه یافت. و بعد از آن، اهل‌بیت ﷺ مظهر مظلومیت شدند؛ بنابراین یکی از دلایل واضح نفوذ تشیع در قلوب مردم، صرف نظر از تقوای اهل‌بیت ﷺ، مظلومیت ایشان بود، به طوری که حادثه شهادت زید و فرزندش یحیی توانست خراسانیان را به سمت بنی‌هاشم سوق دهد[۵] و عباسیان از این فرصت استفاده

---

۱. ر.ک: محمد ری‌شهری؛ اهل‌البیت فی الکتاب و السنه.

۲. شورا: ۲۳.

۳. محمد بن طلحه شافعی؛ مطالب السئول؛ ص ۳۸.

۴. درباره نقش شعرا در آشناساختن مردم با اهل‌بیت ﷺ در همین نوشتار مطالبی آورده شده است.

۵. درباره علل نفوذ تشیع در ایران ر.ک: رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۸۵.

کرده، و با کمک خراسانیان، امویان را از تخت قدرت زیر کشیدند.

اهل‌بیت علیهم‌السلام خود نقش بسیاری در آشنایی مردم با مظلومیت ایشان داشتند.، چنان‌که امام سجاد علیه‌السلام سال‌ها در عزای پدرش و دیگر افراد اهل‌بیت علیهم‌السلام که در کربلا به شهادت رسیدند، اشک می‌ریخت[1] دیگر امامان نیز در رواج عزاداری بر امام حسین سعی بلیغ داشتند. در حضور اهل‌بیت علیهم‌السلام شعرای طرفدار اهل‌بیت، سروده‌های خود را در مظلومیت آنان می‌خواندند و مردم را هرچه بیشتر به این مظلومیت آشنا می‌کردند گفتنی است ریشه مظلومیت اهل‌بیت علیهم‌السلام در کربلا بود، چنان‌که خوارزمی در نام‌های که به شیعیان نیشابور نوشته به بهترین شکل این مظلومیت را ترسیم کرده است.[2]

۱۰. سکونت قبایل عرب هواخواه اهل‌بیت علیهم‌السلام در ایران

با پیروزی مسلمانان بر ایران و سیاست پیگیری فتوحات و نیز بنا بر ملاحظات سیاسی دیگر، مردم از عرب از همان آغاز فتوحات و از زمان خلیفه دوم، در شکل قبیله‌ای و خانوادگی، به ایران ـ به خصوص مناطق شرقی ـ مهاجرت داده شدند که ظاهراً مهاجرت این افراد، با هدف فتح مناطق دور دستِ خلافت و اقامت در آن مکان به منظور پیگیری فتوحات بود؛ اما شاید بتوان یکی از علل این مهاجرت‌ها را دورکردن آنان از مرکز خلافت دانست.

هنگامی که امیرمؤمنان علیه‌السلام عهده‌دار حکومت شد و تصمیم بر پیکار با معاویه گرفت، گروهی از مردم کوفه از جنگ با معاویه اکراه داشتند. آن حضرت رزمندگان آنان را که چهار یا پنج هزار نفر بودند، به سوی دیلم روانه

---

۱. ر.ک: محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ الخصال؛ ص۵۱۸. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج۲، ص ۱۴۰. محمدباقر مجلسی؛ بحارالانوار؛ ج۴۶، ص۱۰۸.

۲. محمدبن‌عباس خوارزمی؛ رسائل خوارزمی؛ ص۱۶۴ـ۱۶۵.

ساخت.[۱] اغلب این افراد از یاران ربیع‌بن‌خیثم (از زهاد هشت‌گانه) بودند و او خود از یاران عبدالله‌بن‌مسعود به شمار می‌آمد.[۲]

مهاجرت عرب به ایران، به‌ویژه در عصر بنی‌امیه افزایش یافت، چنان‌که برخی از محققان از مهاجرت حدود دویست هزار عرب در روزگار امویان به ایران خبر داده‌اند.[۳] علاوه بر سیاست اسکان عرب در ایران که برخی خلفا پیگیر آن بودند، برخی نیز برای یافتن مأمنی دست به مهاجرت می‌زدند. بنابرنوشته طبری: افراد ناراضی از حکومتِ حجاج‌بن‌یوسف ثقفی (مدت حکومت: ۷۵ـ ۸۵) در عراق، به خراسان گریخته، و گفتند: «خراسان سرزمینی دور و پهناور است تا جایی که بشود دور می‌رویم و صبر می‌کنیم تا خدا حجاج یا عبدالملک را هلاک کند».[۴]

یعقوبی درباره مهاجرت و سکونت عرب‌ها در شهرهای ایران می‌نویسد:

> در تمامی شهرهای خراسان، اقوامی عربی از قبایل ربیعه، مُضر و نیز قبایل یمنی حضور دارند، مگر «اشنه» (از شهرهای آذربایجان) که از مجاورت با عرب‌ها امتناع می‌کردند. غالب مردم قم، عرب‌های قبیله مذحج و بعد از آن، اشعری‌ها هستند... ». در فریدن و منطقه جرمقاسان (گلپایگان) در اطراف اصفهان، مردمی از عجمان و نیز قومی از عرب از قبیله همدان زندگی می‌کنند ... . اهالی ری مخلوطی از عرب و عجم‌اند... . عبدالقیس در خراسان نیز حضور داشتند.[۵]

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ج ۱، ص ۳۲.
۲. همان، ص ۳۳. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۳۲.
۳. عبدالله مهدی خطیب؛ حکومت بنی‌امیه در خراسان؛ ص ۱۷۶.
۴. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم والملوک؛ ج ۶، ص ۳۷۱.
۵. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ البلدان؛ ص ۸۸.

بر اساس خبری، در سپاه قتیبه‌بن‌مسلم باهلی (از فرماندهان و فاتحان عصر اموی در شرق قلمرو خلافت) چهار هزار نفر از قبیله عبدالقیس شرکت داشتند. از سکونت اعضای این قبیله در برخی مناطق جنوبی ایران نیز یادشده است.[۱]

به نوشته یکی از محققان، با توجه به اهمیتی که این عرب‌ها در میان این عجمانِ مغلوب داشتند، طبعاً موضع‌گیری آنان بر دیگران اثر می‌گذاشت. این مطلب به‌ویژه در مورد مسائل مذهبی، بیشتر قابل توجه بود. از آنجا که این عرب‌ها، به متابعت از رهبران خود در منطقه و یا در عراق عمل می‌کردند، غالباً موضع‌گیری‌های مذهبی داشتند و از لحاظ دسته‌بندی‌های سیاسی و مذهبی، موضع خاصی برای خود اتخاذ می‌کردند. عجمان که در کنار آنان زندگی می‌کردند، متأثر از همین گرایش‌ها بودند. اغلب ایرانیان در کنار این عرب‌ها، اسلام را پذیرا می‌شدند و طبعاً در گرایش‌های سیاسی و مذهبی از آنان متأثر بودند.[۲]

تظاهر علنی اشعریان به مذهب امامیه و ترویج آشکار آن در فضایی که خلفای عباسی به‌شدت شیعیان را تعقیب شیعیان را کردند، حائز اهمیت است. اشعریان با ایجاد حوزه‌های درسی و علمی توانستند فقه اهل‌بیت علیهم‌السلام را آشکارا تبلیغ و ترویج کنند. بنابر نقل تاریخ قم: موسی‌بن‌عبدالله‌بن‌سعد اشعری به قم ابتدا کرد به اظهار مذهب شیعت تا دیگران از اهل قم بدو اقتدا کردند و اظهار مذهب شیعت کردند».[۳]

اشعریان از شیعیانی بودند که آشکارا خمس اموال خود را به ائمه علیهم‌السلام

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۱۴۳(بخش مربوط به ایران).

۲. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج۳، ص۱۶۴.

۳. حسن‌بن‌محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص۲۸۷.

می‌دادند و اموال منقول و غیرمنقول فراوانی وقف ایشان می‌کردند.[۱] حمایت مالی اشعریان از اهل‌بیت علیهم‌السلام، نقش مهمی در حفظ و گسترش مکتب تشیع داشت. امتیاز دیگر اشعریان، پناه‌دادن آنان به طالبیانی بود که از ستم بنی‌عباس به ایشان پناهنده می‌شدند. سعی اشعریان بر آن بود که نیازهای مادی سادات را برطرف سازند و آنان را مورد تکریم و احترام قرار دهند. این سلوک پسندیده موجب رویآوردن سادات و علویان به قم شد، چنان‌که در کتاب منتقلة الطالبیین، نام بیش از سی نفر از سادات با فرزندانشان آمده است.[۲] وجود نزدیک به چهارصد مزار از فرزندان و نوادگان ائمه در قم، بیانگر روی‌آوردن طالبیان به این شهر است.[۳] بنابرروایاتی، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حق اشعریان دعا کرده، آنان را از خود دانسته است.[۴]

بخشی از این مهاجران را شیعیان و یا هواخواهان اهل‌بیت علیهم‌السلام تشکیل می‌دادند. اشعریان، خزاعه، عبدالقیس، تمیم، همدان و خاندان ابودلف عجلی غالباً گرایش‌های شیعی داشتند. آنان با موالی خود که بیشتر ایرانی‌تبار بودند، در این مهاجرت‌ها شرکت می‌کردند.[۵] اینان نقش قابل توجهی در آشناساختن ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام داشتند. در شهرهایی که قبایل عربی در آنها مستقر می‌شدند، گرایش‌های مذهبی آنان، به طور عادی به میان مردم بومی و مسلمان‌شده نیز انتقال می‌یافت؛ برای نمونه، قبیله عبدالقیس در مدائن ساکن شدند و ایرانیان آن ناحیه را شیعه کردند یا غالب نیشابوری و یارانش که از کوفه به خراسان مهاجرت کردند، از شیعیان امامی بودند و به امامت امام

---

۱. ر.ک: همان، ص ۲۱۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۷، ص ۲۲۰.

۲. ابراهیم‌بن‌ناصر طباطبا؛ منتقلة الطالبیین؛ صص ۳۳۳ و ۳۳۹.

۳. ر.ک: زیر نظر سید جوادی؛ دائرة المعارف تشیع؛ ج ۲، ص ۱۹۹. درباره روابط اشعریان با امامان معصوم علیهم‌السلام ر.ک: رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۲، ص ۱۷۲ ـ ۱۷۶.

۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۷، ص ۲۲۰.

۵. ر.ک: رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۱۰۶ به بعد.

محمدبن‌باقر علیه‌السلام اعتقاد داشتند. نیز خاندان برقی که از کوفه به قم آمدند، نقش قابل توجهی در گسترش تشیع داشتند.[۱] در کتاب‌های تاریخ‌های محلی مانند تاریخ قم، تاریخ اصفهان، تاریخ جرجان، تصویر نسبتاً روشنی از سکونت مهاجران عرب در شهرها ارائه شده است.

می‌توان نتیجه گرفت قبایل عربِ مهاجر به ایران، از موقعیت اجتماعی بالایی برخوردار بودند و در قالب نظام خاندانی و طایفه‌ای فعالیت می‌کردند و بخش اشرافی شهرها و نیروی غالب در آنها محسوب می‌شدند و تأثیر بسیاری بر هدایت جریان مذهبی شهر داشتند. تازه‌واردان آداب و گرایش‌های مذهبی خود را به همراه خود منتقل می‌کردند؛ مثلاً قبیله اَزد که بخشی از آنان به خراسان کوچ کردند، گرایش شیعی داشتند و کسانی چون فضل‌بن‌شاذان نیشابوری از این قبیله دانسته شده‌اند؛ هرچند برخی گفته‌اند آل شاذان در نیشابور ایرانی‌تبار بودند.[۲] به هر روی کسانی مانند فضل که صاحب تألیف هم بوده، سهم قابل توجهی در آشناساختن خراسانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام داشته‌اند.

۱۱. عدالتخواهی اهل‌بیت علیهم‌السلام

سخنان بسیاری از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام درباره عدالت نقل شده است که به چند مورد اشاره می‌شود: «العدل حیاه:[۳] عدالت جان‌مایه زندگی است» «العدل سائس عام»:[۴] عدالت قانون همگانی و عمومی است. «العدل وضع الامور مواضعها»:[۵] با با برقراری عدالت همه امور در جای خود استوار می‌شوند.

---

۱. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۷۶.

۲. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۱۰۶ به بعد.

۳. عبدالواحد آمدی؛ غرر الحکم؛ ج ۱، ص ۲۰.

۴. نهج البلاغه؛ ج ۴، ص ۱۰۲. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۷۲، ص ۳۵.

۵. نهج البلاغه؛ ج ۴، ص ۱۰۲.

علاوه بر سنت، در سیره اهل‌بیت ﷺ نیز عدالت جایگاه رفیعی داشت، چنان‌که در سیره حکومت علی ﷺ عدالت اجتماعی از مهم‌ترین اهداف و عامل پذیرش خلافت از سوی آن حضرت بود. امام در تأکید بر این اصل به کارگزارانش می‌فرماید: بهترین چیزی که مایه روشنی چشم زمامداران و مسئولان است، همانا گسترش عدل و داد در سرزمین‌هاست.[۱] باید مردم در برخورداری از آن یکسان باشند؛ زیرا هرگز ستم به جای عدالت نمی‌نشیند.[۲] آن حضرت به کارگزارش در فارس می‌نویسد: «عدالت را به کار بند و از ستم و بیداد حذر کن؛ زیرا ستم رعیت را آواره می‌کند و بیدادگری شمشیر را فرا می‌خواند».[۳] گویند آن حضرت به تأسیس «بیت‌القصص» یا به تعبیر امروزی صندوق شکایات پرداخت[۴] تا مردم راحت‌تر حق خود را مطالبه کنند.

به موجب گزارشی، هنگامی که دهقانانِ حوزهٔ خدمت و مأموریت عمروبن‌سلمه ارحبی (همدانی) ـ از کارگزاران امیرمؤمنان در فارس ـ از درشت‌خویی او و تحقیر مردم، به آن حضرت شکایت کردند، امام ضمن نامه‌ای به کارگزارش دستور داد: «فان داقین عملک شکو غلظتک...فلتکن بین منزلتین جلباب لین بطرف من الشده فی غیر ظلم و لا نقص...»، تا با مردم رفتاری میان نرم‌خویی و سخت‌گیری داشته باشد و به کسی ظلم و ستم نکند.[۵] چون از جمله وظایف کارگزاران جامعه، عدالت‌خواهی و عدالت‌گستری است، عدالت شرط بقای نظام و مایه پایداری آن است، چنان‌که در اهمیت آن گفته شده: «الملک

---

۱. همان، نامه ۵۳.

۲. همان، حکمت ۴۶۸.

۳. همان، حکمت ۴۷۶ (استعمل العدل و احذر العسف ...).

۴. احمدبن عبدربه؛ عقدالفرید؛ ص ۲۰۳. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۵، ص ۸۷.

۵. نهج البلاغه؛ نامه ۱۹. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۱۷. نیز برای آگاهی از اسناد آن ر.ک: احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۶۱.

یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم».[۱]

آن حضرت هیچ‌گاه به مصلحت‌ها و ارزش‌های قبیله‌ای و خویشاوندی نمی‌اندیشید و سخت‌گیری در راه خدا سیاست آن حضرت بود و در اجرای عدالت و در پیروی از سیره و شیوه رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تمام تلاش و توانش را به کار می‌بست. اصراری که آن حضرت دراین‌باره به خرج می‌داد، وی را نزد کسانی که یک ربع قرن پس از رحلت رسول‌خدا آن همه تغییر یافته بودند، به عکس‌العمل وا می‌داشت. با این همه وی بازگشت به سیره رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را بدون ذره‌ای انعطاف لازم می‌شمرد.

هنگامی که مروان‌بن‌حکم، سعیدبن‌عاص و ولیدبن‌عقبه از بنی‌امیه برای بیعت با امام علی علیه‌السلام شرط گذاشتند که آنچه را به دست آورده‌اند، به آنان واگذار شود، امام فرمود: «عدالت شما را فرا می‌گیرد».[۲] امیرمؤمنان علیه‌السلام در اجرای عدالت و در طلب حق، از جانبداری و میل و تعصب خودداری می‌ورزید. نوع رفتار آن حضرت و پایبندی وی به عدالت، محبت ایرانیان را به دنبال داشت. در مقابل، اعمال ناپسند امویان نسبت به ایرانیان، سبب تنفر و انزجار نومسلمانان ایرانی می‌شد.

مصقلة‌بن‌هبیره شیبانی کارگزار امام که در نبرد با خریت‌بن‌راشد ـ از یاغیان بر آن حضرت ـ توانسته بود حدود پانصد تن از کسان را به اسارت بگیرد، آنان را در اردشیر خره (از شهرهای قدیم در استان فارس نزدیک شیراز) آزاد ساخت. این کار در گذشته چندان معمول نبود و هنگامی که امام این خبر را شنید، عمل مصقله را کریمانه توصیف کرد؛[۳] هرچند وی بعداً به سبب اختلاس از بیت‌المال

---

۱. محمدرضا قمی مشهدی؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب؛ ج ۶، ص ۲۵۸.

۲. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۵۴.

۳. نهج البلاغه؛ خطبه ۴۴. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۲۴۸. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۱۴۵ (قبح الله مصقله فعل فعل الساده و فر فرار العبید).

مورد مواخذه قرار گرفت و به معاویه پیوست. آن حضرت به مصقله نامه نوشت به من گزارش شده که تو اموال مسلمانان را بین عرب‌های خویشاوندت تقسیم می‌کنی. به خدا اگر این این خبر راست باشد، تو را تنبیه خواهم کرد و از نظر من خواهی افتاد. امام یادآور شد کسانی که نزد تو و ما هستند در بهره گرفتن از اموال یکسان‌اند. مقصود امام آن بود که درآمد مسلمانان باید طوری تقسیم شود که هر مسلمانی چه عرب و چه غیر عرب که نزد من و تو می‌آیند، محروم برنگردند. از این نامه برمی‌آید که مصقله میان ایرانیان و عرب مهاجر فرقه‌ها می‌گذاشته است.[1] آیا این‌گونه برخورد از خلیفه مسلمانان با اسیران ایرانی یا مقیم ایران، می‌توانست از چشم مردم ایران مخفی بماند؟

ثقفی کوفی نقل می‌کند:

گروهی از اصحاب نزد امام علی ؑ آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان این اموال را در میان مردم تقسیم کن؛ ولی اشراف عرب و قریش را بر موالی و ایرانیان و کسانی که بیم داری از تو روی گردانند و فرار کنند، برتری بده. این را بدان دلیل می‌گفتند که معاویه به هرکس که نزد او می‌رفت، مالی می‌بخشید. امام به آنان فرمود: آیا به من می‌گویید با ستم پیروزی را به دست آورم؟ به خدا چنین نخواهم کرد. به خدا تا خورشید نورافشانی می‌کند و ستاره‌ای در آسمان می‌درخشد، این کار را نخواهم کرد. به خدا اگر این اموال از بیت‌المال نبود و از خودم بود، باز هم میان آنان به طور مساوی تقسیم می‌کردم تا چه رسد به اینکه این اموال از خود آنان است.[2]

---

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۳.

۲. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۲، ص ۷۵.

بنابراین با توجه به این واقعیت‌های تاریخی است که برخی ایرانیان از روز نخست نور عدالت را در خاندان پیامبر ﷺ و دیگر اهل‌بیت پیروانشان دیدند و به‌تدریج با افکار و سیره آنان آشنا شدند. حضور داعیان شیعی در قیام‌ها و مبارزات ضد اموی و پس از آن ضد عباسی دعوت به برقراری عدل اسلامی، ایرانیان را به‌تدریج به تشیع و آموزه‌های آن در ایران سوق داد و تعداد شیعیان در ایران رو به فزونی گذاشت، به گونه‌ای که سرزمین ایران به یکی از چند کانون مهم پرورش و رشد افکار تشیع تبدیل شد. با این همه نمی‌توان کتمان کرد تا اوایل سده دهم هجری، یعنی زمان روی کار آمدن صفویه (دوران حکومت: ۹۰۷ـ ۱۱۳۵ق) که دولتی شیعی در ایران بود، تنها در برخی شهرهای ایران مانند قم، شیعیان اکثریت داشتند. نیز نباید از نظر دور داشت که گرایش ایرانیان به تشیع در ابتدا بیشتر جنبه عاطفی و از نوع دوست‌داشتن اهل‌بیت ﷺ بود؛ به عبارت دیگر ربطی به اختلافات فکری، سیاسی داخلی اصحاب و مسلمانان در مورد اموری چون خلافت و امثال آن نبود، بلکه ایرانیان شکست‌خورده و تحقیرشده، در شخص امام علی ﷺ نوعی عدالت‌خواهی کامل و حق‌طلبی مطلق و دفاع از مظلوم می‌دیدند که به عشق آن مسلمان شده بودند و دروازه‌های شاهنشاهی ساسانی را به سوی عرب‌ها گشود بودند؛ ولی اکنون کمتر، نشانی از آن می‌دیدند و حتی آشکارا خلاف آن وعده‌ها و شعارها را می‌دیدند و در برابر توهین‌ها و تبعیض‌ها، احساس سرخوردگی و یأس می‌کردند. در عین حال روزنه امیدی می‌دیدند و آن عدالت‌خواهی و مساوات طلبی علی ﷺ صحابی برجسته و داماد رسول‌خدا ﷺ و رهبر اقلیتی معترض در برابر دستگاه خلافت بود؛ البته تمامی اهل‌بیت ﷺ همچون امیرمؤمنان ﷺ درباره موالی و یکسان‌بودن حقوق ایشان و عرب، هم‌نظر بودند؛ ازاین‌رو هر جا پرچمی علوی برافراشته می‌شد، برخی ایرانیان به پیروی از آن، گردهم می‌آمدند. خلافت امیرمؤمنان ﷺ نقش مهمی در آشنایی و تشیع موالی داشت؛ چراکه از نزدیک با سیره آن حضرت آشنا شدند.

برای ایرانیانِ آن زمان بنابر قاعده، دعواهای سیاسی اصحاب و عرب‌ها اهمیت چندانی نداشت؛ چراکه آنان دنبال تحقق رهایی از جور و ستم امویان و تحقق عدل اسلام بودند و آن را در موضعگیری‌های علی ﷺ در برابر خلافت، به‌ویژه در دوره عثمان می‌دیدند. کسانی چون ابوذر و عمار با آن شور مساوات‌طلبی، از نزدیکان علی ﷺ بودند.

بدون شک موضع‌گیری سخت و عدالت‌طلبانه امام ﷺ، درباره قتل مظلومانه هرمزان و دخترش نمی‌توانست از چشم نگران ایرانیان پنهان بماند و آنان را به علی ﷺ و خاندان و پیروانش مجذوب نسازد. جریان از این قرار بود که ابولؤلؤ ایرانی غلام مغیرة‌بن‌شعبه ثقفی هنگامی که بی‌اعتنایی خلیفه دوم را در مورد درخواست‌هایش دید، او را به قتل رساند. عبیدالله فرزند خلیفه، به بهانه قصاص خون پدرش، هرمزان، جفینه و دختر ابؤلؤ را به قتل رساند و به‌صراحت اعلام کرد «هیچ فارس و عجمی را رها نخواهم کرد، مگر آنکه وی را به قصاص خون پدر بکشم».[1] امام علی ﷺ در اولین برخورد خود تلاش کرد حکم الهی را در مورد عبیدالله که به ناحق دست خویش را به ریختن خون سه ایرانی آلوده ساخته بود، اجرا کند؛ لیکن در این راه با مخالفت شدید عثمان روبرو شد که به عبیدالله امان داده می‌گفت: «هرگز روا نیست که دیروز پدر را بکشند و امروز پسر را».[2] در گزارش یعقوبی آمده است پس از بیعت با عثمان غالب مردم خواهان خون هرمزان بودند؛ اما عثمان ضمن اعتراف به اینکه ولی دم اوست، قاتل را بخشید و چون با اعتراض کسانی چون مقداد مواجه شد، گفت حالا ببینیم چه می‌شود و پس از آن عبیدالله‌بن‌عمر را به کوفه فرستاد.[3]

---

۱. عبدالرحمن سیوطی؛ تاریخ الخلفا؛ ص ۱۴.

۲. طه حسین؛ الفتنة الکبری؛ ص ۶۵.

۳. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۱۳.

دراین‌باره علی علیه‌السلام به خلیفه سوم فرمود: درباره خون هرمزان در آخرت مورد مؤاخذه قرار خواهی گرفت. سپس قسم یاد کرد که اگر عبیدالله را ببیند، حق خدا را از او خواهد گرفت. حتی اگر عده‌ای این کار را خوشایند ندانند.[1] پرسش این است که چرا عبیدالله قصاص نشد؟ شاید بتوان گفت: چون کشته‌شدگان به دست عبیدالله همگی غیر عرب بودند و سیاست‌های تبعیض‌آمیز درباره غیر عرب‌ها که از زمان خلیفه دوم اجرا می‌شد، در دوره عثمان شدیدتر شده بود. عجمان به‌ویژه ایرانیان در این دوره از تبعیض رنج می‌بردند و این در حالی بود که سیاست برتری عرب بر عجم در دوران خلافت امیرمؤمنان علیه‌السلام طرد شد. آن حضرت از همان آغاز ورود به کوفه که به تقسیم بیت‌المال پرداخت، برای همه حقوق یکسانی در نظر گرفت و هرگونه تبعیضی را بین کسانی که از قبل به کوفه آمده بودند و تازه‌واردان از بین برد و به جای آن، معیار اسلامی را در بهره‌مندی از حقوق و مزایا ملاک عمل قرار داد.

توجه به موالی، موجب ناخرسندی اشراف قبایل شد، چنان‌که اشعث‌بن‌قیس کندی به امیرمؤمنان علیه‌السلام اعتراض کرد چرا اطراف آن حضرت را موالی گرفته‌اند.[2] امام به اسلام و قرآن و سنت وفادار بود و مطابق آنها عمل می‌کرد و در میان مهاجر و انصار، عرب و عجم، قریش و غیر قریش فرقه‌های نگذاشت. کسانی از غیر قریش را بر برخی شهرها حاکم کرد؛ مثلاً قیس‌بن‌سعد، مالک اشتر، سهل‌بن‌حنیف و عثمان‌بن‌حنیف را به کار گرفت و سر لوحه کار خود را عدالت قرار داد.

آن حضرت اعتقاد به برابری طبقاتی داشت، چنان‌که فرمود: «ای مردم بی‌گمان خداوند هیچ‌یک از فرزندان آدم را برده و کنیز نیافرید و همگان

---

۱. احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج۵، ص ۲۴.

۲. ابراهیم‌بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۳۴۱.

آزادند».[۱] امیرمؤمنان ﷺ در سفارش به مالک اشتر فرمود: «فانهم صنفان، اما اخ لک فی الدین و اما نظیر لک فی الخلق»: ای مالک مردمان دو دسته‌اند: گروهی برادر دینی تو هستند و گروهی در آفرینش با تو همانندند.[۲] برای آن حضرت تفاوتی میان عرب و عجم نبود، چنان‌که فرمود: «فمارأیت لولد اسماعیل علی ولد اسحاق فضلاً...»؛[۳] ازاین‌رو در دوران خلافتش به همه حقوق برابر می‌داد و این سیاست را در روز اول خلافتش عنوان کرد؛[۴] اما عرب‌هایی چون اشعث‌بن‌قیس که به تبعیض خو گرفته بودند، چنین تصور می‌کردند که امام غیر عرب را بر ایشان ترجیح داده است.

ظلمی که در جامعه اسلامی به موالی می‌شد، سبب شد تا آنان نزد امام علی ﷺ شکایت کنند. آن حضرت در خطاب به آنان فرمود:

«یامعشر الموالی ان هؤلاء صیرو کم بمنزلة الیهود و النصاری یزوجون إلیکم و لا یتزوجونکم ولا یعطوکم مثل ما یأخذون فاتجروا بارک فیکم؟ فانی سمعت رسول‌الله یقول ان لرزق عشره اجزاء تسعه من التجاره و واحد فی غیرها»:[۵] ای گروه موالی! اینان شما را با یهود و نصاری برابر گرفته‌اند، به شما زن نمی‌دهند؛ ولی از شما زن می‌گیرند، و آنچه خود می‌گیرند، مثل آن را به شما نمی‌پردازند. خود به تجارت بپردازید. خداوند به شما برکت دهد؛ زیرا از رسول‌خدا شنیدم که

---

۱. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی؛ ج ۸، ص ۶۹.

۲. نهج‌البلاغه؛ نامه ۵۳.

۳. احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۴۱. ابراهیم‌بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۱، ص ۷۰.

۴. احمدبن ابی یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۹۴. حسن‌بن شعبه حرانی؛ تحف العقول، ص ۱۵۲.

۵. ابراهیم‌بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۲، ص ۸۲۳. محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۳۲۶.

می‌فرمود روزی بر ده جزء است که نه جزء آن در تجارت و یک جزء آن در کارهای دیگر است.[۱]

سپس امام فرمود اگر آنان را از خود براند، بسیار جاهلانه خواهد بود.[۲]

برخورد نیکو و اسلامی با موالی و ایرانیان و حقوق یکسان قائل‌شدن میان ایشان و عرب‌ها موجب شد عده‌ای به علویان و اهل‌بیت علیهم‌السلام روی آوردند، چنان‌که فلوتن نوشته است علت گرایش خراسانیان و ایرانیان به علویان این بود که آنان عدل واقعی را جز در حکومت علی علیه‌السلام مشاهده نکردند.[۳]

حسن بصری (م ۱۱۰ق) از دانشمندان مشهور سده اول هجری که خود ایرانی است درباره امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌گوید: «أراهم السبیل و اقام لهم الدین اذااعوج»: علی راه را به مردم نشان داد و هنگامی که دین کج شده بود، آن را راست گردانید. این سخن را هم شیعه و هم اهل‌سنت نقل کرده‌اند.[۴] بنابه گزارشی دو زن از دو نژاد، یکی عرب و دیگری آزادشده (گویا هنگام تقسیم بیت‌المال)، نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آمدند. هر دو اظهار احتیاج کردند. امام به هر یک علاوه بر چهل درهم یا ۲۵ درهم، مقداری مواد غذایی داد. زنی که از نژاد غیر عرب بود، سهم خود را برداشت و رفت؛ ولی زن عرب بنابر افکار جاهلی خود به امام گفت: آیا همان مقدار که به زن غیر عرب دادی به من نیز که از نژاد عربم می‌دهی؟! امام پاسخ داد: من در کتاب خدا برای فرزندان اسماعیل برتری بر فرزندان اسحاق نمی‌بینم.[۵]

---

۱. محمدبن‌حسن حر عاملی؛ وسایل الشیعه؛ ج ۱۴، ص ۴۶.

۲. ابن اثیر؛ الکامل؛ ج ۲، ص ۶۴.

۳. ر.ک: جعفر مرتضی عاملی؛ الحیاة السیاسیه لامام الرضا علیه‌السلام؛ ص ۱۷۳.

۴. ر.ک: ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف فی الحادیث و الآثار؛ ج ۷، ص ۵۰۵.

۵. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۱، ص ۷۰. نهج‌البلاغه؛ نامه ۶۷.

بلاذری دراین‌باره از قول شخصی به نام حارث نوشته است:

من نزد علی ﷺ بودم که دو زن آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان ما دو زن فقیر و مستمند هستیم. آن حضرت فرمود: اگر راست بگویید، حق شما بر ما و بر هر مسلمانی که در محدوده حکومت ما باشد، واجب است. سپس به مردی فرمود با این دو زن به بازار برود و برای هر کدام گندم و سه دست لباس خریداری کند و به هر یک از عطای (حقوق) خودِ آن حضرت صد درهم بدهد. وقتی زن‌ها رفتند، یکی از آنان بازگشت و گفت: ای امیرمؤمنان به من بیشتر بده. فرمود: تو کیستی. زن گفت: من زنی از عرب هستم و این زن از موالی است. علی ﷺ خم شد و مقداری خاک برداشت و به آن نگاه کرد و فرمود: من در قرآن نخوانده‌ام که اولاد اسماعیل نسبت به اولاد اسحاق به اندازه بال مگس برتری داشته باشند.[۱]

امیرمؤمنان ﷺ به پیروی از اصل اساسی اسلام که حقوق تمام انسان‌ها را به رسمیت می‌شناسد، در حکومت خویش، مسلمانان را به همزیستی مسالمت‌آمیز با اهل‌کتاب و اهل ذمه فرا می‌خواند و به کارگزارانش توصیه می‌کرد مبادا در حق آنان بدی کنند.[۲] چنان‌که فرمود: «و من آذی ذمیاً فقد آذانی».[۳] داستان زیر نشانگر اهتمام آن حضرت به برقراری عدالت و ستیز با فاصله طبقاتی است. پیرمردی نابینا و مسیحی در حالی که از مردم سؤال می‌کرد، عبور کرد. امام فرمود: این کیست؟ گفتند: مردی نصرانی است. امام فرمود: تا قدرت داشت از او کار کشیدید و چون ناتوان شد، رهایش کردید؟ مخارج او را از بیت‌المال بپردازید.[۴]

---

۱. احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۳۷۶.

۲. محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۵۴۰.

۳. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج‌البلاغه؛ ج ۱۷، ص ۱۴۷.

۴. محمدبن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۱۱، ص ۴۹.

امیرمؤمنان ﷺ در تخصیص حقوق‌ها به عرب و غیر عرب، رعایت مساوات کامل را می‌نمود. این روش را برخی و به‌ویژه رؤسا و اشراف قبایل، توهین به خود تلقی می‌کردند؛ زیرا علاوه بر ملاحظات مالی، آنان معتقد بودند در مورد موالی غیر عرب و مردمی که سرزمینشان فتح شده است، نباید رفتاری مساوی با فاتحان آنها داشت.

یعقوبی می‌نویسد: «علی مردم را در عطا برابر نهاد و کسی را برتری نداد، موالی را چنان عطا داد که عرب را».[1] طبیعی است که این‌گونه موضع‌گیری‌ها برای جماعتی که مدتی تحقیر شده، هستی و موجودیت خویش را در خطر می‌دیدند، تازگی داشت و مورد استقبال ایشان قرار می‌گرفت امیرمؤمنان در همان مدت کوتاه خلافتش توانست زمینه آشنایی و شناخت مردم آن روزگار به‌ویژه ایرانیان را به اسلام اصیل فراهم کند.

پس از امام علی ﷺ، امویان در حکومت نسبتاً طولانی خود، اصل اسلامی مساوات را نقض کردند و به عرب تعصب ورزیدند. آنان موالی را از حیث حقوق و تکالیف در مرتبه‌ای پست‌تر از دیگران قراردادند؛ مثلاً موالی در ازدواج، همسر و همشأن عرب محسوب نمی‌شد. در جنگ نیز جزو سواره‌نظام نبوده، بلکه از آن در پیاده‌نظام استفاده می‌شد. در مشاغل و پست‌های دولتی نیز وظایف و سمت‌های کوچکی به آنان واگذار می‌کردند و منصب‌های مهم، مختص عرب بود. هنگامی که بر اثر جنگ‌ها و سرکوبی قیام‌ها و آشوب‌ها، هزینه‌ها و مخارج دولت افزایش یافت، والیان نواحی و مناطق اسلامی، بر مسلمانان غیر عرب و زمین‌هایشان جزیه و خراج وضع کردند.[2] این در حالی بود که اسلام هر غیر عربی را که مسلمان می‌شد، از پرداخت جزیه معاف می‌کرد و به جای آن، او را به

---

۱. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۸۲.

۲. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج ۲۷، ص ۲۸۴.

پرداخت عشریه و یا همان خراج موظف می‌کرد؛ اما امویان موالی را و غیر عرب‌ها را انسان‌نما می‌دانستند.

تبعیض میان عرب و موالی باعث شد موالی به احزاب مخالف امویان از جمله علویان بپیوندند. این تبعیض نژادی، همچنین به پیدایش تفکر شعوبی‌گری منجر شد؛ بدین معنا که موالی، مخصوصاً پارسیان به زنده نگه‌داشتن ملیت و سنت‌های خود و افتخار به آنها و نیز کاستن از مقام و منزلت عرب پرداختند.[۱]

حکومت اموی در حقیقت یک دولت عرب‌گرای محض بود که بر مسند قدرت قرار گرفت که به غیر عرب خشونت و نفرت خاصی نشان می‌داد. به همین سبب، موالی نیز در مبارزه با آن غالباً با شیعه و گروه‌هایی که بر حکومت خروج می‌کردند، همراه می‌شدند، چنان‌که در قیام مختار که به خونخواهی امام حسین علیه‌السلام صورت گرفت، بسیاری از موالی که مسلمانان ایرانی بودند، مختار را یاری کردند. ابن‌اثیر تعداد موالی همراه مختار را بیست هزار نفر دانسته است.[۲] شعار مختار «یا لثارات الحسین» بود.

پیش از قیام مختار، جنبش ابن‌زبیر جریان داشت؛ اما چرا موالی به این جنبش روی خوش نشان ندادند؟ چون ابن‌زبیر از نظر اجرای عدالت، مقصود موالی را تأمین نمی‌کرد و آنان هنوز هم مثل قبل، در محرومیت به سر می‌بردند و قدرت و امکانات در دست شیوخ قبایل بود و بنابر نوشته طبری کسانی چون شبث‌بن‌ربعی (از بزرگان عرب) نزد پسر مصعب‌بن‌زبیر از موالی به زشتی یاد کرد.[۳]

عدم تأمین خواسته‌های به حق موالی موجب شد که آنان به ابن‌زبیر و

---

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: نهضت شعوبیه حسنعلی ستوده؛ صفحات آغازین کتاب.

۲. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۵، ص۱۲۱.

۳. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۶، ص۲۵.

کارگزارش پشت کرده، و به قیام مختار بپیوندند؛ زیرا مختار شعار و اهداف خود را برقراری عدالت معرفی کرد. او دعوت خود را از طرف محمدبن‌حنفیه نشان می‌داد و ایرانیان چشم امید داشتند سیره اجتماعی امام علی علیه‌السلام دوباره اجرا شود.

دینوری بیشتر یاران مختار را عجم و نیز از قبیله هَمدان (از عرب جنوبی) دانسته است.[۱] هنگامی که پسر اشعث‌بن‌قیس کندی در بصره به مصعب‌بن‌زبیر پیوست، فریاد «وا غوثاه» سر داد و قیام بردگان و موالی را بر ضد اشراف یادآور شد.[۲] بیشتر موالی در عراق ایرانی بودند و حتی بعضی گفته‌اند، برخی والیان عراق به سبب همین کثرت موالی، از روی ناچاری با زبان فارسی آشنایی پیدا کردند.

با شکست قیام او برخورد با موالی شدت گرفت، چنان‌که وقتی، حجاج، قتیبة‌بن‌مسلم باهلی را به حکومت خراسان گمارد، گفته‌اند هیچ یک از کارگزارانی که پیش از او به این سرزمین آمده بودند، به اندازه او با مردم جور و ستم و غدر و پیمان‌شکنی نکردند.[۳] نیز وکیع‌بن‌اسود در زمان سلیمان‌بن‌عبدالملک اموی (دوران حکومت: ۹۶ـ۹۹ق) که سیاست ترس و وحشت را در پیش گرفته بود، گفت: «عقوبت من به تازیانه و چوب نبوده، الا به شمشیر».[۴] یا کارگزار عمربن‌عبدالعزیز بر خراسان، جراح‌بن‌عبدالله حکمی، به‌راحتی حاضر به اجرای فرمان عمر در خصوص عدم دریافت جزیه از تازه‌مسلمانان نبود و با عصبیت در میان مردم خراسان رفتار می‌کرد. او حتی در توجیه سیاست خود، به خلیفه نوشت، اصلاح

---

۱. احمدبن‌ابی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص۳۳۳.
۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۶، ص۹۴.
۳. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج‌البلاغه؛ ج۷، ص۳۷.
۴. ابوسعید گردیزی؛ تاریخ گردیزی؛ ص۲۵۰.

اهل خراسان تنها با شمشیر امکان‌پذیر است.[۱]

این‌گونه رفتارها باعث روی‌آوردن ایرانیان به قیام‌هایی چون قیام حارث‌بن‌سریج در خراسان شد که دعوت به مساوات می‌کرد.

بنی‌امیه غیر عرب‌ها را در سرزمین‌های اسلامی تا حد برده و بنده تنزل دادند و بر آنان سخت می‌گرفتند.[۲] سرانجام این طبقه در برابر ظلم و ستم‌های آنان، به ستوه آمده و طغیان کردند. موالی در هر نهضتی که بر ضد امویان به وجود آمدهبود، شرکت کردند. احساس نفرتی که امویان در گروه‌هایی پرنفوذ از مسلمانان و نیز موالی و اهل ذمه ایجاد کردند، در اواخر عصر ایشان، خراسان را برای نشر دعوت سرّی شیعه کانون مناسبی کرد. وجود اختلاف‌ها و عصبیت‌ها بین قبایل عرب نیز از اسبابی بود که نشر این‌گونه دعوت‌های سرّی را در آن سامان آسان می‌کرد.

نهضت‌های شیعی چون توابین، کیسانیه، زیدیه که همه جا موالی غالباً موالی هواخواهان آنها بودند، در عراق چندان پیشرفتی نیافت و بنی‌امیه آنها را سرکوب کردند؛ اما دنباله این دعوت‌ها که ابراهیم امام عباسی آنها را با شگرد خاصی حول یک محور فراخوانده و در یک جا گردآورده بود، در خراسان پیشرفت کرد. عباسیان از این روی که موالی خراسان و دیگر ساکنان آن خطه، مبادی شیعه را در باب امامت می‌پسندیدند، به این دعوت روی خوش نشان‌دادند، مخصوصاً که برخی از داعیان بزرگ عباسی و سپهسالارانشان مانند بکیربن‌ماهان و ابوسلمه خِلال، ایرانی بودند.[۳] سخن محمدبن‌علی عباسی دراین‌باره گویای این واقعیت است.

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۳۱۶.

۲. عبدالحسین زرین‌کوب؛ دو قرن سکوت؛ ص ۷۳ـ۷۴.

۳. همو، تاریخ مردم ایران؛ ص ۳۸۷ـ۳۸۸.

موالی چه آنان که به اجبار به عراق آمده بودند و چه دلخواه، جمعیت عظیمی را تشکیل می‌دادند که شمار قابل توجهی از این قشر اجتماعیِ تأثیرگذار، از حامیان ائمه علیهم‌السلام بودند.[1] برخی محققان در این خصوص آمار و ارقامی ارائه و درباره علل گرایش موالی به مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام به موارد زیر اشاره کرده‌اند:

الف) دشمنی خلافت با موالی؛

ب) دشمنی تشیع با امویان؛

ج) پرورش مذهبی موالی در میان قبایل شیعی.

گفتنی است موالی در قرن اول هجری تشکل مستقلی نداشتند. آنان پس از شکست قیام مختار، به فرقه‌های مختلف گرایش پیدا کردند. تعداد زیادی به جریانی که وابسته به حکومت بود و امویان جانبدار آن بودند، پیوستند. برخی نیز به خوارج روی آوردند. عده‌ای نیز که گرایش‌های شیعی داشتند، به دست عباسیان کشته شدند و شمار کمی از موالی همراهی خود را با امامان علیهم‌السلام ادامه دادند؛ ازاین‌رو شیعه با موالی پیوند آن‌چنانی که دشمنان تشیع عنوان می‌کنند، ندارد؛ اما به هر حال موالی نخستین ایرانیانی هستند که با اهل‌بیت علیهم‌السلام آشنایی یافتند و به‌تدریج برخی از آنان مذهب تشیع را اختیار کردند. با نگاهی به آمار یاران موالی ائمه علیهم‌السلام این مطلب به‌خوبی قابل اثبات است.

آشنایی موالی با اهل‌بیت علیهم‌السلام بیشتر مرهون آن دسته از قبایلی بود که موالی بدان وابسته بودند؛ مثلاً موالی کوفی، در میان قبایل شیعی همدان، ربیعه، بجیله، عبدالقین، مذحج، خزاعه، ازد، طیّ و... بودند و تحت تأثیر آنان به تشیع گرویدند؛ برای نمونه «حمراء» کوفه هم‌پیمان قبیله شیعی عبدالقیس بودند.[2]

---

۱. ر.ک: قاضی نورالله شوشتری؛ مجالس المؤمنین؛ ج ۱، ص ۵۵.

۲. ر.ک: رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۱۰۹.

علاقه گروه‌هایی از مردم خراسان به اهل‌بیت علیهم‌السلام و حمایت آنان از زید و یحیی سبب شد تا عباسیان از گرایش‌های شیعی مردم خراسان استفاده کنند و «شعار الرضا من آل محمد» را برای تبلیغ خود برگزینند. این شعارِ چندپهلو بدون ذکر نام رهبر، تأثیر مهمی بر ایجاد وحدت میان مخالفان امویان داشت.[۱]

با روی کار آمدن عباسیان، هرچند ایرانیان در آغاز آن را روزنه امیدی برای رهایی از بی‌عدالتی‌های دوران گذشته تلقی کردند، این سلسله نیز همانند امویان، از همان آغاز، خشونت و استبداد و ستم و نیرنگ و بی‌عدالتی و نادیده‌گرفتن آرمان‌ها و ارزش‌های اسلامی را در پیش گرفت.

کجی دیوار خلافتِ جدید با آن همه وعده‌هایی که برای احیای دین و عدالت داده بود، خیلی زود آشکار شد و مدت زمانی سپری نشد بود که مردم دیدند سنت و سیره خلفا و دستگاه سیاسی و اداری ایشان یکی است. فقط خاندانی عوض شده و آدم‌های جدید و از تبار دیگر آمده‌اند: «دستارها سبز است و زریّن؛ اما چنگال‌ها سرخ است و خونین». بعدها ستم عباسیان به جایی رسید که حتی مردم نه تنها ستم امویان را از یاد بردند که آرزوی آن دوره را می‌کردند. شاعر عربی دراین‌باره چنین سروده است.

یا لیت جور مروان دام لنا و لیت عدل بنی العباس فی النار

ترجمه: ای کاش همان ستم مروانیان بر ما ادامه پیدا می‌کرد و ای کاش عدالت عباسیان در آتش افکنده می‌شد.[۲]

به دنبال این بی‌عدالتی‌ها شریک‌بن‌شیخ مهری در بخارا قیام کرد (۱۳۳ق) او می‌گفت ما بیعت نکردیم تا خون بریزیم و به غیر حق عمل کنیم.[۳]

---

۱. ر.ک: محمدالله اکبری؛ عباسیان از بعثت تا خلافت. ص۱۰۷ـ۱۰۹.

۲. ابن صوفی نسابه؛ المجدی فی انساب الطالبیین؛ ص۸۴.

۳. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص۲۴۷.

۱۲. قیام‌های شیعی

الف) قیام امام حسین علیه‌السلام:

واقعه کربلا یکی از حلقات پیوند میان اهل‌بیت علیهم‌السلام و ایرانیان است؛ زیرا همان‌گونه که گذشت گرایش به علی علیه‌السلام و آل علی در ایران قوی بود و ایرانیان کم و بیش دریافته بودند که اسلام علوی در مقایسه با اسلام اموی، عادلانه است؛ ازاین‌رو حادثه کربلا در ایران پژواک عاطفی شدیدی ایجاد کرد و ایرانیان را تحت تأثیر قرار داد. در واقع همین زمینه سبب شد که بعدها وقتی داعیان عباسی یا علوی پیدا شدند و مردم را به مبارزه با امویان دعوت کردند، از حادثه کربلا و مظلومیت امام حسین علیه‌السلام، حتی انگیزه خونخواهی او و انتقام از قاتلانش (امویان) نهایت بهره‌برداری شود. عباسیان در ابتدا شعار اساسی خویش بر ضد امویان، بر حادثه کربلا استوار کردند و این واقعه را سمبل جنایت بنی‌امیه مطرح کردند.[۱]

شهادت تعدادی (بیش از شانزده نفر) از خاندان رسالت و نیز کیفیت خونبار آن، زخمی عمیق و پردامنه بر قلب جامعه شیعه ایجاد کرد. حادثه از هر جهت جدی و قابل ملاحظه بود. اثر عاطفی آن بدون فاصله در جامعه شیعه جای خود را باز کرد و حتی گروه‌هایی از اهل سنت را نیز به خود جذب کرد و به‌مرور عزاداری سالانه آغاز شد. ادبیات شیعی نیز تحت تأثیر این حادثه قرار گرفت. نمی‌توان کتمان کرد که این قیام بزرگ موجب انسجام درونی شیعه و اسباب جلب عواطف مردم به اهل‌بیت علیهم‌السلام شد.

به‌صراحت از حضور ایرانیان در قیام خونین سیدالشهدا سخنی گفته نشده

---

۱. این مطلب در سخنان نخستین خلفای عباسی و نیز داعیان آنان در طول مبارزه بر ضد بنی‌امیه انعکاس یافته است.

است البته تعدادی از شهدای کربلا را موالی و غلامان تشکیل می‌دادند و احتمال آنکه در میان آنان کسانی از ایرانیان نیز وجود داشته‌اند، دو از انتظار نیست. مطابق نقلی، مرجانه مادر عبیدالله‌بن‌زیاد که ایرانی بود، به پسرش در مورد به شهادت‌رساندن امام حسین اعتراض کرد[1] و این حاکی از تأثیر عاطفی شهادت امام حسین علیه‌السلام بود. درباره واکنش ایرانیان به شهادت امام حسین علیه‌السلام در همان زمان، جز مطلبی که در تاریخ سیستان مبنی بر اعتراض مردم آن سرزمین به اقدام امویان آمده، اخبار دیگری وجود ندارد؛ اما پذیرش این سخن آسان نیست؛ چرا که افزون بر شاذبودن این قول، در این کتاب مطالب سست و بی‌پایه دیگری نیز مشاهده می‌شود؛ ضمن آنکه در این‌گونه تاریخ‌های محلی، احتمال فضیلت‌تراشی برای مردمان آن سرزمین می‌رود.

یکی از محققان آلمانی به نام کورت فرشیلر در ادعای عجیب و نادر خاطرنشان ساخته هدف نهایی امام حسین علیه‌السلام ایران بوده است[2] و این درحالی است که تاکنون این مطلب در هیچ منبع تاریخی نیامده است؛ چراکه هنوز ایرانیان به جز برخی از ساکنان کوفه و برخی جاهای دیگر عراق، هنوز با تشیع و حتی اهل‌بیت علیهم‌السلام یا آشنا نشده بودند و یا شناخت چندانی درباره آنان نداشتند؛ اما در اینکه واقعه کربلا از حوادث تعیین‌کننده در جریان تکوین شیعه در تاریخ است، جای بحث کمتری است؛ چراکه این حادثه موجب تمایز و جدایی تاریخی شیعه از دیگر فرقه‌ها و گروه‌های موجود در جامعه شد و از آن پس تشخیص و تشخص شیعه از دیگر گروه‌ها کاملاً ممکن بود. به موجب نوشته ذبیح‌الله منصوری، در جریان دستگیری و شهادت مسلم‌بن‌عقیل، آهنگری ایرانی به یاری

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۵، ص۴۸۳.

۲. کورت فریشلر؛ امام حسین و ایران؛ ص۱.

مسلم شتافت و با سربازان حکومتی جنگید و کشته شد.[۱] این مطلب نیز همانند مطلب قبلی ازاین‌رو قابل پذیریش نیست که سخنی بی‌سند است.

ایرانیان شیعی پس از قیام کربلا و در عصر امام سجاد علیه‌السلام دو گروه بودند، برخی مشی غیر سیاسی آن حضرت را دنبال می‌کردند و برخی اعتقاد به مشی انقلابی و نبرد مسلحانه با دستگاه خلافت داشتند که برای نمونه می‌توان از قیام زیدبن‌علی و فرزندش یحیی نام برد که در واپسین سال‌های حکومت امویان تحقق یافت.

ب) قیام مختار

حضور چند دههٔ موالی در کوفه، سبب شده آنان از فرهنگ سیاسی موجود در این شهر از جمله جریان‌های شیعی تأثیر بپذیرند. آنان تا پیش از قیام مختار، حضور فعالی در قیام‌های قبلی نداشتند؛ اما با قیام مختار، فعالیت و حرکت سیاسی و نظامی ایرانیان شیعه علیه بنی‌امیه و به خونخواهی اهل‌بیت علیهم‌السلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای اولین بار در میان سپاهیان او ظاهر گشت و این در حالی بود که موالی در قیام توابین که به فاصله کمی از قیام مختار آغاز شده بود، شرکت نداشتند. شاید دلیل آن این بود که رهبران قیام توابین ترجیح دادند تا دعوت خویش را در قالب دعوت عربی ـ قومی سامان دهند وگرنه در آن زمان، ایرانیانِ ساکن عراق علاقمند به اهل‌بیت علیهم‌السلام بودند.

عامل اصلی نزدیکی ایرانیان به مختار را باید در اهداف و شعارهای او و مسائل سیاسی ـ اجتماعی جستجو کرد. گویند مختار به ایرانیان می‌گفت: شما

---

۱. ر.ک: همان، ص۱۰۷ـ۱۰۹. همین نویسنده از پیوستن سی نفر از ایرانیان در شب عاشورا به فرماندهی پرویز خبر داده است (ص۱۹۷ـ۱۹۸) نیز از کمک یک پزشک به امام سجاد علیه‌السلام در شام سخن گفته است (ص۵۰۸).

آزاده و بزرگوار هستید. شما از من هستید و من از شما هستم؛[۱] ازاین‌رو موالی به دعوت مختار پاسخ مثبت دادند.

تعداد ایرانیان در قیام مختار بنابر برخی اخبار چهل هزار نفر گزارش شده است[۲] که اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد؛ اما حضور آنان آن‌قدر محسوس بود که نوشته‌اند در اردوگاه مختار جز سخن فارسی شنیده نمی‌شد. بنابر تعبیری: «جُلّ جند المختار حین الحرب مع الشام أبناءفُرس: بیشتر سپاه مختار در نبرد با شام ایرانیان بودند».[۳] تعداد موالی در میان لشکر او چنان چشمگیر بود که برخی آن قیام را جنبشی علیه عرب به شمار آورده‌اند؛[۴] ازاین‌رو می‌توان از قیام مختار چون عاملی در پیوستن بخشی از جامعه ایرانی به اسلام از نوع شیعی نام برد.

مختار توانست شیعیان عراق را با شعار خونخواهی امام حسین ﷺ بسیج کند و ایرانیان را با شعار حمایت از ایشان به خود جذب کند. این حرکت مهم که اشراف کوفه را به وحشت انداخته بود، آنان را به تکاپو وا داشت تا با متحدساختن تمام اشراف، به مقابله با مختار برخیزند. هنگامی که اشراف با عبدالرحمن‌بن‌مخنف ازدی برای پیکار با مختار مشورت کردند، عبدالرحمن به آنان گفت این را بدانید که موالی و ایرانیان مسلمان، در کنار مختار هستند. آنان شجاعت عربی و کنیه عجمی دارند.[۵]

بنابر گزارش طبری: «هشت هزار نفر از یاران مختار را اسیر کردند که از این افراد تنها هفتصد نفر عرب بودند. بقیه همه غیر عرب و ایرانی بودند و

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۶، ص ۳۳.

۲. احمدبن‌ابی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۲۹۴.

۳. همان، ص ۲۹۳.

۴. ر.ن.فرای؛ تاریخ ایران کمبریج؛ ج ۴، ص ۳۷.

۵. احمدبن‌أبی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۳۴۴.

مصعب‌بن‌زبیر حکم اعدام آنان را صادر کرد.[۱] کشتار بی‌رحمانه این‌چنینی موجب ایجاد کینه و دشمنی با آل زبیر و امویان می‌شد و ایرانیان را متمایل به اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌کرد.

مختار علاوه بر پشتیبانی ایرانیانِ مقیم عراق، از مناطق گوناگون ایران نیز مورد پشتیبانی قرار می‌گرفت، چنان‌که آورده‌اند: اموال فراوانی برای کمک به قیام مختار از سرزمین جَبَل همانند اصفهان، ری و نیز آذربایجان برای او می‌رسید.[۲]

ستیزه‌جویی با ظلم و جور، برای موالی ایرانی که تحت فشار بودند و به خصوص از جنبه نژادی، ظلم مضاعف را تحمل می‌کردند، بسیار جالب بود؛ ازاین‌رو حضور آنان در قیام‌های بعدی برضد امویان و عباسیان که با شعار خونخواهی اهل‌بیت علیهم‌السلام صورت می‌گرفت، چشمگیر بود و نشان‌دهنده علاقه و گرایش ایرانیان به ذریه رسول‌خدا علیهم‌السلام و حاکی از تکامل و تکوین بینش ایرانیان در درک از عملکرد نادرست بنی‌امیه در مسند خلافت بود.

ج) دیگر قیام‌ها

زیدبن‌علی (۱۲۲ق) درباره علت قیام خود بر ضد بنی‌امیه می‌گوید: «ای مردم! ما شما را به کتاب خدا و سنت رسولش دعوت می‌کنیم. همچنین شما را، به جهاد با ظالمان، حمایت از مستضعفان و به اهل‌بیت علیهم‌السلام فرامی‌خوانیم».[۳] مسعودی در تحلیل حرکت یحیی‌بن‌زید (۱۲۹ق) می‌نویسد: «او برضد ظلم و ستمی که تمامی مردم را فرا گرفته بود، قیام کرد».[۴]

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۳، ص۴۹۶.
۲. همان، ج۳، ص۳۴۳ـ۳۴۴.
۳. همان، ج۷۵، ص۱۷۲ به بعد. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۴، ص۲۱۲.
۴. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۲۱۲.

این قیام‌ها و نیز قیام معاویه‌بن‌عبدالله‌بن‌جعفر در سال ۱۲۹ قمری که با شعار مبهم «الرضا من آل محمد» شروع شد، هرچند همگی سرکوب شدند، نباید از دو نکته غافل شد: اولاً در تمام این قیام‌ها ایرانیان نقش داشتند و اهداف و شعارهای قیام، مورد پسند ایرانیان بود که همان دعوت به عدالت و برابری و خونخواهی اهل‌بیت علیهم‌السلام بود؛ ثانیاً پناهگاه این قیام‌ها غالباً ایران بوده است؛ زیرا جو خفقان حاکم بر جامعه و برخورد خشن امویان و نیز نزدیکی عراق به مَقر حکومت امویان یعنی شام و وجود کارگزاران مستبدی چون حجاج‌بن‌یوسف ثقفی، خیلی زود موجب شناسایی این قیام‌ها شد؛ ازاین‌رو رهبران قیام با توجه به دوری و داشتن پشتوانه خود در میان ایرانیان، مناطقی از ایران را برای دعوت خود انتخاب می‌کردند، چنان‌که یحیی‌بن‌زید به خراسان رفت و قیامش را با حمایت خراسانیان انجام داد یا معاویةبن‌عبدالله به فارس و کرمان و مناطق مرکزی ایران روی آورد. همان‌گونه که یادآوری شد، هرچند این قیام‌ها بنابه دلایلی چون نداشتن برنامه دقیق و ضعف سیاسی و... محکوم به شکست شدند، اثر عاطفی خود را بر برخی از ایرانیان گذاشتند. یادکرد از آنان و تجلیل شهدای قیام از جمله ایرانیانی که در رکاب آنان به شهادت رسیدند و کنجکاوی در خصوص علت قیام آنان، مردم را به مرور بیشتر با اهل‌بیت علیهم‌السلام آشنا کرد. مدفن آنان نیز تدریجاً به زیارتگاه مردم ارادتمند اهل‌بیت علیهم‌السلام تبدیل شد و اینها خود از عوامل روی‌آوردن مردم به اهل‌بیت علیهم‌السلام بود. در دوره بنی‌عباس نیز علویان قیام‌های متعددی صورت دادند که غالباً خاستگاه آنها در عراق و ایران بود.

نباید از نظر دور داشت که هرچند بیشتر این قیام‌ها، حسنی و زیدی بودند، در معرفی اهل‌بیت علیهم‌السلام به ایرانیان مؤثر بودند. قیام شریک‌بن‌شیخ مُهری در بخارا در آغاز حکومت عباسیان (۱۳۳ق) و دعوت مردم به اهل‌بیت علیهم‌السلام از آن جمله است. نیز نهضت علویان را که در قسمتی از شمال ایران (طبرستان) و هم‌عصر با

امامت امام حسن عسکری علیه‌السلام و امام زمان علیه‌السلام صورت گرفت و منجر به تشکیل حکومت در سال ۲۵۵ق شد و با فراز و نشیب‌هایی تا ربع اول سده سوم قمری استمرار یافت، نباید در آشناساختن مردم پاره‌ای از مناطق ایران با اهل‌بیت علیهم‌السلام نادیده گرفت.

۱۳. ازدواج اهل‌بیت علیهم‌السلام با زنان ایرانی‌تبار

بیشتر همسران و برخی مادران اهل‌بیت علیهم‌السلام را غیر عرب تشکیل می‌دادند. این خود گسترش آشنایی آنان با ائمه اطهار علیهم‌السلام را در پی‌داشت. از جمله این ازدواج‌ها که برخی آن را از علل عمده گرایش ایرانیان به تشیع و از مظاهر عمده روابط میان اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایشان دانسته‌اند؛ ازدواج امام حسین علیه‌السلام با یک شاهزاده خانم ایرانی است که ثمره آن تولد امام سجاد علیه‌السلام بوده است.

به موجب برخی گزارش‌ها که جای تأمل جدی دارد، حضرت امام حسین علیه‌السلام با یک شاهزاده خانم ایرانی ازدواج کرد که نامش به اختلاف شهربانو،[۱] شاه زنان،[۲] جهانشاه، شهرناز، جهان بانویه و... آمده است مشهور نام وی را «شهربانو» ثبت کرده‌اند.[۳] در این خصوص، علی‌رغم تحقیقات صورت‌گرفته، نمی‌توان نظر قطعی ارائه کرد؛ هرچند اصل خبر، شهرت بسزایی دارد و در کهن‌ترین متون شیعی، همچون وقعة صفین، تاریخ یعقوبی، بصائر الدرجات و در تاریخ قم ـ که همگی در قرن سوم و چهارم هجری تألیف شده‌اند ـ آمده است. در کتاب کافی نیز از امام صادق علیه‌السلام داستان این ازدواج نقل شده است.[۴] همین طور قاضی نعمان نیز در قرن

---

۱. جعفر مرتضی عاملی؛ دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام؛ ج ۱، ص ۶۴.

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۴۹، ص ۱۰۲.

۳. میرزا حسین نوری؛ مستدرک الوسایل؛ ج ۱۵، ص ۴۵۷.

۴. محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۳۶۹.

چهارم، این گزارش را آورده است.[۱] دراین‌باره از امام سجاد علیه‌السلام باعنوان «ابن‌الخیرتین، فخیرته من العرب القریش و من العجم الفارس و کانت امه ابنه کسری» یاد شده است. شعری هم به ابوالأسود دوئلی (م۶۹ق) از یاران امام علی علیه‌السلام منسوب است که درباره امام سجاد علیه‌السلام سروده شده است: «وان غلاما بین کسری و هاشم لأکرم من نیطت علیه التمائم».[۲]

برخی از محققان به‌رغم شهرت این داستان، آن را زاده پندارها و افسانه‌ها دانسته‌اند و آورده‌اند که تذکره‌نویسان و مورخان بی‌هیچ جستجویی و نقدی، گفته‌های پیشینیان را پذیرفته‌اند.[۳] شاید بدان جهت که داستان را در خور نقد علمی نمی‌دیده‌اند. به نظر می‌رسد قصد آنان که این حکایت را ثبت کرده و یا آن را تبلیغ کرده‌اند، این بوده است که می‌خواسته‌اند پلی محکم میان ایرانیان و آل علی علیه‌السلام بزنند و به یک معنا ادعا کنند امام حسین علیه‌السلام داماد ایرانیان است؛ اما پذیرش این ادعا آسان نیست.

جریان این ازدواج دستاویزی برضد شیعه شده است و آن دسته از مغرضان اهل سنت و به تبع آنان، شرق‌شناسان علت گرایش ایرانیان به تشیع را ناشی از این ازدواج دانسته‌اند؛ اما این ادعا پذیرفتنی نیست؛ چراکه اولاً برخی چنین ازدواجی را از اساس منکرند و آن را با داده‌های تاریخی سازگار نمی‌دانند؛ ثانیاً در آغاز، بیشتر شیعیان از عرب بودند و حتی بسیاری از ایرانیان به مکاتب غیر شیعی روی می‌آوردند، چنان‌که بیشتر فقها و محدثان اهل سنت، ایرانی هستند؛ بنابراین پذیرش و اقبال به تفکر شیعی در میان عده‌ای از ایرانیانِ آن روزگار، معلول جاذبه و وضوح مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام و پس از شکل‌گیری اولیه آن بود و نه آنچه این دسته

---

۱. قاضی نعمان؛ شرح الاخبار؛ ج۳، ص۲۶۶.

۲. خزعلی؛ موسوعة الامام الهادی علیه‌السلام؛ ج۱، ص۴۰۸.

۳. ابن‌عنبه حسنی؛ عمدة الطالب؛ ص۱۹۲. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج۲، ص۳۱۷.

تصور کرده‌اند. به هر روی، این ازدواج در صورت صحت وقوعش و دیگر موارد ازدواج اهل‌بیت ﷺ با کنیزان، بی‌تردید در آشنایی و داشتن مناسبات میان ایشان نقش داشته است و خود نوعی ارتباط و تعامل بوده است.

برخی دلایل مخدوش بودن جریان این ازدواج را چنین بر شمرده‌اند:

الف) این خبر ازاین‌رو که در سلسله روات آن فردی به نام عمروبن‌شمر که مورد وثوق نیست قرار داد، ضعف سندی دارد.

ب) گویا در ساختن این داستان دست شعوبیه در کار بوده است. و آن در عصر جنبش‌های ملی ایرانیان در مقابل عرب ساخته و پرداخته شده است. در واقع ایرانیان می‌خواسته‌اند پیوند ایدئولوژیک و تباری خود را با اسلام و شاخه علوی آن حفظ کنند تا سلطه‌جویی‌های عرب‌ها و نژاد پرستی‌های برخی از آنان (مانند امویان) را نفی و با آن مبارزه کنند.

ج) یزدگرد سوم دختران و زنانش را همراه خود می‌برد. آنان در کجا و چگونه به اسارت مسلمانان در آمدند؟ گزارش‌های ضد و نقیض و آشفتگی آنان موجب تردید در اصل داستان است.

د) خراسان در زمان عثمان فتح شد؛ در حالی که برخی گزارش‌ها این ازدواج را مربوط به زمان عمر می‌دانند.

ه) این ازدواج در صورتی که در زمان خلافت عمر اگر چه در سال‌های آخر آن انجام شده باشد، تولد امام سجاد ﷺ در آن دوره درست به‌نظر نمی‌رسد و با دیگر داده‌های تاریخی درباره آن حضرت سازگاری ندارد؛ از جمله آنکه مشهور سن آن حضرت را در کربلا ۲۴ سال می‌دانند.

و) مرحوم کلینی که برجسته‌ترین محدث شیعی است در نقل این داستان، فقط به اعتبار وثاقت راوی نظر داشته است و نه چیز دیگر.

ز) رقابت حسینیان و حسنیان باعث شده که روایت شود عثمان یکی از

دختران یزگرد را به امام حسن علیه‌السلام و دیگری را به امام حسین علیه‌السلام بخشید.[۱]

به نظر می‌رسد درباره ازدواج امام حسین علیه‌السلام با یک زن ایرانی، فقط می‌توان پذیرفت که مادر امام سجاد علیه‌السلام زنی وابسته به یکی از خاندان‌های مهم ایرانی بوده است که می‌توانسته از خاندان‌های ساسانی باشد که نوعاً در تمامی مراکز استان‌ها، قدرت را به دست داشته‌اند؛ اما اثبات اینکه وی دختر کسرا بوده، دشوار است.[۲] با وجود این نمی‌توان نقشِ مراودات و شخصیت دادنِ اهل‌بیت به عجم را در آشنایی ایرانیان با آنان منکر شد.

۱۴. دیگر علل آشنایی

الف) حج: با توجه به حضور مکرر اهل‌بیت علیهم‌السلام در حج و حضور ایرانیان در این مراسم مهم عبادی و سیاسی و ظرفیت گسترده حج در بُعد تبلیغی، می‌توان آن را از راه‌های آشنایی مردم با مکتب ائمه دانست؛ چرا که برخی زائران بیت‌الله الحرام، با مشاهده اهل‌بیت علیهم‌السلام و محبت دیگران به آنان و جلب توجه مردم به آن حضرات، با ائمه علیهم‌السلام آشنا می‌شدند و در بازگشت به وطن خود، از اهل‌بیت علیهم‌السلام سخن می‌گفتند و دیگران را با ایشان آشنا می‌ساختند. جریان هشام‌بن‌عبدالملک و امام سجاد علیه‌السلام نمونه‌ای از این موارد است که حجاج بیت‌الله الحرام آن را نظاره‌گر بودند. برخی از ایرانیان نیز در این سفر معنوی، ملازم رکاب ائمه علیهم‌السلام بودند، چنان‌که از فتح‌بن‌یزید جرجانی نقل شده است من در سفر مکه همراه امام هادی علیه‌السلام بودم.[۳]

---

۱. درباره نقد این داستان ر.ک: سیدجعفر شهیدی؛ زندگانی علی‌بن‌الحسین؛ ص ۱۲۱ به بعد. رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص ۲۵۹.

۲. رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص ۲۵۹.

۳. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج ۳، ص ۱۷۹.

دست‌کم از زمان امام صادق علیه‌السلام، برخی از ایرانیان از شهرهای مختلف عازم حج می‌شدند؛ البته ایرانیانِ ساکن عراق و موالی، بی‌تردید پس از گرایش به اسلام این فریضه مهم را انجام می‌دادند. هرچند منابع از حضور ایرانیان در مراسم حج در یک قرن و نیم اول هجری، گزارش چندانی ارائه نکرده‌اند، این به منزله عدم حضور آنان در حج نیست. زیرا آن زمان مردم قسمت‌های زیادی از ایران مسلمان شده بودند و بی‌تردید به سفر حج اهتمام داشتند؛ بنابراین می‌توان گفت حج بستر مناسبی برای شناخت چهره‌های بارز جهان اسلام و میزان اقبال مردم به شخصیت‌های اسلامی بود.

ب) آرامگاه‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام: اعتقاد مسلمانان به رفع مشکل و برآورده‌شدن حاجت‌ها به دست اهل‌بیت علیهم‌السلام، مردم را از گذشته‌های دور تا به امروز به سوی مزار آنان می‌کشانده است. این امر به طور طبیعی زمینه‌های گسترش عقاید شیعی را در ایران فراهم کرده است؛ مثلاً زیارت قبر امام رضا علیه‌السلام از حدود هزار سال پیش تاکنون مرسوم بود و حتی غیر شیعیان هم بدان عنایت داشته‌اند، چنان‌که در گزارشی آمده است: ابوحاتم محمدبن‌حبان بستی (م۳۲۷ ق) می‌گفت: من بارها قبر آن حضرت را زیارت کردم و گرفتاری‌هایم رفع شده و آن را تجربه کرده‌ام. وی سپس از خدا می‌خواهد تا او را بر محبت مصطفی و آلش بمیراند.[۱]

۱۵. موانع آشنایی

همان‌گونه که گفته شد، به‌رغم وجود برخی زمینه‌ها و علل آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام، موانع بسیاری نیز برای شناخت آنان و ارتباط بیشتر با یکدیگر وجود داشت که شاید مهم‌ترین آنها را بتوان چنین برشمرد:

---

۱. محمدبن‌حبان؛ کتاب الثقات؛ ج۸، ص۴۵۷.

۱. دوری ایرانیان از مراکز اقامتی معصومان علیهم‌السلام: بیشتر امامان در مدینه منوره سکونت داشتند و فاصله زیاد آن با ایران، امکان ارتباط و شناخت را کاهش می‌داد. بی‌تردید اگر برخی از ائمه علیهم‌السلام در شهرهای ایران حضور می‌داشتند، با توجه به جذبه و نوع سلوک آنان، ایرانیان بیشتری به ایشان متمایل می‌شدند، چنان‌که حضور کوتاه‌مدت امام رضا علیه‌السلام در مرو موجب گسترش تشیع در ایران شد؛ البته برخی از اهل‌بیت مانند امام علی علیه‌السلام و امامان عسکریین علیهم‌السلام سال‌ها در عراق اقامت داشتند که ایرانیان بسیاری نیز در آنجا حضور داشتند؛ اما حضور ایشان به دلایلی موجب ارتباط گسترده با ایرانیان نبود.

۲. محدودیت ارتباط با اهل‌بیت علیهم‌السلام: حساسیت دستگاه خلافت نسبت به امامان و پیروان ایشان، از موانع عمدهٔ آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام بود. این حساسیت، به‌ویژه از زمان امام صادق علیه‌السلام که شیعه نیز رو به گسترش بود، تشدید شد و آن حضرت و دیگر امامان نمی‌توانستند ارتباط آزاد و راحتی با مردم و پیروان خود داشته باشند؛ زیرا خلفای عباسی که از جایگاه رفیع ائمه آگاه بودند، به ارتباطات آنان با مردم و به ویژه ایرانیان با بدبینی می‌نگریستند. خلفا ترس داشتند بر تعداد پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام افزوده شود و در آینده برای قدرت ایشان دردسرساز شوند؛ بنابراین تمام تلاش خود را برای کنترل امامان به کار گرفتند. خواندن برخی امامان به پایتخت حکومت و حصر امامان عسکریین در سامرا در این راستا صورت گرفت. سخت‌گیری خلفا بر آمدوشد مردم نزد ائمه و حتی دستگیری و حبس آنان و بازتاب آن در جامعه، ترس دیدار با معصومان را موجب می‌شد و این دوری از اهل از بیت علیهم‌السلام را به دنبال داشت.

۳. وجود کارگزاران مخالف اهل‌بیت علیهم‌السلام در ایران: عصر امامان به جز زمان عسکریین علیهم‌السلام، عصر یکپارچگی و اقتدار دستگاه خلافت بود و آنان مستقیماً بر مناطق ایران حاکم تعیین می‌کردند. در این دوره هنوز تجزیه جدی در قلمرو

دستگاه خلافت رخ نداده بود. کارگزاران خلفا در ایران مانع عمده برای آزادی تبلیغ مکتب اهل‌بیت بودند. در چنین فضایی که تبلیغات به نفع دستگاه خلافت و علیه اهل‌بیت بود، برای مردم ایران امکان شناخت اهل‌بیت کم بود؛ به عبارتی نبود فضای تبلیغیِ مناسب، در مهجورماندن اهل‌بیت علیهم‌السلام مؤثر بود؛ افزون بر آنکه سانسور و کتمان حقایقِ اهل‌بیت علیهم‌السلام و عدم انتشار فضایل و مناقب آنان در میان مردم، موجب بی‌اطلاعی توده‌های مردم می‌شد؛ البته با گذر زمان و به‌تدریج بسیاری از مردم، از اهل‌بیت شناخت پیدا کردند.

فصل چهارم

پراکندگی جغرافیایی پیروان ایرانی اهل‌بیت علیهم‌السلام

مقدمه

در سه قرن و اندی پس از هجرت که عصر حضور اهل‌بیت علیهم‌السلام است، ادیان و مذهب‌های مختلفی در سرزمین پهناور ایران وجود داشت. علاوه بر ادیان و مذهب‌های ایران باستان که برخی تا ده‌ها سال در عصر اسلامی نیز در ایران و در میان ایرانیان نمود داشت، از دیر باز پیروان اقلیت‌هایی دینی چون یهود و مسیحیت در کنار دین اسلام وجود داشتند.

با فتح ایران به دست مسلمانان عرب، رفته‌رفته دین اسلام در میان ایرانیان نفوذ و گسترش یافت؛ اما اغلب ایرانیان از اوایل قرن سوم هجری به بعد مسلمان‌شدند و تا آن زمان هنوز بسیاری از مردم ایران بر کیش‌ها و آیین‌های قدیم مانند زرتشتی، مسیحی، صابی و حتی بودایی باقی بودند.[1] با پیدایش مکتب‌های مختلف کلامی در قلمرو اسلامی، مذهب‌های گوناگون نیز در میان مسلمانان به وجود آمد. هرچند واکاوی این موضوع ارتباط مستقیمی با این نوشتار ندارد، اشاره اجمالی به این بحث، در روشن‌ساختن سهم پیروان ایرانی

---

۱. مرتضی مطهری؛ خدمات متقابل اسلام و ایران؛ ص۱۰۵.

اهل‌بیت علیهم‌السلام در مذهب تشیع بی‌تأثیر نخواهد بود. با معرفی گذرای ادیان و مذهب‌های موجود در ایران عصر ائمه علیهم‌السلام مشخص می‌شود که سرزمین ایران، با توجه به وسعت و اقلیم خاصش و مجاورت با تمدن‌هایی مهم و دین‌های جهانی، هیچ‌گاه جمعیت و مذهب یک‌دستی نداشته است. پیروان مذهب اهل‌بیت نیز به‌تدریج در کنار دیگر ادیان و مذاهب گسترش یافتند و تشیع در درازمدت مذهب غالب مردم ایران شد.

الف) اوضاع دینی و مذهبی ایران در عصر ائمه علیهم‌السلام

آیین‌های زردتشتی، بودایی، یهودی و مسیحی از ادیان رایج در عصر ائمه علیهم‌السلام در ایران بودند.

۱. زرتشتی

سابقه ظهور این دین در ایران به اختلاف از ۶۰۰ ق.م تا ۶۰۰۰ق.م می‌رسد و به نام تعلیم‌دهنده آن، زرتشت مشهور است. این دین دست‌کم از زمان «ماد» نخستین سلسله آریایی که در حدود قرن هفتم قبل از میلاد موفق به تشکیل حکومت در ایران شدند، به‌تدریج بر پیروانش افزوده شد و در چند قرن بعد، در آستانه قدرت‌گیری ساسانیان، آخرین دودمان حاکم بر ایران باستان، با توجه به فزونی پیروان آن نسبت به سایر ادیان و نیز به دلایل سیاسی و اجتماعی دیگر، اردشیر ساسانی نخستین پادشاه ساسانیان، آن را دین رسمی ایرانیان معرفی کرد. این دین از آن پس و در تمام دوران این سلسله که حدود چهارصد سال به طول انجامید، رسمیت داشت.[۱]

---

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: دائره المعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۱۰، ص ۵۸۰ به بعد (مدخل ایران / ادیان و مذهب‌های).

با نفوذ اسلام به ایران در پی فتوحات مسلمانان عرب، به‌تدریج با گرایش مردم به اسلام، از پیروان دین زرتشت کاسته شد؛ اما تا حدود قرن چهارم هجرت، هنوز افراد بسیاری به آیین زرتشت وفاردار بودند؛ مثلاً بیشتر مردم کرمان در تمام دوران حکومت بنی‌امیه (۴۱ـ۱۳۲ق)، همچنان برکیش سابق خود باقی مانده بودند.[۱] نیز مردم طبرستان و به‌ویژه نواحی کوهستانی آن، غالباً دین زرتشتی داشتند[۲] و آتشکده‌های آنان در قرون نخستین اسلامی برپا بود. مقدسی از فراوانی زرتشتیان در شهرهای مرکزی ایران سخن می‌گوید، از فارس و اصفهان گرفته تا همدان و ری.[۳] تا اواخر دوره اموی هنوز دوسوم خراسانیان اهل ذمه بودند.[۴] با قیام ابومسلم خراسانی بر ضد امویان در سال ۱۲۹ق، کیش مجوس از دل دهقانان رخت بربست و بسیاری از آنان به اسلام روی آوردند.[۵] در این میان نباید نقش داعیان عباسی و حضور گسترده عرب در گرایش مردم این خطه به اسلام را نادیده گرفت؛ اما در برخی دیگر از مناطق ایران، اسلام با آهنگ کُندی در حال گسترش بود، چنان‌که هنگامی که در دههٔ سومِ سده چهارم هجری، شیراز به تصرف آل بویه از دیلمیان در آمد، هنوز ناحیه فارس بزرگ‌ترین کانون دین زرتشتی در ایران محسوب می‌شد و گنجینه آثار دینی زرتشتی را در کوهستان جنوب غربی فارس نگاه می‌داشتند و در هر یک از شهرهای آنجا چند آتشکده برپا بود.[۶]

---

۱. ابراهیم‌بن‌محمد اصطخری؛ المسالک و الممالک؛ ص۱۲۶و۱۹۴.

۲. حدود العالم؛ ص۱۳۳.

۳. محمدبن‌احمد مقدسی؛ احسن التقاسیم؛ ص ۶۴۰.

۴. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ وقایع سال ۱۲۱. ریچارد بولت؛ گروش به اسلام در قرون میانه؛ ص۴۶.

۵. ر.ک: دانیل دنت؛ جزیه در اسلام؛ ص۲۹.

۶. محمد محیط طباطبایی؛ تطور حکومت در ایران بعد از اسلام؛ ص۱۸۲.

۲. یهود

این دین از قرن‌ها قبل از اسلام، در میان برخی ایرانیان نفوذ کرده بود. سابقه دین یهود در ایران حدوداً به زمان دولت آشور (۱۴۰ـ۶۱۲ ق.م) و بابل می‌رسد که با لشکرکشی به فلسطین و نابودی حکومت‌های یهودی، تعداد زیادی از یهودیان را به اسارت گرفته، در عراق کنونی و در غرب و نواحی مرکزی ایران پراکنده ساخت[۱] و از آن زمان، بیشتر آنان در این مناطق ماندگار شدند که امروزه نیز در برخی از شهرهای ایران حضور دارند، چنان‌که اکنون نیز در مجلس شورای اسلامی، کلیمیان نماینده دارند.

۳. مسیحیت

این دین که از اواسط حکومت اشکانیان وارد ایران شده بود، از زمانی که کنستانتین ـ امپراتور روم در سال ۳۱۲م ـ آن را دین رسمی امپراتوری روم مطرح کرد، با توجه به همسایگی امپراتوری ایران و امپراتوری روم شرقی (بیزانس) و نبردهای این دو قدرت قدیمی جهان و رقابت آنها بر سر ارمنستان، یعنی شمال بین‌النهرین، به مناطق ایران سرایت بیشتری کرد، به گونه‌ای که در عصر ساسانیان به‌رغم سخت‌گیری موبدان (روحانیون زرتشتی)، پیروان بسیاری در سرزمین‌های مجاور مرزهای روم مانند ارمنستان و عراق داشت.[۲] پس از ورود اسلام به ایران

---

۱. ر.ک: عباس قدیانی؛ تاریخ ادیان و مذهب‌های در ایران بخش یهود. پرویز رهبر؛ تاریخ یهود؛ ص ۱۴ـ۲۲.

۲. علاوه بر موارد یادشده در گرایش ایرانیان به مسیحیت، مسیحی‌شدن برخی از بزرگان ساسانی مانند آذر فرنبغ و پیر گسنشب برادرزاده شاپور اول نیز مؤثر بوده است (ر.ک: آرتور کریستین سن؛ ایران در زمان ساسانیان؛ صص ۲۷۶ و ۳۱۱).

نیز بیشتر مسیحیان با پرداخت جزیه به حکومت‌های مسلمان، بر آیین خود باقی ماندند و هنوز هم مسیحیان از اقلیت‌های دینی ایران محسوب می‌شوند.

سکونتگاه‌های مسیحیان در ایران پراکنده و متعدد بود؛ برای نمونه مقدسی از حضور آنان در فارس[۱] و مؤلف تاریخ سیستان از وجود کلیسا در آن منطقه یاد می‌کند.[۲]

از آمار جمعیتی آنان در عصر ائمه ﷺ در ایران اطلاعی نداریم؛ اما از مناظره برخی از آنان با ائمه معصوم ﷺ همانند امام رضا ﷺ در مرو و حضور برخی دانشمندان آنان در دستگاه خلافت، می‌توان فهمید آنان به‌عنوان اقلیتی فعال در ایران بودند.[۳]

۴.آئین بودا

این دین به‌ویژه در عصر ساسانیان، از شرق ایران، آرام‌آرام مرزهای ایران را در می‌نوردید. وجود معابد بودایی به ویژه در شرق ایران که همجوار با هندوستان بود، مؤید این مطلب است.[۴] با ظهور سلام، این آیین متوقف شد و در برابر جذابیت اسلام، کارآیی خود را از دست داد. درمورد این آیین در عصر ائمه ﷺ، چندان اطلاعی در دست نیست.

۵. اسلام

ورود اسلام به ایران، مانند دیگر مناطق، با حاکمیت اهل تسنن همراه بود؛ اما

---

۱. محمدبن‌احمد مقدسی؛ احسن التقاسیم؛ ج ۲، ص ۶۵۳.

۲. تاریخ سیستان؛ ص ۳۵۶.

۳. ر.ک: محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۱، ص ۲۰۴. مجموعه آثار دومین کنگره جهانی امام رضا ﷺ؛ ج ۱، ص ۴۳۳ـ۴۵۲.

۴. آرتور کریستین سن؛ ایران در زمان ساسانیان؛ ص ۷۴ به بعد.

عملکرد کارگزاران آنان، به‌ویژه در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس نتوانست علاقه تمام مردم ایران را به این مذهب جلب کند؛ ازاین‌رو در عین حال که مسلمانان ایرانی غالباً در قرون نخستین اسلامی بر مذهب تسنن بودند و با نحله‌ها و مکتب‌های گوناگونی چون حنفی، حنبلی، شافعی همراهی می‌کردند، مثلاً در میان بیشتر عرب‌های ساکن ایران به‌ویژه در خراسان، حدیث‌گرایی، مکتب غالب بود،[1] همزمان مذهب تشیع نیز با آهنگی روبه‌رشد، هر روز بر شمار پیروانش افزوده می‌شد و این در حالی بود که تبلیغات ضد اهل‌بیت علیهم‌السلام که حاکمان اموی و سپس عباسی به راه انداخته بودند بدون تردید تأثیر خود را بر افکار مردم برخی شهرهای ایران می‌گذاشت؛ مثلاً کثیربن‌شهاب که به فرمان مغیرةبن‌شعبه ثقفی حاکم اموی عراق (کوفه) بر شهر ری منصوب شده بود، بر فراز منبر به امیرمؤمنان علیه‌السلام جسارت می‌کرد: «کان یکثر من سبّ علیّ علی منبر الری».[2] شرکت برخی از اهل ری در سرکوب قیام یحیی‌بن‌زید علوی در سال (۱۲۶ق)، اگر نگوییم ناصبی‌گری آنان را روشن می‌سازد، دست‌کم بیانگر هواداری آنان از بنی‌امیه است. گویند هنگامی که ابومسلم خراسانی در تعقیب امویان ری را گشود (سال ۱۳۱ق)، مردم آن گریختند و سپاهیان خراسان اموال مردم را تصاحب کردند.[3] در برخی منابع، ری در ردیف شهرهایی چون شام قرار گرفته که به ناصبی‌گری شهرت داشتند.[4] البته از نیمه دوم قرن دوم هجری به‌تدریج تشیع در ری رو به گسترش نهاد.[5] به‌نظر می‌رسد نزدیکی این شهر به قم

---

۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: دائره المعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۱۰، ص ۵۸۰ـ۶۰۴ (مقاله ایران).

۲. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۴۱۳.

۳. همان، ج ۵، ص ۳۹۶.

۴. ر.ک: رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۲۴۷. ابوجعفر محمد الکافی؛ المعیار و الموازنه؛ ص ۳۲.

۵. ابن فقیه همدانی؛ مختصر البلدان؛ ص ۲۷۳.

و هجرت برخی علمای شیعه به ری بر این گرایش جدید مذهبی، تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشته است.

شهر اصفهان نیز در عصر ائمه علیهم‌السلام وضعیتی مشابه ری را داشت، به‌گونه‌ای که وقتی عمربن‌عبدالعزیز اموی (دوران حکومت: ۹۹ـ۱۰۱ق) طی دستوری، سب و دشنام به علی علیه‌السلام را منع کرد. مردم این شهر از اینکه نتوانستند اربعین خود را در سب امام به اتمام برسانند. ناراضی بودند.

حاکمیت‌یافتن بنی‌امیه زمینه‌ساز تقویت و پیدایی جریان‌هایی بود که در مقابل اندیشه‌های شیعی، به توجیه و مشروعیت‌بخشی به سلطه امویان روی می‌آوردند. عثمانیه از این نوع اندیشه‌ها بودند.

مطابق برخی نوشته‌ها، در عصر امویان، برخی ایرانیان، در خدمت ارتش اموی بودند، چنان‌که گفته‌اند نیروی دریایی معاویه از پارسیان تشکیل شده بود و آنان در بعلبک لبنان حضور داشتند. نیز از ایرانیان بعدها در نیروی دریایی اندلس استفاده می‌شد.[1] نمونه‌های ذکرشده حاکی از چگونگی وضع مذهبی ایران در آن دوره است.

ب) مذهب‌های رایج در ایران در عصر ائمه علیهم‌السلام

در دوره ائمه علیهم‌السلام مذهب‌هایی در ایران رواج یافته بودند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱. خوارج

در میان مسلمانان ایران در قرون نخستین اسلامی، علاوه بر رسمیت‌داشتن

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۳۴۳. برای اطلاع بیشتر ر.ک: تاریخ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی؛ ج۲، ص۱۶۴.

مذهب اهل سنت، عده‌ای به خوارج روی آورده بودند. این فرقه‌ها که از نتایج شوم نبرد صفین بود، سرزمین ایران به‌ویژه قسمت‌های جنوبی و شرقی آن را میدان مناسبی برای اقدامات خود قرار داده بود و هر از چندی بر ضد خلفا قیام‌هایی ترتیب می‌داد. برخی ایرانیان به دلایلی چون رفتار نامناسب امویان با ایرانیان و اعمال سیاست تبعیض نژادی آنان، به صفوف خوارج می‌پیوستند تا با امویان مبارزه کنند.[۱]

گویند گاهی در میان یک گروه از خوارج فقط پنج نفر عرب وجود داشت.[۲] برداشتن شرط عرب‌بودن امام و برابری عرب و عجم در امامت و عدم تقیه آنان و درگیری با امویان، ایرانیان ناراضی را به صفوف آنان سوق می‌داد؛ ازاین‌رو مقبولیت خوارج در میان بسیاری از موالی بیشتر ناشی از جهت‌گیری‌های سیاسی بود.[۳] با وجود این، پیروان این فرقه‌ها، به دلایلی چون افراط در برخورد با مخالفان و تکیه بر شمشیر، پایگاه مناسبی در میان ایرانیان نیافتند و به‌تدریج و تا اواسط قرن سوم هجری در ایران از میان رفتند. این حوادث مصادف با دوران امامت امام حسن عسکری علیه‌السلام و آغاز سال‌های تولد و عصر غیبت صغرا امام مهدی علیه‌السلام بود.[۴]

۲. شیعه

۲.۱. کیسانیه

پس از واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه‌السلام شیعیان به دو دسته تقسیم شدند.

---

۱. ر.ک: حسین مفتخری؛ خوارج در ایران؛ مرتضی راوندی؛ تاریخ اجتماعی ایران؛ ج ۹، ص ۴۳.

۲. احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الأشراف؛ ج ۲، ص ۳۵۹.

۳. عبدالحسین زرین‌کوب؛ تاریخ ایران بعد از اسلام؛ ص ۳۵۹.

۴. ر.ک: حسین مفتخری؛ خوارج در ایران.

گروهی اندک به امامت امام سجاد ﷺ معتقد شدند و گروهی که شامل اکثریت شیعیان و دوستداران اهل‌بیت ﷺ می‌شد، به ابن‌حنفیه که فرزند امیرمؤمنان ﷺ و بزرگ علویان بود، متمایل شدند. هواداران ابن‌حنفیه آرزو داشتند او قیام کند و حکومت را به دست بگیرد و انتقام بنی‌هاشم را از امویان بستاند.[۱]

محمدبن‌حنفیه خود در مدینه ماند و پیروان قابل اعتمادش را برای دعوت، به عراق و دیگر سرزمین‌ها فرستاد.[۲] پس از او پسرش ابوهاشم سازمان دعوت مخفی را منظم کرد و تشکیلاتی دقیق به وجود آورد و دعوت سرّی پدر را ادامه داد. او دعوت خود را در عراق و خراسان متمرکز کرد.[۳] با مرگ مشکوک ابوهاشم افراد زیادی مدعی جانشینی او شدند. گویا سرانجام مدعیان به داوری ابوریاح از بزرگان و دانشمندان رضایت دادند و او گواهی داد که ابوهاشم، محمدبن‌علی عباسی را جانشین خود کرده است.[۴] بدین ترتیب بخشی از کیسانیه به امامت محمدبن‌علی عباسی معتقد شدند.

مذهب کیسانیه که در عراق در قیام مختار خود را نشان داد و برخی ایرانیان بدان روی آوردند، سال‌ها بعد و در پی خفقانی که کسانی چون حجاج‌بن‌یوسف در عراق و ایران ایجاد کردند، به خراسان روی آورد و با تبلیغات، نظر عده‌ای از ایرانیان را به خود جلب کرد. بنابر نوشته ابوالفرج اصفهانی، شیعیان خراسان پس

---

۱. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۱۲۳. سیدعزالدین قاضی؛ الفخری فی انساب الطالبین؛ ص۱۴۳.

۲. ابن‌قتیبه دینوری؛ الامامة و السیاسه، ج۲، ص۱۴۹. احمدبن‌عبدربه؛ عقد الفرید، ج۴، ص۴۷۵. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۴، ص۲۱۴ـ۲۶۶.

۳. اخبار الدوله العباسیه؛ صص۱۷۳ـ۱۷۴، ۱۹۱و۱۹۶. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج۲، ص۲۶۷.

۴. محمدبن‌عبدالکریم شهرستانی؛ الملل و النحل؛ ج۱، ص۲۴۲ـ۲۴۹. سعدبن‌عبدالله اشعری؛ المقالات و الفرقه‌ها؛ ص۳۵ـ۴۰. قاضی نعمان؛ شرح الاخبار؛ ج۳، ص۳۱۴.

از مرگ محمدبن‌حنفیه، فرزندش ابوهاشم را امام می‌دانستند! حتی گروهی از هوادارانِ ابوهاشم، پس از مرگ وی معتقد به غیبت و رجعت او شدند و سرانجام از عراق به ایران کوچ کردند.[۱]

بکیربن‌ماهان و ابوسلمه خلال که بعداً جایگاه مهمی در دعوت عباسی کسب کردند، نمونه‌هایی از این افراد هستند. نام این دو،[۲] جزو فهرستی از هواداران بالقوه دعوت عباسی بود که از سوی ابن‌بجیر یار نزدیک ابوهاشم، به محمدبن‌علی عباسی عرضه شد.[۳] پیروان این مذهب، در جریان قیام عبدالله‌بن‌معاویه(۱۲۸ـ ۱۲۹ق) به او پیوستند و بعد با دعوت بنی‌عباس همراه شدند.

۲ـ۲. زیدیه

در اصطلاح دانش فرقه‌شناسی، زیدیه به پیروان و معتقدان به امامت زیدبن‌علی‌بن‌الحسین گفته می‌شود. این گروه در طی زمان و با تکیه بر برخی قیام‌های مردم‌پسند و ارائه مبانی و اندیشه‌هایی که زمینه و ظرفیت پذیرش آن کم نبود، استقلال نسبی در فقه و کلام به دست آوردند و به صورت مذهبی ماندگار در تاریخ اسلام مطرح شدند.[۴] آنان اولین گروه شیعی سازماندهی‌شده بودند که در ایران اعلام موجودیت کردند. مهاجرت داخلی گسترده حسنی و حسینی به ایران به‌عنوان نتیجه مستقیم قیام‌های ناکام زیدی بر ضد عباسیان، در گسترش فراگیر تشیع در این دوره از ایران نقش داشت؛ برای نمونه اولین نفوذ زیدیه به منطقه جنوبی دریای خزر، به دنبال قیام صاحب فخ، حسین‌بن‌علی در سال

---

۱. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۸۵.

۲. ر.ک: محمدحسین جعفری؛ تشیع در مسیر تاریخ؛ ص ۳۴۰.

۳. أخبار الدولة العباسیة؛ ص۱۹۲.

۴. علی آقانوری؛ خاستگاه تشیع و پیدایش فرقه‌های شیعی در عصر امامان؛ ص ۲۶۰.

۱۶۹ق در حجاز صورت گرفت. برخی از یاران او که جان سالم به در برده بودند، به این منطقه مهاجرت کردند. پس از آن، تعالیم رسمی زیدی را برای اولین بار پیروان قاسم‌بن‌ابراهیم رسّی (۲۴۶ق) در قسمت‌هایی از شمال ایران شیوع دارند و سالیان بعد منجر به پیدایش دولت علویان طبرستان شد. این دولت که حدوداً از نیمه سده سوم هجری شکل گرفت، تقریباً تا پایان عصر غیبت صغری (۳۲۹ق) بر سر کار بود.

۲. ۳. اسماعیلیه

پس از شهادت امام صادق ؑ در مورد امامت امام کاظم ؑ در بین شیعیان اختلافاتی پیش آمد. عده‌ای معتقد به امامت اسماعیل‌بن‌جعفر شدند و حتی او را مهدی خواندند؛ اما عده‌ای با پذیرش مرگ او در زمان حیات پدر، به امامت فرزندش محمدبن‌اسماعیل معتقد شدند. دعوت اسماعیلیان سالیان سال پنهان صورت می‌گرفت و آنان در حیات سیاسی خود در عراق و ایران فعالیت می‌کردند.[۱]

در آستانه غیبت کبری نیز دعوت اسماعیلیه در ایران به شکل آشکارا رخ داد و کسانی چون غیاث و نایب او ابوحاتم احمدبن‌همدان رازی از داعیان برجسته اسماعیلیه بودند. این مذهب در مناطقی از ایران همانند اصفهان، آذربایجان، طبرستان و گرگان با استقبال مواجه شد. در ری احمدبن‌علی مادرانی که از سال ۳۰۷ تا ۳۱۱ ق حاکم آن شهر بود، به این مذهب گروید.[۲]

---

۱. همان، ص ۲۹۰. نیز ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۹، مقاله اسماعیلیه.

۲. در خصوص تعداد و عقاید گروه‌های مختلف شیعی هنگام وفات امام عسکری ؑ ر.ک: عباس اقبال؛ خاندان نوبختی؛ ص ۱۴ به بعد که وی از کتاب المقالات و الفرق سیدبن‌عبدالله و کتاب فرق الشیعه نوبختی و کتاب مروج الذهب مسعودی استفاده کرده است.

۴ـ۲. شیعه اثنی‌عشری (امامیه)

در زمان حیات رسول‌خدا ﷺ تعداد اندکی از مسلمانان با استنباط از گفتار و رفتار آن حضرت، بر جانشینی علی ؑ باور یافته بودند که بنابر تصریح مورخان، متکلمان و فرقه‌شناسان، شیعه در ابتدا شامل چهار نفر به نام‌های سلمان فارسی، مقداد، عمار و ابوذر می‌شد.[۱] با گذر زمان افراد دیگری نیز به حقانیت امیرمؤمنان ؑ و شایستگی او برای خلافت اعتقاد پیدا کردند، چنان‌که در جریان سقیفه تعدادی از برجستگان صحابه پیامبر ﷺ از بیعت با ابوبکر خودداری کردند.[۲]

عدول برخی از خلفا از سیره رسول‌خدا ﷺ، عکس‌العمل‌هایی را از برخی صحابه و مسلمانان در شهرهای مختلف در پی داشت، به گونه‌ای که گرایش به امیرمؤمنان ؑ با توجه به سابقه روشن و نقش شگرف او در پیبشرد اهداف اسلام و پیامبر ﷺ فزونی یافت و با کشته‌شدن عثمان (سال ۳۵ هجرت) امام علی ؑ به خلافت رسید. حاکمیت آن حضرت و شیوه و سنت او در برخورد با مسائل و اندیشه‌های الهی و معارفی که از خود به جای گذاشت، تا حدودی شیعه را از لحاظ فکری انسجام بخشید.[۳]

با روی کار آمدن امویان و درپیش‌گرفتن سیاست مذهبی خاص و طرز تلقی دیگر گروه‌های اسلامی، باعث جدایی هر چه بیشتر شیعه و گروه‌های موجود از هم شد در این میان و در دهه اولیه اسلامی، ایرانیان که تازه کشورشان به دست عرب‌ها، فتح شده بود و شناخت چندانی از گرایش‌های مذهبی در میان مسلمانان

---

۱. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۱، ص ۱۸.

۲. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۸۴.

۳. ر.ک: رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص ۱۵۲.

نداشتند، طبیعی بود که هنوز نمی‌توانستند به طرفداری از جناح معینی برخیزند. همان‌طور که اشاره شد، خلافت امیرمؤمنان ﷺ زمینه‌ساز گرایش و آشنایی برخی ایرانیان، به‌ویژه ایرانیان ساکن کوفه و عراق با اهل‌بیت ﷺ شد؛ اما دل‌مشغولی‌ها و مشکلات امیرمؤمنان ﷺ در عراق موجب شد آن حضرت در خارج از عراق، به طور شایسته شناخته نشود، تا جایی که در همین دوره در بسیاری از نقاط ایران شورش سراسری به چشم می‌خورد؛ حتی در برخی مناطق مردم با نپرداختن خراج، به صفوف خوارجی که به ایران گریخته بودند، می‌پیوستند.[1] کارگزاران آن حضرت زمینه آشنایی برخی از مردم را فراهم می‌ساختند؛ اما زمان می‌طلبید تا اعتقاد به امامت آن حضرت و دیگر ائمه: در دل‌های ایشان رسوخ کند. هرچند کسانی مانند علامه مظفر نوشته‌اند: «تشیع شانه‌به‌شانه با اسلام همگام بود و هرجا اسلام وارد می‌شد، تشیع در کنار آن بدآنجا راه می‌یافت».[2] بی‌تردید چنین اظهار نظرهایی با داده‌های تاریخی که به سیر گسترش تشیع پرداخته‌اند، همخوانی ندارد و اغراق‌گویی در چنین سخنانی را نباید از نظر دور داشت.

پس از شهادت امام حسین ﷺ مفهوم حقانیت امام در خاندان پیامبر ﷺ از نسل حسین ﷺ و وظیفه امامت در هدایت روحانی و مذهبی جامعه مطرح شد و بعد از آن امام زین‌العابدین ﷺ و امام محمدباقر ﷺ این امر را تبیین کردند. امام جعفر صادق ﷺ که از موقعیت ممتازی برخوردار بود، توانست آیین امامت را تبیین و تشریح و آن را به‌گونه‌ای مشخص و روشن بیان کند؛ ازاین‌رو تشیع در زمان رحلت این امام در سال ۱۴۸ هجری، ویژگی مشخص و متمایز خود را کسب کرده بود.[3] تلاش امام صادق ﷺ آن بود که دو اصل اساسی را نهادینه کند.

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ وقایع سال ۳۹.

۲. محمد مظفر؛ تاریخ شیعه؛ ص ۲۸۶.

۳. محمدحسین جعفری؛ تشیع در مسیر تاریخ؛ ص ۲۸۱.

اصل اول، نص بود؛ بدان معنا که امامت موهبتی است الهی که به شخص برگزیده‌ای از خاندان پیامبر ﷺ ارزانی می‌شود و امام قبل از رحلتش و با هدایت خداوندی، امامت خود را با معرفی و تعیین صریح و روشن، به امام بعدی منتقل می‌کند.[۱]

دومین اصل اساسی که امام صادق ؑ آن را مطرح کرد و بر آن تأکید ورزید، علم است اینکه هر امامی دارای مجموعه علم لدنی است و فقط او می‌تواند قبل از رحلتش آن را به امام بعدی منتقل کند. امامان بعدی نیز هر یک نقش خود را در این خصوص ایفا کردند و بر هوادارانِ اعتقادی‌شان افزودند. برای درک بهتر این مطلب باید توجه داشت که پس از واقعه کربلا (سال ۶۱ق) و عین‌الورده و شکستن نهضت توابین (سال ۶۵) و شهادت بسیاری از شیعیان و هواداران اهل‌بیت ؑ افرادی که باقی مانده بودند، موالی و عرب‌ها بودند که از نظر اعتقادی، خیلی محکم نبودند و در اوضاع ناامیدی و بسیار سخت، قادر به تشخیص و تمایز نبودند؛ ازاین‌رو برخی با تغییر موضع، به محمدبن‌حنفیه فرزند امیرمؤمنان ؑ که از نسل پیامبر ﷺ نبود، روی آوردند و او را امام خود دانستند؛ در حالی که این شخصیت ابن‌حنفیه نبود که توده‌های شیعیان کوفه را گرد آورد و موجب شد تا او را به‌عنوان مهدی بپذیرند، بلکه نیاز مبرم مردم به وجود مهدی و منجی‌ای که بتواند آنان را از استیلای امویان رهایی بخشد، این نهضت را به وجود آورد، به‌گونه‌ای که امام سجاد ؑ پیروان اندک داشت؛ ازاین‌رو پس از آن حضرت، امام باقر ؑ وظیفه داشت تا اصول حقانیت و مشروعیت را در مفهوم وراثت و جانشینی پیامبر ﷺ به‌تدریج تکامل بخشد.[۲] چنین اقدامی موجب شد از عصر امام صادق ؑ شرایطی پیش آید که

---

۱. همان، ص ۲۸۱ به بعد.

۲. ر.ک: آزیتا لالانی؛ نخستین اندیشه‌های شیعی امام باقر ؑ؛ ص ۸۴ به بعد. محمدحسین جعفری؛ تشیع در مسیر تاریخ؛ ص ۲۸۱ ـ ۲۸۴.

به‌تدریج پیروان تشیع اثنی‌عشری افزایش یابند، به‌گونه‌ای که برای ارتباط امامان با شیعیان، تشکیلاتی به نام «دستگاه وکالت» به وجود آمد.[۱] از عصر این امام به بعد آهنگ گرایش به تشیع در ایران و هواخواهی از اهل‌بیت علیهم‌السلام رفته‌رفته افزایش یافت تا اینکه سفر تاریخی امام رضا علیه‌السلام به خراسان بر آن افزود، به‌گونه‌ای که مناسبات امامان بعدی با ایرانیان گسترده‌تر شد.

شیعه عمدتاً به دو طریق وارد ایران شد. شکل نخست آنکه گرایش کلی به سمت اهل‌بیت علیهم‌السلام بود، از طریق داعیان عباسی و نیز کسانی ترویج می‌شد که به طور عمده در عراق پرورش یافته و احادیثی در ستایش اهل‌بیت علیهم‌السلام روایت می‌کردند. در این میان داعیان عباسی برای پیشبرد اهداف خود به اقتضای اوضاع سیاسی ـ مذهبی و اجتماعی، عنوان کلی اهل‌بیت را تبلیغ می‌کردند و از این راه سهمی در کاشتن بذر تشیع در میان ایرانیان داشتند.

شکل دوم آن از طریق شیعیان اعتقادی یا امامی‌مذهبانی بوده به ایران مهاجرت کردند، مشکل‌ترین این گروه که عمدتاً عرب بودند، طایفه اشعری بود که پس از استقرار در قم، از آنجا تشیع را به نقاط پیرامونی مانند ری، آوه، تفرش، کاشان و برخی دیگر مناطق بسط داد.

بی‌تردید اگر بنابه ضرورت، ارتباط مستقیم و متقابل امامان و پیروانشان قطع نمی‌شد و موانع و محدودیت‌ها برای ارتباط وجود نمی‌داشت، مسلماً تشیع با آهنگی پرشتاب پیش می‌رفت. ممنوع‌بودن تماس با اهل‌بیت علیهم‌السلام موجب شده بود برخی امامان شناخته نشوند. امام سجاد علیه‌السلام می‌فرمود: «ما بمکه و المدینه عشرون رجلاً یُحبنا»: در تمام مکه و مدینه بیست نفر نیستند که ما را دوست بدارند.[۲] مسعودی تصریح می‌کند که علی‌بن‌الحسین امامت را به صورت مخفی و

---

۱. ر.ک: محمدرضا جباری؛ سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه؛ ج ۲، ص ۴۱۷.

۲. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج‌البلاغه؛ ج ۴، ص ۱۰۴. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۴۶، ص ۱۴۳.

با تقیهٔ شدید و در زمان دشوار عهده‌دار گردید.[۱] فضل‌بن‌شاذان یکی از برجسته‌ترین دانشمندان و محدثان شیعه در اواسط قرن سوم هجری و از شاگردان امام جواد علیه‌السلام و عسکریین علیهماالسلام می‌گوید: «در آغاز امامت علی‌بن‌الحسین جز پنج نفر پیرو او نبودند».[۲] خود امام سجاد علیه‌السلام وضع اهل بیت علیهم‌السلام را به وضع بنی‌اسرائیل در میان فرعونیان تشبیه کرده، می‌فرماید: «امروز وضع بر ما به‌قدری تنگ و دشوار است که مردم با سب و ناسزاگویی به بزرگ و سالار ما بر فراز منبرها، به دشمنان ما تقرب می‌جویند».[۳]

ابوحنیفه می‌گوید: «در جوانی خدمت امام باقر علیه‌السلام در مدینه رسیدم، سلام کردم و گفتم من از دوستان شما و اهل کوفه هستم. حضرت فرمود: اهل کوفه ممنوع شده‌اند از اینکه با ما تماس بگیرند».[۴] از دلایل کمی یاران اهل‌بیت علیهم‌السلام به‌ویژه در فاصله شهادت امام علی علیه‌السلام تا سال‌های پایانی امامت امام باقر علیه‌السلام آن است که در این دوره بیشتر شیعیان خالص و هسته مرکزی معتقدان به تشیع با آن موضع‌گیری مکتبی در مسئله رهبریِ بلافصل نسل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دار فانی را وداع گفته و از نظر کمی کاهش یافته بودند. اینان در واقعه عاشورا، همراه با امام حسین علیه‌السلام و سپس در نبرد عین‌الورده تحت فرماندهی سلیمان‌بن‌صرد خزاعی جان خود را فدا کردند. اینان نه تنها مرکز ثقل معتقدان پر و پا قرص آرمان‌های تشیع بودند، بلکه رهبری مذهبی، فکری و ارشادی توده‌های شیعیان کوفه را نیز در دست داشتند.

گفتنی است مسلمانان نوعاً به اهل‌بیت علیهم‌السلام علاقمند بودند، اما اعتقاد به

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ اثبات الوصیه؛ ص۱۶۷.

۲. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۱۱۵.

۳. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۵، ص۲۲۰.

۴. ر.ک: ندای وحدت؛ ص۱۴۲.

امامت آنان نداشتند و در گذر زمان بود که برخی به این امر اعتقاد پیدا کردند. نتیجه بحث چنین است که در قرن اول هجری، تشیع در میان ایرانیان نمود چندانی نداشت و تشیع عام‌تر از مفهوم شناخته‌شدهٔ آن در قرون بعدی بود و شامل علویان و تحرکات کیسانیه و عباسیان نیز می‌شد که با پیروزی عباسیان از تعداد و وسعت جنبش‌هایی که با ماهیت شیعی (از نوعی علوی) در خراسان تشکیل شده بود، کاسته شد و همراه با محبت به اهل‌بیت ﷺ تشیع به‌تدریج مذهب رسمی و مورد تأیید خلافت در میان نواحی شرقی ایران شد.

نیز نباید از این نکته غافل شد که در ابتدا شیعه به معنای تفضیل علی ﷺ بر عثمان و مخالفت با معاویه به کار می‌رفت؛ بنابراین در قرون اولیه هجرت، مذهبِ قسمت عمده مردم ایران غیر شیعی بود و این نقض‌کننده نظریه‌هایی است که در آن سعی شده است به نحوی پیدایش شیعه را به ایران و ایرانیان نسبت دهند. علاوه بر کم‌بودن شیعیان در ایران، آنان خود به گروه‌هایی تقسیم شده بودند و پیروان اعتقادی اهل‌بیت ﷺ در ایران گروه بسیار کوچکی به شمار می‌آمدند.

ج) سکونتگاه‌های ایرانیان طرفدار اهل‌بیت ﷺ

در قرن اول هجری، پیروان اهل‌بیت ﷺ بیشتر محدود به حجاز، یمن و عراق می‌شد و از ربع آخر قرن اول و از زمان حکومت حجاج‌بن‌یوسف ثقفی (دوران حکومت: ۸۵ـ۹۵ق) بر عراق، ایران شاهد حضور تعدادی شیعه در برخی شهرها مانند قم شد. اشعریان از آن جمله بودند؛ اما در عراق به‌ویژه کوفه، شیعه نمود داشت. شیعیان کوفه در گرایش ایرانیانِ ساکن این شهر به تشیع نقش داشتند و بعدها این ایرانیان بخش قابل توجهی از شاگردان ائمه را در شهر کوفه تشکیل می‌دادند.

از لقب‌های شهرهایی که نسبت‌های محلی اصحاب را مشخص می‌کند تا حدودی می‌توان نشان از مراکز و اقامتگاه‌های شیعیان و هواداران اهل‌بیت ﷺ

در ایران گرفت؛ برای نمونه می‌توان از افرادی نام برد که با شهرهای مختلف ایران نسبت دارند. برخی از اینان عبارت‌اند از: بشربن‌بشار نیشابوری، فتح‌بن‌یزید جرجانی، احمدبن‌اسحاق رازی، حسین‌بن‌سعید اهوازی، حمدان‌بن‌اسحاق خراسانی و علی‌بن‌ابراهیم طالقانی، ابومحمد قزوینی، احمدبن‌حارث قزوینی و احمدبن‌حاتم‌بن‌ماهویه قزوینی. گفتنی است هرچند این افراد غالباً منشأ عربی دارند، با سکونت طولانی‌مدت در شهرهای ایران عملاً از شهروندان ایرانی به شمار می‌آیند.

هرچند شیعیان اثنی‌عشری در بیشتر شهرهای ایران کم و بیش حضور داشتند، مهم‌ترین مراکز اقامتی آنان به قرار زیر است:

۱. عراق[۱]

در شهرهای عراق، موالی و ایرانیان نمود زیادی داشتند و برخی از آنان از ارادتمندان و شیعیان اهل‌بیت ﷺ بودند. مدائن، کوفه، بغداد، بصره و واسط از شهرهایی بودند که درصدی از جمعیت آنها را شیعیان تشکیل می‌دادند. قابل ذکر است عراق در ایران عصر باستان، مقر حکومتی برخی سلسله‌های ایرانی مانند اشکانیان و ساسانیان و بنابرتعبیری، دل ایرانشهر و پایتخت ایرانیان بود.[۲] وجود قبایل شیعی در عراق موجب شده بود برخی ایرانیان گرایش شیعی داشته باشند، چنان‌که شماری از موالی ایرانی جزو حامیان امام علی ﷺ بودند.[۳] میثم تمار از آن جمله است.[۴]

---

۱. مسلمانان بر نیمه و سفلای بین‌النهرین، عراق می‌گفتند و به دو شهر کوفه و بصره عراقین می‌گفتند که به معنای دو مرکز عراق بود (گی، لسترنج؛ جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی؛ ص۲۸).

۲. ابن‌خرداذبه؛ المسالک؛ ص۵.

۳. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ص۱۵.

۴. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، ص ۲۸۲. محمدباقر بهبودی؛ میثم تمار؛ ص۵.

۱ـ۱.کوفه

یکی از عناصر اساسی جمعیت کوفه در شکل‌گیری ویژگی این شهر، فارس‌ها بودند. عوامل فراوانی برای شکل‌گیری جریان عظیم تشیع در این شهر وجود داشت که در میان آنها سه گروه ایرانی، برجسته بودند: اول آنکه فاتحان عرب در نبردهای قادسیه (سال ۱۶)، مدائن (سال ۱۸ ق) و نهاوند (۱۹یا ۲۱ق)، اسیران زیادی از ایرانیان را به‌عنوان برده به شهر کوفه آوردند. بیشتر اینان خیلی زود اسلام را از اربابان عرب خود پذیرفتند و آزاد شدند؛ اما هم‌پیمان اربابان خود باقی ماندند.

دوم آنکه وابستگی جغرافیایی بر روی مرز عراق ساسانی قرار گرفته بود و شهر کوفه را برای مهاجرت ایرانیان که وسایل زندگی خود را در امپراتوری ساسانی از دست داده بودند، مناسب‌ترین محل ساخته بود. این شهر برای فارسیان فرصت‌های تازه‌ای به وجود آورد. به همین نحو تعداد زیادی از روستاییان با سقوط نظام فئودالیته ساسانی و آزادی‌ای که حکومت اسلامی برایشان به ارمغان می‌آورد، دیگر سرزمین خود را پر منفعت نمی‌یافتند و برای مشاغل دیگر، سرازیر شهرهای در حال رشد می‌شدند که کوفه جذاب‌ترین محل برای آنان بود.

سوم آنکه چهار هزار ایرانی معروف به «دیالمه» که در نبرد قادسیه تسلیم مسلمانان عرب شده بودند، از همان آغاز تأسیسِ کوفه، در این شهر اقامت کرده بودند.[1] مضافاً بر این، تعداد زیادی از اسیران جنگ نهاوند، به کوفه آمدند؛ زیرا آن شهر فضای اجتماعی مناسبی برای دیگر ایرانیانِ از جا کنده‌شده را جهت ملحق‌شدن به هموطنانشان ایجاد کرده بود.

---

۱. ر.ک: احمدبن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ج ۲، صص ۳۴۳ و ۳۹۵.

علاوه بر موارد ذکرشده، تعداد چشمگیری از زنان ایرانی بهره فاتحان عرب شده بودند. ثمره همبستری مشروع با اربابان عرب، در زمانی کمتر از بیست سال ـ در حدود زمانی که امیرمؤمنان علی ؑ به کوفه آمد ـ نسل جدید جوانی از عرب را در کوفه تشکیل داد که از طرف مادر ایرانی بودند، چنان‌که گویند، عمر از کثرت اسیران در نبرد «جلولا» نگران شد و مکرر می‌گفت از فرزندان این زنان که در جلولاء اسیر شده‌اند، به خدا پناه می‌برم.[1]

بنابراین ایرانیان ساکن در کوفه که به‌عنوان موالی شناخته می‌شدند عبارت بودند از: سربازان مسلمان‌شده مانند دیالمه یا حمراء و روستاییان و کشاورزانی که شهرها و روستای آنان، در میانهٔ غلبه مسلمانان عرب، منهدم شده بود و سرزمین‌های کشاورزی خود را رها کرده و به منظور یافتن کار دیگر روانهٔ کوفه شده بودند.

افزایش مالیات نیز موجب می‌شد برخی ایرانیان به شهرهای تازه‌تأسیس روی آورند. ایرانیان دیگری نیز بودند که با عنوان پیشه‌ور و صنعتگر به کوفه می‌آمدند. اینان برده نبودند، بلکه پس از پذیرش اسلام به منظور آنکه شرایط اقتصادی خود را بهبود بخشند، کوفه می‌آمدند.

از ایرانیان دیگری که به کوفه عزیمت کردند، می‌توان از خاندان‌های شریف ایرانی یاد کرد که به جای پرداخت جزیه به حکمرانان مسلمان که نوعی تحقیر در حق آنان تلقی می‌شد، می‌بایست خراج می‌پرداختند. همه این افراد که به آنان اشاره شد، شهروندان طبقه دوم محسوب می‌شدند. گفتنی است تعداد موالی در فاصله چند دهه، افزایش چشمگیری یافت و موجب ترس برخی خلفا شد و واکنش آنان را در پی داشت.

---

۱. زرین‌کوب؛ بامداد اسلام؛ ص ۹۴ـ۹۵.

در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه‌السلام موالی کوفه تقریباً همه ایرانی بودند. جمعیت ایرانیان در این شهر بسیار زیاد بود، به طوری که بازار کوفه در دست ایرانیان بود. به گزارش طبری، ایرانیان بازارها را به صورت دکه در کنار منازل ساختند؛[1] برای نمونه می‌توان از میثم تمار ایرانی یاد کرد. به او میثم نهروانی نیز می‌گفتند. نهروان در منطقه ایرانی‌نشین بود. میثم آزادشده امام علی علیه‌السلام بود و آن حضرت از سرنوشت او خبر داد. میثم در قیام امام حسین علیه‌السلام در زندان بود. هنگامی که عبیدالله‌بن‌زیاد او را دستگیر کرد، پس از تحقیر او به‌عنوان یکی از موالی (ایرانی)، او را به شهادت رساند.[2]

موالی در عراق و به‌ویژه کوفه هواخواه امام علی علیه‌السلام بودند؛ چون آن حضرت از هر حیث آنان را با عرب‌ها برابر ساخته بود. گویند عمر پس از فتح عراق، درباره اراضی به‌دست آمده ایران با برخی از صحابه مشورت کرد. رایزنی امام علی علیه‌السلام آن بود که: «دعهم یکونوا ماده للمسلمین: اراضی تقسیم نشود و منبع درآمدی برای جامعه اسلامی و آیندگان باشد» و عمر پذیرفت.[3] این پیشنهاد خوشایند اهل سواد بود و برای ایرانیان ساکن در آن منطقه، ذهنیت خوبی از آن حضرت ترسیم کرد.[4] این‌گونه موضع گیری‌ها، بی‌تردید در گرایش برخی ایرانیان به اهل‌بیت علیهم‌السلام مؤثر بود.

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۲، ص ۱۱۹. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۲، ص ۲۶۹.

۲. ر.ک: محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ص ۳۲۳. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۷۴. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج‌البلاغه؛ ج ۲، ص ۲۹۱ـ۲۹۴. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۳، ص ۵۰۴.

۳. ابوعبید قاسم‌بن‌سلام؛ الاموال؛ ص ۷۴.

۴. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۳، ص ۶۱۷ـ۶۱۸. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۰، ص ۳۳۳.

۲ـ۱. بغداد

این شهر که منصور عباسی در اواخر نیمه اول قرن دوم هجری آن را ساخته و پایتخت قرار داد، به دلایلی چون نزدیکی به کوفه و تأثیرپذیری از آنان و نیز حضور اجباری برخی امامان در آن، به‌تدریج شیعیان قابل توجهی را در خود جای داد. مرقدهای مطهر دو امام شیعه، موسی‌بن‌جعفر و امام جواد علیهماالسلام در بغداد، اشتیاق و گرایش شیعیان به محله کرخ را که شیعه‌نشین بود، بیشتر کرد؛ زیرا هنوز کربلا و نجف، شهرت چندانی نداشتند.

سکونت خاندان ایرانی صاحب‌نفوذی چون نوبختیان[1] در بغداد به‌عنوان مرکز ثقل سیاسی ـ اقتصادی و پیروی آنان از مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام[2] بی‌تردید در آشنایی برخی ایرانیان با ائمه علیهم‌السلام بی‌تأثیر نبوده است.[3] برخی از این خاندان از شاگردان ائمه علیهم‌السلام بودند و از نفوذ اجتماعی و جایگاه برجسته‌ای برخوردار و تأثیرگذار بودند. حسین‌بن‌روح نوبختی یکی از چهره‌های برجسته نوبختیان است که تا حد نیابت خاصه امام عصر علیه‌السلام ترقی کرد. او قبل از نائب شدن از دستیاران نائب دوم (محمدبن‌عثمان) بود و از بغداد فعالیت وکلای نواحی مختلف را زیر نظر داشت؛ مثلاً در این زمان در ایران، محمدبن‌جعفر اسدی زیر نظر حسین‌بن‌روح، ناظر بر فعالیت‌های وکلای مناطق ایران بود. حسین‌بن‌روح از

---

۱. درباره نسب نوبختیان ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۲، ص ۱۷۷. دائرة المعارف تشیع؛ ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. درباره مذهب آنان می‌توان گفت شاید از آنجایی که عباسیان مردم را به اهل‌بیت علیهم‌السلام دعوت می‌کردند و ادعای تشیع داشتند نوبخت و فرزندانش از ابتدا با تفکر شیعه آشنا شدند و هنگامی که عباسیان به تسنن تغییر مذهب دادند، آنان در حوزه اندیشه از حکومت فاصله گرفته، تفکر شیعی خود را حفظ کردند.

۳. ر.ک: ابن‌ندیم؛ الفهرست؛ ص ۱۷۹. عباس اقبال؛ خاندان نوبخت؛ ص ۱۹.

طریق چند نماینده که در گروه‌های مختلف شیعیان در بغداد، مصر، ایران و به‌ویژه خراسان حضور داشتند، از بغداد امور شیعیان را پی می‌گرفت.

بنابه نوشته برخی محققان، پس از غیبت امام دوازدهم ﷺ گفتمان نوبختی دو هدف داشت:

۱. احیای اتحاد بین شیعه و دربار علیه ظهور حدیث‌گرایی اهل تسنن و حامیان آن در محافل نظامیان و تجار بر مبنای مجموعه موجود از گفتمان عقلانی و مشخصاً معتزلی که محققان اولیه امامیه آن را گسترش داده بودند.

۲. معقول‌ساختن اقتدار بر عقیده و عمل جماعت شیعه از طریق بنانهادن یک ساختار سلسله‌مراتبی سازمانی. خاندان نوبختی و حامیانش از طریق چنین اقداماتی در پی آیندهٔ جامعه شیعه‌بودند.[۱]

از دیگر اعضای خاندان نوبختی ابوسهل اسماعیل‌بن‌علی است. وی با توجه به تقیه شدید حسین‌بن‌روح نائب امام زمان ﷺ، ریاست امامیه را عهده‌دار و از موقعیت سیاسی و اجتماعی ممتازی بهره‌مند بود. وی از اصحاب امام عسکری ﷺ بود و ارتباط نزدیکی با آن حضرت داشت. همو در کتاب التنبیه ثابت کرد پسر امام یازدهم اکنون در غیبت است و به مثابه قائم، ظهور خواهد کرد تا نظام جدیدی را ایجاد کند. ردیه‌های او بر غلات، واقفیه و ردیه‌های متعددش بر هجمه‌های واردشده به امامت، بر حفظ عقاید شیعه تأثیرگذار بود. این خاندان علاوه بر تألیف آثاری در دفاع ازمذهب شیعه، با دستگاه خلافت نیز مرتبط بودند و در نیم قرن اول پس از غیبت صغرا امام دوازدهم، تلاش بسیار کردند که در بغداد، نفوذ خود را بر جامعه دوازده امامی تثبیت کنند.

ابوسهل نوبختی در خبر مفصلی که درباره رحلت امام حسن عسکری ﷺ

---

۱. ر.ک: امامی جلالی؛ دوره شکل گیری تشیع دوازده‌امامی؛ ص ۱۴۱.

آورده، اظهار کرده است چون امام بیمار شد، به خدمت آن حضرت رسید و در آن هنگام به دیدار فرزند آن حضرت، امام دوازدهم که کودکی خردسال بود، موفق شد و امام در همان مجلس، مسئله امامت و جانشینی حضرت مهدی را برای او تشریح کرد.[۱]

ابوسهل در وصف حسین‌بن‌روح در پاسخ پرسشی که چرا شما با توجه به جایگاه علمی و اجتماعی خویش از ناحیه مقدسه به مقام بابیت برگزیده نشدید، گفت: آنان (ائمه ﷺ) به آنچه می‌کنند، آگاه‌ترند. من فردی هستم که اشتغال به مناظره و برخورد با دشمنان دارم و اگر همچون ابن‌روح از مکان اختفای امام آگاهی داشتم و مجبور به افشای آن می‌شدم، شاید چنین می‌کردم؛ ولی ابن‌روح چنان است که اگر حضرت حجت در زیر عبای وی پنهان شده باشد و دشمنان برای افشای مکان او، وی را قطعه‌قطعه کنند، باز حاضر به کنارزدن عبا و افشای مکان اختفای امام نخواهد شد.[۲] از دیگر نوبختیانی که با امامان شیعه ارتباط داشتند، می‌توان یعقوب‌بن‌اسحاق‌بن‌اسماعیل از ملتزمان امام رضا ﷺ، و علی‌بن‌اسحاق‌بن‌ابی‌سهل را نام برد. علی‌بن‌اسحاق آن حضرت و دو امام بعدی را درک کرد و مقیم کوفه بود. اسحاق‌بن‌اسماعیل از اصحاب امام هادی ﷺ بود و اسماعیل ابوسهل‌بن‌علی خدمت امام عسکری ﷺ رسید.[۳]

خاندان نوبختی در راه گسترش علم کلام شیعه، نقش شایانی داشتند چنان‌که کهن‌ترین کتاب کلامی بازمانده از شیعه امامیه، کتاب الیاقوت نوشته ابواسحاق ابراهیم‌بن‌نوبخت است.[۴]

---

۱. محمدبن‌علی‌بن بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ص۴۷۳. شیخ طوسی؛ الغیبه؛ ص۶۴.

۲. محمدبن‌حسن طوسی؛ الغیبه؛ ص۳۵۹. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۵۱، ص۳۵۹.

۳. ر.ک: عباس اقبال؛ خاندان نوبختی. دائرة المعارف تشیع؛ ج۱، ص۲۲۶ (آل نوبخت).

۴. ر.ک: حسینیان مقدم؛ «نقش نوبختیان در پیشبرد افکار شیعه»؛ آینه پژوهش؛ ش۵، ۱۳۸۴.

علاوه بر نوبختیان که مشاهیر آنان در مرکز خلافت حضور داشتند، آل اعین منسوب به اعین‌بن‌سُنسُن نیز که مطابق برخی نقل‌ها، اصالتاً ایرانی دانسته شده‌اند، با امامان ارتباط داشتند. بنابه نوشته سیدمحسن امین، اعین از ایرانیانی بود که امام علی علیه‌السلام را ملاقات کرد و به دست آن مسلمان شد. افزون بر او برخی از این خاندان نیز از یاران اهل‌بیت علیهم‌السلام بودند. مطابق گزارشی امام صادق علیه‌السلام در سفر به کوفه در محله آل اعین نماز خوانده بود. زراره‌بن‌اعین سرسلسله آل اعین، حسین‌بن‌زراره و حسن‌بن‌زراره از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بودند و علی‌بن‌سلیمان‌بن‌حسن، ابوالحسن علی‌بن‌یحیی زراری، محمدبن‌سلیمان‌بن‌حسن را از اصحاب امام عسکری علیه‌السلام بر شمرده‌اند.[1] گویا فرد اخیر وکیل امام بود و در سال ۳۰۰ق درگذشت.[2] ابوغالب زراری نوشتاری تحت عنوان «رساله فی آل اعین» دارد. وی تعداد خاندان خود در آن عصر را شصت نفر دانسته و یادآوری کرده است:

«ما از خاندانی هستیم که خداوند بر آن منت نهاد و به دین خود مشرف ساخت و از آغاز تا زمانی که شیعه در بلاها و گرفتاری‌ها افتاد، ما را به مصاحبت اولیای خویش مختص فرمود».[3]

۱ـ۲. جبال (جبل)

جبل به معنای کوه است و به منطقه‌ای پهناور و کوهستانی گفته می‌شود که از غرب به جلگه‌های بین‌النهرین و از شرق به کویر بزرگ ایران (دشت کویر) محدود

---

۱. برای اطلاع بیشتر درباره آل‌اعین ر.ک: دائرة المعارف تشیع؛ ج ۱، ص ۱۴۵ ـ ۱۴۶. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۲، ص ۸۹ ـ ۹۲ و ج ۷، ص ۴۶ ـ ۵۵.

۲. ر.ک: ابن‌ندیم؛ الفهرست؛ ص ۱۷۹.

۳. ابوغالب زراری؛ رساله فی آل اعین؛ صص ۱۲ ـ ۱۸ و ۱۰۲.

است. در منقطه باختری جبال، کرمانشاه و همدان (اکباتان قدیم) و در شمال خاوری آن، ری و در جنوب خاوری آن اصفهان قرار دارد.[۱] در این منطقه، شهرهای بزرگ مشهوری بوده است که قرمیسین (کرمانشاه)، همدان، ری و اصفهان از مشهورترین آنهاست. یاقوت حموی و قزوینی که معاصر یکدیگر هستند، «جبال» را برای این منطقهٔ وسیع استعمال کرده‌اند. نام جبال بعدها متروک شد و در قرن ششم هجری در زمان سلجوقیان به‌غلط آن را عراق عجم نامیدند تا با عراق عرب که مقصود قسمت سفلای بین‌النهرین بوده، اشتباه نشود.[۲]

در گزارشی آمده است ابوموسی اشعری از امیرمؤمنان ﷺ درباره بهترین مناطق در موقع فتنه سؤال کرد. امام در پاسخ منطقه جبل را ذکر کرد و پس از آن خراسان و در نهایت منطقه قم را بهترین محل معرفی کرد: «و یخرج منها انصار خیرالناس أبا و أمّا و جدا و ...».[۳]

هواخواهی و تشیع مردمان جبل، احتمالاً به جهت تأثیرپذیری از تشیع قم بوده که خود از شهرهای جبال محسوب می‌شد. با وجود علمای قوی و صاحب‌نفوذ، چنین احتمالی قوی به‌نظر می‌رسد. تشیع خود قم و برخی از مناطق دیگر ایران نیز متأثر از عراق بوده است. به هر روی برخی مردمان جبل با امامان مرتبط بوده‌اند. مطابق نقلی، شخصی از جبل بر امام باقر ﷺ وارد شد و از آن حضرت تقاضایی کرد و امام نصایحی به او فرمودند.[۴] نیز سعدبن‌اسکاف به نقل از سعدبن‌طریف آورده است: مردی از جَبَل هدایایی چند خدمت امام صادق ﷺ آورد که از آن جمله کیسه چرمی بود. امام محتویات کیسه را خالی کرد و سپس

---

۱. ر.ک: ابن‌حوقل؛ صوره الارض؛ ص ۱۰۱ ـ ۱۹۹. حسن‌بن‌محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص ۲۶.

۲. ر.ک: یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۹۹. گی لسترنج؛ جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی؛ ص ۲۰۰.

۳. ابن فقیه همدانی؛ مختصر البلدان؛ ص ۲۶۳ ـ ۲۶۴.

۴. علی بن عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج ۲، ص ۴۳۶.

فرمود: پوستی که از آن، کیسه درست شده، چون از پوست حیوان تذکیه نشده است، نباید از آن استفاده کرد.[۱] همچنین نقل شده است عبدالله‌بن‌کیسان نزد امام صادق علیه‌السلام آمد و گفت: «انی ولدت فی الجبل و نشأت فی ارض فارس»: من در جبل زاده شده‌ام و در فارس بزرگ شده‌ام.[۲] در خبر دیگری آمده است: «کان رجل من ملوک اهل الجبل یاتی الصادق علیه‌السلام فی حجه کل سنه فینزله ابوعبدالله فی داره»: فردی از ملوک جبل هر سال در حج نزد امام صادق می‌آمد و آن حضرت او را در منزلش فرود می‌آورد. در ادمه این روایت آمده است: «چون سفر این فرد طول کشید. آن حضرت برای وی در مدینه خانه‌ای خرید».[۳]

گاهی برخی از اصحاب امامان به شهرهای ایران مهاجرت می‌کردند و در آنها مقیم می‌شدند، چنان‌که عطاءبن‌جبله کوفی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام به جبل منتقل شد.[۴]

هواخواهی برخی از مردمان جبل از امامان موجب شده بود برخی امامان علیهم‌السلام در این منطقه وکیل داشته باشند، چنان‌که فارس‌بن‌حاتم قزوینی از وکلای سرشناس امام هادی علیه‌السلام، نخست در جبال عهده‌دار وکالت بود و پس از آن تا خیانت و طردشدنش از سازمان وکالت در سامرا عهده‌دار این منصب بوده است.[۵]

---

۱. مناقب الطالبین؛ ج ۲، ص ۶۸۵. ابن‌حمزه طوسی؛ الثاقب فی المناقب؛ ص ۴۱۵. محمدبن‌جریر طبری؛ دلایل الامامه؛ ص ۱۳۰. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۲۲۲. محمدبن‌حسین رازی؛ نزهة الکرام، ص ۲، ص ۷۲۷.

۲. محمدبن‌یعقوب کلینی، الکافی؛ ج ۲، ص ۴.

۳. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۲۳۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۷، ص ۱۳۴. عزیزالله عطاردی؛ مسندالامام الصادق؛ ج ۱، ص ۴۲.

۴. عبدالحسین شبستری؛ الفائق فی رواه و اصحاب الامام الصادق علیه السلام؛ ج ۲، ص ۳۷۱.

۵. ر.ک: احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۲۰۸. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۵۲۰. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۳۶۵. محمدرضا جباری؛ سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم‌السلام؛ ج ۱، صص ۲۷ و ۹۵.

در ادامه به برخی از شهرهای جبال که هواداران اهل‌بیت علیهم‌السلام در آنها حضور داشتند، اشاره می‌شود:

۱ـ۲. قم

این شهر نخستین ناحیه‌ای است که در ایران با مهاجرت گروهی از شیعیان کوفه به آن، پذیرای مذهب تشیع شد و مردم آن با اهل‌بیت علیهم‌السلام ارتباط نزدیکی داشتند، به‌گونه‌ای که از دوران صادقین علیهما‌السلام به این طرف، لقب قمی در آخر اسم شماری از اصحاب ائمه علیهم‌السلام به چشم می‌خورد. اینان اشعری‌های عرب‌تباری بودند که در قم می‌زیستند. جد آنان، مالک‌بن‌عامربن‌هانی از صحابه بود که در نبرد صفین، در صف یاران علی علیه‌السلام قرار داشت. سائب پسر مالک نیز از یاران آن حضرت بود. همو بود که به عبدالله‌بن‌مطیع عدوی کارگزار عبدالله‌بن‌زبیر (سال ۶۴ـ۶۵ ق) بر کوفه گفت باید به سیره علی علیه‌السلام عمل کند.[1] سائب در جریان قیام مختار، نقشی فعال داشت و از مردم برای مختار بیعت می‌گرفت و همراه او کشته شد. سائب برادری به نام سعد داشت که جد عرب اشعریِ مهاجر به قم دانسته شده است.[2] احوص و عبدالله فرزندان سعد نخستین کسانی از خاندان اشعری بودند که به قم مهاجرت کردند.

بنابر نوشته یاقوت حموی: «مصّرها طلحة‌بن‌الاحوص الاشعری»: طلحة‌بن‌احوص نخستین فرد از اشعریان است که شهر قم را (در سال ۸۳ ق و یا ۹۴ ق) بنیان نهاد.[3] البته این گزارش قابل قبول نیست؛ زیرا قدمت این شهر به

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج۵، ص ۲۲۰ـ۲۲۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۶، ص ۹۲.

۲. حسن‌بن‌محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص ۲۹۰.

۳. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۴، ص ۴۵۰. حسن‌بن‌محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص ۲۴۰. البته این سخن معارض دارد. ر.ک: سفرنامه ابوالف در ایران؛ ص ۷۱. ابن‌حوقل؛ صورة الارض؛ ص ۳۷۰.

پیش از اسلام می‌رسد. موسی‌بن‌سعد که صحابی امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام بود[۱] و در کوفه تربیت شده بود، و به‌عنوان فردی امامی به قم مهاجرت کرد و تشیع را بدان نقطه آورد.[۲] گفته شده تعداد شانزده نفر از اشعری‌ها از امامان روایت نقل کرده‌اند و ایشان را دیده‌اند.[۳]

قم ملجأ و پناهگاهی برای شیعیان شمرده می‌شد. با توجه به دوری قم از مرکز خلافت و نیز رواج تشیع در آن، این شهر نقش پناهگاه را برای یاران اهل‌بیت علیهم‌السلام ایفا می‌کرد؛ برای نمونه زمانی که یوسف‌بن‌عمر ثقفی (حاکم اموی عراق)، محمدبن‌علی کوفی را که از موالی خاندان اشعری بود، به قتل رساند، عبدالرحمن فرزند او، همراه فرزندش خالد از کوفه به قم، هجرت کردند و در روستای «برق رود» ساکن شدند.[۴] احمدبن‌محمدبن‌عیسی اشعری قمی از صحابه امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام و نیز عسکریین علیهما‌السلام است به نقل کشی، وی با امام عسکری مکاتبه کرده است. کشی نامه‌ای از وی درباره بعضی منحرفان شیعه خطاب به امام ذکر می‌کند.[۵] احمدبن‌محمد تألیفات فراوانی در حدیث از خود بر جای گذاشته است.[۶]

محمدبن‌حسن صفار قمی (م ۲۹۰) از صحابه امام عسکری علیه‌السلام و در ارتباط نزدیک با ایشان بود، به طوری که برای یافتن پاسخ مسائل خود در ابواب فقهی، بارها به آن حضرت رجوع می‌کرد. او پاسخ این مسائل را که از امام دریافت کرده

---

۱. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص۳۰۷. ر.ک: محمدبن‌خالد برقی؛ طبقات الرجال؛ ص ۳۰.

۲. حسن‌بن‌محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص۲۷۸ ـ ۲۷۹. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۴، ص۳۹۷ ـ ۳۹۸.

۳. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۱۸۹ ـ ۱۹۱.

۴. احمد بن علی نجاشی؛ رجال نجاشی، ص ۷۶. عزیز الله عطاردی؛ مسند الامام الجواد؛ ص ۲۵۹.

۵. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۴۳۵.

۶. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الجواد؛ ص ۲۶۵.

بود، در رساله‌هایی گردآوری و تدوین کرد.[۱] علی‌بن‌ابراهیم قمی (زنده تا سال ۳۰۷ق) نیز از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته شده است.[۲]

حسین‌بن‌روح کتاب التأدیب را نزد علمای قم فرستاد و از آنان خواست تا کتاب را بررسی کنند و ببینند آیا چیزی برخلاف نظر آنان دارد. فقیهان قم پس از مطالعه کتاب، به صحت تمام مطالب آن، به جز یک مسئله که آن را متذکر شدند، اذعان کردند.[۳]

سعدبن‌عبدالله اشعری نیز از اصحاب امام عسکری علیه‌السلام بود.[۴] ازدیگر بزرگان این شهر علی‌بن‌بابویه قمی(۳۲۹ق) است که در سفرهایش به بغداد نزد ابن‌روح نائب سوم امام مهدی علیه‌السلام می‌رفت و مسائل خود را پرسید و در مواقع دیگر با او مکاتبه داشت و نزد امام عصر علیه‌السلام از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود، به‌گونه‌ای که وفات او را در قم، امام زمان علیه‌السلام به نائب چهارمش سَمری اعلام کرد.[۵]

در گزارشی آمده است محمدبن‌داوود قمی و محمد طُلحی از قم و بلاد تابع آن، اموال و اخباری درباره وضعیت آن سامان به امام، می‌رساندند،[۶] چنان‌که یکی از اتهامات آن حضرت این بود که اموالی از طرف مردم قم برای او فرستاده می‌شود.[۷]

در قم مردم املاک بسیاری را وقف اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌کردند چنان‌که اشعریان

---

۱. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص۳۴۶. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص۲۵۲.
۲. ابوالقاسم خویی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج۱۱، ص۲۰۳.
۳. محمدبن حسن طوسی؛ الغیبه؛ ص۳۸۹.
۴. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص۲۲۰.
۵. همان، صص۲۱۴و۲۶۱.
۶. قاضی عیاض؛ مشارق الانوار؛ ص۱۰۰. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الهادی؛ ص۴۵.
۷. محمدبن‌حسن طوسی؛ الامالی؛ ج۱، ص۲۸۲. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج۲، ص۴۵۱. ص۴۵۱. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الهادی؛ ص۳۷.

اولین شیعیانی بودند که آشکارا خمس اموال خود را به ائمه علیهم‌السلام دادند و اموال منقول و غیر منقول فراوانی وقف ایشان کردند.[۱] شاید از این‌رو بود که برخی امامان، وکلا و ناظرانی را برای اوقاف قم تعیین کرده بودند. از معروف‌ترین آنان، احمدبن‌اسحاق قمی[۲] است. صالح‌بن‌محمدبن‌سهل همدانی از اصحاب امام جواد علیه‌السلام نیز در قم رسیدگی به امور موقوفات را عهده‌دار بود.[۳]

قمی‌ها هر از چندی طی هیئتی محضر امامان می‌رسیدند، چنان‌که نمایندگان آنان پس از رحلت امام حسن عسکری علیه‌السلام طبق معمول گذشته برای تحویل وجوه شرعی و نامه‌ها به سامرا آمدند و سرانجام موفق به دیدار حضرت مهدی علیه‌السلام شدند. آن حضرت آنان را از مراجعه مجدد به سامرا منع کرد و فرمود در بغداد وکیلی نصب خواهد کرد و از این پس بایستی اموال و نامه‌ها را به وکیل بغداد تحویل دهند.

تاریخ قم درباره مناسبات اشعریان قم با امام می‌نویسد:

«دیگر از مفاخر ایشان وقف‌کردن این گروه عرب است که به قم بودند، از ضیعت‌ها و مزرعه‌ها و سرای‌ها تا غایت که بسیاری از ایشان هر چه مالک و متصرف آن بودند از مال و منال و امتعه و ضیاع و عقار، به ائمه علیهم‌السلام بخشیدند و ایشان اول کسانی‌اند که بدین ابتدا کردند و خمس از مال‌های خود بیرون کردند و به ائمه علیهم‌السلام فرستادند ... . دیگر از مفاخر ایشان آنکه ائمه علیهم‌السلام جمعی از اشعریان را گرامی داشتند و بدیشان هدایا و تحف فرستادند و بعضی را از ایشان کفن‌ها فرستادند،

---

۱. همان.

۲. حسن‌بن‌محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص ۲۱۱.

۳. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۴۸. محمدبن‌حسن طوسی؛ الغیبه؛ ص ۳۵۱. همو، الاستبصار؛ ج ۲، ص ۱۶۰ (وَ کَانَ یَتَوَلّی لَهُ الْوَقْفَ بِقُم).

مثل ابی‌جریر زکریابن‌ادریس و زکریابن آدم و عیسی‌بن عبدالله‌بن سعد و غیر ایشان که یادکردن اسامی ایشان به تطویل می‌انجامد و بعضی دیگر را از ایشان مشرف گردانیدند و تشریف فرستادند به انگشتری‌ها و جام‌ها تا غایت که دیگر اشعریان از دعبل لباس ابریشمین که رضا ﷺ بدو بخشیده بود، به مبلغ یک‌هزار مثقال طلا بخریدند و هر یکی پاره‌ای از آن بهر تیمن و طلب شفا بدان نمودند برگرفتند.[۱]

قم به‌عنوان یکی از مراکز عمده تشیع، پذیرای شیعیان مهاجر از دیگر مناطق نیز بود؛ مثلاً شماری از طایفه بجیله از طوایف شیعی عراق به قم مهاجرت کردند.[۲] نیز کسانی از بنی‌اسد یا موالی آنان مهاجرت کردند، مانند قاسم‌بن حسن‌بن علی‌بن یقطین.

اظهار آشکار اشعریان به مذهب امامیه و ترویج آشکار آن، آن هم در فضایی که خلفای عباسی شیعیان را به‌شدت تعقیب کردند، کار سترگی بود. آنان با ایجاد حوزه‌های درسی و علمی توانستند فقه اهل‌بیت ﷺ را آشکا را تبلیغ و ترویج کنند. بنابر نقل تاریخ قم، موسی‌بن عبدالله‌بن سعد نخستین فرد از این خاندان بود که به صورت آشکار تشیع را تبلیغ کرد. وی تربیت شدهٔ کوفه و از امامیه بود.[۳]

حمایت مالی اشعریان از اهل‌بیت ﷺ نقش مهمی در حفظ و گسترش مکتب تشیع داشته است. امتیاز دیگر آنان پناه‌دادن به طالبیانی بود که از ستم عباسیان به ایشان پناهنده می‌شدند. آنان سعی در برآوردن حوائج مادی پناهندگان داشتند و آنان را مورد تکریم و احترام قرار می‌دادند. این سلوک پسندیده موجب

---

۱. حسن‌بن محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص۲۷۹. درباره دعبل و قمی‌ها ر.ک: محمدبن عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۵۰۵. مفید؛ الارشاد؛ ج۲، ص۲۶۴.

۲. احمدبن علی نجاشی؛ الرجال؛ ص۶۷. محمدبن حسن طوسی؛ الفهرست؛ ص۳۱.

۳. حسن‌بن محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص۲۷۸.

روی‌آوری سادات به قم شد، چنان‌که در کتاب منتقلة الطالبیین، نام بیش از سی نفر از ایشان با فرزندانشان آمده است.[۱] همچنین وجود نزدیک به چهارصد امامزاده در قم بیانگر ورود طالبیان به این شهر است.[۲]

قرائن نشان می‌دهد همراه اشعری‌ها موالی آنان نیز به قم مهاجرت کردند، مانند محمدبن‌احمدبن‌ابی‌قتاده که در شمار محدثان شیعی است[۳] یا خاندان برقی که از موالی اشعری‌هایند.[۴] یاسر خادم، خادم امام رضا ﷺ از موالی حمزة‌بن‌یسع اشعری است.[۵]

محمدبن‌اورمه کتابی در رد غلات تألیف کرد که قمی‌ها آن را متهم به غلوکردند که امام هادی ﷺ نوشته‌ای در دفاع از او فرستاد و از او دفع اتهام کرد.[۶]

در گزارشی آمده است علی‌بن‌احمد دلال قمی برای ادای احترام خدمت ابوجعفر محمدبن‌عثمان رسید. چنین حکایتی برای محمدبن‌علی‌بن‌اسود قمی نیز آورده شده است.[۷]

۲ـ۲. کاشان

در دوره مورد بحث، این شهر عملاً تابع قم بوده است و از لحاظ مذهبی، تأثیرپذیر از آن بوده است.

---

۱. ابراهیم بن‌ناصر طباطبا؛ منتقلة الطالبیین؛ ص۳۳۳ـ۳۳۹.

۲. دائرة المعارف تشیع؛ ج۲، ص۱۹۹. در خصوص روابط اشعریان با امامان معصوم ﷺ ر.ک: تاریخ تشیع در ایران؛ ج۲، ص۱۷۲ـ۱۷۶.

۳. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص۳۳۷، ش۹۰۲.

۴. ابن‌داوود؛ رجال؛ ص۵۰۳.

۵. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص۵۳.

۶. ابوالقاسم خویی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج۱۵، ص۱۱۵.

۷. محمدبن‌حسن طوسی؛ الغیبه؛ ص۳۶۵ـ۳۶۶.

البته شیعه‌شدن شهر بیشتر مربوط به قرن سوم به بعد است، چنان‌که در قرون بعد جغرافی‌دانان و مورخان، کاشان را از جمله شهرهای شیعی بر شمرده‌اند.[۱] علاوه بر نزدیکی کاشان به قم و قرارگرفتن آن در یک واحد سیاسی، برخی عوامل دیگر نیز در گرایش مردم آن شهر به تشیع نقش داشته است. از جمله این عوامل کارگزاری برخی از محبان اهل‌بیت علیهم‌السلام در آن شهر است.[۲]

گویند عماربن‌یاسر که مدت کوتاهی کارگزار خلیفه دوم (عمر) در کوفه بود، عروةبن‌زید طائی را با عنوان کارگزار به ری و دیلم فرستاد و او پس از فتح مناطقی در قم و کاشان مقیم شد.[۳] در نقل دیگر آمده است مالک اشتر پس از اخراج سعیدبن‌عاص اموی کارگزار عثمان در کوفه، افرادی از جمله عروةبن‌زید طائی را به مناطق یادشده فرستاد.[۴] عروه با امیرمؤمنان علیه‌السلام در نبرد صفین حضور حضور داشت[۵] و از ارادتمندان آن حضرت بود.

فردی به نام وثاب در جریان فتوحات، اسیر و سهم عبدالله‌بن‌عباس شد و بعداً به کاشان بازگشت. شیخ طوسی وثاب را شیعه دانسته است. او احادیثی درباره اهل بیت علیهم‌السلام دارد.[۶]

عیسی‌بن‌عمر (عمرو کاشانی) از موالی انصار و از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بود و به مدت چند سال خادم آن حضرت به شمار می‌رفت.[۷] نیز فردی به نام

---

۱. ر.ک: زکریابن‌محمد قزوینی؛ آثار البلاد و اخبار العباد؛ ص۴۳۳. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۴، ص۲۹۶. حمدالله مستوفی؛ نزهة القلوب؛ ص۶۷ـ۶۸.

۲. ر.ک: مصطفی صادقی؛ کاشان در مسیر تشیع؛ ص۵۶.

۳. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج۲، صص۳۰۴ و ۳۱۳. ابن‌حزم؛ جمهرة انساب العرب؛ ص۴۰۴.

۴. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج۶، ص۱۵۸. ابن‌حزم؛ جمهرة انساب العرب؛ ص۴۰۴. نیز نیز ر.ک: مصطفی صادقی؛ کاشان در مسیر تشیع؛ ص۵۶.

۵. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج۴، ص۴۰۴.

۶. مصطفی صادقی؛ کاشان در مسیر تشیع؛ ص۵۸.

۷. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ صص۲۵۸ و ۲۶۶.

ابن‌شیره با امام هادی علیه‌السلام مکاتباتی داشت و به مدینه رفت‌وآمد می‌کرد. او همچنین از امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل روایت کرده است.[۱] از دیگر شیعیان و طرفداران اهل‌بیت علیهم‌السلام در کاشان می‌توان از ابراهیم‌بن‌شیبه اسدی و علی‌بن‌عیسی کاشانی نام برد. در پاره‌ای از روایات از فردی به نام محمدعلی کاشانی نام برده شده که در باب توحید از امام هادی علیه‌السلام پرسش نموده است.[۲]

حسین‌بن‌حمدان که پایه‌گذار دولت شیعی آل حمدان است، مدتی (در سال ۲۹۴) امیر قم و کاشان بود.[۳]

سادات و علویان نیز از دیگر عوامل ورود تشیع به این شهر محسوب می‌شوند. امامزاده علی‌بن‌محمد باقر علیه‌السلام اردهال یکی از آنان است که بعدها بارگاه مجللی در روستای اردهال کاشان برای او ساخته شد. بنابه نوشته قزوینی درباره مذهب کاشانی‌ها: «اهلها شیعه امامیه غالیه جدا»، این نویسنده در اشاره به سنت مرسوم در این شهر، به انتظار مردم آن شهر درباره ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام پرداخته است.[۴] یاقوت حموی نیز می‌نویسد: «اهلها کلهم شیعه امامیه».[۵] مستوفی نیز به شیعه‌بودن آنان اشاره دارد.[۶] این گزارش‌ها حاکی از ریشه‌دار بودن تشیع در کاشان است.

۳ـ۲. تفرش (طبرس)

این منطقه نیز از جمله مناطق مجاور شهر قم است و مردم آن از همان قرون

---

۱. محمدبن‌حسن حر عاملی؛ وسایل الشیعه؛ ج ۲۰، ص ۲۶۵. سیدمصطفی تفرشی؛ نقد الرجال؛ ج ۳، ص ۲۷۲.

۲. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۱۰۲. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ التوحید؛ ص ۱۰۱.

۳. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۴. زکریابن‌محمد قزوینی؛ آثار البلاد و اخبار العباد؛ ص ۴۳۲.

۵. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۴، ص ۲۹۶.

۶. حمدالله مستوفی قزوینی؛ نزهة القلوب؛ ص ۶۷ـ۶۸.

نخستین اسلامی مذهب شیعه اثنی‌عشری داشته‌اند. بنابه نوشته مستوفی: «مردم آنجا شیعه اثنی‌عشری بوده، از قدیم‌الایام همین مذهب را داشته‌اند».[۱] نیز گفته شده عمده ساکنان تفرش سادات حسینی هستند و از مکه مهاجرت کرده، در آنجا ساکن شدند.[۲] اهالی فراهان نیز که در مجاورت تفرش قرار داشتند، شیعه بودند. مستوفی آنان را به‌غایت متعصب دانسته است.[۳] وجود شیعیان در این مناطق، ارتباط با امامان شیعه را در پی داشت. هرچند از خود تفرش و ارتباط مردم آن با ائمه گزارش مستقلی در دست نیست، با توجه به قرارگرفتن این شهر در محدوده جبال و وجود گزارش‌هایی از ارتباط اهل جبال با امامان، می‌توان حدس زد برخی از ارتباط‌ها مربوط به شیعیانِ این منطقه بوده است.

۳ـ۲. آوه

این شهر حد فاصل قم به ساوه قرار دارد و به دلیل پیوندی که با قم داشته، احتمالاً تشیع اهالی آن، متأثر از آن شهر بوده است.[۴] مهاجرت سادات علوی به آوه همانند قم، حاکی از رواج چشمگیر مذهب تشیع در آن شهر است.[۵] از نوشته‌های کسانی چون قزوینی و یاقوت حموی شیعه‌بودن مردم آوه فهمیده می‌شود:[۶] «و آوه

---

۱. ر.ک: مرتضی سیفی قمی تفرشی؛ سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش؛ ص۲۹.

۲. اعتماد السلطنه؛ مرآة البلدان؛ ج ۱، ص۷۵۶.

۳. مستوفی قزوینی، نزهه القلوب؛ ص۶۹.

۴. برای اطلاع بیشتر ر.ک: محسن الویری؛ مروری بر جغرافیای آوه مهد تشیع ایران؛ ص۲۷. محمدرضا جباری؛ سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه ﷺ؛ ج ۱، ص۱۱۵.

۵. حسن‌بن‌محمد قمی؛ تاریخ قم؛ صص ۲۲۲، ۲۳۰ ـ ۲۳۱. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص۲۱۶.

۶. یاقوت حموی؛ آثار البلدان؛ ص۲۸۳. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۵۰ و ج ۳، ص۱۷۹. حمدالله مستوفی؛ نزهة القلوب؛ ص ۶۲ ـ ۶۳.

أهلها شیعة امامیه»، تمامی مردم آبه شیعه‌اند: «اهل آبه کلهم شیعه».[۱]

مطابق گزارش‌هایی، اهالی آوه با ساوه‌ای‌ها که در تسنن تعصب داشتند، دائماً درگیر بودند،[۲] البته بنابر نوشته مستوفی، اهالی خود ساوه سنی، اما روستاهای اطراف آن شیعه اثنی‌عشری بوده‌اند.[۳]

بنابر گزارشی، فردی از آوه، اموالی را برای امام غایب علیه‌السلام فرستاد؛ ولی شمشیری را که جزو اموال بود به علت فراموشی جا گذاشت. وقتی اموال را به ناحیه تحویل داد، طی نامه‌ای ضمن اعلام وصول اموال به وی درباره شمشیر فراموش‌شده تذکر داده شد.[۴] از این گزارش شاید وکالت این شخص در آبه را بتوان فهمید.

مطابق نقل صدوق، در عصر غیبت صغری و در زمان سفارت حسین‌بن‌روح نوبختی، سفیر سوم در بغداد، زنی از آبه به بغداد آمد و ضمن دیدار با جعفربن‌متیل (دستیار سفیر سوم امام در آن شهر) عرضه داشت مایل است شخصاً مال همراه خود را به سفیر تحویل دهد؛ ازاین‌رو از وی تقاضا مترجمی کرد تا کلام او را برای حسین‌بن‌روح ترجمه کند. وقتی آن زن به همراه مترجم و جعفربن‌متیل نزد ابن‌روح رفت. سفیر امام با لهجه فصیح آبی (آوجی) شروع به تکلم کرد و دیگر نیازی به ترجمه نبود. زن پس از تسلیم مال، به دیار خود بازگشت.[۵]

گویند مردم آوه و قم برای زیارت مرقد مطهر امام رضا علیه‌السلام به مشهد سفر

---

۱. زکریابن‌محمد قزوینی؛ آثار البلاد و اخبار العباد؛ ص۲۸۳ـ۲۸۴.

۲. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۱، ص۵۱.

۳. حمدالله مستوفی؛ نزهة القلوب؛ ص۶۲ـ۶۳.

۴. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۲۳. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه فی معرفة الأئمه؛ ج۳، ص۳۵۰. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۵۱؛ ص۲۹۹.

۵. محمدبن حسن طوسی؛ الغیبه؛ ص۳۲۱. شیخ صدوق؛ کمال الدین؛ ج۲، ص۲۷۱ـ۲۷۲.

می‌کردند و امام هادی علیه‌السلام نیز آنان را در قبال این عمل با وصف «مغفور لهم» یاد می‌کرد.[۱]

۵ـ۲. ری

این شهر از جمله شهرهای باستانی ایران است که در سال ۲۲ قمری به دست مسلمانان افتاد. پس از آن بنای قدیمی آن خراب و شهر جدیدی ساخته شد.[۲] تا پیش از سقوط امویان در سال ۱۳۲ قمری مردم این شهر آشنایی چندانی با اهل‌بیت علیهم‌السلام نداشتند. ممکن است دلیل این امر، حکومت کسانی مانند کثیربن‌شهاب باشد که بنی‌امیه، او را منصوب کرده بودند. این دوره را می‌توان دوره دوری از تشیع نامید؛[۳] هرچند در اواخر حکومت بنی‌امیه برخی از مردم این شهر با فرزند امام سجاد علیه‌السلام زیدبن‌علی‌بن‌الحسین بیعت کرده بودند.[۴] پس از انقراض بنی‌امیه و با انتشار اخبار فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام که توسط کسانی چون عبدالله‌بن‌عبدالقدوس که از کوفه وارد این شهر شده بودند، تشیع آرام‌آرم گسترش یافت.

وجود مقبره‌ای منسوب به حمزه‌بن‌موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام و برخی دیگر از اولاد امام در این شهر، وجود تشیع در این شهر را اثبات می‌کند.

به موجب نقلی، در زمان حکومتِ یکی از منشیان یحیی‌بن‌خالد برمکی بر ری، فردی از اهل آنجا به حکوت بدهکار بود. و ترس از آن داشت که به پرداخت آن ملزم شود. در عین حال به به وی گفته شده بود، حاکم ری

---

۱. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۲۶۰.
۲. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۲۴.
۳. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ص ۲۴۵.
۴. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص ۱۳۲.

شیعه‌مذهب است؛ اما بدهکار همچنان از اظهار مطلب خود نزد حاکم واهمه داشت که چه بسا او بر این مذهب نباشد. سرانجام فرد یادشده در سفر حج با امام کاظم ﷺ دیدار کرد و نزد آن حضرت از وضعیت خود شکوه کرد. امام هفتم نامه‌ای نوشت تا آن را به حاکم ری تحویل دهد. متن نامه چنین است: «بدان که زیر عرش خداوند سایه‌ای وجود دارد که کسی را توان آسایش در زیر آن نیست مگر آنکه در حق برادر خود خدمتی بکند یا مشکلی را از او بردارد یا سروری در قلب او وارد کند. این شخص برادر توست».

ناقل این خبر می‌گوید: من به شهر باز گشتم، شبانگاه نزدی حاکم رفته و اجازه ورود خواستم و خود را فرستاده صابر (امام کاظم ﷺ) معرفی کردم. پای‌برهنه نزد من آمده و در را گشود و مرا در بغل گرفت و مرتب چشم مرا می‌بوسید و از من درباره دیدارم با آن حضرت پرسش می‌کرد. من نیز سلامتی امام را به او گفتم و وی شاد شد. آن‌گاه دستور داد تا اموال و لباس‌ها آوردند. دینارها و لباس‌ها را یک‌یک به دست من می‌داد و هر بار می‌گفت: ای برادر راضی شدی؟[1]

در گزارشی از مفضل‌بن‌عمر آمده است: دو مرد خراسانی از اصحاب امام صادق ﷺ مقداری مال از خراسان به قصد مدینه حمل می‌کردند و همواره مواظب بودند. در شهر ری یکی دیگر از اصحاب آن حضرت با آن دو دیدار کرد و کیسه‌ای که حاوی دو هزار درهم بود به آنان داد تا به امام برسانند. آنان اموال را تا نزدیکی مدینه حمل کردند و در نزدیکی شهر متوجه شدند کیسه‌ای که شخص به آنان تحویل داده، مفقود شده است و از این جهت غمناک شدند. هنگامی که به

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج۴۸، ص۱۷۶ و ج۷۴، ص۲۱۳. ابن فهد حلی؛ عدة الداعی؛ ص۱۷۹.

محضر امام رسیدند، کیسه را نزد آن حضرت یافتند.[۱]

حربن‌عثمان همدانی می‌گوید: جمعی از اصحاب ما از مردم ری بر امام جواد علیه‌السلام وارد شدند که در میان آنان یک نفر زیدی مذهب نیز وجود داشت. در این میان، آن مرد زیدی (که به نحوی متوجه علم امام شده بود) خطاب به آن حضرت گفت: شهادت می‌دهم به یگانگی خدا و نبوت پیامبرش و شهادت می‌دهم که شما حجت خداوند هستید.[۲] راوندی و برخی دیگر نیز به ارتباط برخی از مردم ری با امام جواد علیه‌السلام اشاره کرده‌اند.[۳]

در میان اصحاب امام هادی علیه‌السلام کسانی چون محمد رازی، ابومحمد رازی، احمدبن‌اسحاق و سهل‌بن‌زیاد آدمی رازی به چشم می‌خورند. سهل راوی احادیثی از امامان جواد و عسکریین علیهماالسلام است. وی متهم به غلو شده و برخی او را تضعیف کرده‌اند و سبب اخراج وی از قم را همین مطلب می‌دانند که از آنجا به ری رفت.[۴]

ورود عبدالعظیم حسنی صحابی معروف امامان جواد علیه‌السلام و هادی علیه‌السلام و امام حسن عسکری علیه‌السلام تأیید دیگری بر پیروی برخی از اهل ری از اهل‌بیت علیهم‌السلام است. گویا وی به دستور امام هادی از طبرستان به ری آمده بود و نمایندگی آن حضرت را بر عهده داشته است.[۵] این امامان همگی اصحابی با نسبت «رازی» داشته‌اند.

---

۱. محمدرضا جباری؛ سازمان وکالت؛ ص۱۱۸.

۲. ابن‌حمزه طوسی؛ الثاقب فی المناقب؛ ص۲۰۸. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الجواد علیه‌السلام، ص۱۲.

۳. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج۲، ص۶۶۹. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۵۰، ص۴۴ـ۴۵.

۴. ر.ک: محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۵۶۶. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص۱۸۶. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۱۵۵.

۵. ابراهیم‌بن‌ناصر طباطبا؛ منتقلة الطالبین؛ ص۵۷.

امارت ابوالحسن احمدبن حسن مادرانی (ماذرائی) بر ری در سال ۲۷۵ق که اعتقاد به شیعه اثنی‌عشری داشت، روند گسترش تشیع را شتاب بخشید،[۱] چنان‌که عبدالرحمان‌بن‌ابی‌حاتم رازی (۲۴۰ـ۳۲۷) کتابی در فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام برای او نوشت. احمدبن حسن مادرانی با احمدبن محمدبن خالد برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰) از علمای شیعی عصر غیبت، معاشرت و دوستی داشت، چنان‌که پس از اخراج برقی از قم، وی به مادرانی پناه برد.[۲]

کلینی به نقل از بدر غلام مادرانی آورده است: او اموالی نزد یکی از وکلای امام عصر فرستاده است.[۳] البته قبل از مادرانی، علویان طبرستان حدود سی سال در این منطقه حضور داشتند[۴] و قطعاً زمینه گرایش مردم به تشیع را فراهم کردند؛ اما شاید اقدام مادرانی در تبلیغ مذهب امامیه می‌توانست واکنشی در برابر علویان زیدی‌مذهب تلقی شود که در صدد توسعه قلمرو خود بودند. گفتنی است به احتمال زیاد، خاندان ماذرائی (مادرائی) ایرانی بودند، منسوب به قریه ماذرایا و یا مادرایا در بصره در بالای واسط و مقابل نهر سابوس.[۵]

اهل بیت علیهم‌السلام در ری اصحابی داشتند. شاهد این امر، ذکر لقب «رازی» در مقابل اسامی تعدادی از اصحاب امامان ـ از امام باقر علیه‌السلام به بعد ـ در منابع رجالی است. آنان یا اهل ری بودند و یا در آن شهر مقیم بوده، به رازی شهرت یافتند. حسین‌بن‌محمد رازی، علی‌بن‌عثمان رازی و عمروبن‌عثمان رازی و

---

۱. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۳، ص ۱۲۱.

۲. آقا بزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج ۲۴، ص ۳۲۲.

۳. محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۲۲.

۴. ابوالفداء بن کثیر؛ البدایه و النهایه؛ ج ۱۱، ص ۶.

۵. به نقل یعقوبی، قریه ماذرایا منزل اشراف عجم (ایرانی‌ها) بوده است. (ر.ک: محمدبن یعقوب یعقوبی؛ البلدان؛ ص ۱۵۸. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۵، ص ۴۰. حدود العالم؛ ص ۱۶۰).

بکربن‌صاحل[۱] از آن جمله‌اند. آنان از اصحاب امام کاظم ﷺ و با آن حضرت مرتبط بودند. در میان اصحاب امام رضا ﷺ نیز به نام برخی از مردم ری مانند ابوالحسین، حسن‌بن‌عبدالله و عبدالله‌بن‌محمد رازی برمی‌خوریم.[۲] درباره مناسبات امام نهم ﷺ با برخی شهروندان ری نیز اخباری ارائه شده است،[۳] کسانی چون محمدبن‌اسماعیل رازی و منصوربن‌عباس رازی که در بغداد سکونت داشته است. وجود وکیلان امام دوازدهم در ری نیز ارتباط نزدیک شیعیان این شهر با امام را نشان می‌دهد. یکی از این وکیلان محمدبن‌جعفر اسدی بود که به عدالت و وثاقت شهرت داشت و امام مردم را برای حل مشکلات دینی و مسائل مذهبی به وی ارجاع می‌داد.[۴]

در گزارشی آمده است: شماری از شیعیان ری به نزد امام رسیده، و با آن حضرت دیدار داشتند.[۵] علی‌بن‌محمدبن‌ابراهیم رازی کلینی معروف به علان (دایی شیخ کلینی) ارتباط نزدیکی با امام عصر ﷺ داشت.[۶] و نامه‌های متعددی به امام نوشت و در آخرین نامه‌اش درباره رفتن به سفر حج با آن حضرت مشورت کرد. از تالیفات وی کتابی به نام اخبار القائم است.[۷] گفته شده جمعی از اهل ری نزد امام صادق ﷺ آمدند و گفتند ما از مردمان ری هستیم.[۸]

---

۱. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۱۰۹. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الکاظم ﷺ؛ ج ۳، صص ۳۶۶،۴۷۰ و ۲۴۷.

۲. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الرضا ﷺ؛ ج ۲، صص ۵۱۵، ۵۲۵ و ۵۷۳.

۳. همو، مسند الامام الهادی ﷺ؛ ص ۱۲۸.

۴. محمدبن‌حسن طوسی؛ الغیبه؛ ص ۴۱۵ ـ ۴۱۶.

۵. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ص ۴۴۲.

۶. سیدمصطفی تفرشی؛ نقد الرجال؛ ج ۳، ص ۲۹۱.

۷. همان، ج ۳، ص ۲۹۱.

۸. حسن‌بن‌محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص ۲۱۵. طی این ملاقات، امام از دفن فرزندی از فرزندانش به نام فاطمه در قم خبر داد.

۶ـ۲. همدان

شهر همدان به‌رغم شهرت در سنی‌گری، برخی از مردم آن با امامان در ارتباط بودند. این ارتباط از زمان امام صادق علیه‌السلام برقرار بود، چنان‌که در خبری آمده است: فردی از این شهر خدمت امام ششم رسید.[۱] در گزارش دیگر، بنو راشد از خاندان ساکن در این شهر را بر مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام دانسته‌اند.[۲] همدان از جمله مناطق ایران است که برخی از ائمه علیهم‌السلام در آن وکیل داشتند، چنان‌که امام جواد علیه‌السلام از طریق وکیل خود ابراهیم‌بن‌محمد همدانی با پیروان خود در ارتباط بود. ابراهیم از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما‌السلام نیز بود.[۳] در منابع به دو مورد از مکاتبات امام جواد علیه‌السلام با ابراهیم اشاره شده است. در یکی از این نامه‌ها امام جواد در جواب نامه ابراهیم که از مزاحمت و اذیت دشمنی به نام سمیع به آن حضرت شکایت کرده بود، نوشت: خداوند در یاری تو نسبت به کسی که به تو ظلم کرده، تعجیل نموده و تو را در این مشکل کفایت نماید و بر تو باد بشارت و نصرت سریع[۴] الهی و اجر اخروی و بسیار خدای را سپاس گوی.[۵]

ابراهیم در برهه‌ای از دوران مسئولیتش، نظارت بر منطقه قم و حومه را نیز بر عهده داشته است.[۶] پس از درگذشت ابراهیم، فرزندان و نوادگان او وکالت ناحیه مقدسه را عهده‌دار بودند.[۷] امام هادی علیه‌السلام نیز به وکیل خود در آن شهر می‌نویسد:

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۷۴، ص ۲۲۲.

۲. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ج ۲، ص ۱۸۷. ابن‌حمزه طوسی؛ الثاقب فی المناقب؛ ص ۶۰۵. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۲، ص ۹۳.

۳. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ صص ۳۶۸، ۳۹۷ و ۴۰۹.

۴. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۶۱۰.

۵. همان، ص ۶۱۱. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۲۶۵.

۶. ابن‌شهرآشوب مازندرانی؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۳۹۷.

۷. ابوالقاسم خویی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج ۱۷، ص ۲۳۵.

«من سفارش شما را به دوستداران خود در همدان کرده‌ام». در میان اصحاب ائمه علیهم‌السلام برخی ملقب به همدانی هستند.

۷ـ۲. قزوین

این شهر، از شهرهای بزرگ جبال محسوب می‌شد و در منابع به «دار السنه» مشهور بوده است؛[1] اما کسانی از اصحاب و یاران اهل‌بیت علیهم‌السلام در آن ساکن بودند؛ برای نمونه در گزارشی آمده است داودبن‌سلیمان قزوینی از اصحاب امام رضا علیه‌السلام بود. بنا به نوشته رافعی آن حضرت در مسیر خود به خراسان در خانه او اقامت کرد؛[2] اما آنچه مشهور است این است که ثامن الحجج از راه جنوب ایران به مرو سفر کرده است.

از اصحاب امام هادی علیه‌السلام نیز کسانی در قزوین ساکن بودند.[3] وجود لقب قزوینی برای تعدادی از اصحاب ائمه مؤید سکونت شیعیان در این شهر است. بالغ بر پنجاه نفر از اصحاب ائمه ملقب به قزوینی هستند. ابو عبدالله قزوینی از اصحاب امام باقر علیه‌السلام[4] ابومحمد قزوینی و احمدبن‌حاتم‌بن‌ماهویه هر دو از اصحاب امام رضا علیه‌السلام، ابوغانم خادم امام عسکری علیه‌السلام، احمدبن‌حارث قزوینی (ازکسانی که امام عسکری را نیز دیدار کرده) و فارس‌بن‌حاتم که نخست از اصحاب و وکلای امام هادی علیه‌السلام بود، از آن جمله‌اند[5] امام هادی علیه‌السلام ابتدا به دلیل موقعیت فارس‌بن‌حاتم، صرفاً از وی بیزاری جست؛ اما بعد که پرده‌دری او رو به

---

۱. عبدالجلیل قزوینی؛ النقض؛ ص ۱۰۹.

۲. عبدالکریم‌بن‌محمد رافعی؛ التدوین فی اخبار قزوین؛ ج ۲، ص ۲۷۲.

۳. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۵۲۶. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در قزوین؛ ص ۱۴.

۴. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الباقر علیه‌السلام؛ ج ۶، ص ۳۲۸.

۵. محمدبن‌حسن قزوینی؛ ضیافة الاخوان؛ صص ۳۲، ۶۶، ۹۱، ۱۰۱ و ۱۰۳.

فزونی گذاشت، امام او را لعن و طرد کرد و سپس دستور قتلش صادر شد و فردی به نام جنید او را به قتل رساند.[۱]

جریان جلوگیری از سب امام علی ﷺ که به دستور امویان در تمام قلمرو اسلامی صورت می‌گرفت، مشهور است که در این شهر از آن جلوگیری شد.[۲] از کسانی چون مرداس و علی‌بن‌احمد قزوینی نام برده شده که موفق به دیدار امام عصر شدند.[۳] ابوجعفر عبدالله‌بن‌ابی‌غانم قزوینی نیز از وکلا بود. او با برخی از شیعیان درباره جانشین امام عسکری ﷺ مشاجره کرد و اعتقاد داشت آن حضرت جانشینی ندارد. در پی آن از ناحیه مقدسه توقیعی صادر شد و به تکذیب او پرداخت.[۴]

شیعیانِ این شهر در عصر غیبت نیز با وکلا و امام عصر ﷺ در ارتباط بودند و اموال و نامه‌هایی برای آنان می‌فرستادند.[۵] وقتی علی‌بن‌عمرو وکیل امام در قزوین به سامرا آمد و با فارس‌بن‌حاتم تماس گرفت تا وجوهات آن ناحیه را تقدیم دارد، اطلاعی از طرد ابن‌حاتم از سوی امام نداشت. عثمان‌بن‌سعید سفیر امام، هنگامی که متوجه این موضوع شد، به‌سرعت افراد خود را برای حفظ وجوهات فرستاد و علی‌بن‌عمر (یا عمرو وعطار) قزوینی را از تماس با فارس‌بن‌حاتم منع کرد.[۶]

---

۱. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۵۲۰ـ۵۲۴. نیز ر.ک: علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه فی معرفة الأئمه؛ ج ۲، ص ۱۱۶۲.

۲. عبدالکریم‌بن‌محمد رافعی؛ التدوین فی اخبار قزوین؛ ج ۱، ص ۵۴.

۳. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ص ۴۴۳.

۴. محمدبن‌حسن طوسی؛ الغیبه؛ ص ۲۸۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۳، ص ۱۷۸.

۵. احمدبن‌علی طبرسی؛ الاحتجاج؛ ج ۲، ص ۲۷۷.

۶. جاسم محمدحسین؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم؛ ص ۱۴۲. محمدرضا جباری؛ سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه ﷺ؛ ج ۱، ص ۱۲۲.

۸ـ۲. دینور

این شهر در هفتاد کیلومتری مغرب کنگاور ـ از شهرهای قدیمی ناحیه جبال به فاصله حدود بیست فرسخ به همدان ـ واقع شده بود.[۱] برخی از مردم آن بر مذهب اهل‌بیت ﷺ بودند. ابوالعباس احمدبن‌ابی‌روح دینوری (معروف به آستونه یا آستاره) ظاهراً از وکلای امام زمان ﷺ در آن شهر بوده است. وی اموال زنی را عهده‌دار شد تا به امام برساند. او قضیه مفصل دیدارش با وکیلان امام در بغداد را بیان کرده است.[۲] وی به قصد سفر حج از اردبیل وارد دینور شد و در آنجا با استقبال و خوشحالی مردم منطقه مواجه شد؛ زیرا در پی شهادت امام عسکری ﷺ، مردم در حیرت و سرگردانی فرو رفته بودند و جانشین حضرت را نمی‌شناختند؛ ازاین‌رو از احمد خواستند که شانزده هزار دینار از وجوه شرعی را به امام تحویل دهد.[۳] می‌تواند این گزارش حاکی از وجود شیعیان در منطقه دینور و مناسبات ایشان با دستگاه وکالت باشد.

به موجب خبری، در قرن چهارم هجری سادات فراوانی در شهر دینور زندگی می‌کردند. ابوالحسن علی‌بن‌عالم رئیس‌الشجاع دینوری، جد سادات اشراف است و تعداد ایشان در آن نواحی بسیار است.[۴] شیخ صدوق نام سه نفر از اهالی دینور را که موفق به دیدن امام مهدی ﷺ شدند، ذکر کرده است که نام آنان چنین است: حسن‌بن‌هارون، احمدبن‌اخیه، و ابوالحسن.[۵] ابومحمد حسن‌بن‌هارون‌بن‌عمران

---

۱. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۲، صص ۴، ۳۲۰ و ۴۴۵.

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۰، ص ۱۴۱.

۳. همان، ج ۵۱، ص ۳۰۰. تاریخ الغیبه الصغری؛ ص ۴۵۹.

۴. حسن‌بن‌محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص ۲۲۸.

۵. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ج ۲، ص ۴۴۳.

همدانی و پدرش ابوعبدالله هارون از وکلای امام در همدان بودند.[۱] نجاشی متذکر می‌شود که قاسم‌بن‌محمد همدانی، بسطام‌بن‌علی و عزیزبن‌زهیر کارگزاران فرعی در یک ناحیه در همدان بودند و وظیفه خود را تحت راهنمایی‌ها و دستورهای حسن‌بن‌هارون‌بن‌عمران همدانی انجام می‌دادند.[۲] بنابه نقلی، محمدبن‌هارون‌بن‌عمران همدانی، برادر وکیل همدان، مغازه‌های خود را وقف امام دوازدهم کرد و می‌خواست آنها را به وکیل حضرتش که هویت او برایش مجهول بود، بسپارد پس از آن محمدبن‌جعفر رازی، وکیل ری، دستوری دریافت کرد که به‌عنوان وکیل کل ایران این مغازه‌ها را به صورت وقف در اختیار بگیرد. این روایت نشان می‌دهد که ارتباط قوی بین وکلای ری و همدان وجود داشته و وکیل همدان تحت نظر رازی در مراتب تشکیلاتی به انجام وظیفه مشغول بوده است.[۳]

احمدابن‌اخیه و ابوالحسن نیز از دیگر شیعیان دینور دانسته شده‌اند که امام عصر را دیده‌اند.[۴] نیز از وکالت جعفربن‌عبدالغفار در دینور سخن به میان آمده است.[۵]

۹ـ۲. کرمانشاهان (قرمیسین)

نام برخی از منسوبان به این شهر، در میان نام‌های شیعیان اهل‌بیت ﷺ به چشم می‌خورد. محمدبن‌معقل عجلی قرمیسینی، از راویان حدیث برخی امامان،

---

۱. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ج ۱، ص ۲۴۲. سیدمصطفی تفرشی؛ نقد الرجال، ج ۴۴، ص ۲۱۲. جابلقی بروجردی؛ طرائف المقال؛ ج ۱، ص ۲۲۰.

۲. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۳۴۴.

۳. جاسم‌محمدحسین؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم(عج)؛ ص ۱۵۵. محمدرضا جباری؛ سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه ﷺ؛ ج ۱، ص ۱۲۰.

۴. محمدبن‌علی بن‌بابویه صدوق؛ کمال‌الدین؛ ص ۴۴۲ـ۴۴۳. محمدبن‌حسن حر عاملی؛ اثبات الهداة؛ ج ۵، ص ۲۹۶.

۵. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۲، ص ۶۹۸.

از آن جمله است. وی از راویان حدیث «الائمه اثنا عشر من اهل‌بیتی...» و برخی دیگر از روایات درباره حضرت ولی عصر است.[۱]

۱۰ـ۲. اصفهان

این شهر در دو سده نخست هجری در سنی‌گری مشهور بود و مذهب رایج در آن، مذهب حنبلی بود اما شماری از هواداران اهل‌بیت علیهم‌السلام و شیعیان نیز در آن حضور داشتند. ابراهیم‌بن‌شیبه اصفهانی که در اصل کاشانی بود، به‌احتمال مدتی طولانی در اصفهان زیسته است؛ ازاین‌رو ملقب به اصفهانی شده بود. عکس این مطلب نیز در مورد علی‌بن‌محمد کاشانی رخ داده است که از اصحاب امام هادی علیه‌السلام و اصلاً از اصفهان بوده است.[۲] ابراهیم از اصحاب امام جواد علیه‌السلام و امام هادی علیه‌السلام و از موالی بنی‌اسد بود.[۳] از مکاتبه او با امام گزارشی در دست است.[۴] در روایت نیز از شخصی به نام عبدالرحمن نامی یاد شده که از مردم اصفهان بوده و تحت تأثیر کرامتی که در سامرا از امام هادی علیه‌السلام دیده بود، به مذهب شیعه در آمد.[۵]

در عصر غیبت صغری و اوایل عصر غیبت کبری، شیعیان در آن شهر رو به افزایش بودند، به‌گونه‌ای که در قرن چهارم هجری کسانی که امیرمؤمنان

---

۱. ر.ک: محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۱، صص ۶۵، ۲۲۸،۲۸۱. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الصادق علیه‌السلام؛ ج ۴، صص ۶۶، ۱۵۵. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ج ۱، ص ۲۸۲.

۲. عطاردی، عزیز الله، مسند امام الهادی، ص ۳۵۲.

۳. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۲. سیدمصطفی تفرشی؛ نقد الرجال؛ ج ۱، ص ۵۳. ابوالقاسم خویی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج ۱، ص ۱۶۹.

۴. ابوالقاسم خویی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج ۱، ص ۱۷۰.

۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۰، ص ۱۴۱.

علی علیه‌السلام را بیشتر از مال و جان و خانواده خود دوست داشتند، فراوان بودند.[۱] از دیگر شیعیان این شهر سری‌بن‌سلامه اصفهانی است در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده شده است.[۲] ابن‌باذشاله اصفهانی از کسانی است که موفق به دیدار امام مهدی علیه‌السلام در عصر غیبت صغری شد.[۳] حضور سادات در اصفهان در این عصر چشمگیر بوده است که نام ۳۳ نفر از آنان ذکر شده است.[۴]

ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی نویسنده شیعی کتاب وقعه صفین از کسانی است که از روی عمد اصفهان را برای اقامت برگزید تا نوشته‌های خود را برای مردم آنجا که تعصب سنی‌گری داشتند، بخواند.[۵] گفته شده محمدبن‌سلیمان‌بن‌عبدالله اصفهانی کوفی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بوده است.[۶]

۳. آذربایجان

در این خطه از ایران، شیعیانی زندگی می‌کردند که هرچند در مقایسه با منطقه جبال تعدادشان اندک بود، مناسباتی با اهل‌بیت علیهم‌السلام داشتند؛ برای نمونه قاسم‌بن‌علاء از وکلای امام یازدهم بود و توقیعاتی به او می‌رسید.[۷] وی از شخصیت‌های ممتاز شیعه در آذربایجان و مورد اعتماد برخی از امامان بود. به گفته خودش مکاتباتی با امام حسن عسکری علیه‌السلام داشت.[۸] همو بود که در

---

۱. محمدبن‌منظور؛ مختصر تاریخ دمشق؛ ج ۱۰، ص ۱۰۴.

۲. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۴۱۶.

۳. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج ۲، ص ۵۳۲.

۴. ر.ک: رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۲۳۸.

۵. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۱۶ ـ ۱۸.

۶. همان، ص ۳۷. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۲۸۸. حسن‌بن‌یوسف حلی؛ خلاصة الرجال؛ ص ۱۵۹.

۷. محمدبن‌حسن حر عاملی؛ وسایل الشیعه؛ ج ۱، ص ۳۸.

۸. مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۳۵۲.

خصوص بقای فرزندش از امام خواست، برایش دعا کند.[۱] نیز ابوالعباس دینوری که راوی حدیث بود و به اردبیل آمد و رفت داشت از یاران امام عسکری ﷺ بود،[۲] این گزارش مؤید آن است که این شهر تحت پوشش سازمان وکالت قرار داشته است. قاسم علاء نیز از وکلای معروف منطقه اران در آذربایجان بود که پس از رحلتش، نامه تعزیت از جانب ناحیه مقدسه خطاب به فرزندش حسن صادر شد.[۳] گفتنی است قاسم را اهل آذربایجان دانسته‌اند.[۴]

۴. جرجان

مطابق گزارش‌هایی، پیش از تشکیل دولت علویان در طبرستان (۲۵۰ هجری) برخی از مناطق طبرستان، از جمله برخی مردم جرجان (گرگان)، پیرو شیعه امامی بودند.[۵] احمدبن‌یحیی جرجانی از مؤلفان برجسته شیعی است که در قرن سوم به دست محمدبن‌طاهر، کارگزار طاهریان در طبرستان به شهادت رسید.[۶] با روی کار آمدن علویان، برخی از امیران آنان به مخالفان خود از جمله شیعیان امامی سخت‌گیری می‌کردند، به‌گونه‌ای که موجب شد برخی از امامیه، از منطقه خارج شوند و خدمت امام حسن عسکری ﷺ برسند؛[۷] البته برخی حاکمان علوی چون ناصر کبیر ملقب به اطروش، مطابق برخی گزارش‌ها

---

۱. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۱۹.

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۱، ص ۳۰۰.

۳. محمدبن حسن طوسی؛ الغیبه؛ ص ۱۹۲.

۴. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۱۷. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ج ۲، ص ۴۴۲. محمدبن‌حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۳، ص ۲۳۷.

۵. قطب الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۱، ص ۴۲۴ـ۴۲۵.

۶. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۱۹۳.

۷. تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ؛ ص ۱.

امامی‌مذهب بوده است.[۱] ابن‌اسفندیار درباره فرزند ناصر کبیر به نام احمد می‌نویسد: «او به تعصب با پدر امامی المذهب بود».[۲] برخی احمد را از پیروان امام یازدهم علیه‌السلام دانسته‌اند.[۳] در صورت صحت این اخبار با توجه به نفوذ جایگاه برجسته این سادات در طبرستان، نقش آنان در گسترش شیعیان امامی را نمی‌توان نادیده گرفت.

جعفربن‌شریف جرجانی می‌گوید: اموالی از طرف شیعیانِ جرجان به سامرا آوردم. امام عسکری علیه‌السلام فرمود: آنها را به مبارک خادم بدهم. پس از آن خدمت ایشان عرض کردم: شیعیان تو در جرجان بر تو سلام می‌رسانند. بعد افزودم ابراهیم‌بن‌اسماعیل جرجان که از شیعیان شماست، کمک زیادی به دوستان شما می‌کنند و هر سال از مال خودش بیش از صدهزار درهم انفاق می‌کند. او از جرجانی‌های ثروتمند است. امام فرمود: «خداوند سعی او را در کمک به شیعیان، مشکور بدارد و از گناهان وی در گذرد».[۴]

۵. اهواز

شهر اهواز در جنوب ایران واقع شده و از همان سده‌های نخست اسلامی از کانون‌های شیعه محسوب می‌شده است و بخشی از جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌داده‌اند. برخی محققان این شهر را در کنار قم از کانون‌های اولیه شیعه در ایران

---

۱. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص۵۷ـ۵۸. میرزا عبدالله اصفهانی؛ ریاض العلماء؛ ج ۱، ص۲۷۷ـ ۲۹۷.

۲. ابن اسفندیار؛ تاریخ طبرستان؛ ص۲۷۳.

۳. همان، ص۹۷. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۲، ص ۲۱.

۴. ابن‌حمزه طوسی؛ الثاقب فی المناقب؛ ص۲۱۵ـ۱۲۶. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۱، ص۴۲۴. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج ۲، ص۴۲۸.

برشمرده‌اند.[۱] وجود کارگزاران و وکلای برخی از ائمه ﷺ در اهواز، گویای حضور هواداران اهل‌بیت ﷺ در آن شهر است. علی‌بن‌مهزیار شخصیت پرارج و معروف شیعی در جنوب ایران، مورد عنایت ویژه امام جواد ﷺ بود. وی در اصل از هندیجان بود و پس از آن به اهواز آمد و به اهوازی شهرت یافت. علی‌بن‌مهزیار نخست وکیل امام رضا ﷺ و سپس امام جواد ﷺ و امام هادی ﷺ بود[۲] و مکاتباتی میان ایشان وجود داشت. نیز وی در موسم حج، جلسات و دیدارهایی را با امام برای ایرانیان و دیگر هواداران آن حضرت تدارک می‌دید.[۳] پس از علی‌بن‌مهزیار خاندان او یکی پس از دیگری وکالت اهواز را به عهده داشتند. ابراهیم‌بن‌مهزیار و محمدبن‌ابراهیم از آن جمله‌اند.

ابراهیم‌بن‌مهزیار اهوازی، ساکن اهواز از وکلای امام حسن عسکری ﷺ بود.[۴] عبدالله‌بن‌جندب نیز از صحابه برجسته امام صادق ﷺ، امام کاظم و امام رضا ﷺ بوده است.[۵] در روایت ابن‌شعبه وی وصایایی از امام صادق ﷺ را نقل کرده است[۶] و به‌تصریح شیخ طوسی وکیل امام هفتم و امام هشتم ﷺ بوده است؛[۷] اما بنا بنوشته جاسم حسین به نظر می‌رسد حضور او در سازمان وکالت، پیش‌تر باشد،[۸] چنان‌که بنابه نقل ابن‌شعبه، وی وکیل امام ششم، حضرت صادق ﷺ بوده است.[۹] از گزارشی که انتصاب علی‌بن‌مهزیار را پس از وی

---

۱. ر.ک: رسول جعفریان؛ اطلس شیعی.

۲. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۱۷۷.

۳. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۸۴.

۴. محمدتقی شوشتری؛ قاموس الرجال؛ ج ۱، ص ۳۱۶.

۵. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ صص ۲۲۹، ۳۵۵، ۳۷۹.

۶. حسن‌بن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۲۲۳.

۷. محمدبن‌حسن طوسی؛ الغیبه؛ ص ۲۱۰ـ۲۱۱.

۸. جاسم محمدحسین؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم؛ ص ۱۵۷.

۹. حسن‌بن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۲۲۳.

می‌داند، برمی‌آید که عبدالله وکیل امام ششم بوده است.[۱]

مطابق گزارش نویسندهٔ احسن التقاسیم در قرن چهارم هجری نیمی از ساکنان اهواز شیعه‌مذهب بودند و با اهل‌سنت نزاع داشتند.[۲] از تشیع سلسله بریدیان نیز که حدود بیست سال در برخی مناطق جنوبی ایران همانند اهواز و برخی مناطق همجوار آن در عراق بودند، سخن گفته شده[۳] که پذیرش آن مشکل است؛ زیرا در منابع مشهور تاریخی اشاره‌ای به شیعه‌بودن ایشان و نوع تشیع آنان نشده است.

۶. شرق و جنوب شرقی ایران

سیستان از جمله مناطقی از ایران بود که شیعیان در آن سکونت داشتند. در گزارشی آمده است، شخصی از اهالی بُست و سجستان در ایام حج حضور امام جواد علیه‌السلام رسید و گفت والی ما از دوستداران اهل‌بیت علیهم‌السلام و به شما علاقمند است. من هم، خراجی به دیوان بدهکارم. امام نامه‌ای به حاکم نوشت و بدهی فرد یادشده بخشیده شد.[۴] مطابق گزارش کلینی، امام جواد علیه‌السلام در سیستان وکیل داشت.[۵] کارگزار شیعی این منطقه را حسین‌بن‌عبدالله نیسابوری ثبت کرده‌اند.[۶]

در مناطق فارس و کرمان نیز شیعیان حضور داشتند که بیشتر در نواحی ساحلی زندگی می‌کردند.[۷] در شهر حره از ایالت فارس نیز اغلب مردم شیعه بودند.[۸]

---

۱. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۵۴۹.

۲. محمدبن‌احمد مقدسی؛ احسن التقاسیم؛ ص ۴۱۵ـ۴۱۷.

۳. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۷، ص ۳۴۰.

۴. جاسم محمدحسین؛ تاریخ سیاسی عصر غیبت امام دوازدهم؛ ص ۷۹.

۵. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۱۱۱.

۶. محمدبن‌حسن طوسی؛ الاستبصار؛ ج ۲، ص ۵۸.

۷. محمدبن‌احمد مقدسی؛ احسن التقاسیم؛ ص ۴۳۹.

۸. ابراهیم‌بن‌محمد اصطخری؛ المسالک و الممالک؛ ص ۱۳۵.

حکم‌بن‌علیا اسدی از یاران امام جواد ﷺ بود که به حکومت بحرین رسیده بود و خمس اموال خود را برای آن حضرت می‌فرستاد.[۱]

۷. غور

در این نوشتار از این جهت از منطقه غور (بخشی از افغانستان امروزی) و غوریان سخن گفته می‌شود که مطابق برخی گزارش‌ها آنان اصالتاً ایرانی بودند و ارتباطاتی با برخی امامان داشتند؛ البته گزارش‌های یاد شده درباره غور را ازاین‌رو نمی‌توان به راحتی پذیرفت که قول شاذی است و منابع معتبر متذکر آن نشده‌اند. افزون بر آن، به نظر می‌رسد برخی از تاریخ‌های محلی، سعی در فضیلت‌سازی برای مردمان شهر و سرزمین خود داشته و در مواردی به اغراق‌گویی روی آورده‌اند.

بنابه نقل برخی منابع، در جریان فتوحات در عصر خلیفه دوم و سوم، مسلمانان عرب، نتوانستند غور را به دلیل صعب‌العبور بودن و داشتن مردمان شجاع، فتح کنند. براساس گزارشی، در زمان خلافت امیرمؤمنان علی ﷺ سلطان غور، با رضا و رغبت اسلام آورده، پرچم و منشور حکومت از دست آن حضرت گرفت. جوزجانی دراین‌باره می‌نویسد: «غالب ظن آن است که سلطان غور در عهد امیرالمؤمنین علی رضی‌الله‌عنه بر دست علی کرام الله وجهه ایمان آورد و از وی عهد و لوایی بستد و هر که از آن خاندان به تخت نشستندی، آن عهد و لوای علی بدو دادی و محبت ائمه و اهل‌بیت مصطفی ﷺ در اعتقاد ایشان راسخ بود».[۲]

---

۱. محمدبن‌حسن طوسی؛ الاستبصار؛ ج ۲، ص ۵۸.

۲. ر.ک: منهاج سراج؛ طبقات ناصری؛ ج ۱، ص ۳۲۰ـ۳۲۴.

در گزارش دیگری، جوزجانی در خصوص روابط امام علی ﷺ با غوریان می‌نویسد:

«جعدة‌بن‌هبیره مخرومی که خواهرزاده آن حضرت بود، از طرف وی به حکومت خراسان منصوب شد. به خاطر رفتار شایسته جعده، مردم غور از جان و دل به امام علی محبت می‌ورزیدند. ازاین‌رو امرای غور، بدون جنگ، برسرخط فرمان علی گذارده، به دین اسلام مشرف شدند و به پیشنهاد جعده، حضرت علی ﷺ، فرمان حکومت سرزمین غور را به خاندان «شنسب» که امرای آن سامان بودند، صادر فرمودند و این فرمان، قرن‌ها در آن خاندان محفوظ و مایه مباهات آن دودمان به شمار می‌آمد.[۱]

مناسبات حسنه غوریان با امیرمؤمنان ﷺ موجب شد پس از شهادت آن حضرت، در حکومت امویان که سب و لعن علی ﷺ را رایج کرده بودند، مردم غور زیر بار این اقدام ناجوانمردانه نروند. اسفزاری دراین‌باره نوشته است:

«در زمان بنی‌امیه در جمیع ممالک اسلام بر سرهای منبر بر خاندان رسالت لعنت کردند الا غور که ولاة بنی‌امیه بدان ولایت راه نیافتند و این معنی فخرالدین مبارکشاه مروی به نظم کرده است».[۲]

بنابه نوشته یکی از محققان، غوریان به سبب خودداری از دستور امویان، تاوان آن را پرداختند و برخی حاکمان متعصب سنی به منظور خوش‌خدمتی به خلفا، غوریان را تحت تعقیب و کشتار قراردادند.[۳] همان‌گونه که یادآوری شد این گزارش‌ها را نباید براحتی پذیرفت.

---

۱. همان.

۲. محمد اسفزاری؛ روضات الجنات؛ ج ۱، ص ۳۵۵.

۳. ر.ک: عبدالحمید ناصری داوودی؛ تاریخ تشیع در افغانستان؛ ص ۲۱۰.

۹. خراسان

خراسان در زبان قدیم فارسی به معنای خاور زمین است. این اسم در اوایل قرون وسطا به طور کلی بر تمام سرزمین‌های اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوه‌های هند واقع بودند، اطلاق می‌شد و به این ترتیب تمام سرزمین‌های ماوراءالنهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل می‌شد.[1] اصطخری حدود آن را چنین توصیف کرده است: «شرقی خراسان نواحی سیستان و دیار هندوستان باشد، به حکم آنکه ما غور و دیار خلج و حدود کابل همه از شمار هندوستان نهادیم و غربی خراسان بیابان غزنی و نواحی گرگان نهادیم و شمال خراسان، ماوراءالنهر و بهری از بلاد و ترکستان و ختل و جنوبی خراسان، بیابان پارس و قومس».

یکی از محققان درباره حدود خراسان چنین نوشته است:

> خراسان در زبان قدیم فارسی به معنی خاور زمین است. این اسم در اوایل قرون وسطا به طور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوه‌های هند واقع بودند، اطلاق می‌گردید و به این ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل می‌گردید. حدود خارجی خراسان در آسیای وسطا بیابان چین و پامیر و از سمت هند جبال هندوکش بود؛ ولی بعدها این حدود هم دقیق‌تر و هم کوچک‌تر گردید تا آنجا که می‌توان گفت خراسان که یکی از ایالات ایران در قرون وسطا بود، از سمت شمال خاوری از رود جیحون به آن طرف را شامل نمی‌شد؛ ولی همچنان تمام

---

۱. گی لسترنج؛ جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی؛ ص۴۰۸.

ارتفاعات ماورای هرات را که اکنون قسمت شمال باختری افغانستان است در بر داشت. مع‌الوصف بلادی که در منطقه علیای رود جیحون، یعنی در ناحیه پامیر واقع بودند، در نزد اعراب قرون وسطا جزء خراسان یعنی داخل در حدود آن ایالت محسوب می‌شدند. ایالت خراسان در دوره اعراب یعنی در قرون وسطا به چهار قسمت یعنی چهار ربع تقسیم می‌گردید و هر ربعی به نام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمان‌های مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت واقع گردیدند و عبارت بودند از نیشابور و مرو و هرات و بلخ خوانده می‌شد. پس از فتوحات اول اسلامی کرسی ایالت خراسان مرو و بلخ بود؛ ولی بعدها امرای سلسله طاهریان مرکز فرمانروایی خود را به ناحیه باختر برده، نیشابور را که شهر مهمی در غربی‌ترین قسمت‌های چهارگانه بود، مرکز امارت خویش قراردادند.[1]

سابقه و هواخواهی مردم خراسان، به حضور سادات علوی در آنجا، به‌ویژه سفر تاریخی حضرت امام رضا ﷺ برمی‌گردد. افزون بر آن، شاگردان حضرت با مهاجرت به برخی از شهرهای خراسان، سبب ترویج معارف شیعه و تقویت فرهنگ تشیع بودند.

در آغاز قرن دوم هجرت، محمدبن‌علی عباسی به زیاد ابومحمد، اولین داعی خود گفته بود که در خراسان از شخصی به نام غالب پرهیز کنند؛ زیرا او «مفرط فی حب بنی‌فاطمه»[2] است. از این مطلب معلوم می‌شود که محبت علویان به طور

---

۱. ابراهیم‌بن‌محمد اصطخری؛ المسالک و الممالک؛ ص ۲۵۳ ـ ۲۵۴. ابن‌حوقل؛ صورة الارض؛ ص ۳۰۸ ـ ۳۱۰. محمدبن‌احمد مقدسی؛ احسن التقاسیم؛ ص ۲۹۵. حمدالله مستوفی؛ نزهة القلوب؛ ص ۱۸۵. به نقل از: گی لسترنج؛ جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی؛ ص ۴۰۹.

۲. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۵، ص ۱۴۲. ابن‌عبری؛ تاریخ مختصر الدول؛ ص ۱۱۷.

خاص در خراسان، اگرچه در سطح کم، وجود داشته است. هرچند عباسیان و داعیان آنان سعی می‌کردند به آنان نزدیک نشوند، خود با ذکر ظلم‌های امویان در حق اهل بیت علیهم‌السلام، حب علویان را در قلوب مردم گسترده می‌ساختند؛ ازاین‌رو سال‌ها طول کشید تا عباسیان به طور مستقل در خراسان طرفدارانی پیدا کنند؛ چون مردم مصداق آل و اهل‌بیت علیهم‌السلام را با توجه به حدیث کساء و سایر روایات، فقط علی علیه‌السلام، فاطمه علیهاالسلام و حسنین علیهماالسلام می‌دانستند. به طور کلی علویان در میان خراسانیان محبوب بودند، چنان‌که برخی از مردم آن سرزمین و شهرهای ری و گرگان با زیدبن‌علی بیعت کردند. پس از شهادت او نیز به فرزندش یحیی‌بن‌زید پیشنهاد شد تا به خراسان برود و از حمایت شیعیان بهره‌مند گردد؛ هرچند این زمان شیعیان اعتقادی شاید انگشت‌شمار بودند.

نکته قابل توجه آن است، اوایل قرن دوم هجری، ائمه علیهم‌السلام فعالیت تبلیغی مشخصی در خراسان نداشتند؛ اما برخی از مردم پیرو، اهل‌بیت علیهم‌السلام بودند. به نقل از حسن‌بن‌علی فضال از موسی‌بن‌عطیه نیشابوری «جمعی از خراسان از علما و غیر آن قصد سرای من کردند و علما جمله شیعه علی بودند. گفتند ما را می‌باید که در مدینه بدانیم که امروز خلیفه (امام) کیست که باقرالعلم متوفا شد. ما را امروز تتبع می‌باید کردن. ندانیم که باقرالعلم از اولاد فاطمه و علی که نصب کرد و ما را امانتی داده‌اند صدهزاردرهم و دینار تا به امام دهیم و مطالبت امام کنیم به لوح و ذوالفقار...»[1] در صورت پذیرش این گزارش می‌توان حضور شیعیان در خراسان را اثبات کرد؛ هرچند منابع خبر یادشده، مناقبی هستند که باید به بخشی از مطالب آنها به دیده تردید نگریست.

---

۱. ر.ک: عمادالدین طبری؛ مناقب الطاهرین؛ ج ۳، ص ۳۸۵ـ۶۸۸. ابن‌حمزه طوسی؛ الثاقب فی المناقب؛ ص ۴۱۶ـ۴۱۹. محمدبن‌حسین رازی؛ نزهة الکرام؛ ج ۲، ص ۷۲۸.

گفته شده سهل‌بن‌حسن خراسانی به امام صادق ﷺ پیشنهاد قیام کرد و اظهار داشت تعداد زیادی از شیعیان خراسان آمادگی پشتیبانی از این قیام را دارند.[۱] راوندی از مردی خراسانی یاد می‌کند که به حضور آن حضرت رسید و امام از ارتکاب خیانت او در طول مسیر خبر داد.[۲]

با امامت امام صادق ﷺ و علی‌رغم تنگنایی که عباسیان برای آن حضرت ایجاد می‌کردند، مناسبات شیعیان خراسان با آن حضرت نظام‌مند شد و بر پایه گرایش‌هایی، گاه کسانی ضمن حمل وجوهات از خراسان به سوی امام صادق ﷺ، از آن حضرت احکام فقهی خویش را می‌پرسیدند.[۳]

با آغاز دعوت عباسیان در خراسان و دعوت ایشان با شعار «الرضا من آل محمد»، بیشتر شیعیان خراسان میان علویان و عباسیان تفاوت قائل نبودند؛ اما به‌تدریج شیعه اعتقادی در خراسان روند رو به رشدی یافت و آمدن امام رضا ﷺ به خراسان نقطه عطفی در گسترش تشیع در این منطقه شد. سخن امام صادق ﷺ به فرستاده ابوسلمه خلال که ابوسلمه شیعه نیست و خراسانیان پیروان ما نیستند،[۴] مؤید این مطلب است که در این زمان غلبه شیعیان در خراسان، با شیعیان غیر اعتقادی است و هنوز تشیع به مفهوم دقیق، برای مردم این سامان معلوم نبوده است با وجود این، کسانی بودند که اهل‌بیت ﷺ را می‌شناختند و با امامان مناسباتی داشتند و یا در احقاق حقوق ایشان می‌کوشیدند. تصمیم ابوسلمه خلال در انتقال دعوت از عباسیان به علویان و نیز این سخن منصور که در دل اهل خراسان دوستی

---

۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۲۳۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۷، ص ۱۲۳.

۲. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۲، ص ۶۴۵.

۳. شیخ‌عباس قمی؛ منتهی الآمال؛ ج ۲، ص ۱۴۰۷.

۴. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۴۹. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۳۰۷.

خاندان ابوطالب با ما به هم آمیخته است،[۱] تأییدی بر این گفتار است. وجود علویان هوادار بنی‌فاطمه باعث شد تا داعی عباسی در خراسآنکه قصد داشت مردم را مستقیماً به نفع آل عباس دعوت کند، با واکنش تند هواداران بنی‌فاطمه به رهبری غالب ابرشهری (نیشابوری) مواجه شود و حساسیت ایشان را بر انگیزد.[۲] به دنبال آن محمدبن‌علی عباسی با تغییر تاکتیک دستور داد از ذکر نام شخصی معین خودداری و تحت شعار کلی «الرضا من آل محمد» از مردم دعوت کنند.[۳]

همزمان با قیام نفس زکیه شماری از شیعیان امامیه در خراسان مردم را به ائمه شیعه دعوت می‌کردند، چنان‌که امام عباسی به داعیان خود در خراسان آن را گوشزد کرد، از ایشان خواست از شخصی به نام غالب و یارانش که در نیشابور مردم را به محمدبن‌علی دعوت می‌کنند، دوری کنند.[۴]

قیام شریک‌بن‌شیخ در بخارا از نواحی خراسان بزرگ بر ضد عباسیان آن هم در آغازین ایام خلافت بنی‌عباس، مؤیدی بر تشیع گسترده خراسانیان و حاکی از آن است که برخی ایرانیان اهل‌بیت ﷺ را می‌شناختند و باور نداشتند حکومت به غیر علویان سپرده شود. ازاین‌رو وقتی دیدند که خلافت در جایگاه خود قرار نگرفته است، به فکر چاره افتادند. در گزارش آمده است، شریک‌بن‌شیخ گفت: بنی‌مروان برای ما ذلت آوردند؛ اما خداوند به کمک ما آمد آنان را از بین برد. ما از بنی‌عباس متابعت نکردیم که همچنان شاهد قتل و

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۱۵.

۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۷، ص ۴۹. ابن‌عبری؛ تاریخ مختصر الدول؛ ص ۲۰۱.
(ان أول من قدم خراسان من دعاه بنی‌العباس زیاد ابومحمد مولی همدان فی ولایه اسدبن‌عبدالله الاولی، بعثه محمدبن‌علی‌بن‌عبدالله‌بن‌العباس، و قال له: ادع الناس إلینا و انزل فی الیمن، و الطف بمضر و نهاه عن رجل من ابرشهر، یقال له غالب، لأنه کان مفرطا فی حب بنی‌فاطمه).

۳. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۶، ص ۵۰ (وقایع سال ۱۳۰).

۴. اخبار الدوله العباسیه؛ ص ۲۰۴.

خونریزی باشیم. حکومت هیچ شخصی جز اهل‌بیت علیهم‌السلام[۱] ما را کفایت نمی‌کند.

شریک که مذهب شیعه داشت، مردم را به خلافت فرزندان امیرمؤمنان علیه‌السلام دعوت می‌کرد.[۲] گروهی از شیعیان نیز که امید خود را با روی کار آمدن عباسیان از دست رفته می‌دیدند، گرد او جمع شدند و جمعشان و تعدادشان حدود به سی هزار نفر رسید.[۳] قابل ذکر است عباسیان پیوسته چهره خویش را زیر نقاب علویان می‌پوشاندند و ناگزیر بودند میان انقلاب خود و اهل‌بیت خط رابطی ترسیم کنند و با این شگرد، دعوت خود را با اهل‌بیت علیهم‌السلام پیوند دادند و پیروزی بزرگی کسب کردند؛ اما معتقدان به شایستگی خلافت برای فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، همچنان در خراسان بسیار بودند، چنان‌که منصور در سال ۱۴۰ عبدالجباربن‌عبدالرحمن ازدی را حاکم خراسان کرد و او به تعقیب شیعیان پرداخت و از آنان کشتار عظیم کرد و افراد شاخصی همچون مغیره‌بن‌سلیمان و حریش‌بن‌محمد ذهلی و مجاشع‌بن‌حریث انصاری و ابوالمغیره خالدبن‌کثیر حکمران قهستان را به جرم دعوت به فرزندان علی‌بن‌ابی‌طالب کشت.[۴]

منصور جاسوسی به‌عنوان فردی شیعی از اهالی خراسان به میان شیعیان فرستاد تا با تحویل وجوه شرعی و اموال به امام صادق علیه‌السلام و عبدالله‌بن‌حسن و گرفتن دست خط از آنان، سندی بر فعالیت آنان علیه حکومت عباسی فراهم کند که این امر نشانگر وجود رابطه مالی بین امام و خراسان و آگاهی منصور از این

---

۱. محمدبن‌جعفر نرشخی؛ تاریخ بخارا؛ ص ۷۹.

۲. ر.ک: ابن‌قتیبه دینوری؛ الامامة و السیاسیه؛ ج ۲، ص ۱۸۸. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۳۷. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۶، ص ۱۱۲.

۳. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۱، ص ۱۷۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۷، ص ۴۷۹.

۴. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۷۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۶، ص ۱۴۶.

امر است. بنابر نقل طبری، منصور عباسی در گفتگو با عقبة‌بن‌سلم ازدی گفت: «عموزادگان ما به جز کید برای ملک ما و ایجاد خطر کاری ندارند. در فلان روستای خراسان پیروانی دارند که با آنان مکاتبه می‌کنند و زکات اموالشان و هدیه‌هایی از دیارشان را برای آنان می‌فرستند و با هدایا نوشته‌های‌شان را می‌رسانند»؛[1] ازاین‌رو بود که منصور جاسوسانی را برای کنترل امام و فهم ارتباط تشکیلاتی وی با شیعیان به کار می‌گرفت.[2] اساساً تأکید مکرر امام صادق علیه‌السلام بر تقیه، خود شاهدی گویا بر فشار سیاسی به امام و اصحاب وی است.

مأمون عباسی هنگامی که متوجه علاقه خراسانیان به علویان شد، متظاهر به تشیع و علاقمند به علویان شد[3] و با شناختن روحیات مردم و عقاید آنان، از امام رضا علیه‌السلام خواست ولایتعهدی را بپذیرد مأمون با این عمل می‌خواست آرزوی خراسانیان را که به آل علی بیشتر تمایل داشتند، برآورده سازد

با ورود امام رضا علیه‌السلام به خراسان، مذهب شیعه گسترش بیشتر یافت و سادات و علویان بیشتری به منطقه روی آوردند. با شهادت آن حضرت، آرامگاهش مرکز تجمع شیعیان گشت. پیروان ائمه علیهم‌السلام در این زمان در خراسان فزونی قابل توجهی یافته بود، به‌گونه‌ای که آنان به خود اجازه دادند. تا در ارتش عباسیان استخدام شوند و در مقهورساختن طغیان خرمیه به رهبری بابک خرمدین شرکت جویند. بنابر گفته طوسی اینان در سال ۲۲۰ مقداری زیادی از غنیمت جنگی را از قیام‌کنندگان گرفتند. امام جواد علیه‌السلام به آنان دستور داد خمس را یا مستقیماً به آن حضرت و یا به وکیلانش بپردازند.[4]

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۷، ص۵۱۹.

۲. صفار قمی، بصائرالدرجات؛ ص۲۴۵.

۳. باقرشریف قرشی؛ حیاة الامام الرضا؛ ص۲۷۹.

۴. محمدبن‌حسن طوسی؛ الاستبصار؛ ج۲، ص۶۰ـ۶۲.

در دوران امامان بعدی که تشکیلات وکالت گسترده‌تر شد، شیعیان خراسان مناسبات خود با امامان را نظام‌مند کردند. از میان شهرهای خراسان، برخی شهرها شیعیان قابل توجهی داشتند که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

۱ـ۹. نیشابور

هواخواهی مردم این شهر از اهل بیت علیهم‌السلام به زمان امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام برمی‌گردد و شاهد بر آن این است که گروهی از اهالی نیشابور اجتماع کردند و محمدبن‌علی نیشابوری را نماینده خود قرار دادند و سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار جامه نزد امام فرستادند. یکی از زنان این شهر به نام شطیطه نیز یک درهم اعطا کرد.[۱] استقبال گسترده مردم نیشابور از امام رضا علیه‌السلام در مسیر حرکت به مرو نیز مؤید وجود پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام در آن شهر است.

خلیل پدر فضل‌بن‌شاذان از نزدیکان یونس‌بن‌عبدالرحمن صحابی امام هفتم و هشتم بود. خود فضل نیز ارتباط نزدیکی با امام عسکری علیه‌السلام داشت و گاه بعضی از دوستانش را نزد امام می‌فرستاد تا درباره مسائل استفسار کند.[۲] از برخی اخبار معلوم می‌شود که تألیفات و عملکرد فضل مورد توجه و تأیید امام بوده است. گویند مردم خراسان غبطه مقام فضل‌بن‌شاذان را می‌خوردند. حامدبن‌احمد نقل می‌کند شخصی از اهالی بوزجان (از قریه‌های نیشابور) از جانب فضل‌بن‌شاذان نیشابوری مأمور شد تا نزد امام عسکری علیه‌السلام برود و سؤال‌هایی از ایشان بکند. در اختلافی که میان بعضی علما با فضل‌بن‌شاذان در برخی مسائل پدید آمد، آنان با امام مکاتبه کردند.[۳] در برخی نقل‌ها هم آمده است فضل‌بن‌شاذان از اصحاب امام

---

۱. ابن‌شهرآشوب مازندرانی؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۲۹۱.

۲. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۵۴۱.

۳. همان، ص ۵۳۹.

عسکری علیه‌السلام بود که به بیهق مهاجرت کرد.[۱] گفتنی است سبزوار مرکز بیهق پایگاه مهم تشیع بوده است.[۲]

آورده‌اند ابراهیم‌بن‌عبده وکیل امام عسکری بود[۳] و اسحاق‌بن‌اسماعیل نیشابوری کسی بود که امام طی توقیعی مفصل در پاسخ نامه وی از کوتاهی شیعیان در ادای تکلیف الهی شکوه کرد.[۴] از اینکه امام به اسحاق توصیه می‌کند تا نامه آن حضرت را بر دوستانش از جمله بر بلالی، محمودی و دهقان بخواند، چنین فهمیده می‌شود که امام به هر راه ممکن در صدد بود تا با دوستانش ارتباط برقرار کند و آسان‌ترین راه، فرستادن نامه به آنان بود.

ابوعبدالله‌بن‌شاذان نیشابوری نیز از کسانی است که به حضور امام رسید.[۵] فضل‌بن‌سنان نیشابوری و ابراهیم‌بن‌سلام[۶] و ایوب‌بن‌ناب نیز از وکلای امام عسکری علیه‌السلام بودند.[۷]

---

۱. همان، ص ۶۲۱.

۲. حافظ ابرو؛ جغرافیای تاریخ خراسان؛ ص ۵۲.

۳. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۵۸۰.

۴. توقیع در لغت به معنای اثرنهادن بر چیزی است، چنان‌که گفته شده: «وقع الوبر ظهر البعیر: پشم شتر بر پشتش اثر نهاد» (مرتضی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج ۵، ص ۵۴۹. حسن عمید؛ فرهنگ فارسی عمید؛ ج ۱، ص ۶۴۱). توقیع در اصطلاح علم حدیث، پاسخ پرسش‌ها یا اطلاعیه‌هایی است که به صورت کتبی امام برای آگاهی شیعه می‌فرستاد. معمولاً توقیع به نامه‌های حضرت حجه‌بن‌الحسن گفته می‌شود که چهار تن از نائبان خاص ایشان در زمان غیبت صغری به دست شیعیان می‌رساندند. (محمدمهدی رکنی؛ نشانی از امام غایب؛ ص ۴). گاه این واژه علاوه بر اصلِ کتابت نامه، بر عمل کاتب در حذف زواید نامه نیز اطلاق می‌شود؛ چراکه با این کار هدف اصلی از کتابت، به شخص مکتوب‌الیه، منتقل می‌شود و او تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

۵. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۵۳۸.

۶. همان، ص ۳۸۵. حسن‌بن‌یوسف حلی؛ خلاصة الرجال؛ ص ۱۳۲. مامقانی؛ تنقیح المقال؛ ج ۲، ص ۹۴۷.

۷. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۴۵۴.

در خراسان، نیشابور بیشترین شیعه را داشت. چند تن از اصحاب بزرگ امامان و مؤلفان برجسته شیعه در نیمه اول قرن سوم از این شهر برخاستند. خاندان فضل‌بن‌شاذان از آن جمله‌اند. مقدسی در اواخر قرن چهارم تصریح دارد که شیعه در نیشابود جاذبه دارد.[۱] وجود وکلای اهل‌بیت ﷺ مؤید قابل توجه بودن شیعیان امامی است. داودبن‌ابی‌زید نیشابوری از اصحاب مورد اعتماد امام هادی ﷺ بود.[۲] امام عسکری ابراهیم‌بن‌عبده نیشابوری را وکیل در آن شهر قرار داد تا حقوق شرعیه را از شیعیان دریافت کند.[۳]

دانشمندان شیعی نیشابور، با امامان در عراق ارتباط مستمری داشتند ائمه ﷺ پیوسته وکیلانی برای شیعیان نیشابور تعیین می‌کردند که رابط امام با آنان باشند. شیعیان نیز نمایندگانی به عراق نزد ائمه ﷺ می‌فرستادند تا مشکلات و مسائل علمی خود را مطرح کرده، پاسخ آنها را دریافت کنند.

۲ـ۹. بلخ

از این شهر کسانی با ائمه مرتبط بوده‌اند. سالم (سلمه) بن‌سالم بلخی و زیادبن‌سلیمان بلخی از اصحاب امام صادق ﷺ دانسته شده‌اند.[۴] بنابه نقلی، امام رضا ﷺ یکی از اصحاب خود را برای جمع‌آوری اموال شرعی به بلخ فرستاد.[۵] از این گزارش می‌توان، فراوانی نسبی شیعیان در آن شهر و ارتباط با ائمه ﷺ را حدس زد و روشن ساخت. مقاتل‌بن‌مقاتل بلخی نیز از اصحاب امام رضا ﷺ

---

۱. محمدبن‌احمد مقدسی؛ احسن التقاسیم؛ ص۳۲۳.

۲. شیخ طوسی؛ الفهرست؛ ص۱۸۳.

۳. محمدجواد طبسی؛ حیاة الامام العسکری؛ ص۲۲۵.

۴. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص۲۱۹ و ۳۳۷.

۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۱۰، ص۳۱۸.

دانسته شده است.[۱] ابوالقاسم نصربن‌صباح بلخی گزارش‌هایی از ارسال اموال برخی از مردم بلخ به ناحیه مقدسه دارد.[۲] برخی رجال‌نویسان وی را غالی دانسته‌اند.[۳] محمدبن‌علی بلخی چند نوبت با حسین‌بن‌روح نوبختی و علی‌بن‌محمد سمری از نواب خاصه امام دوازدهم دیدارکرده است.[۴] گفتنی است بلخ پناهگاه شیعیان بوده است مرحوم مجلسی (مجلسی اول) در شرح من لایحضره الفقیه می‌نویسد: «چون اهل قم شیعه بودند، بنی‌عباس غالباً نواصب را بر آنها والی مقرر می‌کردند و اهل قم از ظلم آنها در عذاب بودند و چون ماندن در قم بر ایشان مشکل بود، لذا راهی بلخ می‌شدند تا در کنار شیعیان آن دیار آسوده باشند».[۵]

۳ـ۹. بیهق

بیهق نام قدیم ناحیه‌ای در غرب خراسان است که سبزوار فعلی شهر عمده آن است.[۶] مردم این سرزمین به تأثیر از نیشابور و نیز مهاجرت علویان طبرستان و حضور برخی از اصحاب هواخواه ائمه، گرایش‌های شیعی داشتند. یاقوت حموی بیشتر مردم آن را روافض غلات دانسته است.[۷] بنابر گزارش برخی از تاریخ‌های محلی، قنبر غلام امام علی ؑ در بیهق ساکن شد و به نام فرزند او

---

۱. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۴۲۴.

۲. ر.ک: ابن‌حمزه طوسی؛ الثاقب فی الناقب؛ ص ۵۹۹.

۳. ر.ک: احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۴۲۸. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۱۸.

۴. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ص ۵۱۶. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۲۵، ص ۱۴۰.

۵. ابوسعید گردیزی؛ تاریخ گردیزی؛ ج ۲، ص ۸۰.

۶. علی بن زید بیهقی؛ تاریخ بیهق؛ ص ۱۰.

۷. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۵۳۸.

شاذان‌بن‌قنبر مسجدی در این منطقه ساخته شد.[۱] به گزارش تاریخ نیشابور تربت قنبر در فرت‌آباد بیهق قرار دارد.[۲] مهاجرت سادات از ری و نیشابور از دلایل رشد تشیع بیهق بوده است.[۳]

سادات علوی بسیاری به نیشابور و بیهق مهاجرت کردند؛ از آن جمله سادات حسینی آل زباره از نسل امام علی‌بن‌الحسین ؑ بودند که بعدها به منصب نقابت نیز دست یافتند.[۴] از میان این خاندان، علمایی برخاست که ابومحمد العلوی از آن جمله است.[۵]

عبدالله حمدویه بیهقی مورد وثوق امام کاظم ؑ[۶] و بر اساس روایاتی وی از اصحاب امام رضا ؑ بوده است. مطابق سخن شیخ طوسی، عبدالله با وکیل امام هفتم در ارتباط بوده و آن حضرت طی نامه‌ای به او دستور داد تا اموال جمع‌آوری شده را به ابراهیم‌بن‌عبده وکیل جدید تحویل دهد.[۷]

۴ـ۹. مرو

مرو از جمله‌ی شهرهایی بود که شیعیانی در آن ساکن بودند. نام چند تن از پیروان اهل‌بیت ؑ که موفق به دیدار حضرت عصر ؑ شدند در برخی منابع ثبت شده است.[۸] این شهر از ناحیه‌هایی است که مدتی محل استقرار رهبری

---

۱. علی‌بن زید بیهقی؛ تاریخ بیهق؛ ص۲۵. نیز ر.ک: محمدرضا جباری؛ سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه ؑ؛ ج۱، ص۱۳۵.

۲. حاکم نیشابوری؛ تاریخ نیشابور؛ ص۲۲۶.

۳. همان، صص ۶۰ـ۶۱ و ۶۳.

۴. ر.ک: فخر رازی؛ الشجرة المبارکة؛ ص۱۸۶ـ۱۸۸.

۵. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص۴۴۲. آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج۴، ص۴۸۵.

۶. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۳۰۸.

۷. همان، ص۷۹۷.

۸. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ص۴۴۵.

سازمان وکالت بوده است. یکی از محققان دراین‌باره این می‌نویسد:

این ناحیه با توجه به زمینه‌های شیعی موجود در آن، ارتباطاتی با سازمان وکالت داشته است. در عصر امام رضا ؑ، پس از انتقال آن جناب به مرو، این منطقه به مرکز رهبری سازمان وکالت تبدیل شد و فعالیت‌های پنهان حضرت در نظارت بر کار وکلای نواحی مختلف، از این منطقه انجام می‌گرفت. وجود لقب «مروزی» برای برخی از اصحاب ائمه ؑ، نشانگر ارتباط وسیع شیعیان این منطقه با امامان شیعه ؑ و رهبران سازمان وکالت است. از جمله این افراد «ابوعلی محمدبن‌احمدبن‌حماد مروزی محمودی» است. وی که از اصحاب امام جواد ؑ و ائمه بعدی ؑ بوده، مدتی از عصر غیبت را نیز درک کرده و از وکلای مورد وثوق امام عسکری ؑ بوده است. امام ؑ در انتهای نامه‌اش به اسحاق‌بن‌اسماعیل نیشابوری، دستور قرائت نامه را بر جمعی از وکلایش، از جمله محمودی صادر کرده است. گرچه طبق یکی از نقل‌های کشّی، وی مدتی وکالت مدینه را عهده‌دار بوده، ولی ذکر لقب «مروزی» برای وی این احتمال را تقویت می‌کند که وی در اصل در مرو و نواحی اطراف آن به وکالت مشغول بوده است. شاید این هم که حضرت به اسحاق‌بن‌اسماعیل نیشابوری امر می‌کند که نامه را بر محمودی نیز قرائت کند و سپس می‌فرماید: «فاذا وردت بغداد فاقرءه علی الدّهقان ...» مؤید وکالت وی در مرو باشد.[1]

ارتباط شیعیان ناحیه مرو در عصر غیبت با دفتر سازمان وکالت در بغداد، از طریق وکلای مقیم در آن ناحیه و کارگزاران و سفرای ناحیه مقدسه در سامرا در جریان بود.[2]

---

۱. محمدرضا جباری؛ سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه ؑ؛ ج ۱، ص ۱۴۰.
۲. همان.

۵ـ۹. سمرقند و کش

بر پایه منابع رجالی می‌توان از میان سده سوم هجری، مسیر تاریخی مذهب امامیه را به‌ویژه در سمرقند و کش از شهرهای مشهور منطقه ماوراءالنهر (آن سوی رود جیحون، بخشی از آسیای میانه) ترسیم کرد. بر اساس اخباری، در این دو شهر، شماری از اصحاب و وکیلان ائمه ﷺ حضور داشتند. حسین‌بن‌اشکیب سمرقندی از اصحاب امام هادی ﷺ و امام حسن عسکری ﷺ از آن جمله است. گویا وی در حوزه قم نیز به تحصیل پرداخته بود. بنابر نقلی وی خادم مرقد مطهر حضرت معصومه ﷺ در قم و یا خادم قبر مطهر امام رضا ﷺ بوده است. بنابه نوشته صدوق حسین‌بن‌اشکیب موفق به دیدار امام دوازدهم شد.[۱] وی اصالتاً اهل مرو بود که در سمرقند اقامت داشت.[۲] حضور وی یکی از دلایل گسترش شیعه دوازده امامی در این منطقه بود. از دیگر شیعیان امامی معاصر با حسین‌بن‌اشکیب می‌توان به کسانی چون ابراهیم نصیر کشی، احمدبن‌ابی عوف و حسن‌بن‌خرزاد اشاره کرد.[۳]

جعفربن‌محمدبن‌ایوب سمرقندی نیز به قولی، امام هادی ﷺ را درک کرده بود. وی معروف به کشی و از وکیلان امام بود و این حاکی از وجود شیعیان در این شهرهاست. در ثلث آخر قرن سوم هجری، محمدبن‌مسعود عیاشی، از مردم سمرقند به مذهب امامیه پیوست و بر پایه آموخته‌های خویش از عالمان امامی ماوراءالنهر، خراسان و عراق مدرسه‌ای در سمرقند بنیان نهاد که عالمان برجسته‌ای چون کشی از پرورده‌های آن بودند.

---

۱. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ص ۴۳۸.

۲. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۳۲.

۳. ر.ک: محمدبن‌حسن طوسی؛رجال؛ صص ۴۳۹ ـ ۴۴۰، ۴۵۸، ۴۶۲ و ۴۶۴. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ صص ۴۴ و ۱۲۱.

علاوه بر دو شهر یادشده، در برخی از شهرهای ماوراءالنهر و مناطق مجاور آن نیز شیعیان زندگی می‌کردند و با اهل‌بیت علیهم‌السلام مرتبط بودند؛ مثلاً برخی از مردمان شهر «چاچ» (شاش) با وکیلان امام عصر علیه‌السلام مکاتباتی داشتند.[۱] حسین‌بن‌علی‌بن‌محمد قمی معروف به ابوعلی بغدادی درباره شیعیان بخارا مطالبی نقل کرده و اظهار داشته است که با ایشان دیدار کرده و یکی از آنان به نام جاوشیر اموالی (ده شمش طلا) به او تسلیم کرده است تا در بغداد به سفیر امام، حسین‌بن‌روح برساند.[۲] چنین گزارشی از محمدبن‌حسن صیرفی بلخی نیز نقل شده است[۳] که وی اموالی را به علی‌بن‌محمد سمری سفیر امام عصر تحویل داده است.[۴]

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۵۱، ص ۲۹۷.

۲. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ج ۲، ص ۲۹۹ ـ ۳۰۰.

۳. همان، ص ۲۹۵.

۴. همان، ص ۴۸۸. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۳، ص ۱۴۲.

فصل پنجم

مناسبات امام علی علیه‌السلام و ایرانیان

ابو الحسن علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام در سیزدهم رجب، ده سال پیش از بعثت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی سال سی‌ام عام الفیل در مکه مکرمه و درون کعبه از فاطمه‌بنت‌اسد متولد شد و در ۲۱ رمضان سال چهل هجری و در ۶۳ سالگی در کوفه به دست ابن‌ملجم مرادی به شهادت رسید. آن حضرت در خارج کوفه در جایی به نام غریین که به نجف اشرف شهرت دارد دفن شد.[1] مدت خلافت آن حضرت در کوفه و حدود پنج سال بود.

بجاست پیش از پرداختن به مناسبات امیرمؤمنان علیه‌السلام با ایرانیان به چند مطلب در مورد ایران اشاره شود.

۱. ورود اسلام به ایران

با فتح ایران و استقبال ایرانیان از اسلام نقطه عطفی در تاریخ ایران به وجود آمد.

---

۱. ر.ک: محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۵۲. مفید؛ الارشاد؛ ج ۱، ص ۵. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۳، ص ۳۷. یدالله مقدسی؛ بازپژوهشی تاریخ ولادت و شهادت معصومان علیهم‌السلام؛ ص ۱۸۱ ـ ۲۴۳.

درباره چگونگی فتح این سرزمین و مسلمان‌شدن تدریجی ایرانیان نظریات مختلفی ارائه شده است. بنابه نوشته برخی معاصران ایرانی، اسلام پیش از آنکه به مقابله با ایرانیان بیاید این ما بودیم که آن را به ایران دعوت کردیم؛[1] زیرا توده مردم ایران از ستم شاهان ساسانی به ستوه آمده بودند و قیام‌هایی چون مانی و مزدک نیز که در حکومت آنان صورت گرفت، نتوانسته بود مرهمی بر زخم‌های کهنه ایرانیان باشد؛ اما در مقابل، محتوای عمیق و جاذبه نیرومند اسلام، خیلی زود آیین‌های منطقه‌ای را برچید و توده‌های مردم را طرفدار خود ساخت؛ چراکه قرآن کریم ملاک برتری انسان‌ها را تقوا می‌داند: (ان اکرمکم عند الله اتقیکم)[2] و به تساوی حقوق انسان‌ها دعوت می‌کند.

برخوردهای یکسان پیامبر ﷺ با گروندگان به اسلام و شخصیت‌دادن به کسانی از غیر عرب همانند سلمان فارسی، عمار، بلال و صهیب رومی و دیگران، یک اصل ثابت و تشویق‌کننده برای جذب به اسلام بود.[3] این در حالی بود که ایرانیان قرن‌ها نظام طبقاتی و ظالمانهٔ اجتماعی را تحمل کرده، و غالباً از حقوق مسلّم انسانی خود محروم بودند. تحصیل، مالکیت، مناصب و غیره فقط در اختیار و انحصار شاهزادگان، نجبا، موبدان (روحانیان زرتشتی) و رده‌های بالای نظامی قرار داشت[4] و اکثر قریب به اتفاق مردم با دادن انواع مالیات، تأمین‌کننده نیازهای آنان بودند. علاوه بر این هنگامی که اسلام ظهور کرد و مسلمانان به سراغ ایرانیان آمدند، حکومت ساسانی در حال فروپاشی و از حیث اوضاع

---

۱. ر.ک: عبد الحسین زرین کوب؛ اسلام و ایران، ص ۱۸۶.

۲. حجرات: ۱۳.

۳. آن حضرت می‌فرمود: «ألا لافضل لعربی علی عجمی و لاعجمی علی عربی و ... الا بالتقوی» (ابوعبدالله قرطبی؛ الجامع لأحکام القرآن؛ ج ۹، ص ۶۱۶۱. عبد الحسین امینی؛ الغدیر، ج ۶، ص ۱۸۷).

۴. ر.ک: علی‌بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۱، ص ۲۶۹. آرتور کریستین‌سن؛ ایران در زمان ساسانیان؛ ص ۴۲۵ـ۴۳۱.

سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، بدترین وضعیت را داشت و آخرین رمق‌هایش بود؛[۱] ازاین‌رو حتی برخی نظامیان ایرانی به سپاه مسلمانان پیوستند، چنان‌که چهار هزار دیلمی در نبرد قادسیه (۱۶هجری) به صفوف مسلمانان عرب پیوستند و در نبردهای بعدی همانند فتح مدائن و جلولاء در کنار عرب‌ها، با ایرانیان جنگیدند و سپس در کوفه ساکن شدند.[۲]

اسلام زمانی به تمدن بشری عرضه شد که جامعه جهانی از جمله ایران، از نظر عقیدتی و اجتماعی به بن‌بست رسیده بود؛ ازاین‌رو مردم این سرزمین با مشاهده دین اسلام، شیفته آن شدند و استعدادهای خود را در قالب آن به کمال رساندند. بنابر نوشته محقق معاصر عرب، حسن ابراهیم حسن:

ایرانیان از عرب‌ها به‌خوبی استقبال کردند؛ زیرا آنان به سبب تسلط عرب، از ظلم حاکمان و خدمات سپاهی رهایی یافته، با پرداخت جزیه از آزادی دینی نیز برخوردار می‌شدند. همچنین گروهی از ایرانیان به سبب سادگی تعلیمات اسلامی و مساواتی که برای همه مقرر شده بود، زود بدان گرویدند. صنعتگران و پیشه‌وران و طبقات متوسط و کشاورز آنکه پیش از آن در فشار طبقهٔ اشراف بودند، با رغبت پیرو اسلام شدند؛ زیرا در سایه اسلام از آزادی و مساوات برخوردار می‌شدند.[۳]

باید توجه کرد که در تسلیم و نیز اسلام ایرانیان، نقش کسانی چون سلمان فارسی، قابل توجه بود. بنابر گزارش‌هایی او در حمله‌های مسلمانان به شهرهای

---

۱. ر.ک: ابن‌قتیبه دینوری؛ المعارف؛ ص۶۶۶. ابوعلی رازی؛ تجارب الأمم؛ ج۱، ص۱۴۲ـ۱۴۵. احمدبن‌ابی‌داوود؛ الاخبارالطوال؛ ص۱۰۷ـ۱۱۱. عبدالحسین زرین‌کوب؛ تاریخ مردم ایران؛ ج۱، ص۴۸۴ـ۴۹۱.

۲. ر.ک: احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ج۲، صص۳۴۳ و ۳۹۵.

۳. ابراهیم حسن؛ تاریخ سیاسی اسلام؛ ج۱، ص۲۴۹.

ایرانی، راهنما و مترجم بود و شرایط مسلمانان را مبنی بر اینکه مردمان این شهرها یا باید اسلام بپذیرند یا جزیه دهند، را به زبان فارسی به ایرانیان ابلاغ می‌کرد، چنان‌که او در فتح شهرهای واقع در عراق، مانند بهرسیر،[۱] القصر الابیض[۲] و مدائن چنین کرد.[۳] طبق گزارش طبری، درباره سلمان آمده است: «کان رائد المسلمین سلمان الفارسی کان المسلمون قد جعلوه داعیه اهل فارس»:[۴] پیشتاز مسلمانان سلمان پارسی بود و مسلمانان وی را دعوتگر پارسیان کرده بودند.

حکومت سلمان بر مدائن به دستور عمربن‌خطاب را نیز می‌توان از اسباب گرایش ایرانیان به اسلام دانست. مقایسه میان عملکرد سلمان با حکمرانان ساسانی، روی‌آوردن مردم به اسلام را می‌توانست تسهیل‌کند؛ هرچند اسلام پیش از حکومت سلمان بر آن شهر، در میان برخی ایرانیان شایع شده بود.

از عوامل دیگرِ اسلام آوردن ایرانیان، سکونت نظامیان عرب در ایران، به‌ویژه در شرق آن بود. در این منطقه چون نفوذ روحانیان زرتشتی کمتر از غرب ایران بود، مردمان آنجا زودتر به اسلام گرویدند.[۵] سکونت عرب در جای‌جای ایران پس از فتح آن مشهود بود، چنان‌که در همان قرن اول هجری، همدان، اصفهان، فارس و نیز حدود قم، کاشان، قزوین و آذربایجان محل توجه و سکونت فاتحان بود.[۶]

---

۱. شهری در سواد نزدیک مدائن (یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۵۱۵).

۲. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۳، ص ۱۷۳.

۳. ر.ک: ابوعلی رازی؛ تجارب الأمم؛ ج ۱، ص ۳۵۳.

۴. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۱۴. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۲، ص ۵۱۴.

۵. ریچارد فرای؛ عصر زرین فرهنگ ایران؛ ص ۱۴۲ـ۴۱۳.

۶. عبدالحسین زرین‌کوب؛ تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۳۷۰.

افسران، فرماندهان، اشراف و دهقانان[۱] ایرانی نخستین کسانی بودند که به اسلام گرویدند و از آن پس زیر دستانشان به آنان پیوستند، چنان‌که برخی اسواران ایرانی در اوایل پیروزی اسلام (در نبرد قادسیه) مسلمان‌شدند.[۲] از علل گرایش دهقانان به اسلام آن بود که در مقام و موقعیت خود ابقا می‌شدند. غرب ایران با سرعت بیشتر مسلمان شد؛ چه وقتی اشعث‌بن‌قیس در آغاز خلافت امام علی ﷺ حاکم آذربایجان بود، بیشتر مردم مسلمان بودند.[۳]

دادگری برخی والیان اسلامی و نیز علل و انگیزه‌های اقتصادی و اجتماعی مانند فرار از جزیه و رهایی از ذلت و خواری هم در گرایش ایرانیان به اسلام بی‌تأثیر نبود؛ البته گرایش مردم ایران به اسلام، تدریجی و در مدت زمان نسبتاً طولانی صورت گرفت.[۴] خلاصه آنکه ورود اسلام به ایران سرآغاز دوره جدیدی در تاریخ و حیات مردم ایران شد.

۲. میزان رابطه اهل‌بیت ﷺ با ایرانیان

در منابع، آگاهی‌های زیادی از مناسبات اهل‌بیت ﷺ با ایرانیان نیست؛ زیرا افزون بر آنکه محدودیت‌های سیاسی همواره مانع از انتشار اخبار مربوط به امامان معصوم می‌شد، تقیه و شیوه‌های پنهانی مبارزه که برای حفظ امام و شیعیان از فشار حاکمیت بود، موجب عدم نقل اخبار در منابع تاریخی می‌شد طبیعت تقیه ایجاب می‌کرد بخش‌های عمده و اساسی زندگی برخی امامان حتی علوم و

---

۱. دهقان معرب دهگان است و معنای آن کدخدا است نه کشاورز عادی. رئیس روستا، بازرگان، بزرگ ده را نیز دهقان گویند (فرهنگ ابجدی عربی؛ ص ۴۰۰).

۲. احمدبن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۳۷۲ـ۳۷۳. محمدبن جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۱۹۰.

۳. احمدبن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۳۲۹.

۴. در صفحات بعدی در این خصوص توضیحاتی خواهد آمد.

معارف قرآن که به یارانشان آموخته می‌شد، برای همیشه در پس پرده خفا باقی بماند؛ افزون بر آنکه زندگی برخی از امامان چندان طولانی نبوده است که اخبار فراوانی از آن در دسترس ما قرار گیرد. نکته دیگر آنکه به طور معمول پس از رحلت هر امام تا مدتی به دلیل مشکلاتی که پیش می‌آمد، ارتباط شیعیان با امام بعدی بسیار محدود می‌شد. حتی وکلای امام قبلی هم که در سرزمین‌های اسلامی حضور داشتند، برقراری ارتباطشان با امام با دشواری‌هایی مواجه می‌گشت. سن کم برخی امامان موجب شک و تردید برخی شیعیان می‌شد و تا زمانی که شک و تردید شیعیان برطرف شود، مدتی به طول می‌انجامید. نیز برخی امامان امامت خود را مخفی می‌کردند، چنان‌که امام جواد تا ده‌سالگی چنین کرد.[1] همچنین سرّی بودن دستگاه وکالت و تشکیلات و اقتضای چنین روشی موجب شده تا اطلاعات زیادی از آن در دسترس نباشد.

با وجود این، اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌بایست پاسخگوی نیاز نواحی مختلف شیعه‌نشین می‌بودند. کمترین وظیفه امامان بیان احکام و تفسیر آن بود.[2] نیز تبلیغ و ترویج اسلام و تشیع که در حال گسترش بود و حفظ تشیع و دفع خطر از دامان آن لازم و از وظایف معصومان علیهم‌السلام بود. از طرفی حوزه رسالت اهل‌بیت علیهم‌السلام که در راستای رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، مرزهای جغرافیایی را مرزبندی نمی‌کرد و هر جا شیعیان و پیروان ائمه حضور داشتند، به نحوی مناسبات میان ایشان شکل می‌گرفت؛ هرچند در این عصر، در ایران هنوز دین و مذهب بسیاری از مردم، آیین زرتشتی یا غیر شیعی بود.

از مورخان دوران عباسی هرگز انتظار نمی‌رفت که بخواهند یا بتوانند اطلاعات درست و دقیقی از زندگی امامان تحصیل و در تألیفات خودشان ثبت

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ اثبات الوصیه؛ ص۳۱۵.

۲. سیدمرتضی عسکری؛ نقش ائمه در احیای دین؛ ج۱، ص۸۶ـ۹۰.

کنند؛ بنابراین بخش عمده‌ای از زندگی و تلاش‌های سیاسی و فرهنگی امامان در صفحات تاریخ منعکس نشده است و بسیاری از آنچه انعکاس یافته، با واقعیت فاصله زیادی دارد.[1] فشار دستگاه اختناق حاکم موجب شده بود امامت به جای فعالیت در سطح، در ژرفا فعال باشد. همین تاکتیک ناآشکار، سبب شده بود برخی از زوایای مهم و اساسی حیات امامان مکتوم و ناشناخته باقی بماند.

از نکات قابل توجه آن است که نوع مناسبات امام علی ﷺ با امامان دیگر فرقه‌ها می‌کرد؛ چون آن حضرت به مدت پنج سال در رأس حکومت بود و به یک معنا با تمام ایرانیان ـ اگرچه غیرمستقیم ـ در ارتباط بود و کارگزاران امام در اقصی نقاط ایران حضور داشتند.

مناسبات دیگر ائمه ﷺ از طرق گوناگون صورت می‌گرفت و بسته به شرایط تغییر می‌کرد. عصر سه امام نخست، ویژگی خاص خود را داشت. پس از شهادت امام حسین ﷺ فرزندش امام سجاد ﷺ، تاکتیک تقیه را در پیش گرفت. اتخاذ این سیاست در فضای خفقان و وحشت و ترس که معاویه و جانشینیان او به وجود آورده بودند، بسیار بجا و کارآمد بود؛ سیاستی که دیگر امامان نیز دنبال کردند. این امر، زمینه‌ساز حرکت علمی فرهنگی مهمی‌شد که از آثار آن، توسعه مذهب شیعه اثنی‌عشری بود؛ بنابراین طبیعی بود که روابط اهل‌بیت ﷺ با ایرانیان نوعاً فرهنگی بوده باشد.

از زمان امام صادق ﷺ به سبب اقدامات و کنترل شدید دستگاه حکومتی بنی‌عباس، در مورد هواداران اهل‌بیت ﷺ عملاً امکان و ارتباط ایرانیان با امامان با مشکل مواجه بود؛ ازاین‌رو رابطه شیعیان با ائمه ﷺ بیشتر غیرمستقیم، با واسطه و از طریق مکاتبات و از کانال سازمان وکالت صورت می‌گرفت.

---

۱. جعفر مرتضی عاملی؛ تاریخ زندگانی ائمه معصومین؛ ص ۱۴۲.

حکومت ظلم و استبداد برای محدودکردن روابط امامان با مسلمانان به حبس، شکنجه و کشتار شیعیان و هواداران ایشان می‌پرداخت؛ اما با این حال کسی نمی‌تواند منکر نفوذ گسترده امامان در جهان اسلام آن روز باشد. افزایش روزافزون شیعیان و گسترش چشمگیر معارف اهل‌بیت ﷺ در نقاط مختلف و از سویی فضای اختناق، بیانگر تشکیلات کارآمد و منسجم و با مدیریتی آگاهانه است؛ تشکیلاتی که توانست در اوج اختناق و موج فزاینده تبلیغاتی دستگاه خلافت، ضمن نگاه‌داشتن روابط عاطفی و پیوندهای دینی بین شیعیان و امامان، در مرزهای عقیدتی و فکری شیعه را بین فرقه‌های مختلف و اندیشه دینی تسنن حفظ کرده، هویت آن را در همه دوران سخت تهاجم فکری و فرهنگی صیانت نماید.

علی‌رغم جو خفقان و تدابیر شدید دستگاه خلافت و در تنگنا واقع‌شدن شیعیان، آنان با ائمه رابطه داشتند. تبلیغات دامنه‌دار بر ضد اهل‌بیت ﷺ مردم را از آنان دلزده نکرد و وضع حدیث و جلوگیری از ذکر مناقب و فضایل اهل‌بیت ﷺ نیز چندان تأثیری نداشت، هرچند در کیفیت رهبری و رابطه تأثیرداشته است.

با تثبیت حکومت عباسیان و احساس خطر آنان از ناحیه اهل‌بیت ﷺ، اقدامات و کنترل شدید دستگاه حکومتی در مورد امامان و هواداران اهل‌بیت ﷺ شدت یافت و عملاً امکان و ارتباط ایرانیان با امامان را با مشکل جدی مواجه ساخت. بدگمانی عباسیان به علویان و سخت‌گیری بر آنان و جمع‌آوری خمس به‌دست اهل‌بیت ﷺ به صورت پنهانی که عباسیان آن را گام آمادگی در براندازی حکومت خود تلقی می‌کردند،[1] موجب شد تمام فعالیت‌های ایشان کنترل شود؛ ازاین‌رو امامان برای برون‌رفت از این مشکل، به تقویت و

---

۱. جاسم‌محمد حسین؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم؛ ص۲۶۳ـ۲۶۴.

توسعه نظام وکالت پرداختند و بـه دلیـل مسـائل امنیتـی و ملاحظـات سیاسـی توانستند با واسطه ارتباط خود را حفظ کنند. نظام‌مندی چنین روابطی ده‌ها سال و تا پایان عصر غیبت صغری استمرار یافت و علـی‌رغم میـل دسـتگاه خلافـت عباسی، ضامن بقای رابطه میان امامان با پیروان ایشان شد.

روند مناسبات اهل‌بیت ﷺ با ایرانیان، رو به رشد و تکامل بـود و در عصـر غیبت صغری نسبت به ادوار پیشین به اوج رسید؛ ضمن آنکه مناسبات هر منطقه با منطقه‌ای دیگر فرقه‌ها می‌کرد. مناطقی که هواخواهان و شـیعیان ائمـه ﷺ در آنجا زیادتر بودند، مناسبات گسترده بود اما در جاهای دیگر چنین نبود؛ مثلاً در پاره‌ای از مناطق ایران مانند جرجان، تشیع از قرن سوم رواج یافت.

شیعیان و یاران ائمه ﷺ به‌ویژه تا عصر صادقین ﷺ ، غالباً عرب ساکن در ایران بودند و ائمه نوعاً با اینان رابطه داشتند. اشعریان قم مصداق بارز آن اسـت. این عرب‌های شیعه، طی قرن دوم و سوم و بعد از آن ایرانی شدند، به طـوری کـه حتی نسب و قبیله و عشیره آنان به فراموشی سپرده شد.[۱]

مناسبات پیچیدگی خاص خود را داشت. سخت‌گیری‌های حاکمان، باعـث می‌شد شیعیان نتوانند با امامانشان آزادانه ارتبـاط داشـته باشـند. سـاده‌ترین و کم‌مشکل‌ترین راه ارتباط نگاشتن نامه به امام و دریافت جـواب آن بـود. خـود امامان هم از زمان امام سجاد ﷺ این سیاست را در پیش گرفتند؛ بنابراین طبیعی بود که روابط نوعاً فرهنگی بوده باشد.

عصر امویان برای اهل‌بیت ﷺ عصر درد و رنـج روحـی و عصـر مصـیبت بود[۲] و چنین شد که شیعیان بغض بنی‌امیه و حب اهل‌بیـت ﷺ را شاخصـه دیـن

---

۱. ابن‌حوقل؛ صورة الارض؛ ص ۳۳۷.

۲. ابوزهره؛ الامام زید؛ ص ۹۴.

خود قراردادند.[۱] بنی‌امیه با توجه به کینه دیرینه خود به بنی‌هاشم، به‌ویژه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندانش، اسلام‌زدایی و مبارزه با اهل‌بیت علیهم‌السلام را جزو برنامه‌های اساسی خود قرار دادند و با به‌قدرت رسیدن تلاش خود را بر این پایه استوار کردند تا به هر صورتی، انتقام تاریخی خود را از اسلام و بنیانگذار آن بگیرند. بنابه نوشته خوارزمی، سیاست بنی‌امیه و کارگزاران آنان، نه فقط کشتار شیعیان، بلکه نابودی بنی‌هاشم و آثار خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود.[۲]

پس از استقرار عباسیان، ایرانیانی که با اصحاب ائمه علیهم‌السلام رابطه داشتند، و در سفر حج خود، نه تنها ازعراق می‌گذشتند، بلکه در مدینه به طور مستقیم با ائمه خویش در تماس بودند؛ البته با توجه به سیاست عباسیان در تعقیب علویان امامان به دلیل مسائل امنیتی و ملاحظات سیاسی، با واسطه و غیرمستقیم، ارتباط خود را حفظ می‌کردند. نباید از نظر دور داشت که برخی از ایرانیان تنها علقه و روابط عاطفی با اهل‌بیت علیهم‌السلام داشتند که مقصود از آن دوست‌داشتن و عشق‌ورزیدن به اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

با شروع غیبت کبری و دسترسی‌نداشتن به امام، ایرانیان طرفدار اهل‌بیت علیهم‌السلام از طریق کاروان‌های تجاری و زیارتی کربلا و حج و مسافرت علما به مناطق شیعه‌نشین، پیوند معنوی خود با ایشان را به طور محکم حفظ کردند. خاکسپاری اموات در کنار مرقد اهل‌بیت علیهم‌السلام که از دیرباز مرسوم بوده است، برگزاری آیین‌های خاص شیعی به مناسبت شهادت امام حسین علیه‌السلام، جشن غدیر و اظهار بیزاری از دشمنان ایشان از مظاهر دیگر ارادت شیعیان به خاندان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

---

۱. طه حسین؛ علی و فرزندان؛ ص ۱۹.

۲. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۹۳؛ به نقل از: رسائل خوارزمی؛ ص ۱۶۴.

پس از مقدمه‌ای که بیان شد، نخست به مناسبات امام علی ﷺ با ایرانیان خواهیم پرداخت که مباحث آن را در محورهای ذیل می‌توان پی گرفت.

الف)چگونگی اداره ایران

پس از فتح ایران که قسمت اعظم آن در عصر خلافت عمربن‌خطاب انجام شد، ایران از منطقه‌ی میان دو رود (بین‌النهرین) به مرکزیت کوفه و بصره اداره می‌شد. چگونگی اداره ایران در عصر خلفا خود بحث مستقل و قابل توجهی است؛ اما برای فهم مناسبات امام علی ﷺ با ایرانیان اشاره‌ای گذرا به این بحث، خالی از فایده نیست. گفتنی است امام علی ﷺ هرچند در فتوحات شرکت نداشت، خلفا از رأی و نظر پختهٔ آن حضرت بهره‌مند می‌شدند. از جمله مشورت‌دهی‌های آن حضرت درباره فتح ایران بود. طبق گزارشی، خلیفه دوم نامه‌ای از کارگزار خود در کوفه، دریافت کرد که حاکی از تحرک ایرانیان و فراهم‌ساختن سپاهی گران در نهاوند برای مقابله با مسلمانان و جبران شکست‌هایشان بود. خلیفه درباره حضورش در فتوحات شرق (ایران) با صحابه مشورت کرد و هر یک نظر خود را ارائه کردند. در این هنگام امیرمؤمنان علی ﷺ با ملاحظه و سنجیدن همه جوانب قضیه، رأی خود را چنین اعلام کرد:

> پیروزی و شکست این امر (اسلام) بستگی به فزونی نیرو و کمی جمعیت نداشته است. این دین خداست که آن را پیروز ساخته است... خداوند به ما وعده پیروزی داده است؛ بنابراین تو همچون محور سنگ آسیاب، جامعه را به وسیله مسلمانان به گردش در آور... زیرا اگر شخصاً از این سرزمین خارج شوی، عرب از اطراف و اکناف سر از زیر بار فرمانت بیرون خواهد برد،... اگر فردا چشم عجم‌ها به تو افتد، خواهند گفت این اساس و ریشه عرب است. اگر ریشه را قطع کنید،

راحت می‌شوید و این فکر آنان را در مبارزه با تو و طمع در نابودی تو حریص‌تر و سرسخت‌تر خواهد کرد...[۱]

هرچند رأی آن حضرت مخالف نظر برخی صحابه بود، عمر با توجه به قوت استدلال امام علی ؑ آن را پسندید و به رأی آن حضرت عمل کرد.[۲]

۱. سازمان اداری عرب

تا پیش از تشکیل حکومت نبوی، عرب فاقد نظم سیاسی بود و غیر از نظام قبیله‌ای، مظاهر دیگری که بتواند نشانه‌ای از تمدن باشد نداشت. نبود قدرت مرکزی، مشخص‌ترین کمبود در محیط اجتماعی و سیاسی جزیره‌العرب بود. با ظهور اسلام وحدت قبیله‌ای جای خود را به وحدت دینی بخشید و سراسر عربستان به‌تدریج بر اثر شعارهای عالیه اسلام، تحت حاکمیت یک دین و حکومت در آمد و برادری دینی جانشین روابط خونی شد.[۳]

رسول‌خدا ﷺ، تنظیماتی برای اداره مناطق اسلامی مقرر کرد اما این تشکیلات به صورت بسیط و ساده و به دور از پیچیدگی بود و امور مربوط به حکومت و اجتماع با مشورت انجام می‌شد و در صورت لزوم، افرادی برای سمت فرماندهی سپاه اسلام یا اداره امور یک شهر یا ناحیه و نیز برای جمع‌آوری صدقات انتخاب می‌شدند و اختیاراتی به آنان تفویض می‌شد. بدین ترتیب نظام سیاسی ـ اداری و مالی جامعه اسلامی شکل گرفت و به مرور بر تشکیلات آن افزوده شد.

---

۱. نهج البلاغه؛ خطبه ۱۴۶.

۲. مفید؛ الارشاد؛ ج ۱، ص ۲۰۸. احمدبن‌أبی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۱۳۴. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۲۳۷. در خصوص مشورت‌دهی‌های امام به خلفا ر.ک: سید محمود سامانی؛ مشورت و مشاوران در سنت و سیره پیشوایان؛ ص ۱۲۹ به بعد.

۳. جرجی زیدان؛ تاریخ تمدن اسلام؛ ج ۴، ص ۲۱۳.

پس از رحلت رسول‌خدا ﷺ، فتوحات گسترده و معجزه‌آسایی که در مدت کمی نصیب مسلمانان عرب شد، سیل غنائم را به مرکز خلافت سرازیر کرد و نقطهٔ آغازی برای به‌وجودآمدن دستگاه دیوانی شد و دراین‌باره خلیفه دوم خطوط مشخص‌تری ارائه کرد.[۱] اقداماتی که در امور دیوانی انجام گرفت، متناسب با شرایط و اوضاع و احوال آن روز بود و بعد از آن هم تقریباً پیروی شد و اساس کشورداریِ بیشتر خلفا گردید.[۲]

۲. تقسیمات اداری

پس از پیروزی اسلام بر ایران قلمرو ساسانی بدون آنکه نیاز به تقسیم‌بندی به حوزه فرمانروایی خلفا باشد، ملحق شد و همان طور که ضرورت اقتضا می‌کرد، خلیفه یا سرداران ارشد او کارگزارانی برای اداره مناطق مختلف فتح‌شدهٔ ایران گماشتند؛ بنابراین تقریباً همان تقسیمات اداریِ زمان ساسانیان ملاک عمل خلفا قرار گرفت و والیان عرب همان نواحی‌ای را که مرزبانان و دهقانان آن زمان اداره می‌کردند، را به دست گرفتند.

در عصر اسلامی، ایران به طور سنتی از بین‌النهرین اداره می‌شد. این عمل تا حد زیادی به زمینه تاریخی آن مربوط می‌شد؛ یعنی قبل از تسلط عرب نیز ایران در دوران اشکانیان و ساسانیان از تیسفون اداره می‌شد.[۳] عراق مهم‌ترین قسمت

---

۱. ر.ک: عمر فاروق؛ النظم الاسلامیه؛ ص ۷۲ـ۷۳.

۲. ر.ک: تقی‌الدین مقریزی؛ خطط؛ ج ۱، ص ۱۶۴. محمدبن‌علی‌بن‌طقطقی؛ تاریخ فخری؛ ص ۱۳. بنا به نوشته طه‌حسین، عمر در عین حالی که از او انتظار نمی‌رفت و او جز به اندکی از امور دنیا آشنایی نداشت و قبل از خلافت هم ورزیده سیاست نبود، به آنچه می‌خواست رسید و بر ملت‌های متمدن که به انواع روش‌های سیاسی آشنا بودند، حکومت کرد (طه حسین؛ آئینه اسلام؛ ص ۲۳).

۳. ر.ک: محمد محیط طباطبایی؛ تطور حکومت در ایران پس از اسلام؛ ص ۳۶. مورگان؛ ایران در قرون وسطی؛ ص ۳۶.

امپراتوری اسلام بود[۱] که حاکم‌نشین ایران نیز محسوب می‌شد و حاکمان آن والیانی برای اقصی نقاط ایران می‌فرستادند که ظاهراً فقط سردار جنگ و عهده‌دار جمع‌آوری «خراج» بودند و دهقانان مناطق مختلف موجودیت خویش را در کنار اینان ادامه می‌دادند و به ظن قوی، حکومت کشوری کماکان در دست ایشان بود.[۲]

والیان عمدتاً از میان عرب که مورد اطمینان خلفا بودند، انتخاب می‌شدند. عمده وظایف این کارگزاران عبارت بود از: اداره سپاه تحت امر خود از نظر مالی و جنگی، تعیین قاضیان و فرمانداران، نظارت در دخل و خرج مأموران، حمایت و دفاع از ناموس مسلمانان، اجرای احکام شرع، پیشوایی نماز و اگر آن منطقه با دشمن هم‌مرز بود، جنگ با دشمن و جمع‌آوری غنیمت و پرداخت سهم خلیفه و کارگزاران و جنگاوران، از دیگر مسئولیت‌های آنان بود.[۳]

خلیفه دوم در مورد مناطق فتح‌شده چون ایران، نظام قبلی را ابقا کرد[۴] و تشکیلات اداری ساسانیان، خاطرات درخشانی در اوایل دوران اسلامی به‌ویژه در فرهنگ عصر اموی و عباسی به جای گذاشت.[۵]

عرب چاره‌ای جز ابقای نظام اداری ساسانیان و رومیان نداشت؛ زیرا آنان پس از غلبه بر سرزمین‌های حکومت‌های یادشده می‌دانستند که بر جامعه‌هایی فرسوده و در عین حال سازمان‌یافته تسلط پیدا کرده‌اند.[۶] نیز می‌دانستند خود

---

۱. کارل بروکلمان؛ تاریخ ملل و دول اسلامی؛ ص ۱۰۱.

۲. بارتولد؛ ترکستان‌نامه؛ ص ۴۱۳.

۳. برتولد اشپولر؛ تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی؛ ج ۲، ص ۸۸. جرجی زیدان؛ تاریخ تمدن اسلام؛ ج ۱، ص ۱۱۲ـ۱۱۳.

۴. ثابت اسماعیل؛ عراق فی العصر الأموی؛ ص ۴۷.

۵. عبدالحسین زرین‌کوب؛ تاریخ مردم ایران؛ ج ۱، ص ۵۰.

۶. جرجی زیدان؛ تاریخ تمدن اسلام؛ ج ۴، ص ۲۸۸.

صاحب تمدن نبوده‌اند و فاقد تجربهٔ لازم و مأموران کاردان برای ادارهٔ قلمرو وسیع هستند؛ بنابراین ناگزیر در مورد ایران، نظام‌ها و سنت‌های سیاسی و اداری باستان ایران را پذیرفتند و با احتیاجات خویش سازش دادند؛[۱] مثلاً دیوان با تمام قواعد و نظامی که داشت به حال خود ماند، حتی تا زمان عبدالملک‌بن‌مروان (دوران حکومت ۶۵ـ۸۵ ق) لغت پارسی و حساب به وضع دیرین خود بود[۲] و عرب‌ها از سوابق طولانی دبیران و کارشناسان ایران بهره می‌بردند.[۳] منتها این مأموران باید زیر نظر حاکمی که خلیفه تعیین می‌کرد، انجام وظیفه می‌کردند. برای مثال در میان عرب کسانی نبودند که زمین‌های متصرفه را زیر کشت ببرند و این دهقانان بودند که همچون بازوی عرب عمل می‌کردند؛ و در محل سکونت خود، از زارعین، خراج را تحویل می‌گرفتند و به بیت‌المال یا عمال عرب تحویل می‌دادند و اینان در واقع نماینده بیت‌المال مسلمانان محسوب می‌شدند.[۴]

عرب قادر به استفاده از دیوان‌های مالیاتی ساسانی نبود؛ زیرا با خط پهلوی و فارسی آشنایی نداشت.[۵] نظام اداری و کل سازمان دولت بر چهار رکن اصلی قرار داشت: خلیفه، والی، عامل خراج یا مأمور اخذ مالیات و قاضی. تقسیم اداری ایران به حوزه‌های مختلف بود. اهواز و بحرین، سجستان و کرمان و خراسان هر کدام یک حوزه و بصره و کوفه نیز یک حوزه بود.[۶]

---

۱. پیگولوسکایا؛ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم؛ ج ۱، ص ۱۷۸.

۲. احمد امین؛ فجر الاسلام؛ ص ۱۲۶.

۳. مرتضی راوندی؛ تاریخ اجتماعی ایران؛ ص ۴۳.

۴. عمر فاروق؛ النظم الاسلامیه؛ ص ۸۳. عبدالحسین زرین‌کوب؛ تاریخ مردم ایران؛ ج ۲، ص ۴۹.

۵. محمدبن‌علی‌بن‌طقطقی؛ تاریخ فخری؛ ص ۱۶۴.

۶. امیرعلی؛ تاریخ عرب و اسلام؛ ص ۶۷. ابراهیم حسن؛ تاریخ سیاسی اسلام؛ ج ۱، ص ۴۵۲.

مأمور مالیه

از زمان عمر در سال ۲۱ برای مناطق فتح‌شده، دو مأمور به‌عنوان مکمل یکدیگر منصوب شدند. یکی برای جنگ و امور سیاسی و دیگری برای مالیات. این شیوه در دوره بعد از او نیز تقریباً به کار گرفته شد. عاملان مال یا صاحب‌الخراج‌ها اختصاص به عرب‌ها نداشت و گاهی از میان ایرانیان انتخاب می‌شدند؛ مثلاً صالح‌بن‌عبدالرحمن در عهد سلیمان‌بن‌عبدالملک بر خراج عراقین منصوب شده بود.[۱]

قاضی

در زمان پیامبر ﷺ خود آن حضرت طبق آیه «فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ..»[۲] مورد رجوع مردم بود؛ ولی گسترش اسلام در شبه جزیرهٔ‌عرب و نیاز به مسئله قضاوت موجب شد تا آن حضرت قاضیانی برای پاره‌ای مناطق تعیین کند، چنان‌که امام علی ؑ را مأمور یمن کرد و او قضاوت‌هایی داشت که مورد تأیید رسول‌خدا قرار گرفت. پس از رحلت رسول‌خدا ﷺ و توسعه فتوحات، تعیین قاضی برای شهرهای مختلف، ضروری به نظر می‌رسید. قاضیان منتخب در مسجد می‌نشستند و مشکلات مردم را حل می‌کردند و غیر مسلمانان استفاده‌ای از این دستگاه‌ها نداشتند.

در منابع درباره حضور قاضی در ایران در زمان خلفا، گزارشی ارائه نشده است. آنچه مسلّم است، در بصره و کوفه که حاکم‌نشینان ایران بودند، دائماً قاضی

---

۱. ر.ک: تاریخ سیستان؛ ص ۸۲. جهشیاری؛ الوزراء و الکتاب، ص ۸۰. امیر علی؛ تاریخ عرب و اسلام؛ ص ۱۹۴.

۲. مائده: ۴۸.

حضور داشت گویا غالب مردم ایران در این زمان ذمی بودند؛ ولی در اواخر دوره بنی‌امیه در خراسان نیز قاضی حضور داشت.[۱] گفتنی است اگر ولایت کارگزار عام بود، کار قضاوت نیز به او واگذار می‌شد و اگر نبود خلیفه مستقیماً انتخاب می‌کرد.[۲]

در عصر خلفا سکه‌های ضرب‌شده به دستور یزدگرد ساسانی (آخرین پادشاه ساسانی) رواج داشت و واحد پول درهم بود.[۳] در عصر جاهلی نیز دینارهای هرقل و درهم‌های بغلی ایرانی به دست اهل مکه می‌رسید. پیامبر ﷺ و خلفا از جمله امیرمؤمنان ﷺ در اوزان آنها تغییری ندادند و به حال خود باقی گذاشتند.[۴]

همان‌گونه که گفته شد تا پیش از خلافت امیرمؤمنان ﷺ و نیز پس از شهادت آن حضرت، کار اداره ایران عمدتاً به کارگزاران خلفا در عراق (کوفه و بصره) سپرده می‌شد؛ اما چون امام علی ﷺ خود در عراق حضور داشت، خود برای برخی شهرهای ایران حاکم تعیین می‌کرد. امیرمؤمنان ﷺ برای اداره و انتظام امور قلمروی خود، به بعضی از کارگزاران و حاکمانش اختیاراتی تفویض می‌کرد. نامه‌های آن حضرت به عثمان‌بن‌حنیف کارگزار بصره، مالک اشتر و... مؤید این مطلب است.[۵]

ب) سیاست کشورداری امیرمؤمنان ﷺ

امام علی ﷺ ارتباط دائم و بی‌واسطه با مردم داشت و همیشه در دسترس همگان

---

۱. محمدحسن کاظمی شیرازی؛ تاریخ سیاسی جهان اسلام و ایران و روابط خارجی آن؛ ص ۶۰.

۲. ابراهیم حسن؛ تاریخ سیاسی اسلام؛ ج ۱، ص ۴۵۴. ثابت اسماعیل؛ العراق فی العصر الاموی؛ ص ۸۷.

۳. ریچارد فرای؛ میراث باستانی ایران؛ ص ۳۸۷ـ۳۸۸. احمدبن‌أبی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۳۶۰.

۴. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۲۱۸.

۵. ر.ک: مریم معین‌نیا؛ سیره اداری امام علی ﷺ؛ ص ۹۲ـ۹۳.

بود، به شکلی که پایین‌ترین رده‌های اجتماع نیز به‌آسانی و بدون کوچک‌ترین مشکل و مانعی با آن حضرت دیدار می‌کردند و مشکلاتشان را با او در میان می‌گذاشتند. امیرمؤمنان ﷺ به کارگزارانش نیز سفارش می‌کرد وقت خاصی برای مراجعان مقرر کنند[۱] و ارتباط خود را با مردم حفظ نمایند.

امیرمؤمنان ﷺ به اقشار مختلف جامعه، یکسان می‌نگریستند و حقوق اقلیت‌ها را با دقت و وسواس رعایت می‌کردند. از آن حضرت روایت شده است که فرمود: «من آذی ذمیاً فَقد آذانی».[۲] در نامه امام علی به مالک اشتر در خصوص رعایت حقوق اقلیت‌ها آمده است: «گروهی دیگر اقلیت‌های دینی هستند که مانند تو انسان و دارای حقوق انسانی هستند و در هر دو صورت وظیفهٔ تو خدمت و محبت است».[۳]

با توجه به این سیاست و شیوه کشورداری امیرمؤمنان ﷺ در دوران کوتاه خلافت آن حضرت، بذر دوستی اهل‌بیت ﷺ در دل برخی مردم، از جمله ایرانیان پاشیده شد و کشش و جاذبه‌ای به خاندان پیامبر ﷺ و علویان در میان موالی ایجاد گردید.

آن حضرت برخلاف روش خلفای قبلی، حضور و شرکت موالی و نومسلمانان عجم را در سرپرستی و اداره امور سیاسی فراهم کرد؛ زیرا نزد امیرمؤمنان ﷺ، عرب، عجم، سیاه و سفید، برده و آزاده طبق کتاب الهی هیچ تفاوتی نداشت.[۴] درباره کارگزاران عجمی امیرمؤمنان ﷺ اطلاع چندانی جز آنچه در ادامه نوشتار آورده شده، در دست نیست.

---

۱. ر.ک: نهج البلاغه؛ نامه ۵۳ و ۶۷. وقعة صفین؛ ص ۱۸.

۲. ابن‌ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۷، ص ۱۴۷.

۳. نهج البلاغه؛ نامهٔ ۵۳.

۴. ابراهیم‌بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۸.

بنابر آنچه در مقدمه گفتیم امیرمؤمنان ﷺ در دوران خلافت خویش، با توجه به سکونت ایرانیان بسیاری در عراق تحت عنوان موالی، مناسباتی با آنان داشته است؛[۱] هرچند دراین‌باره، گزارش‌های اندکی به دست ما رسیده است و بیشتر منابع به حوادث مهم سیاسی ـ نظامی آن دوران همچون نبردهای سه‌گانه (جمل، صفین و نهروان) پرداخته‌اند و مباحث کلی را مطرح کرده‌اند. با وجود این، اندک موارد و مصادیق یافت‌شده نظر ما را تأمین می‌کند که در ادامه به چند مورد اشاره می‌شود.

۱. تعامل امام علی ﷺ با ایرانیان

بنابر نقل هیثم‌بن‌عدی عبدالله‌بن‌جعفربن‌ابی‌طالب در خصوص نیازهای برخی دهقانان[۲] ایرانی در عراق با امیرمؤمنان ﷺ صحبت کرد. آن حضرت پس از حل مشکل دهقانان ایرانی، از پذیرش چهل هزار درهمی که برای قدردانی قرار شد به آن حضرت بدهند، خودداری کرد و فرمود: «انا قوم لانأخذ علی معروف ثمناً»: ما خاندان برای نیکی‌ای که انجام می‌دهیم، پولی دریافت نمی‌کنیم.[۳]

امیرمؤمنان ﷺ ضمن تماس با مردم عراق، با گروهی از دهقانان اهل سواد[۴]

---

۱. برخی محققان دلیل تغییر مرکز خلافت را زندگی نامناسب مسلمانان غیر عرب عراق و عدم رسیدگی به وضع آنان به‌خصوص در کوفه و سایر شهرهای عراق ذکر کرده‌اند (محمد تقی جعفری؛ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه؛ ج ۱۱، ص ۱۴۰).

۲. دهاقین جمع دهقان است که معرب دهگان است و به معنای کدخداست نه کشاورز عادی. رئیس روستا، بازرگان، بزرگ ده را نیز دهقان گویند (فؤاد افرام؛ فرهنگ ابجدی عربی؛ ص ۴۰۰).

۳. احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۵۳.

۴. نیز ر.ک: نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۱۲ ـ ۱۴. احمدبن‌ابی‌داوود؛ الاخبار الطوال؛ ص ۱۵۴. (رجل من عظماء دهاقین العراق یسمی نرسی). نیز ر.ک: جعفر سبحانی؛ فروغ ولایت؛ ص ۴۷۵ ـ ۴۷۶ (یا نرسا ان الله عز وجل خلق الخلق بالحق و لا یرضی من احده الا بالحق...).

روبه‌رو شد که قبل از فتح این سرزمین، تحت سلطه خاندان کسرا بودند. اینان پس از استقرار آن حضرت در کوفه که در پی نبرد جمل صورت گرفت، برای تهنیت نزد آن حضرت آمده بودند و چون تعداد ایشان زیاد بود به دستور امام، نماینده‌ای و سخنگویی به نام «نرسا» تعیین کردند. طی گفتگوهایی که آنان با امیرمؤمنان داشتند، امام پرسید چند نفر از خاندان کسرا بر ایشان حکومت داشته‌اند. پاسخ دادند: ۳۲ پادشاه. آن حضرت از سیرت و روش حکومتی آنان پرسید. نرسا گفت: روش آنان در کارهای بزرگ یکسان بود تا اینکه خسرو پسر هرمز (خسرو پرویز) به پادشاهی رسید و به جمع مال و ثروت پرداخت و بر خلاف پیشینیان ما رفتار کرد. آنچه مال مردم بود ویران و آنچه مال خود بود آباد کرد و چندان مردم را خوار و ذلیل کرد و ایرانیان را تحت فشار گذاشت که بر وی شوریدند و به قتلش رساندند ... . امام پس از شنیدن پاسخ آنان، خطاب به این دسته از ایرانیان، فرمود:

> خدا به‌حق انسان‌ها را آفرید و از هر انسانی جز عمل به حق راضی نیست. در سلطنت الهی مایه تذکری است از آنچه خداوند عطا کرده است و آن اینکه مملکت بدون تدبیر قوام ندارد و حتماً باید حکومتی برپا باشد و کارها در صورتی وحدت می‌پذیرد که متأخران به گذشتگان بد نگویند. پس هر گاه افراد متأخر به گذشتگان بد گفتند و با روش نیکوی آنان مخالفت ورزیدند، هم خود را نابود کردند و هم دیگران را.

آنگاه امیرمؤمنان ﷺ بزرگ آنان، نرسا را بر خودشان امیر کرد.[1] این دیدار نشانه توجه ایرانیان به خیرخواهی خلیفه مسلمانان بود.

---

۱. محمدباقر محمودی؛ نهج السعاده؛ ج ۱، ص ۴۶۷، ش ۱۳۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۳۵۸.

به نقل ابن‌اعثم، هنگامی که امیرمؤمنان ﷺ به ساباط مدائن رسیدند، طایفه‌ای از دهقانان نزد آن حضرت آمدند و حاجات خویش عرضه می‌داشتند. پس امیرمؤمنان ارباب حاجات را بنواخت و از آنجا حرکت کرده، به موضعی فرود آمدند که آنجا کوشک‌ها و سراهای کسرا بود.[۱]

بنابر گزارش یعقوبی امام در مسیر صفین، به مدائن وارد شد. پس دهقانان هدایایی نزد آن حضرت آوردند. آن حضرت نپذیرفت و چون از علت امتناع پرسیده شد، فرمود: ما سزاوارتر به دادن هدیه به شما هستیم و بی‌نیاز از شما.[۲]

امام در مدائن (پایتخت ساسانیان) به مشاهده طاق کسرا پرداخت و نماز خواند. آن‌گاه به یکی از فرماندهانش به نام حارث همدانی فرمان داد تا مردم مدائن را برای شرکت در نبرد با معاویه فرا بخواند. او با صدای رسا اعلام کرد هر کس برای رفتن به جنگ آماده است، در نماز عصر امیرمؤمنان حاضر شود. با اعلام آمادگی اهل مدائن، امام علی ﷺ خود شهر را ترک کرد؛ اما عدی‌بن‌حاتم طایی را برای بسیج نیرو نگاه داشت و او طی سه روز با هشتصد نفر به امام پیوست. پسرش یزیدبن‌عدی نیز پس از او با چهارصد نفر از اهل مدائن به آن حضرت پیوست.[۳]

استقبال ایرانیان شهر انبار از امیر مومنان ﷺ از دیگر مواردی است که می‌توان در عصر خلافت آن حضرت بدان اشاره کرد. در سال ۳۶ هجری امیرمؤمنان ﷺ هنگام عزیمت به جنگ صفین، دو روز در انبار اقامت فرمود.[۴]

---

۱. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ص ۵۰۱.

۲. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۳۰.

۳. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۲۰۲.

۴. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین، ص ۱۴۳ ـ ۱۴۴. احمدبن أبی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۱۶۷.

در آنجا دهقانان ایرانی با «بنوخوش نوشک» (شربت پاک)[1] از آن حضرت استقبال کردند و از مرکب‌هایشان پیاده شدند و در رکابش شروع به دویدن کردند. امیرمؤمنان به آنان فرمود: «پس این چهارپایان را که آورده‌اید برای چیست؟ و از این کار که می‌کنید (پیاده شده‌اید و می‌روید) چه قصدی دارید؟ گفتند: رسم و عادت ما این است که بدین وسیله فرمانروایان خود را بزرگ می‌داریم و آنان را احترام می‌کنیم؛ اما این چارپایان پیشکش و هدیه برای توست و برای تو و مسلمانان غذا آماده کرده‌ایم برای چارپایان هم علوفه بسیار فراهم آورده‌ایم. آن حضرت فرمود: اینکه می‌گویید رسم شماست فرمانروایان را این‌گونه احترام کنید، به خدا سوگند دویدن شما برای فرمانروایان سودی ندارد. فقط شما خود را به زحمت می‌اندازید. دیگر این‌گونه برخورد نکنید؛ اما اگر دوست دارید چارپایان را از شما بگیریم، ما آنها را به حساب خراجتان از شما می‌پذیریم. خوراکی هم که برای ما تهیه کرده‌اید، خوش نداریم که چیزی از مال شما را جز با پرداخت بهای آن بخوریم. گفتند: ای امیرمؤمنان ما آن را ارزیابی می‌کنیم و سپس بهایش را خواهیم گرفت. فرمود: اگر بهایش را معلوم نکنید ما به همان آذوقه‌ای که خود داریم، اکتفا می‌کنیم. گفتند: ای امیرمؤمنان، ما مولایان و صاحب‌اختیاران و خواجگانی نامدار از عرب‌ها داریم. آیا تو را از اینکه به ایشان پیشکش دهیم و آنان را از اینکه چیزی از ما بپذیرید نیز منع می‌کنی؟ فرمود: همه عرب‌ها دوستداران شما هستند؛ اما به هیچ‌یک از مسلمانان روا نیست که پیشکش شما را بپذیرد و اگر کسی چیزی از شما به زور غصب کند، به ما خبر دهید. آن‌گاه به راه خود ادامه داد.[2]

---

۱. «وکان فی مدینة الأنبار دهاقین من الفرس یدعون بنو خوش نوشک أی الشراب الطیّب، فاستقبلوه ببراذینهم (بغالهم)» (یوسفی غروی؛ موسوعة التاریخ الاسلامی؛ ج۵، ص ۹۲).

۲. نصربن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۱۴۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۴۲۳.

در گزارش دیگر آمده است:

با ورود امام علی ﷺ به شهر انبار، اهل آن استقبال گرمی از آن حضرت به عمل آورده: «هدایا نزول و علوفه آوردند و اسباب نیکو پیش کشیدند». امیرمؤمنان پرسید: این اسباب و اطعمه چرا آورده‌اید؟ گفتند: ما را عادت چنین رفته است که امیران و بزرگان را از این جنس خدمت‌کاری‌ها می‌کنیم و طعام‌ها و هدیه‌ها نثار می‌سازیم. این است که پیش امیرمؤمنان آورده‌ایم. حضرت فرمود: اسباب قبول می‌کنم. به شرط آنکه بهای آن از خراج شما محسوب داریم و طعام‌ها را بها بدهیم. گفتند: نیکو نباشد که ما بهای طعام بستانیم. اگر امیرالمؤمنین به وجه نزل قبول نمی‌فرماید، ما را در لشکر امیرمؤمنان آشنایان و دوستان است دستور فرماید تا این طعام‌ها نزدیک ایشان فرستیم. فرمود: چنان کنید؛ چه شما را از آنکه دوستان خویشتن را به طعام مراعات کنید، منعی نیست، لیکن اگر کسی که از خدمتکاران من از شما چیزی خواهد اندک و بسیار، مرا اعلام دهید.[1]

امام علی ﷺ دو روز در انبار توقف کرد و پس از آن به سمت صفین حرکت نمود.[2]

---

۱. احمدبن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۵۱۰.

۲. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۲۵۷. نصربن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۱۴۳ ـ ۱۴۴. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۲۰۳. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۲، ص ۵۵۵. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۱، ص ۴۷۸. ابوجعفر محمد اسکافی؛ المعیار و الموازنه؛ ص ۱۳۳. انبار در ده‌فرسنگی بغداد، شهری بود که فارسیان آن را فیروز شاپور اول نام نهاده بودند. گویا از این‌رو به انبار شهرت یافت که انبارهای جو و گندم در آن قرار داشتند. برخی نیز عقیده دارند که چون بخت النّصر (پادشاه بابل)، اسرای عرب را در آن جمع‌آوری (انبار) کرده بود، بدین نام معروف شد.

ابوالهیاج عبدالله‌بن‌ابی‌سفیان گزارش کرده است: دهقانی از دهقان‌های سواد «بردی» (لباس) به من داد و مانند آن را به یکی از حسنین علیهما‌السلام اهدا کرد. علی روز جمعه برای ایراد خطبه در مدائن ایستاد. در این هنگام دو برد را بر تن حسن و حسین مشاهده کرد. مرا نزد آن دو فرستاد و گفت این برد چیست؟ حسن گفت: دهقانی از دهقان‌های سواد عراق آن را به ما هدیه داده است. علی آن را گرفته و در بیت‌المال قرار داد.[1] چون بر این باور بود که مسلمانان نیازمندتر به این بردها هستند و نیاز عمومی بر نیاز فرزندانش مقدم است. این‌گونه گزارش‌ها، حاکی از شناخت برخی ایرانیان از اهل‌بیت علیهم‌السلام و مناسبات با ایشان است.

بنابر نوشته ابن‌شهرآشوب: مجوس (زرتشتیان) و غیر مسلمانان عراق، روز نوروز جام‌های طلایی که در آن شکر بود، به حضرت علی علیه‌السلام هدیه دادند. حضرت شکرها را در میان یاران خود تقسیم کرد و آنها را جزو جزیه ایشان حساب کرد و دهقانی جامه‌ای که از طلا بافته شده بود، برای حضرت فرستاد. عمروبن‌حریث آن را از وی به چهار هزار درهم خرید تا پول آن را زمان دریافت عطا بپردازد.[2]

۲. حضور ایرانیان در نبردهای عصر امام علی علیه‌السلام

در منابع، در خصوص نقش آفرینی ایرانیان در نبردهای دوران امیرمؤمنان علیه‌السلام اخبار بسیار اندکی آمده است، چنان‌که علامه مظفر نوشته است: تاریخ مطلبی یاد نکرده که شرکت ایرانی‌ها در جنگ‌های سه‌گانه را برای ما بازگو سازد، با اینکه آن حضرت کارگزارن خود در ایران را به یاری خود طلبیده بود.[3] با وجود این،

---

۱. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینه دمشق؛ ج ۴۲، ص ۴۷۸.

۲. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۲، ص ۱۱۱.

۳. محمد مظفر؛ تاریخ شیعه؛ ص ۲۸۵.

گزارش‌هایی جسته و گریخته از حضور برخی ایرانیان در رکاب امام علی ﷺ حکایت دارد. در گزارش ابن‌قتیبه دینوری آمده است: به دعوت امیرمؤمنان ﷺ برای نبرد با معاویه، هفده هزار نفر از «ابنای» و هشت هزار تن از موالی و بردگان آنان، حضور یافتند.[۱] در صورت صحت این خبر، رقم مشارکت ایرانیان در این نبرد قابل توجه است. با توجه به حضور هزاران ایرانی آن هم فقط در کوفه، پذیرفتن این مطلب که تعداد قابل توجهی از ایرانیان در نبرد صفین حضور داشته‌اند، مشکل نیست، چنان‌که گویند: پس از شهادت امام علی ﷺ و در حدود سال ۴۲ق، معاویه جماعتی از اسواران بصره و کوفه و پارسیان بعلبک و حمص را به انطاکیه منتقل کرد. از جمله فرماندهان پارسیان، مسلم‌بن‌عبدالله جد عبیدالله‌بن‌حبیب‌بن‌نعمان انطاکی بود.[۲] با توجه به این خبر، آیا می‌توان پذیرفت که این جنگجویان هیچ نقشی در نبردهای امیرمؤمنان نداشته‌اند؟

پس از نبرد صفین و یورشهای سرداران معاویه به قلمرو امام علی ﷺ دو گزارش درباره برخی ایرانیان در دست داریم. مطابق نقلی، هنگامی که سفیان‌بن‌عوف غامدی به دستور معاویه، بخشی از عراق را مورد هجوم و غارت قرار داد، فردی ایرانی و به تعبیر عرب علج، از اهل انبار، امیرمؤمنان ﷺ را از این واقعه مطلع ساخت و آن حضرت بالای منبر رفت و جریان یورش سفیان را به اطلاع کوفیان رساند تا غائله او را دفع کنند؛ اما چون با سکوت مردم مواجه شد، خود پیاده به سمت نخیله حرکت کرد و پس از آن با خواندن خطبهٔ جهاد[۳] مردم را ترغیب به شرکت در نبرد با معاویه کرد؛ اما سخنان آن حضرت مؤثر نیفتاد و پس

---

۱. ابن‌قتیبه دینوری؛ الامامة و السیاسة؛ ج ۱، ص ۱۶۶. نیز ر.ک: محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۱، ص ۳۱۴۵ـ۳۱۸۱.

۲. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۱۳۹.

۳. نهج‌البلاغه؛ به تصحیح صبحی صالح؛ خطبه ۲۷؛ همان، به تصحیح فیض‌الاسلام؛ خطبه ۹۴.

از بازگشت، هشت هزار نفر را آماده و برای تعقیب سفیان فرستاد.[۱]

در گزارشی آمده است فردی از دهقانان پایین‌دست فرات به نام زادان فرخ که به‌تازگی مسلمان شده بود، در راه با خوارج برخورد کرد. آنان از او درباره دینش پرسیدند: زادان اظهار داشت که مسلمان است. آن‌گاه خوارج نظر وی را درباره امیرمؤمنان علیه‌السلام جویا شدند. زادان آن حضرت را وصی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سرور همه آدمیان معرفی کرد. خوارج با شنیدن این سخنان، ناجوانمردانه او را به قتل رساندند.[۲] به گزارش ثقفی کوفی، زادان نامی مکنی به ابوعمره فارسی از اصحاب امام علی علیه‌السلام بود.[۳]

به گزارش محمدبن‌علی حسنی در کتاب فضل الکوفه، علی علیه‌السلام بین حَوَرنق تا حیره و کوفه و یا میان نجف و حیره را از دهقانان به چهل هزار درهم خرید.[۴] در صورت صحت این گزارش، حضور پررنگ ایرانیان در این منطقه کاملاً مشهود است.

از دیگر ایرانیانی که با امیرمؤمنان علیه‌السلام مرتبط بودند و به دیدار آن حضرت رسیدند، از افراد زیر می‌توان نام برد:

جد ابوحنیفه، نعمان‌بن‌ثابت و خود ثابت که اولی به آن حضرت، هدیه نوروزی و یا فالوده تقدیم کرد و دومی نیز در ایام کودکی، خدمت امام رسیده بود.[۵] گویند امیرمؤمنان از آیندهٔ فرزند ثابت، ابوحنیفه خبر داده

---

۱. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۳۲۰. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، ص ۵۸۵.

۲. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۳۳۹ ـ ۳۴۰. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ص ۴۱۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۸۹.

۳. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۱، ص ۵۶.

۴. همان، ج ۲، ص ۸۴۵.

۵. ر.ک: محمدبن‌خالد برقی؛ المحاسن و الاضداد؛ ص ۲۳۸۵. احمدبن‌محمدبن‌خلکان؛ وفیات الاعیان؛ ج ۵، ص ۳۹.

بود.[۱] گفتنی است ابوحنیفه متولد کوفه در سال هشتاد هجری و ایرانی‌الاصل است که برخی نسب او را به شاهان ایرانی می‌رسانند.[۲]

در برخی منابع نیز از دهقانی فارس و منجم سخن به میان آمده که امیرمؤمنان را از حرکت به سوی خوارج به دلیل نحس‌بودن آن روز، بر حذر داشت و امام در جواب او در خصوص نجوم و منجمی سخنانی فرمود که موجب تعجب دهقان ایرانی شد.[۳]

۳. یاران ایرانی امام علی ﷺ

برخی ابوالأسود دوئلی را از یاران ایرانی امیرمؤمنان ﷺ دانسته‌اند، چنان‌که خوانساری او را از مردم دیلم و ایرانی دانسته است؛[۴] اما شواهد کافی برای ایرانی‌بودن او در دست نیست.[۵] گویا او به قبیله کِنانه (از عرب شمالی ساکن حجاز) نسب می‌بَرد[۶] و مادرش از تیره بنی‌عبدالداربن‌قصی قریش است.[۷] نام او را به اختلاف ظالم‌بن‌عمروبن‌سفیان و یا سلیمان‌بن‌عمرو (عامر) دانسته‌اند.

سعیدبن‌فیروز، ابوعمران مشهور به ابوالبختری مولای قبیلهٔ طی در کوفه، از قاریان و قیام‌کنندگان بر ضد حجاج‌بن‌یوسف ثقفی بود که در سال ۸۳ق پس از

---

۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۲، ص ۲۷۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۱، ص ۳۲۰.

۲. احمدبن‌محمدبن‌خلکان؛ وفیات الاعیان؛ ج ۳، ص ۳۵۹ ـ ۳۶۰. سید مرتضی بن داعی رازی؛ تبصرة العوام؛ ص ۹۴. نیز ر.ک: مقاله «ابوحنیفه» دائرة المعارف بزرگ اسلامی و دانشنامه حج و حرمین شریفین.

۳. ابن‌جمعه حویزی؛ تفسیر نور الثقلین؛ ج ۴، ص ۴۰۷.

۴. محمد اسفزاری؛ روضات الجنات؛ ج ۴، ص ۲۸۲.

۵. سیدحسن قریشی؛ اصحاب ایرانی ائمه اطهار ﷺ؛ ص ۴۷ ـ ۴۹.

۶. ابن‌قتیبه دینوری؛ المعارف؛ ج ۷، ص ۱۲ ـ ۶۶.

۷. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۴، ص ۳۵۵.

نبرد «دیر الجماجم» که منجر به شکست رهبر قیام، ابن‌اشعث شد، به دستور حجاج به قتل رسید.[۱] شیخ طوسی و علامه حلی، سعید را از اصحاب امام علی علیه‌السلام دانسته‌اند.[۲] سعید از امیرمؤمنان علیه‌السلام، سلمان فارسی، ابوذر و ابن‌عباس روایت نقل کرده است.[۳] امام صادق علیه‌السلام از جمله کسانی است که از سعید حدیث نقل کرده است.[۴]

برخی میثم تمار را از یاران صدیق امام علی دانسته‌اند. مطابق نقلی، او اهل آذربایجان بود که به نواحی عراق هجرت کرد و در نهروان ساکن شد. برخی نیز او را از قوم کرد می‌دانند.[۵] گویند میثم برده زنی از قبیله بنی‌اسدبن‌خزیمه بود که امیرمؤمنان او را خرید و آزاد کرد[۶] و او را به نام اصلی‌اش باز گرداند و کنیه‌اش را ابوسالم قرار داد.[۷] به‌رغم اختلاف در ملیت میثم، یکی از محققان شواهدی برای ایرانی‌بودن میثم ارائه کرده است: اولاً امام علی علیه‌السلام در نخستین دیدارش با میثم فرمود: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به من خبر داد که مادرت تو را به زبان عجم میثم نام نهاده است. ثانیاً سخن عبیدالله‌بن‌زیاد (حاکم عراق در زمان یزید) خطاب به میثم گفت: آیا این عجم شایستهٔ حکومت است؟[۸]

به دلیل احاطه میثم بر تفسیر قرآن که آن را از امام علی علیه‌السلام فرا گرفته بود، عبدالله‌بن‌عباس با اعتمادی که به گفته‌های میثم داشت آنها را یادداشت

---

۱. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۶، ص ۲۹۲. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۱۳، ص ۳۷۱.

۲. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۴۳.

۳. ابونعیم اصفهانی؛ حلیة الاولیاء؛ ج ۴، ص ۳۸۳.

۴. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۴۳.

۵. محمدباقر بهبودی؛ میثم تمار؛ ص ۵.

۶. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، ص ۲۸۲.

۷. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۱، ص ۳۳۳. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، ص ۲۹۱.

۸. شیخ مفید؛ الارشاد، ج ۱، ص ۳۲۳.

می‌کرد.[۱] میثم با امام حسین ﷺ نیز مرتبط بود. گویند او برای دیدار آن حضرت به مدینه رفت؛ اما موفق به ملاقات امام نشد و پس از بازگشت به کوفه اسیر و زندانی شد و سرانجام در سال شصت در کوفه به فرمان عبیدالله زیاد به دار کشیده شد[۲] و به شهادت رسید. میثم فرزندانی به نام‌های محمد، صالح، علی، عمران و حمزه داشت که از اصحاب امام سجاد ﷺ بودند.[۳]

زادان، ابوعبدالله (ابوعمرو یا ابوعمر کندی فارسی) ایرانی از تابعین و از موالیان بود که با قبیلهٔ کنده از عرب جنوبی هم‌پیمان بود.[۴] او را از یاران خاص امام علی ﷺ دانسته‌اند.[۵] زادان راوی حدیث سلمان، حذیفه‌بن‌یمان و ابن‌مسعود بود. زادان مبلّغ شیعی و مخالف آیین مرجئه بود[۶] که امویان تبلیغ می‌کردند. هموست که واقعه غدیر خم را از زبان امیرمؤمنان ﷺ نقل کرده است.[۷] درگذشت وی را پس از نبرد دیر الجماجم در سال ۸۲ ق دانسته‌اند. فرزندان او بعدها به قزوین آمده و در آنجا ساکن شدند.

موارد ذکرشده، گوشه‌ای از اخبار موجود در خصوص مناسبات امام علی ﷺ با ایرانیان ساکن در عراق است. بی‌تردید اگر مقر خلافت در کوفه و عراق باقی می‌ماند و حکومت علوی ادامه پیدا می‌کرد، می‌توانست بر جذب بیشتر ایرانیان به اسلام و مذهب اهل‌بیت ﷺ مؤثر باشد. با این حال همان‌گونه

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۲، ص ۱۲۸.

۲. محمدبن محمد مفید؛ الارشاد؛ ص ۳۲۳.

۳. محمدحسین مظفر؛ میثم تمار؛ ص ۸۲.

۴. محمدبن خالد برقی؛ طبقات الرجال؛ ص ۴. دائرة المعارف تشیع؛ ص ۴۴۱.

۵. محمدبن خالد برقی؛ طبقات الرجال؛ ص ۳۵.

۶. محمدبن سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۵، ص ۳۲۸.

۷. عبدالحسین امینی؛ الغدیر؛ ج ۱، ص ۱۶۸. احمدبن حنبل شیبانی؛ مسند؛ ص ۸۴. هیثمی؛ مجمع الزوائد؛ ج ۹، ص ۱۰۷.

که اشاره شد، حکومت کوتاه‌مدت امیرمؤمنان علیه‌السلام بر جذب ایرانیان ساکن عراق به اسلام و تشیع تأثیر زیادی داشت و از این‌رو که حلقه پیوند ایرانیان با عرب عراق و به‌ویژه شهرهای مرزی، دیگر ایرانیان نیز به‌تدریج تحت‌تأثیر آنان واقع شدند.

امام علی علیه‌السلام درمقایسه با خلفای پیشین، ارتباط نزدیک و بسیار محبت‌آمیزی با موالی و ایرانیان بر قرار کرد[1] و با اصلاحات اجتماعی و مساوات نژادی بذر دوستی با خاندان رسول‌الله را در دل آنان افکند، چنان‌که برخی همانند میثم تمار که آزادشده آن حضرت بود، به مقام مصاحبت با وی دست یافتند. نمونه دیگر آن رشید هجری از یاران نزدیک و بلندمرتبه علی علیه‌السلام بود. او در دینداری به جایی رسید که از برگزیدگان شیعه شد. وی جان خود را در راه دفاع و حمایت از خاندان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله داد به دستور زیادبن‌ابیه او را در کوفه مُثله کردند و به دار کشیدند.[2]

۴. شورش برخی ایرانیان

شرکت ایرانیان در شورش‌هایی که در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه‌السلام در پاره‌ای از نقاط ایران به خصوص در خراسان و منطقه فارس و کرمان صورت گرفت، در واقع بر ضد امیرمؤمنان علیه‌السلام نبود؛ چون ایرانیان هنوز شناخت دقیقی از آن حضرت نداشتند. زمان می‌طلبید تا اهل‌بیت علیهم‌السلام آن گونه که باید شناخته شوند. نیز نباید از این نکته غافل شد که غالب مسلمانان ایران، اسلام را از زبان کارگزاران خلفای قبل از امام علی علیه‌السلام گرفته بودند و با ایده تشیع آشنا نبودند. مضافاً بر اینکه، ایرانیان بسیاری هنوز بر دین سابق خود (زرتشتی) بودند و به

---

۱. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۲، ص ۴۹۹. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۱۴.
۲. همان، ص ۳۲۷.

دولت اسلامی جزیه پرداخت می‌کردند. گاهی برخی مخالفان دستگاه خلافت چون خوارج، ایرانیان را تحریک می‌کردند. جالب آن است که بیشتر شورشیان، خودِ عرب و کارگزاران خلفا بودند که با توجه به وجود زمینه برای طغیان، به انگیزه‌های سیاسی، اقتصادی و شخصی، ایرانیان را با خود همراه می‌کردند.

در شورش خریت‌بن‌راشد برخی ایرانیان شرکت داشتند. در گزارشی آمده است در زمان خلافت آن حضرت، برخی از عجمان و موالی اهواز و برخی کردآنکه از میزان خراج درخواستی ناخرسند بودند، به خوارج پیوستند و با خریت‌بن‌راشد خارجی در سال ۳۸ همراه شدند.[1] خریت پس از اتمام قضیه حکمین، همراه سیصد نفر از بنی‌ناجیه که در نبرد صفین حضور داشتند، شورش کرد و تا عمان پیش رفت و نصارای بنی‌تغلب را نیز با خود همراه کرد و از مردم خواست تا به علی زکات و جزیه ندهند.[2] سرانجام معقل‌بن‌قیس تمیمی از سرداران امیرمؤمنان ﷺ، خریت را به قتل رساند و یارانش را به اسارت گرفت.

از شورش‌های قابل توجه در خلافت امیرمؤمنان ﷺ، شورش در فارس بود که برخی مناطق آن از زمان قتل عثمان (سال ۳۵) فرصت را مغتنم شمرده، با بیرون‌راندن عمال عرب در سال ۳۹ ق سر به شورش گذاشتند. با استقرار ابن‌عباس در بصره به‌عنوان والی امام علی ﷺ، وی عصیان آنان را فرو نشاند.

از دیگر شورش‌ها می‌توان به پیمان‌شکنی اهل نیشابور اشاره کرد که از پرداخت جزیه و خراج سر باز زدند؛ اما با تدبیر امام علی ﷺ در فرستادن لشکری، شورش آنان دفع شد.[3]

---

۱. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۲، ص ۷۸۳. خریت‌بن‌راشد از کارگزاران امام علی بر اهواز بود (ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۲، ص ۲۴۰).

۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۵، ص ۱۱۳. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۳۶۴.

۳. ر.ن.فرای: تاریخ ایران کمبریج؛ ج ۴، ص ۲۹. نیز ر.ک: ادامه فصل پنجم همین نوشتار خراسان.

استقرار کارگزاران امام در ایران، حاکی از اطاعت آنان از امیرمؤمنان ﷺ بود. همان‌گونه که گفته شد این شورش‌ها در عصر عثمان نیز وجود داشت، به گونه‌ای که در زمان این خلیفه، عبدالله‌بن‌عامر (کارگزار خلیفه در عراق) برخی شورش‌های شهرهای ایران را فرو نشاند. شاید برخی علل این شورش‌ها را بتوان در دوری مناطقی چون خراسان از مرکز خلافت دانست که امکان کنترل آنها به‌راحتی امکان پذیر نبود. نیز احتمال دارد رفتار نامناسب کارگزاران قبلی با مردم، موجب این شورش‌ها شده و آن شورش‌ها تا خلافت امیرمؤمنان ادامه داشته است و آن حضرت نیز به دلیل دل‌مشغولی به نبردهای داخلی نتوانسته است توجه خود را معطوف به این مناطق ایران کند.

۵. بیعت ایرانیان با امیرمؤمنان ﷺ

۱ـ۵. بیعت ایرانیان ساکن عراق

همان‌گونه که در فصل قبلی اشاره شد، قسمت عمده سرزمین عراق، از گذشته‌های دور جزئی از ایران و در اختیار ایرانیان بود و عراق را «دل ایرانشهر» می‌نامیدند و از آنجا دیگر مناطق ایران، اداره می‌شد، ازاین‌رو شهرها و آبادی‌های بسیاری در عراق وجود داشت که ساکنان آن را ایرانی‌تبارها تشکیل می‌دادند. با غلبه مسلمانان عرب بر عراق، هرچند جابجایی‌هایی در جمعیت شهرهای فتح‌شده صورت گرفت و نیز در جریان نبردهای عرب با ایرانیان، تلفات سنگینی بر ایرانیان وارد شد، هنوز هم بخش عمده ساکنان آن مناطق را ایرانیان تشکیل می‌دادند که یا در همان سکونتگاه‌های قبلی ساکن بودند و یا با احداث شهرهای کوفه و بصره بدان‌ها سرازیر شدند. از دیگر قسمت‌های ایران نیز عده‌ای به دلایل مختلف وارد این دو شهر شدند؛ مانند «اساوره» که اینان در کنار اربابان عرب خود در تحولات سیاسی اجتماعی نقش داشتند. نظر به اهمیت

شهرهای کوفه، بصره، مدائن و انبار که دست‌کم بخشی از جمیعت آنان را ایرانیان تشکیل می‌دادند، در ادامه بحث، از بیعت مردمان این شهرها یاد می‌شود.

۱ـ۱ـ۵. بیعت ایرانیان مقیم کوفه

هنگامی که امیرمؤمنان ﷺ به خلافت رسید، کارگزاران مناطق مهم قلمرو خلافت اسلامی را تعیین کرد. کارگزار کوفه از جمله کارگزارانی بود که در مسئولیت خود ابقا شد. این شخص ابوموسی اشعری نام داشت که عثمان بنابه درخواست کوفیان که از عملکرد سعیدبن‌عاص اموی ناراضی بودند و خواستار امارت ابوموسی بودند، او را به استانداری این شهر منصوب کرد.[۱] هرچند امیرمؤمنان ﷺ از او رضایتی نداشت و افکار وی را با خود هماهنگ نمی‌دید، طبق نظر برخی از یارانش (مالک اشتر)، ابوموسی را به طور موقت در مقام خود ابقا کرد؛[۲] البته مطابق گزارشی، امام نخست عماره‌بن‌شهاب ثوری را به استانداری کوفه انتخاب کرد؛ وی به سبب مخالفت برخی کوفیان، موفق به ورود این شهر نشد و از نیمه راه به مدینه بازگشت.[۳]

وقتی خبر بیعت مردم مدینه با علی ﷺ را یزیدبن‌عاصم محاربی به کوفه آورد، مردم گرد ابوموسی اشعری اجتماع کردند. در این هنگام، هاشم‌بن‌عتبه‌بن‌ابی‌وقاص به پا خاست و بیعت خود با آن حضرت را اعلام کرد و گفت دست راست و چپم برای علی است و گفت:

---

۱. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۳، ص ۳۱۴.

۲. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۲۴. محمدبن‌محمد مفید؛ الامالی؛ ص ۲۹۵. محمدباقر محمودی؛ نهج السعادة؛ ج ۱، ص ۲۷۵.

۳. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۴۴۲. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۲۰۱.

ابـــایع غیـــر مُکـــتم علیّـــاً وَلا أخشی اَمیری الاشـعریا

ترجمه: بدون واهمه و پنهانکاری با علی بیعـت مـی‌کـنم و از امیـر اشـعری (ابوموسی) نمی‌ترسم.

در پی آن ابوموسی نیز با امام علی ﷺ بیعت کرد.[۱] طبیعی است کـه ایرانیـان ساکن کوفه نیز به تبعیت از اربابان عرب خود باید با آن حضرت بیعت کرده باشند و ابوموسی به‌عنوان والی می‌بایست از مردم برای آن حضرت بیعت گرفته باشـد. بر اساس نوشته برخی محققان، اهالی کوفه اولین کسانی بودند که با هدایت مالک اشتر با امیرمؤمنان علی ﷺ بیعت کردند.[۲]

این بیعت گویا دو بار دیگر نیز تجدید شده است. بار اول زمانی بود که ابوموسی در جریان اعزام نیرو برای نبرد با ناکثین (اصحاب جمل) کارشکنی کـرد و مـردم کوفه را از همراهی با امیرمؤمنان علی ﷺ باز داشت؛ ازاین‌رو حضرت وی را از کار برکنار و قرظه‌بن‌کعب انصاری را جانشین او کرد که طبق معمول، مردم با کارگزار جدید برای خلیفه بیعت می‌کردند.[۳] بار دیگر پس از نبرد جمل صورت گرفت و آن هنگامی بود که امیرمؤمنان به انگیزه‌هایی کوفه را مقر خلافت خویش قـرار داد و مردم با آن حضرت بیعت کردند. مطابق گزارش ابن‌اعثم امام علی ﷺ چون از نبرد جمل فراغت یافت، چند روزی در بصره اقامت کرد. پس از آن به کوفه آمد. جمله مردمان از وضیع و شریف و خرد و بزرگ به طوع و رغبت به بیعت او شتافتند و بر یکدیگر سبقت می‌جستند تا بدان مرتبه که رداها از دوش‌ها می‌افتاد و طفل‌ها را بر دوش گرفته می‌آوردند تا با او بیعت می‌کردند.[۴]

---

۱. احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۲۱۳. نیز ر.ک: ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ص ۳۹۳.
۲. محمدحسین جعفری؛ تشیع در مسیر تاریخ؛ ص ۱۴۶.
۳. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۱۳۳.
۴. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ص ۴۵۲.

در غیاب آن حضرت به دلیل حضور در نبردهای صفین و نهروان، به ترتیب ابومسعود بدری[۱] و هانی‌بن‌هوذه نخعی[۲] جانشین آن حضرت بر کوفه بودند و به رتق و فتق امور می‌پرداختند.

۲ـ۱ـ۵. بصره

این شهر پس از احداث در سال چهارده هجری، نقش زیادی را در تحولات سیاسی ـ نظامی ایفا کرد و یکی از دو مرکز اداره سرزمین‌های شرقی خلافت اسلامی و در واقع حاکم‌نشینِ بخش اعظمی از ایران چون اهواز، فارس، کرمان، سیستان، بحرین و عمان بود و این مناطق را کارگزار بصره اداره می‌کرد.[۳] بنابر نقل بلاذری و خلیفه‌بن‌خیاط، والیان سیستان را استاندار بصره انتخاب می‌کرد و ربعی‌بن‌کاس عنبری را در عصر امام علی ﷺ، عبدالله‌بن‌عباس که استاندار بصره بود به سیستان اعزام کرد.[۴]

در آغازین ماه‌های خلافت امیرمؤمنان ﷺ، عثمان‌بن‌حنیف انصاری کارگزاران آن حضرت بر بصره بود[۵] که از مردم تحت قلمرو خود برای امام علی ﷺ بیعت گرفت. هرچند در آغاز، اختلاف‌هایی در خصوص بیعت با آن حضرت وجود داشت، با سخنان کسانی چون جاریه‌بن‌قدامه تمیمی (از حامیان امام)، مخالفان متقاعد شدند و همگی از جمله اسواران ایرانی در بصره که به

---

۱. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۶، ص ۹۴. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۲۹۶. ابوعمربن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج ۳، ص ۱۰۷۴.

۲. خلیفة‌بن‌خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفه؛ ص ۱۵۲. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۳۵.

۳. نهج البلاغه؛ نامة ۲۰.

۴. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۱۳، ص ۸۶. خلیفة‌بن‌خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفه؛ ص ۱۲۱.

۵. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۲، ص ۶۴۵. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ج ۲، ص ۴۶۲. عثمان‌بن‌حنیف در زمان خلیفه دوم، کارگزار او برای مساحی اراضی بود.

بنی‌تمیم پیوسته بودند[1] با امیرمؤمنان بیعت کردند؛ اما چندی از این واقعه نگذشته بود که سران ناکثین (عایشه، طلحه و زبیر) با تبلیغات مسموم خود، موجب پیمان‌شکنی بسیاری از بصریان شدند و آنان در مقابل امام علی ﷺ به صف‌آرایی پرداختند. در این حوادث و تحولات از نقش ایرانیان گزارشی در اختیار نیست؛ اما چون تیره‌هایی از بنی‌تمیم که برخی ایرانیان ساکن بصره با ایشان هم‌پیمان بودند، پس از رایزنی با امیرمؤمنان ﷺ از نبرد جمل کناره گرفتند و موضع بی‌طرفی اتخاذ کردند،[2] به نظر می‌رسد به پیروی از ایشان، موالی ایرانی آنان نیز از شرکت در این نبرد خودداری کرده باشند.

پس از نبرد جمل، امیرمؤمنان ﷺ پیروزمندانه وارد بصره شد و طی ایراد خطبه‌ای در مسجد جامع شهر و ضمن نکوهش بصریان، تمام مردم با آن حضرت بیعت کردند؛[3] بنابراین به نظر می‌رسد ایرانیان مقیم بصره نیز برای بار دوم با امام، بیعت کرده باشند. گویند آن حضرت مدتی ـ که مختلف نقل شده ـ در بصره ماند. ابن‌سعد مدت حضور امام در آن شهر را پانزده روز دانسته است.[4] حضرت پس از سر و سامان‌دادن به اوضاع آن شهر و منصوب‌کردن عبدالله‌بن‌عباس به کارگزاری در آن منطقه، بصره را به قصد کوفه ترک کرد.[5] ابن‌عباس بی‌تردید با ایرانیان بسیاری سر و کار داشته است. زیرا همان‌گونه که گفته شد، بصره یکی از

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۱۲۷ـ۱۲۹.

۲. مانند احنف‌بن‌قیس که به همراه چهار هزار نفر از بنی‌تمیم پس از رایزنی با امیرمؤمنان از نبرد جمل کناره‌گیری کردند.

۳. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج۱، ص۱۹۷. محمدباقر محمودی؛ نهج السعاده؛ ج۱، ص۳۳۹.

۴. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۳، ص۲۳. نیز برای اطلاع بیشتر ر.ک: علی‌اکبر ذاکر؛ سیمای کارگزاران علی‌بن‌ابی‌طالب، ج۲، ص۳۴۲.

۵. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۳.

شهرهای حاکم نشین ایران بود. در غیبت ابن‌عباس جهت حضور در نبرد صفین، زیادبن‌ابیه جانشین وی در بصره شد.[۱] گفتنی است در سال ۳۹ق در ماجرای ابن‌حضرمی که معاویه او را برای خارج‌ساختن بصره از حاکمیت امام علی ﷺ، مأمور آن شهر کرده بود،[۲] زیادبن‌ابیه جانشین ابن‌عباس در بصره شد[۳] و پیش از آن نیز زیاد کاتب ابن‌عباس بود.[۴] در همین سال، در بخش‌هایی از ایران مانند فارس، شورش‌هایی برپا شد که ابن‌عباس با موافقت امیرمؤمنان زیادبن‌ابیه را مأمور خواباندن این شورش‌ها کرد و او توانست آن مناطق بحرانی را آرام کند.[۵] آخرین کارگزار امام بر بصره، ابوالأسود دوئلی بود. وی از یاران و شیعیان برجسته آن حضرت بود و قبلاً نیز مسئولیت‌هایی را بر عهده داشت[۶] و همو بود که از بصریان برای امام حسن ﷺ بیعت گرفت. برخی ابوالأسود را ایرانی دانسته‌اند؛ اما دلایل قانع کننده‌ای دراین‌باره ارائه نشده است.

۳ـ۱ـ۵. مدائن

مدائن جمع مدینه، مرکب از هفت شهر نزدیک به هم بود. که مهم‌ترین آنها

---

۱. محمدبن‌محمد مفید؛ الجمل؛ ص ۲۲۵.

۲. ابن‌حضرمی کسی بود که معاویه به او مأموریت داد، بصره را بر ضد امیرمؤمنان بشوراند و این شهر را تحت سلطه معاویه در آورد؛ اما توطئه او با کشته‌شدنش به دست سردار امام، جاریه‌بن‌قدامه ناکام ماند.

۳. در مدتی که زیاد جانشین بود، کارهای ناشایستی انجام داد و امام به او نام نوشت و او را نصیحت کرد (نهج البلاغه؛ نامه ۲۰. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۶۳. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۰۳).

۴. ابن‌قتیبه دینوری؛ المعارف؛ ص ۱۵۱.

۵. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۵، ص ۱۳. شمس‌الدین ابن‌جوزی؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۵، ص ۱۵۹.

۶. ابوالفرج اصفهانی؛ الاغانی؛ ج ۲۲، ص ۳۰۱ (او کاتب ابن‌عباس بود).

تیسفون بود که در ساحل شرقی دجله قرار داشت.[۱] این شهر را اشکانیان (پارت‌ها) پس از بیرون‌راندن سلوکیان از ایران ـ که پس از اسکندر مقدونی حدود یک قرن بر این سرزمین سلطه داشتند ـ بنا کردند. این شهر از آن زمان تا غلبه مسلمانان عرب بر آن در سال شانزدهم هجری، در حدود شش یا هفت قرن، پایتخت و مرکز سیاسی ایرانیان بود. در دوره اسلامی و زمان خلافت عمربن‌خطاب، سلمان فارسی از جانب وی، بر مدائن حکومت می‌کرد[۲] که بخشی از جمعیت آن را ایرانیان تشکیل می‌دادند. هرچند مطابق نقلی، سعدبن‌ابی‌وقاص پس از فتح شهر، ایرانیان را از آنجا اخراج کرد، اما بیرون‌راندن ایرانیان را نمی‌توان به راحتی پذیرفت؛ چراکه انتخاب سلمان به‌عنوان یک ایرانی برای کارگزاری مدائن، مرکز حکومت پیشین ایرانیان، خود موضوعیت داشت و هدف از انتخاب سلمان آن بود که مردم شهر مدائن احساس تسلط بیگانه را نداشته باشند.

در زمان عثمان (دوران حکومت ۲۳ـ۳۵ ق)، نخست پسرعموی وی حارث‌بن‌حکم کارگزار مدائن بود که به دلیل بدرفتاری و ظلم و ستم و در پی اعتراضات مردم برکنار شد و حذیفة‌بن‌یمان از بزرگان اصحاب رسول‌خدا ﷺ که قبلاً نیز در قسمت‌هایی از عراق مأموریت‌هایی را به انجام رسانده بود، عهده‌دار اداره آن شهر شد. به هر روی حذیفه کارگزار این شهر بود تا خلافت به امیرمؤمنان ﷺ رسید.

مطابق گزارش‌هایی، امام علی ﷺ پس از نبرد جمل و استقرار در کوفه و یا پیش از نبرد جمل، دو نامه برای حذیفه نوشت که در یکی از آنها فرمان ابقای وی در حکومت مدائن آمده بود. در این نامه، آن حضرت ضمن توصیه‌هایی به حذیفه، فرمودند: «برای تو نامه‌ای فرستادم که آن را برای مردم بخوانی که نظر ما

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۳۸۳.

۲. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۸، ص ۳۶.

را نسبت به خود و تمام مسلمانان بدانند» در پایان نامه نیز نوشته بود: «وَ خُذِ البَیعَةَ لنا عَلی الصَغیرُ وَ الکَبیر مِنهُم اِن شاء الله تعالی» از کوچک و بزرگ آنان برای ما بیعت بگیر ان شاء الله.[۱]

امام علی ﷺ در نامه دوم پس از حمد و ستایش پروردگار و درود بر پیامبر ﷺ، در خصوص خلفای قبلی اشاره‌هایی کردند و از بیعت مردم با خود سخن گفتند.[۲]

حذیفه پس از خواندن نامه امام علی ﷺ، سخنانی بر منبر برای مردم ایراد کرد. این خطابه بی‌تردید بر پیوند دل‌های مردم با علی ﷺ و اهل‌بیت ﷺ مؤثر بوده است. نظر به اهمیت سخنان حذیفه در معرفی امیرمؤمنان ﷺ، آن هم در پایتخت سابق ایرانیان، متن آن آورده می‌شود:

> ای مردم تنها ولی و سرپرست شما، خدا، رسولش و امیرالمؤمنین است. به‌حق و حقیقت، او بهترین کسی است که ما بعد از پیامبر ﷺ می‌شناسیم. سزاوارترین مردم نسبت به مردم است. محق‌ترین آنان است نسبت به حکومت، نزدیک‌ترین آنان نسبت به صدق، رشیدترین آنان نسبت به عدل، هدایت‌یافته‌ترین آنان نسبت به راه و روش، نزدیک‌ترین واسطه ارتباط با خدا و نزدیک‌ترین افراد است نسبت به رسول‌خدا از حیث خویشاوندی. باز گردید به سوی اطاعت از اولین فرد مسلمان و کسی که عملش از همه بیشتر است روش و راهش بهترین و شایسته‌ترین راه است. با سابقه‌ترین فرد است از حیث ایمان و اعتقاد. نیکوترین فرد است از حیث تعیین به حقایق. بیشترین عمل

---

۱. «فَأحضرهُم وَ اَقرَأ عَلَیهِم وَ خُذِ البَیعَةَ لنا عَلی الصَغیرُ وَ الکَبیر مِنهُم اِن شاء الله تعالی» (یوسفی غروی، موسوعه التاریخ الاسامی، ج ۴، ص ۴۵۹).

۲. علی احمدی میانجی؛ مکاتیب الائمه؛ ج ۱، ص ۹۳. موسوعة علی‌بن‌ابی‌طالب، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

شایسته را داراست. مقدم‌ترین فرد در جهاد است و بهترین مقام را نسبت به رسول‌خدا ﷺ دارد که او برادر رسول‌خدا و پسرعموی وی و پدر حسن و حسین و همسر زهرای بتول، بهترین زن جهانیان است. پس ای مردم حرکت کنید و بیعت کنید بر کتاب خدا و سنت پیامبر؛ زیرا رضایت خداوند در این بیعت است و شما را این بیعت، شایسته و کافی است.[۱]

پس از پایان سخنان حذیفه، تمام مردم مدائن حرکت کردند و با امیرمؤمنان بیعت نمودند. حذیفه که در این زمان بیمار بود، پس از چهل روز فوت کرد.[۲] برخی از رجال‌نویسان، حذیفه را از ارکان اربعه شیعه دانسته‌اند؛ کسانی که در عقیده خود مبنی بر حقانیت علی ؑ و مقام او هیچ شک و شبهه‌ای نکردند؛[۳] البته قول مشهور ارکان اربعه شیعه را ابوذر، سلمان، مقداد و عمار می‌داند.

از حذیفه نقل شده که لقب امیرمؤمنان را جبرئیل ؑ به امام علی ؑ داده است.[۴] حذیفه را تنها کارگزار عثمان دانسته‌اند که تا زمان درگذشتش، در منصب خود ابقا شد و قبل از نبرد جمل از دنیا رفت. او به فرزندانش سفارش کرد تا با امیرمؤمنان ؑ همراه شوند. حذیفه به آنان یادآور شد خیلی زود برای آن حضرت جنگ‌هایی خواهد بود. آنان به توصیه پدر عمل کردند و به امام علی ؑ پیوستند و در نبرد صفین به شهادت رسیدند.[۵]

در گزارش دیگری آمده است: حذیفه هنگامی که خبر به‌خلافت‌رسیدن

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۲۸، ص۸۸. محمدباقر محمودی؛ نهج السعادة؛ ج۴، ص۱۹ ـ ۲۴.

۲. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص۱۱. احمدبن‌یحیی بلاذری سال وفات او را ۳۶ق دانسته است.

۳. همان، ص۱۶. حسن‌بن‌یوسف حلی؛ خلاصة الرجال؛ ص۶.

۴. ر.ک: محمدبن‌حسن طوسی؛ الامالی؛ ص۴۸۷.

۵. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۲، ص۵۲۰. ابوعمربن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج۱، ص۳۳۵.

امیرمؤمنان ﷺ را شنید، در حال بیماری به مسجد رفت و طی سخنانی، خطاب به اهل مدائن درباره امیرمؤمنان چنین گفت: «ای مردم! همانا با علی ﷺ بیعت کرده‌اند. بر شما باد تقوا الهی و اینکه علی ﷺ را یاری کنید. قسم به خدا او از ابتدا تا آخر بر حق بوده و بهترین فرد از گذشتگان بعد از پیامبر شما و باقی‌ماندگان است بعد از او تا روز قیامت». بعد دست راستش را به دست چپش زد و گفت: «بارالها من تو را شاهد می‌گیرم که با علی ﷺ بیعت کردم و سپاس خدا را که مرا تا امروز زنده نگه داشت».[1] گویا این سخنرانی او پیش از رسیدن نامه امام به مدائن و ابقای او بر ولایت آنجا بوده است.

دیگر کارگزارن امام بر مدائن عبارت‌اند از: یزیدبن‌قیس ارحبی،[2] لائم‌بن‌زیاد برادر مادری عدی‌بن‌حاتم[3] و ثابت‌بن‌قیس. گویند امام ثابت را که در تمام نبردها همراه آن حضرت بود، بر مدائن حاکم کرد و او همچنان والی آنجا بود تا اینکه معاویه مغیرّةبن‌شعبه را حاکم کوفه کرد و او را عزل کرد؛[4] اما این گزارش ازاین‌رو قابل تردید است که تا صلح امام حسن، سعدبن‌مسعود ثقفی بر آنجا حکومت داشته است.

سعدبن‌مسعود ثقفی، عموی مختار بود. وی از صحابه و از یاران مخلص امیرمؤمنان ﷺ بود، چنان‌که شیخ طوسی او را در شمار یاران آن حضرت آورده است. سعد در صفین فرماندهٔ قیس و عبدالقیس بود و امام از او تجلیل کرد.[5]

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۳۸۲.

۲. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۱۱.

۳. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۳۳ (امام وی را هنگام عزیمت به صفین اعزام کرد).

۴. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسد الغابه؛ ج ۱، ص ۳۳۹. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۱، ص ۵۱۰.

۵. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی: تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۰۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۵۸.

کارگزاری سعد بر مدائن تا زمان حضور امام حسن علیه‌السلام در مدائن ادامه یافت. همو بود که چون آن حضرت در ساباط مجروح شد، امام را در پناه خود گرفت و تا بهبودی، مورد مداوا قرار داد. گویند نسب ابراهیم ثقفی کوفی، نویسنده کتاب پرارزش الغارات به او می‌رسد.[۱]

۴ـ۱ـ۵. انبار

انبار از شهرهای مشهور ایران در دورهٔ ساسانیان، در کناره شرقی فرات و شمال غربی تیسفون (مدائن) بود. آن شهر پس از مدائن، بزرگ‌ترین شهر در غرب قلمرو ایران به شمار می‌رفت. این شهر گویا مرکز استانی بوده که «قَصر بلّ» و «مَسکن» نیز جزو آن بوده است.[۲] این شهر ازاین‌رو به انبار شهرت یافته که مرکز ذخیره آذوقه و ساز و برگ سپاهیان ایرانی بوده است. ضبط این کلمه در زبان پهلوی «هنبار» آمده است.[۳] با توجه به موقعیت ویژه‌اش، شاپور اول ساسانی (دوران حکومت: ۲۴۳ - ۲۷۳ق) به بازسازی آن توجه کرد و از آن پس به صورت یکی از مراکز مهم سپاه و قلعه جنگی در آمد.[۴] جمعیت این شهر ترکیبی از عرب، دهقانان و کشاورزان ایرانی بود و پس از غلبه مسلمانان بر آن (سال دوازده هجری)، اهالی آن نیروهای عرب را در فتح مناطق مجاور این شهر یاری رساندند.

---

۱. حسن صدر؛ تأسیس الشیعه؛ ص ۲۴۲.

۲. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۲، ص ۷۴۳. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۹۶. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۴۴۴. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۱۰۳.

۳. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۳۴۴. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۱، ص ۶۱۱.

۴. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۲۵۸.

کارگزار امیرمؤمنان ﷺ بر انبار، ابوحسان اشرس‌بن‌حسان بلوی (بکری) بود. وی همان کسی است که در مقابل غارت سفیان‌بن‌عوف غامدی از سرداران معاویه، مقاومت کرد و به همراه سی نفر از یارانش به شهادت رسید.[1] خبر قتل او را مردی از عجمان (گویا ایرانی) به اطلاع امیرمؤمنان ﷺ رساند و آن حضرت بالای منبر رفت و ضمن ابلاغ این خبر، از مردم خواست برای دفع غائلهٔ سفیان آماده شوند.

۲ـ۵. بیعت ایرانیان منطقهٔ «جبل»

امیرمؤمنان ﷺ پس از رسیدن به خلافت، در همان روزهای نخست، کارگزاران خود را بر شهرهای مهمی چون شام، مصر، یمن و بصره و کوفه انتخاب کرد و آنان را به محل مأموریتشان فرستاد؛[2] اما برای برخی از شهرهای مهم ایران، هنوز کارگزار تعیین نکرده بود و همان حاکمان سابقِ عثمان، بر سرِ کار بودند؛ ازاین‌رو آن حضرت پس از استقرار در کوفه، به آنان نامه نوشت تا موضع خود را نسبت به خلافت آن حضرت روشن سازند و بیعت مردم تحت قلمرو خویش را اعلام کنند.[3] مطابق گزارش ابن‌اعثم، امام علی ﷺ پس از ورود به کوفه و انجام مراسم نماز جمعه، کارگزاران خود را به مناطق مختلف عراق و

---

۱. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۲، ص ۴۶۹. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۴۴۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۵، ص ۱۳۶.

۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۴۴۲. علی‌بن‌محمدابن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۲۰۱.

۳. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۱۴۱. منابع در اسامی این کارگزاران اختلاف دارند. ر.ک: نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۱۱. احمدبن‌ابی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطول؛ ص ۱۵۳. محمدباقر مجلسی؛ بحارالانوار؛ ج ۳۲، ص ۳۵۷. مریم معین‌نیا؛ سیره اداری امام علی ﷺ؛ ص ۹۳ـ۹۶.

ایران مانند ماهان، جبال، خراسان و جزیره اعزام کرد.[۱] از زندگانی این کارگزاران اخبار چندانی ارائه نشده است. آنان طبق فرمان امیرمؤمنان ﷺ برای آن حضرت بیعت گرفتند که به آنها اشاره خواهد شد.

جبل به منطقه‌ای گسترده شامل شهرهای اصفهان، زنجان، قزوین، همدان، ری، دینور و کرمانشاه اطلاق می‌شد.[۲] کارگزار این سرزمین در این زمان، جریربن‌عبدالله بجلی بود که عثمان انتخابش کرده بود و در شهر همدان مستقر بود.[۳] امیرمؤمنان پس از استقرار در کوفه، طی نامه‌ای از جریر خواست با آن حضرت بیعت کند و از مردم تحت امر خود بیعت بگیرد. حامل نامهٔ آن حضرت زحربن‌قیس بود.

جریربن‌عبدالله پس از دریافت نامهٔ امیرمؤمنان ﷺ که در آن به پیمان‌شکنی طلحه و زبیر پرداخته شده بود،[۴] به پا خاست و خطاب به مردم چنین گفت:

ای مردم، این نامه امیرمؤمنان علی‌بن‌ابی‌طالب است. او فردی مورد اعتماد در دین و دنیاست و ما خدا را از پیروزی او بر دشمن سپاسگزاریم. ای مردم، پیشگامان در اسلام، از مهاجرین و انصار و گروه تابعان، با او بیعت کرده‌اند و اگر امر خلافت را میان همه مسلمانان مورد گزینش قرار می‌دادند، او شایسته‌ترین فرد برای این کار بود. مردم! ادامه زندگی در پیوستن به اجتماع، و فنا و مرگ در تفرقه‌ها و جدایی است. علی شما را بر حق، تا روزی که بر حق استوار باشید،

---

۱. احمدبن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۱، ص ۴۲۹. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۱۲ـ۱۳.

۲. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۹۹.

۳. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۷۷. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ص ۴۵۴.

۴. ابن‌قتیبه دینوری؛ الامامه و السیاسه؛ ج ۱، ص ۹۰. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۷۰. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۱۵.

رهبری می‌کند و اگر از آن منحرف شدید، شما را به راه راست باز می‌گرداند.[۱]

مردم پس از شنیدن سخنان والی، گفتند: ما شنیدیم و از او اطاعت می‌کنیم و همگان بر حکومت او راضی هستیم. آن‌گاه جریر نامه‌ای مبنی بر بیعت و اطاعت خود و مردم نوشت و به امام علی ﷺ ارسال کرد.[۲] از دیگر شهرهای منطقه جبل و نحوه بیعت مردم آنها با امام علی ﷺ اخباری ارائه نشده است. به نظر می‌رسد حاکم این مناطق، مأموران و کارگزاران خویش را برای بیعت با خلیفه موظف کرده باشد و آنان به این کار مبادرت ورزیده باشند.

مطابق اخباری، زحربن‌قیس جعفی حامل نامهٔ امام به جریربن‌عبدالله در همدان در ترغیب مردم برای بیعت با آن حضرت چنین گفت: «ای مردم، مهاجرین و انصار به سبب کمالی که در علی سراغ داشتند و اطلاعی که او از کتاب خدا و راه حق داشت، با او بیعت کردند؛ ولی طلحه و زبیر بی‌جهت پیمان‌شکنی کردند و مردم را به شورش واداشتند و بر آن نیز اکتفا نکردند و آتش جنگ را برافروختند».[۳]

بیعت والی همدان و مردم غرب و قسمتی از مرکز ایران، پایهٔ حکومت امیرمؤمنان ﷺ را استوارتر کرد. پس از آن جریربن‌عبدالله به کوفه رفت و با علی ﷺ بیعت کرد و آن حضرت به جای وی، مخنف‌بن‌سلیم ازدی را برای اداره آنجا مأمور ساخت. جریر که قبلاً عامل عثمان بود و با معاویه نیز دوستی داشت، پس از مأموریتش از جانب امیرمؤمنان ﷺ برای بیعت‌گرفتن از معاویه و عدم

---

۱. همان، ص۱۵ـ۱۷.

۲. ابن‌اعثم کوفی می‌نویسد: پس از آن، جریر با خیل و حشم از سوار و پیاده برگشت و به کوفه آمد. به خدمت امیرالمؤمنین ﷺ رفت و با او بیعت کرد (ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ص۴۵۶).

۳. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۱۷ـ۱۸. ابن‌قتیبه دینوری؛ الامامه و السیاسه، ج۱، ص۸۳.

توفیق در این کار[۱] و در پی مشاجره مالک اشتر با او، به معاویه پیوست[۲] و بنابر گفته نصربن‌مزاحم، امام علی ؑ خانه او را سوزاند؛[۳] اما چنین اقدامی با سیره آن حضرت سازگاری ندارد؛ هرچند آن کار می‌توانست درس عبرتی برای خائنان باشد.

۱ـ۲ـ۵ ری و قزوین:

مطابق گزارشی، امام علی ؑ ربیع‌بن‌خیثم‌بن‌عائذ ثوری مکنی به ابویزید را کارگزار مناطق یادشده کرد. وی پسرعموی همّام‌بن‌عباده‌بن‌خیثم بود[۴] همام همان کسی است که هنگامی که امیرمؤمنان ؑ صفات متقین را برای او برشمرد، روحش از کالبدش جدا شد و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. ربیع‌بن‌خیثم از (زهاد هشت‌گانه) به شمار آمده است.[۵] به نقل نصربن‌مزاحم، یک روز پیش از حرکت امام علی ؑ به سمت صفین، گروهی از یاران ابن‌مسعود به تعداد چهل نفر که در میان ایشان ربیع نیز بود، خدمت امام رسیدند و گفتند ما در این جنگ تردید داریم؛ ازاین‌رو می‌خواهیم ما را به منطقه‌ای اعزام کنی که با کفار بجنگیم و حضرت، ایشان را به فرماندهی ربیع به مرز ری فرستاد و این اولین پرچم جهادی بود که امیرمؤمنان ؑ در کوفه بست.[۶] به نقل از عبدالله‌بن‌صالح عجلی، آن حضرت ربیع را به فرماندهی چهار هزار مرد مسلمان به جنگ دیلم فرستاد.[۷] در

---

۱. ابن‌قتیبه دینوری؛ الامامه و السیاسه؛ ج ۱، ص ۸۶. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۲، ص ۵۲۶. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۸۴.

۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۳، ص ۷۳. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۲، ص ۳۶۰. ابوالفداءبن‌کثیر؛ البدایه و النهایه؛ ج ۷، ص ۲۶۵.

۳. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۶۰.

۴. محمد اسفزاری؛ روضات الجنات؛ ج ۳، ص ۳۳۳.

۵. حسن‌بن‌یوسف حلی؛ خلاصة الرجال؛ ص ۷۱. محمد اسفزاری؛ روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۳۲.

۶. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۱۱۵. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۱۸۶.

۷. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۸۱.

برخی گزارش‌ها به جای ری، قزوین آمده است.[۱] نیز آمده است او به مرز ری و قزوین فرستاده شد. برخلاف گزارش‌های یادشده که از شهرت برخوردارند، در نقلی آمده است که ربیع آخرین فردی بود که در وقت عزیمت امیرمؤمنان ﷺ به صفین، نزد آن حضرت آمد[۲] و همراه خود چهار هزار مرد مسلح داشت؛ اما درباره اینکه در نبرد صفین شرکت کرده، گزارشی ارائه نشده است. به هر روی ربیع در سِمت کارگزار علی ﷺ در محدوده ری و قزوین فعالیت می‌کرده است و شاید کارگزاری او بر قزوین صحیح‌تر باشد؛ زیرا مسلمانان ری و قزوین را قبلاً فتح کرده بودند؛ اما دیلمان و گیلان که نزدیک قزوین بودند و در واقع این شهر مرز آن مناطق بوده است، هنوز فتح نشده بودند. مسجد ربیع در قزوین مشهور است.[۳] ربیع در مناقب امیرمؤمنان ﷺ سخنانی گفته است.[۴]

یزیدبن‌حجیّه (حجیه‌بن‌عامر) تیمی از دیگر کارگزاران حضرت بوده است. به گزارش ابن‌اثیر او در هر سه نبرد دوران خلافت امیرمؤمنان ﷺ حضور داشت و در صفین جزو شهود صلحنامه حکمیت بود و پس از آن به کارگزاری ری و دستبی منصوب شد؛ اما از مالیات آنها سی‌هزار درهم کم آورد. آن حضرت او را احضار و این مبلغ را خواستار شد و او انکار کرد. امیرمؤمنان ﷺ او را با تازیانه زد و به زندان انداخت؛ اما او گریخت و به معاویه پیوست و معاویه آن اموال را به او بخشید و بعداً حکومت ری را به او واگذار کرد.[۵]

---

۱. احمدبن‌ابی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطول؛ ص۱۶۵.

۲. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۶، ص۱۷۲. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج۱، ص۵۶۳. قاضی نور الله شوشتری؛ مجالس المؤمنین؛ ج۱، ص۲۹۷.

۳. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۸۱.

۴. عبیدالله حاکم حسکانی؛ شواهد التنزیل؛ ج۱، ص۱۳۷. ابن‌عنبه حسنی؛ عمدة الطالب؛ ج۲، ص۳۲.

۵. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج۲، ص۵۲۵ـ۲۶۵. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۷۸. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۳، ص۲۸۸. نیز ر.ک: احمدبن‌یحیی‌بن‌جابر بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج۳، ص۲۱۵.

۲ـ۲ـ۵ ماهان (دینور و نهاوند)[۱]

مطابق اخباری، امیرمؤمنان ﷺ پیش از حرکت از مدینه به سمت عراق، عبدالرحمن مولای بُدیل‌بن‌ورقاء خزاعی را به کارگزاری ماهان انتخاب کرد «امیراً و عاملاً علی الماهین».[۲] اخبار دیگری درباره عبدالرحمن و نیز اقدامات او در محل مأموریتش در دست نیست.

۳ـ۲ـ۵. کرمانشاه (قرمیسین)

برخی کارگزار این شهر را عدی‌بن‌حارث دانسته‌اند که امیرمؤمنان ﷺ پس از استقرار در کوفه، او را بدان شهر اعزام کرد؛[۳] اما مشهور آن است که عدی‌بن‌حارث‌بن‌رویم کارگزار ناحیه‌ای به نام بُهر سیر (به اردشیر) در نزدیک مدائن[۴] بوده است.[۵]

۴ـ۲ـ۵. اصفهان

این‌شهر که در زمان خلیفه دوم و در سال ۲۳ هجری فتح شد،[۶] تا زمان

---

۱. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۵، ص۴۸. ماهان اشاره به ماه‌کوفه و ماه بصره دارد.

۲. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج۱، صص۴۴۷، ۴۴۹ و ج۵، ص۴۸. ماهان به دو شهر دینور و نهاوند گفته می‌شد: «الْمَاهانِ: الدِّینَوَرُ و نَهاوَنْدُ، أحدُهما ماهُ الکوفةِ، و الآخرُ ماهُ البصرة» (محمدبن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱۳، ص۵۴۵).

۳. جواد فاضل؛ معصوم دوم؛ ج۲، ص۹۳.

۴. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۱، ص۱۵۵.

۵. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۱۱. ابن‌حزم؛ جمهرة انساب العرب؛ ص۳۲۵. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج۱، ص۴۶۴.

۶. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۷۱.

خلافت امیرمؤمنان ﷺ زیر نظر بصره اداره می‌شد. امیرمؤمنان ﷺ پس از استقرار در کوفه، مخنف‌بن‌سُلیم ازدی را که از یاران خاص آن حضرت و اهل کوفه بود به کارگزاری اصفهان منصوب کرد.[۱] مطابق برخی گزارش‌ها، مخنف همزمان با حکومت اصفهان، بخش عمده جبل، یعنی امارت ری و همدان را نیز عهده‌دار بوده است.[۲] گویا مخنف بنابر دعوت علی ﷺ برای حضور در نبرد صفین، به دستور آن حضرت، حارث‌بن‌ابی‌حارث‌بن‌ربیع را بر اصفهان و سعیدبن‌وهب را بر همدان به جانشینی از خود انتخاب کرد و خود عازم کوفه شد. مخنف طبق گزارش فرزندش محمد، در نبردهای جمل و صفین حضور داشته[۳] و پرچم قبیله ازد به دست او بوده است.

پس از نبرد صفین، امیرمؤمنان ﷺ یزیدبن‌قیس ارحبی را که قبلاً کارگزار مدائن بود،[۴] به حکومت اصفهان، ری و همدان که از شهرهای معروف جبال بودند، انتخاب کرد.[۵] یزیدبن‌قیس در صفین جزو کسانی بود که امام ایشان را همراه عدی‌بن‌حاتم طایی برای مذاکره درباره صلح نزد معاویه فرستاد.[۶]

به موجب نقل ابن‌اثیر، یزید پس از حکمیت در صفین، از معترضان بود؛ اما با سخنان و دعوت امیرمؤمنان ﷺ از موضع خود بازگشت؛ ازاین‌رو هنگامی که آن حضرت، او را به کارگزاری اصفهان منصوب کرد، خوارج یزیدبن‌قیس را مورد طعن و ملامت قرار داده، می‌گفتند: او به سبب حکومت آن شهر، از حکم خدا

---

۱. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۱۱۷. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۳، ص۸۴.

۲. احمدبن‌ابی‌داوود؛ الاخبار الطول؛ ص۱۵۳. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۱۱.

۳. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۸. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۳، ص۱۰۶ و ج۳، ص۱۸۳.

۴. احمدبن‌ابی‌داوود؛ الاخبار الطول؛ ص۱۵۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۳۳، ص۳۵۷.

۵. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص۶۲.

۶. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۱۹۸. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۴، ص۲۱.

کراهت دارد.[۱] گویند امیرمؤمنان ﷺ در زمان امارت او، طی نامه‌ای از علت تأخیر او در ارسال خراج جویا شد و او را به تقوا و عدم ضایع‌ساختن اجر جهاد با خیانت به مسلمانان توصیه کرد.[۲] برخی امارت او بر اصفهان را پس از نبرد جمل دانسته‌اند.[۳]

بنابر اخباری، پس از مرگ یزیدبن‌قیس، محمدبن‌سلیم (مسلم) به کارگزاری جبل و اصفهان منصوب شد.[۴] طبق نقل ابوشیخ انصاری، امیرمؤمنان ﷺ عمروبن‌سلمه را به حکومت اصفهان گماشت و او زمانی که آهنگ کوفه کرد، خوارج بر سر راه او قرار گرفتند؛ ازاین‌رو او در شهر حُلوان تحصن کرد؛ در حالی که همراه او خراج و هدایا بود.[۵]

۳ـ۵. بیعت مردم شمال غرب ایران

در آغاز خلافت امیرمؤمنان ﷺ، در بخش اعظم شمال غرب ایران، اشعث‌بن‌قیس کندی، از بزرگان عرب جنوبی که عثمان منصوبش کرده بود، امارت داشت.[۶] گویند عثمان هر سال صدهزار درهم از خراج منطقهٔ یادشده را

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الأشراف؛ ج ۲، ص ۳۴۹. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۶۴. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۴، ص ۱۲۰.

۲. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۰۰. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الأشراف؛ ج ۲، ص ۱۶۱.

۳. احمدبن‌ابی‌داوود؛ الاخبار الطوال؛ ص ۱۵۳.

۴. همان، ص ۱۵۳. محمدهادی امینی؛ اصحاب امیرالمؤمنین؛ ج ۲، ص ۶۰۸.

۵. عبدالله‌بن‌محمد انصاری؛ طبقات المحدثین باصبهان؛ ج ۱، ص ۲۷۹ـ۲۷۸. ابونعیم اصفهانی؛ ذکر اخبار اصبهان؛ ج ۱، ص ۷۲.

۶. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۱۰. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۸۰. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۲، ص ۶۹۳. مدت کارگزاری او بر آذربایجان را به اختلاف از چهار تا ده سال ذکر کرده‌اند. در ضمن، فتح این سرزمین نیز به دست او در عصر خلافت عمر صورت گرفته بود.

به اشعث می‌بخشید.[۱] عمرو پسر عثمان، دختر اشعث را به همسری گرفته بود.[۲] خود اشعث نیز که از مسلمانان سال دهم هجرت و از مرتدان دوران ابوبکر بود، پس از ادعای بازگشت به اسلام، با خواهر خلیفه اول به نام ام‌فروه ازدواج کرد؛[۳] ازاین‌رو اشعث در پیوند با خلفای قبلی بود و در دل، از خلافت امیرمؤمنان ﷺ کراهت داشت.

امام علی ﷺ پس از نبرد جمل و استقرار در کوفه، به اشعث نامه‌ای نوشت و خواستار بیعت او و مردم آذربایجان شد و از اشعث خواست تا اموال حکومتی را در کوفه به آن حضرت تحویل دهد.[۴]

مطابق گزارشی، اشعث مایل به گرفتن بیعت از مردم برای امیرمؤمنان ﷺ نبود، چنان‌که پس از رسیدن نامهٔ امام، سکوت کرد. در این هنگام، زیادبن‌مرحب همدانی (یا زیادبن‌کعب) که حامل نوشته آن حضرت بود، به پا خاست و جریان قتل عثمان و پیمان‌شکنی طلحه و زبیر را بازگو کرد و گفت:

> ای مردم، آن کس که سخن کم او را قانع نسازد، سخن زیاد نیز او را قانع نخواهد کرد. ماجرای عثمان مسئله‌ای نیست که سخن‌گفتن از آن شما را قانع کند؛ ولی به طور حتم، شنوندهٔ ماجرا مانند بینندهٔ آن نیست. ای مردم آگاه باشید که پس از قتل عثمان مهاجرین و انصار با علی ﷺ بیعت کردند. آن دو نفر (طلحه و زبیر) بی‌جهت بیعت خود را شکستند و سرانجام خدا علی را وارث زمین کرد و عاقبت نیکو برای متقیان است.[۵]

---

۱. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۳، ص ۱۴۵.

۲. احمدبن‌ابی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطول؛ ص ۱۵۶. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۲۰. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۲، ص ۵۰۲ـ۵۰۳.

۳. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۳۵.

۴. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۲۰ ـ ۲۱. ابن‌قتیبه دینوری؛ الامامه و السیاسه؛ ج ۱، ص ۱۱۱.

۵. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۲۱. ابن‌قتیبه دینوری؛ الامامه و السیاسه؛ ج ۱، ص ۸۳.

پس از سخنان زیادبن‌مرحب، گویا اشعث چاره‌ای ندید جز اینکه با کراهت و پس از ایراد سخنانی کوتاه، اطاعت خود را از خلیفهٔ برگزیدهٔ مهاجران و انصار اعلام دارد. سخنان اشعث خطاب به مردم چنین بود: «ای مردم، عثمان ولایت این استان (آذربایجان) را به من بخشید. او درگذشت و حکومت در دست من بود و مردم با علی بیعت کردند و اطاعت ما از او همچون اطاعت ما از پیشینیان است. ماجرای او با طلحه و زبیر را شنیدید و علی بر اموری که از ما پوشیده است، مورد اعتماد است».[۱]

بدین ترتیب اشعث خود با امیرمؤمنان ﷺ بیعت و از مردم نیز برای آن حضرت بیعت گرفت. آن‌گاه نزد امام، یعنی کوفه رفت.[۲]

در گزارش دیگری آمده است. اشعث پس از بیعت‌گرفتن از مردم، به منزل خویش آمد و اطرافیان و یارانش را فرا خواند و گفت نامهٔ علی مرا به وحشت انداخته است. و او اموال آذربایجان را از من مطالبه خواهد کرد. نظر شما درباره پیوستن من به معاویه چیست؟ آنان اشعث را با این استدلال که قوم و عشیره تو در عراق هستند، از پیوستن به معاویه برحذر داشتند و او رهسپار کوفه شد.[۳]

بلاذری از مکاتبه اشعث با معاویه سخن گفته است.[۴] به نقل ابن‌اثیر، اشعث شریح‌بن‌مکدر را که مردی بخشنده بود، جانشین خود قرار داد و به کوفه آمد.[۵]

مطابق قول ابن‌کلبی امیرمؤمنان ﷺ نخست سعیدبن‌ساریه خزاعی را به کارگزاری آذربایجان انتخاب کرد و پس از او اشعث را نصب کرد؛[۶] اما مشهور آن

---

۱. نصربن‌مزاحم منقری؛ همان، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۳۶۲.

۳. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۲۱. ابن‌قتیبه دینوری؛ الامه و السیاسه؛ ص ۸۳ـ۸۴.

۴. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۸۰.

۵. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسد الغابه؛ ج ۲، ص ۵۱۹.

۶. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۲، ص ۳۲۴. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ صص ۸۷ و ۴۶۲.

است که اشعث عامل عثمان بود که ولایتش تا پس از نبرد جمل (سال ۳۶) ادامه یافت.

به نقل از بلاذری، اشعث پس از برکناری از کارگزاری آذربایجان، به دستور امیرمؤمنان ﷺ مأمور حلوان (سرپل ذهاب) شد و پس از آن، از او خواسته شد تا به کوفه بیاید. آن حضرت، نسبت به اموالی که از آذربایجان و حلوان آورده بود، سئوال کرد و اشعث ناراحت شد و با معاویه مکاتبه کرد.[۱]

طبق گزارشی، اشعث در پی نامهٔ جریربن‌عبدالله و به همراه حُجربن‌عدی وارد کوفه شد و امیرمؤمنان ﷺ اموال آذربایجان را گرفت و سی‌هزار درهم به وی داد. از این پس، به نقل ابن‌ابی‌الحدید، اشعث مانند عبدالله‌بن‌ابی منافقِ زمان رسول‌خدا بود و در هر توطئه و خیانتی که به وجود می‌آمد، نقش داشت و منشأ آن بود،[۲] چنان‌که در شهادت امیرمؤمنان با ابن‌ملجم مرادی همدستی کرد و نقش داشت.[۳] اشعث پس از چهل روز از شهادت آن حضرت از دنیا رفت.[۴]

فرزندان او نیز رو در روی اهل‌بیت ﷺ قرار داشتند، چنان‌که دخترش جُعده، همسرش امام حسن ﷺ را به دستور معاویه زهر داد[۵] و پسرش، محمدبن‌اشعث، عامل دستگیری حُجربن‌عدی و نیز مسلم‌بن‌عقیل در کوفه بود. همو در واقعهٔ عاشورا با برادرش، قیس‌بن‌اشعث سپاه ابن‌زیاد را همراهی کردند و با امام حسین ﷺ جنگیدند.[۶]

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۲۹۷.

۲. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۲۹۷.

۳. ابن‌قتیبه دینوری؛ المعارف؛ ص ۲۱۲. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۲۷۰ ـ ۲۹۵.

۴. ابوعمربن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج ۱، ص ۱۳۳.

۵. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۵۵.

۶. ر.ک: محمدبن‌حبیب بغدادی؛ المحبر؛ ص ۲۴۵. احمدبن‌ابی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۲۹۸. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۵، ص ۲۲۳. مفید، الارشاد؛ ج ۲، ص ۵۸.

از دیگر کارگزاران امام علی علیه‌السلام بر منطقهٔ یادشده، می‌توان از قیس‌بن‌سعدبن‌عباده انصاری نام برد. او فرزند سعدبن‌عباده بزرگ خزرجیان از صحابی رسول‌خدا بود. وی نخست کارگزار امیرمؤمنان علیه‌السلام بر مصر بود که در پی نظر نامساعد و بدگمانی برخی از یاران نزدیک آن حضرت به او، مبنی بر مماشات با مخالفان امام در مصر، آن حضرت او را بدون آنکه از او دلخور باشد، عزل کرد و او که از یاران باوفای امیرمؤمنان علیه‌السلام بود، نخست به مدینه رفت و پس از آن نزد آن حضرت آمد.[1] به نقل یعقوبی، قیس قبل از نبرد صفین از جانب آن حضرت به کارگزاری آذربایجان انتخاب شد؛[2] اما بلاذری، انتصاب او را به این منصب، پس از جنگ صفین می‌داند.[3]

امیرمؤمنان علیه‌السلام در دوران امارت قیس بر آذربایجان دو بار با او مکاتبه کرد. یک بار توصیه‌هایی به او داشت و در ضمن آن، از او خواست با عبدالله‌بن‌شبیل احمسی (از کارگزاران امام) به نیکی رفتار کند؛ زیرا عبدالله پیش‌تر از امام خواسته بود تا قیس را به برخورد نرم با او سفارش کند.[4] حضرت امیر بار دیگر طی نامه‌های از قیس خواست، عبدالله‌بن‌شبیل را جانشین خود کند و برای شرکت در نبرد صفین به آن حضرت بپیوندد[5] و قیس طبق دستور امام رفتار کرد و آن حضرت را در صفین همراهی کرد؛ ازاین‌رو حضور قیس در صفین

---

۱. ر.ک: احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۴۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۱۶۷ و ج ۳، ص ۲۳۸.

۲. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۰۲.

۳. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الأشراف؛ ص ۱۶۱.

۴. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۰۲. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الأشراف؛ ص ۱۶۱. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۱، ص ۵۱۸.

۵. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۰۲. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الأشراف؛ ج ۳، صص ۸۴، ۱۶۷ و ۲۳۸.

مسلّم است. شاید امام او را پیش از نبرد صفین، به امارت منصوب کرده است؛ اما سعد پس از این نبرد به محل مأموریتش رفته است. به نقل برخی، آن حضرت در آستانهٔ شهادتش با او مکاتبه کرد که او برای نبرد مجدد با معاویه به کوفه بازگردد.[۱]

عبدالله‌بن‌شبیل احمسی از کارگزاران دیگر امام علی ﷺ دانسته شده است که در سال ۲۸ هجری در عصر عثمان، در پی شورش آذربایجانی‌ها، مأمور آن سرزمین شد و با آنان صلح کرد، چنان‌که حذیفه‌بن‌یمان در قبل و در فتح آذربایجان، با آنان صلح کرده بود. گویند شورش مردم پس از آن صورت گرفت که عثمان ولیدبن‌عقبه اموی را به ولایت کوفه منصوب کرد و او عتبه‌بن‌فرقد را از آذربایجان عزل کرد و مردم سر به شورش گذاشتند[۲] عبدالله از سال‌ها پیش در آذربایجان بود و شناخت لازم را از منطقه داشت؛ ازاین‌رو امام او را به کارگزاری آنجا منصوب کرد. اطلاع دیگری از دوران امارت او در دست نیست.

مامقانی بدون ذکر مدرک خود، سعدبن‌حارث خزاعی را کارگزار امیرمؤمنان ﷺ بر آذربایجان دانسته و آورده است: سعد از موالی امام علی ﷺ و از کسانی بود که پیامبر ﷺ را درک کرده بود. او صاحب شرطهٔ (نیروی انتظامی) امیرمؤمنان ﷺ و جارچی بود و حضرت او را به کارگزاری آذربایجان منصوب کرد. سرانجام سعد همراه امام حسین ﷺ در کربلا به شهادت رسید. اخبار دیگری از سعد در منابع ارائه نشده است.[۳]

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۱۶۳.

۲. ر.ک: محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۳، ص ۳۰۸. ابوعمربن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج ۲، ص ۹۲۶. عبدالرحمن‌بن‌خلدون؛ دیوان المبتدأ و الخبر؛ ج ۲، ص ۱۲۷.

۳. مامقانی؛ تنقیح المقال؛ ج ۲، ص ۱۲. الجامع فی الرجال؛ ص ۸۴۷. نیز بنگرید پارقی‌های: ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۲، ص ۴۷۳. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۴، ص ۲۲۵.

۴ـ۵. فارس و کرمان

در پی متشنج‌شدن اوضاع بصره به تحریک معاویه و کشته‌شدن مأمورش علاء حضرمی در آن شهر، گویا مردم برخی نواحی تابع بصره از این فرصت استفاده کرده، از دادن خراج سر برتافتند. فارس از جمله مناطقی بود که در سال ۳۹ هجری عصیان کردند. در پی آگاهی امیرمؤمنان ﷺ از این جریان، آن حضرت پس از مشورت با برخی یاران صاحب‌رأی، زیادبن‌ابیه را برای آرام‌ساختن اوضاع فارس و کرمان، روانهٔ آن سرزمین کرد. یا به نقل برخی منابع، امیرمؤمنان ﷺ به عبدالله‌بن‌عباس کارگزار بصره دستور داد تا زیاد را به کارگزاری نواحی یاده‌شده منصوب کند.[1] به هرروی، زیاد که آشنای به سیاست بود، با لشکرهای خاص خود توانست با وعده و وعید، فارس و کرمان را آرام و بر آنان کاملاً مسلط شود و از آنان خراج بستاند. زیاد در جمع‌آوری خراج دقیق بود و با زور آن را از مردم دریافت می‌کرد؛ ازاین‌رو امام وی را ازاین‌روش نهی فرمود و بدو نوشت: «ای زیاد! عدالت را به کار ببر و از ظلم و ستم دوری کن؛ زیرا که زور و فشار، باعث می‌شود که مردم دیار خود را ترک کنند و ظلم و ستم، مردم را به شمشیر و قیام می‌خواند».[2]

بنابر نوشته ابن‌ابی‌الحدید، عادت مردم فارس این بود که در زمان عثمان، والی خراج، پیش از فروش میوه‌ها به صورت سلف از آنان خراج طلب می‌کرد و

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۵، ص۱۳. ابوالفرج‌بن‌جوزی؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۵، ص۱۵۹. اولین کسی که زیادبن‌ابیه را پیشنهاد کرد عایشه بود. زیاد را به نسبت‌های مختلف می‌خواندند: زیادبن‌عبید، زیادبن‌سمیه، و زیادبن‌ابوسفیان.

۲. «استعمل العدل و احذر العتسف و الحیف، فان العسف یعود بالجَلاء و الحَیف یدعوا إلی السیف» (نهج البلاغه؛ کلمات قصار؛ ص۵۵۹).

یا اینکه تصور می‌کردند اول سال قمری، ابتدای وجوب خراج است و خراج را که تابع سال شمسی است با حقوقی که تابع سال قمری است یکی می‌دانستند و این باعث اجحاف به مردم می‌شد.

امیرمؤمنان ﷺ در نامه‌ای دیگر، زیاد را از اسراف، نهی و به کار خیر دعوت کرد.[۱] گویا زیاد قصد داشته است بخشی از خراج را نزد خود نگه‌دارد؛ بنابراین با زیرکی خاصی، بهانهٔ سرکشی کردها را مطرح ساخت و علت کسر خراج را به آنان نسبت داد.[۲] زیادبن‌ابیه تا پس از صلح امام حسن ﷺ در مقام خود باقی بود و سپس به معاویه پیوست.

در برخی منابع از کارگزاری سهل‌بن‌حنیف انصاری بر فارس سخن گفته شده است.[۳] نیز برخی قرظه‌بن‌کعب انصاری را کارگزار امیرمؤمنان بر فارس معرفی کرده‌اند[۴] که پذیرفتن آن، مشکل به نظر می‌رسد؛ چرا که در کتاب‌های دارای اولویت تاریخی چنین گزارشی وجود ندارد و مطابق اخباری، قرظه سال چهلم هجرت در کوفه وفات کرد و امام علی ﷺ بر او نماز خواند. برخی نیز وفات او را در ابتدای حکومت معاویه و یا سال ۵۱ دانسته‌اند.[۵]

به نقل بلاذری، امیرمؤمنان ﷺ، عبدالله‌بن‌اهتم تمیمی را به کارگزاری کرمان منصوب کرد.[۶] گویند دختر وی ام‌حبیب، از همسران امام حسن مجتبی ﷺ بود.[۷]

---

۱. «انا بعد رسولی اخبرنی بعجب زعم انک قلت له فیما بینک و بینه: ان الاکراد هاجمت بک فکسرت علیک کثیر من الخراج...» (نهج البلاغه؛ نامهٔ ۲۱).

۲. احمدبن ابی یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۴۲.

۳. علی‌بن محمدبن اثیر؛ اسد الغابه؛ ج ۲، ص ۳۳۶ (که مردم اجازه ورود به او ندادند).

۴. شیخ عباس قمی؛ سفینة البحار؛ ج ۲، ص ۴۲۴.

۵. ر.ک: سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۸، ص ۴۹. مامقانی؛ تنقیح المقال؛ ج ۲، ص ۲۸.

۶. احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۷۶.

۷. ابن طیفور؛ بلاغات النساء؛ ص ۱۳۹.

از زمان و مدت کارگزاری وی اخباری در دست نیست. عبدالله‌بن‌اهتم بعدها و در زمان حکومت زیادبن‌ابیه بر عراق، در تأیید سخنان او که در بصره ایراد گردید و به خطبهٔ «بتراء» معروف شد، از روی تملق، مطالبی بر زبان جاری ساخت که با عدم استقبال زیاد مواجه شد. نیز آمده است عبدالله‌بن‌اهتم با حجاج‌بن‌یوسف ثقفی نیز همکاری داشته است.[۱]

۱ـ۴ـ۵ استخر (اصطخر)

برخی بنای این شهر باستانی را به اصطخربن‌طهمورث یا کیومرث از پادشاهان افسانه‌ای (پیشدادیان) ایران نسبت می‌دهند.[۲] استخر در دورهٔ ساسانیان از مهم‌ترین مراکز مذهبی و خاستگاه قدرت ایشان بود؛ ازاین‌رو از اهمیت بسیاری برخوردار بود، چنان‌که شاهان این سلسله پس از تاجگذاری در تیسفون، پایتخت اداری، برخی از آداب و تشریفات مربوط به این آیین را در استخر انجام می‌دادند. این شهر پس از فتح‌شدن به دست عرب مسلمان، همچون تمام سرزمین فارس از طریق حاکم بصره اداره می‌شد و او فردی را به کارگزاری آن شهر انتخاب می‌کرد. امیرمؤمنان ﷺ پس از نبرد جمل، منذربن‌جارود عبدی را به امارت استخر فرستاد و او از بیت‌المال اختلاس کرد و مبلغی را برای خود برداشت.[۳] در گزارش دیگری آمده است او سی هزار درهم اختلاس کرد.[۴] امیرمؤمنان ﷺ پس از اطلاع از خیانت منذر به او نامه‌ای نوشت که در آن آمده

---

۱. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۹۵.

۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۱، ص ۵۷. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۲۱۸.

۳. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۳۵۸. محمدهادی امینی؛ اصحاب امیرالمؤمنین؛ ج ۲، ص ۵۶۰.

۴. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۶۳.

بود: «صلاح و نیکی پدرت، مرا فریب داد».[۱] نامهٔ حضرت با انـدک تفاوت‌هـایی در منابع آمده است.[۲] منذر در پی دستور امام به کوفه آمد و آن حضرت سـی‌هزار درهم از او غرامت خواست و پس از آن به شفاعت صعصعه‌بن‌صوحان عبـدی و پس از سوگند یادکردن مورد عفو قرار گرفت. سیدرضی می‌نویسد: منـذر کسـی است که امیرمؤمنان ﷺ دربارهٔ او فرمود: او به دو جانب خود بسیار می‌نگرد و در دو بُرد (جامهٔ گران قیمت) خویش می‌خرامد و بسیار گرد و خاک را با آب دهان از روی کفش‌هایش پاک می‌کند (مرد متکبر و گردنکشی اسـت کـه بـه خـود و لباسش می‌نازد و به آرایش می‌پردازد). منذر همان کسی است که در پی نامهٔ امام حسین ﷺ به سران و اشـراف بصـره، جهـت یـاری آن حضـرت، نامـه را نـزد عبیدالله‌بن‌زیاد افشا کرد؛ ازاین‌رو که فکر می‌کرد شاید آن دسیسهٔ ابن‌زیـاد بـرای امتحان باشد. نیز بحریه دختر منذر، همسر ابن‌زیاد بود.[۳]

به موجب گزارشی، گویا امیرمؤمنان پس از عزل منذربن‌جارود، ابوساسـان حُصین‌بن‌منذر رقاشی بصری را کارگزار استخر کرد؛[۴] زیرا در فتنه ابن‌حضـرمی در بصره (سال ۳۹)، حصین در آن شهر حضور داشته است.[۵]

۲ـ۴ـ۵ اردشیر خُرّه

این شهر یکی از ولایت‌های پنج‌گانه فارس بود و کرسـی آن شـیراز و مرکـز

---

۱. سید رضی؛ نهج البلاغه؛ نامهٔ ۷۱.

۲. ر.ک: احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۰۴. ابراهیم‌بن‌محمـد ثقفـی؛ الغارات؛ ص ۳۵۹. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۶۳.

۳. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۵، ص ۳۵۷. احمـدبن‌ابی‌داوود دینـوری؛ الاخبار الطول؛ ص ۲۳۱.

۴. محمدبن‌احمد ذهبی؛ تاریخ الاسلام؛ ص ۵۲۰. محمدهادی امینی؛ اصحاب؛ ج ۱، ص ۱۶۷.

۵. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۲۶۷.

ایالت فارس نیز به شمار می‌رفت. و امروزه به آن، فیروزآباد گفته می‌شود.[۱] مطابق خبر بلاذری، در خلافت امیرمؤمنان ﷺ مصقله‌بن‌هبیره شیبانی، کارگزار آن شهر بود و او را ابن‌عباس کارگزار امام بر بصره، به این سمتِ منصوب کرده بود.[۲] گویند پس از آنکه گزارش‌هایی از خیانت مصقله در اختلاس از بیت‌المال به آن حضرت رسید، امام نامه‌ای به او نوشت و او را سرزنش کرد.[۳] مصقله جواب نامه را داد و خود را از خیانت مبرا دانست؛ اما بعدها او راه خیانت پیمود. پس از جریان شورش خریت‌بن‌راشد که پس از حکمیت در صفین رخ داد و منجر به کشته‌شدن خریت در عمان شد، مصقله با اسیران بنی‌ناجیه در حین انتقال به کارگزار اردشیر خره برخورد کرد؛ اسیرانی که معقل‌بن‌قیس فرمانده با کفایت امام، آنان را در نبرد با خریت به اسارت گرفته بود. اسرا با اصرار از او خواستند آنان را از معقل خریداری و آزاد کند و مصقله چنین کرد و قرار شد در ازای آزادی ایشان پانصد هزار درهم پرداخت کند و چون بهای اسیران را نزد امیرمؤمنان نفرستاد، آن حضرت نامه‌ای نوشت و خواستار فرستادن مال یا آمدن او به کوفه شد. مصقله در مقابل دستور حضرت، دویست هزار پرداخت؛ اما از بقیه آن عاجز شد.[۴]

در گزارشی دیگر آمده است: او اسرا را به دو هزار خرید و هزار درهم آن را داد؛ اما علی ﷺ قبول نکرد؛ ازاین‌رو مصقله به معاویه پیوست.[۵] مسعودی گوید: او از سه هزار، دو هزار درهم پرداخته و بعداً فرار کرد.[۶] وقتی خبر فرار او به امام

---

۱. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۶۰. ابراهیم‌بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۱، ص ۳۶۱.

۳. نهج البلاغه؛ نامه ۴۳. احمدبن یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۶۰.

۴. ابراهیم‌بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۲۴۸.

۵. محمدبن جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۵، ص ۱۲۶.

۶. علی‌بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۴۰۸.

رسید، فرمود: او را چه شده است؟ خداوند او را هلاک گرداند! کار او مانند کار اربابان بود و مثل بندگان فرار کرد و چون خیانت فاجران و بدکاران، خیانت کرد. اگر او می‌ماند و از پرداخت بدهی خود عاجز می‌بود، تنها او را زندانی می‌کردیم، پس اگر چیزی برای وی می‌یافتیم می‌گرفتیم و اگر مالی برای او نمی‌یافتیم او را رها می‌کردیم.[۱] مصقله پس از شهادت امیرمؤمنان به کوفه بازگشت و در جریان تبعید حُجربن‌عدی به شام، جزو کسانی بود که شهادت‌نامه تنظیمی ابن‌زیاد را بر ضد حجر که منجر به شهادت حجر شد، را امضا کرد.[۲]

۵ـ۵. اهواز

در خصوص کارگزاران امیرمؤمنان ﷺ بر اهواز، نظرها یکسان نیست. احتمالاً رفاعةبن‌شدّاد بجلی که مدتی قاضی اهواز بوده، کارگزاری آن شهر را نیز به عهده داشته است.[۳] مطابق نوشتهٔ ابوالفرج اصفهانی، عمروبن‌مُفرع کارگزار آن شهر بوده است.[۴] اما دیگر مورخان دراین‌باره اخباری ارائه نکرده‌اند. مشهور آن است که خریت‌بن‌راشد مدتی به‌دستور امیرمؤمنان ﷺ بر اهواز امارت یافته است. برخی وی را ازاین‌رو که رسول‌خدا ﷺ را بین مکه و مدینه دیده بود، در شمار صحابه بر شمرده‌اند.[۵] او بعد از مرتد شدنِ مردم عمان در سال یازدهم هجری، به همراه گروهی از بنی‌ناجیه به فرماندهٔ اعزامی ابوبکر، حذیفه‌بن‌محصن

---

۱. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص۲۴۸. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۳، ص۱۴۵.

۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۵، ص۲۶۹.

۳. علی‌اکبر ذاکری؛ سیمای کارگزاران علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ؛ ج۱، ص۳۵۲.

۴. ابوالفرج اصفهانی؛ الاغانی؛ ج۱۸، ص۲۹۵.

۵. ابوعمربن‌عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج۲، ص۶۹۲. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسد الغابه؛ ج۲، ص۱۰. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج۲، ص۲۳۵.

پیوست و او را یاری کرد.[۱] وی بعدها پس از جریان حکمیت در صفین، به همراه سیصد تن از بنی‌ناجیه که در صفین حضور داشتند، شورش کرد و از کوفه به اهواز و از آنجا به عمان رفت و مسیحیان بنی‌تغلب را با خود همراه کرد و از مردم خواست به امام علی ﷺ زکات و جزیه ندهند؛ اما سرانجام در پی تعقیب معقل‌بن‌قیس تمیمی، از سرداران رشید آن حضرت، خریت کشته شد و عده‌ای از یاران مرتدش به اسارت درآمدند.[۲] با توجه به سابقه ناشایست خریت و همراهی او با ناکثین و عهده‌دارشدن فرماندهی مضر یا بنی‌ناجیه در آن نبرد (جمل)[۳] بعید به نظر می‌رسد که امیرمؤمنان ﷺ وی را در ابتدای خلافت آن‌گونه که ابن‌اعثم می‌گوید،[۴] به امارت تعیین کند، گرچه بعدها وی در نبرد صفین در رکاب امام حضور داشته است.

۶ـ۵. بحرین و عمان

الف) بحرین برخلاف امروز که به تعدادی جزیره کوچک اطلاق می‌شود، در گذشته نام سرزمینی در جنوب خلیج فارس بود که حد فاصل بصره تا عمان واقع شده بود. مردم این منطقه در آخرین سال‌های حیات رسول‌خدا ﷺ و در پی دعوت آن حضرت، به اسلام گرویدند و ساکنان آن را ترکیبی از عرب و عجم تشکیل می‌داد. در اواخر دوره عمر و دوره عثمان و علی ﷺ ولایت بحرین به یکی

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۲، ص ۳۱۵.

۲. ر.ک: احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۱۷۷. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۱، ص ۳۲۹. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۴، ص ۲۴۲. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۱، ص ۵۲۵.

۳. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۲۴۰.

۴. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۲، ص ۲۴۰.

از مناطق بزرگ‌تر مانند فارس و عمان، یمامه و بحرین به یک والی سپرده می‌شد.[۱]

بحرین در دوره خلفای نخستین، از نظر اداری تابع مدینه بود و والیان به طور مستقیم از مرکز خلافت به آن ناحیه گسیل می‌شدند.[۲] امیرمؤمنان ﷺ پس از نبرد جمل، عمر (عمرو) بن‌ابی‌سلمه مخزومی، فرزند همسر رسول‌خدا ﷺ ام‌سلمه را به کارگزاری بحرین منصوب کرد. عمربن‌ابی‌سلمه در سال دوم هجرت در حبشه متولد شد. مادرش ام‌سلمه وی را برای یاری امام علی ﷺ فرستاد و در نبرد جَمل فرماندهی جناح چپ سپاه آن حضرت را بر عهده داشت.[۳]

عمربن‌ابی‌سلمه تا آستانهٔ نبرد صفین در بحرین بود و در پی نامهٔ آن حضرت برای حضور در این نبرد به کوفه بازگشت. امیرمؤمنان ضمن تمجید از وی در نامه‌اش نوشته بود: «تو از کسانی هستی که برای جنگ با دشمن و برپاداشتن ستون دین، به ایشان پشت‌گرمم».[۴] عمر در آن نبرد حضور یافت و برخلاف قولی که شهادت وی را در این نبرد دانسته‌اند[۵] تا دوران خلافت عبدالملک‌بن‌مروان زنده ماند و در سال ۸۳ هجری دار فانی را واع گفت.[۶]

---

۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج۸، ص ۸۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۱۷۶ و ج۵، ص ۱۵۵.

۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۹۴. خلیفةبن‌خیاط مصفری؛ تاریخ خلیفه؛ ج ۱، ص ۱۵۴.

۳. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۴، ص ۱۷. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ اعلام الوری؛ ج ۱، ص ۲۷۷. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۴، ص ۴۸۷. ویلفرد مادلونگ؛ جانشینی محمد؛ صص ۲۲۸ و ۲۵۱.

۴. «و اما بعد فانی قد ولیت النعمان‌بن‌العجلان البحرین بلاذم لک، فاقبل غیر ظنین و اخرج الیه من عمل ما ولیت فقد اردت الشخوص الی ظلمه اهل الشام و بقیه الاحزاب فاحببت ان تشهد معی لقاءهم فانک من استظهر به علی اقامة الدین و نصر الهدی...» (نهج البلاغه؛ به تصحیح فیض‌الاسلام؛ ص ۹۶۱).

۵. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۸، ص ۳۸۰.

۶. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۴، ص ۱۷.

پس از عمربن‌ابی‌سلمه، نعمان‌بن‌عجلان زُرقی کارگزار بحرین و عمان بود.[۱] وی از انصار بود و در پی شهادت حمزه سیدالشهداء در نبرد اُحد، با همسر او، خوله ازدواج کرد. نعمان شاعر انصار و زبان بُرندهٔ ایشان بود و در میان قوم خود از احترام برخوردار بود.[۲]

او همان کسی است که در پاسخ عمرو عاص که مسئله نژادپرستی را در پی جریان سقیفه مطرح کرده بود، جواب دندان‌شکنی به وی داد و در مدح انصار و فداکاری آنان و نیز در مقام علی ﷺ ابیاتی سرود.[۳] نعمان با این سابقهٔ درخشان، در دوره حکومتش بر بحرین و عمان، متأسفانه از بیت‌المال به هم قبیله‌هایش (بنی‌زریق) که نزدش می‌آمدند، بخشش می‌کرد؛ ازاین‌رو امیرمؤمنان ﷺ به او نامه نوشت و خیانت او را یادآور شد. نعمان که پی به خطای خویش برده بود، به معاویه پیوست.[۴]

در برخی منابع از کارگزاری حلوبن‌عوف ازدی با عنوان کارگزار امیرمؤمنان ﷺ بر عمان یادشده است. وی به دست خریت‌بن‌راشد که بر آن حضرت خروج کرده بود، کشته شد.[۵] با تعقیب، سردار باکفایت امیرمؤمنان ﷺ، معقل‌بن‌قیس و کشته شدن خریت، دوباره مردم عمان با آن حضرت بیعت کردند و آرامش به منطقه بازگشت. اطلاع دیگری از کارگزاران احتمالی امام علی ﷺ تا هنگام شهادتش در منطقه عمان و بحرین در دست نیست و مطابق گزارش‌هایی معقل‌بن‌قیس پس از انجام مأموریتش به کوفه بازگشته است.

---

۱. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۶۰. شیخ طوسی؛ رجال؛ ص ۳۶۱. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ اسد الغابه؛ ج ۵، ص ۳۴۹. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج ۶، ص ۳۵۱.

۲. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۶، ص ۱۴۹.

۳. همان، ج ۶، ص ۳۱.

۴. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۰۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۵۹.

۵. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۹۵.

۷ـ۵ـ خراسان

جغرافی‌نویسان که حدود خراسان را ترسیم کرده‌اند، آن را آن‌قدر وسیع دانسته‌اند که شاید اغراق نباشد بگوییم اگر ایران را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم کنیم، خراسان عبارت است از تمامی ایران شرقی. یعقوبی در کتاب البلدان که از جملهٔ سه کتاب کهن جغرافیایی قرن سوم هجری است، تمام مناطق زیر را شامل خراسان می‌داند: استان جبل (عراق عجم) صیمره، حلوان، دینور، قزوین، زنجان، آذربایجان، همدان، نهاوند، کرج، قم و مضافات آن، اصفهان، ری، قومس، طبرستان و گرگان، طوس، سیستان، کرمان، صغد، سمرقند، فرغانه و تاشکند.[۱]

مقدسی نیز خراسان را به چند ولایت (کوره) و هشت ناحیه تقسیم می‌کند که نشانگر وسعت این ناحیه است.[۲] با توصیف فوق می‌توان خراسان را سرزمینی طولانی دانست که از نزدیک کرانه‌های جنوب شرقی دریای خزر تا بلندی‌های حصار مانند پامیر و هندوکش گسترش داشت. به طور نظری حدود شرقی خراسان تا چین هم می‌رسید؛ ولی عملاً این مرز ندرتاً از بلخ و بخش معروف به طخارستان، آن سوتر می‌رفت در مغرب هم همین گونه بود و حدود آن کمتر به مرزهای زاگرس می‌رسید.[۳] کارگزاران امام علی ﷺ بر این خطه پهناور چنین گزارش شده‌اند:

بنابر گزارش یعقوبی، امیرمؤمنان ﷺ پس از فراغت از نبرد جمل (سال ۳۶ق) خواهرزاده‌اش، جعده‌بن‌هبیره مخزومی را به حکومت خراسان فرستاد. جعده چون بدانجا رسید، ماهویه[۴] نزد امام علی ﷺ آمد (و قدم علیه

---

۱. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۳۵۱.

۲. محمدبن‌احمد مقدسی؛ احسن التقاسیم؛ ص ۴۳۰.

۳. دانیل دنت؛ جزیه در اسلام؛ ص ۹ ـ ۱۰.

۴. ماهویه‌بن‌ماه‌فنه (ماه‌پناه) بن‌فید ابوبراز که گاهی با عنوان ابراز و گاهی ماهویه ابراز (محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۳، صص ۳۴۴، ۳۵۰ و ۵۵۷) و گاهی ماهویه‌بن‌بابا ←

ماهویه مرزبان) و آن حضرت نامه‌ای برای وی نگاشت و شرایطی را برای وی قرار داد. ماهویه نیز اموالی را که بر پایهٔ وظیفه جمع‌آوری کرده بود، ارسال کرد.[۱]

طبری برخلاف یعقوبی ذیل حوادث سال ۳۷ هجری می‌نویسد: علی ﷺ پس از نبرد صفین، جعده‌بن‌هبیره را به خراسان فرستاد. چون وی به ابرشهر (نیشابور) رسید، مردم آن شهر از اسلام برگشته بودند و جعده را نپذیرفتند و او به ناچار نزد علی ﷺ برگشت. پس از آن خلیدبن‌قره یربوعی مأموریت خراسان را یافت. وی نیشابور را محاصره کرد و در پی آن، مردم شهر خواستار صلح شدند و آشتی‌نامه نوشته شد.[۲] مردم مرو نیز با خلیفه از درِ آشتی در آمدند.[۳]

بنابر گزارش دیگر، جعده نامه‌ای برای ماهویه نوشت و شرط‌های وی را پذیرفت و از او خواستار ارسال خراج معوقه شد و ماهویه اموالی را که از پیش بر عهده داشت، نزد او فرستاد.[۴] در برخی منابع، نامه امام علی ﷺ به بزرگان مرو (دهبانان و اساوره) و اهالی مرو چنین ثبت شده است: «بسم الله الرحمن الرحیم سلام علی من اتبع الهدی، اما بعد فان ماهویه ابراز مرو جائنی و انی رضیت عنه و کتب سنه ۳۶: سلام بر هرکس که راه رستگاری پوید. اما بعد، ماهویه ابراز مرزبان مرو نزد من آمده و من از وی خشنود هستم. این نامه در سال ۳۶ نوشته شد».

→

(ابن‌کثیر؛ البدایه و النهایه؛ ج۷، ص ۳۴۴) یا ماهویه اوزمهر (محمدبن‌حبان؛ الثقات؛ ج ۲، ص ۲۵۳) ضبط شده است. از گزارش ابن‌خردادبه (ابراهیم‌بن‌محمد اصطخری؛ المسالک و الممالک؛ ص ۵۶) برمی‌آید که ماهویه، حاکم و مرزبان یک‌چهارم خراسان بوده است و جزو فرماندهان عالی‌مقام و از خانواده‌های برجسته ایرانی ـ پهلوانی سورن بوده است. (علی‌اکبر ذاکری؛ سیمای کارگزاران علی‌بن‌ابی‌طالب؛ ج ۳، ص ۳۷۹ ـ ۳۸۰).

۱. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۸۳.

۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۶، ص ۳۳۵.

۳. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۴، ص ۱۱۷. احمدبن‌عبدالوهاب نویری؛ نهایه الارب؛ ج ۵، ص ۲۳۹.

۴. احمدبن‌ابی یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۶۰.

در گزارش بلاذری آمده است: ماهویه مرزبان در خلافت علی ﷺ به کوفه آمد. امیرمؤمنان فرمانی برای او نوشت که دهقانان و سواران و ده‌سالان جزیه را بدو بپردازند، لکن خراسانیان نپذیرفتند. علی ﷺ جعده‌بن‌هبیره مخرومی را مأمور خراسان کرد؛ ولی جعده کاری از پیش نبرد و خراسان پیوسته در حال شورش بود تا علی ﷺ به شهادت رسید.[۱] در گزارش دیگری آمده است: هنگامی که علی ﷺ در بصره بود، ماهویه نزد او آمد. علی با وی از در صلح در آمد. یعقوبی می‌نویسد: حضرت نوشته‌ای به وی داد که تا امروز (نیمه دوم قرن سوم هجری) در مرو موجود است.[۲]

طبری نیز به سفر ماهویه به عراق اشاره کرده و آورده است در سال ۳۶ در حالی که میان ماهویه و عبدالله‌بن‌عامر (کارگزار عثمان) صلح برقرار شده بود، نزد علی آمد (برای تمدید صلح) و این پس از جنگ جمل بود و علی نامه به دهقانان و اساوره و فرماندهان و کسانی که در مرو بودند، نوشت.[۳] گویا آمدن ماهویه نزد امام در بصره یا کوفه به دلیل ترسی بوده که او از اوضاع ابرشهر (نیشابور) داشته است. وی پس از مدتی در آن شهر از دنیا رفت.[۴]

عبدالرحمن‌بن‌ابزی خزاعی، از صحابه پیامبر ﷺ، در نبرد صفین حاضر بود و از راویان حدیث امیرمؤمنان ﷺ است.[۵] از گزارش‌های طبری و بلاذری بر

---

۱. احمدبن یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص۳۹۵. کتاب الخراج و صنعة الکتابه؛ ص۴۰۶. درباره شرح حال جعده ر.ک: ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج۲، ص۴۴۲. ابن‌حجر عسقلانی؛ الاصابه؛ ج۱، ص۶۲۸. محمدهادی امینی؛ اصحاب امیرالمؤمنین؛ ج۱، ص۱۱۱. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج۴، ص۷۸.

۲. محمدبن یعقوب یعقوبی؛ البلدان؛ ص۷۲.

۳. محمدبن جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۳، ص۵۵۷.

۴. احمدبن أبی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص۱۴۰.

۵. ر.ک: ابوعمربن عبدالبر؛ الاستیعاب؛ ج۲، ص۸۲۲. علی‌بن محمدبن اثیر؛ اسد الغابه؛ ج۳، ص۲۷۷.

می‌آید که امام علی علیه‌السلام وی را در سال ۳۸ هجری کارگزار خراسان کرده است.[۱] اطلاعات دیگری از وی ارائه نشده است.

به نقل ابوعبیده، نخستین کسی که علی علیه‌السلام به او ولایت خراسان را داد، عبدالرحمن‌بن‌أبزی، مولای خُزاعه بود. گفته شده پس از او جعده‌بن‌هبیره به امارت آنجا رسید. مطابق گزارشی، او با شورشیان کاری نداشت و تنها از اهل صلح مالیات می‌گرفت و یک سال یا کمتر حکومت خراسان را به عهده داشت.[۲] مورخانی که متعرض کارگزاری جعده بر خراسان شده‌اند، اشاره‌ای به زمان بازگشت او نکرده‌اند؛ اما در اینکه جعده در صفین حضور داشته[۳] و نیز در هنگام شهادت امیرمؤمنان علیه‌السلام در کوفه بوده است، شکی نیست. همو بود که پس از ضربت‌خوردن امام، نماز صبح را با مردم اقامه کرد.[۴]

خلیدبن‌قره یربوعی از دیگر کارگزاران است که نصربن‌مزاحم درباره کارگزاری وی بر خراسان می‌نویسد: پس از استقرار امیرمؤمنان علیه‌السلام در کوفه، آن حضرت، خلید را به خراسان فرستاد. او وقتی به نزدیک نیشابور رسید، متوجه شد که مردم خراسان شوریده و دست از اطاعت برداشته‌اند و گروهی از کارگزاران کسرا از کابل آمده و مردم را به طغیان و شورش دعوت کرده‌اند. خلید با مردم نیشابور جنگید و آنان را شکست داد و مردم شهر را محاصره کرد و خبر فتح و اسارت عده‌ای را به اطلاع امام علی علیه‌السلام رساند. خلید سپس دو دختر کسرا را که امان داده بود، به جانب علی علیه‌السلام فرستاد. آنان وقتی بر علی علیه‌السلام وارد شدند،

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۱۰۲. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۳۹۹.

۲. ر.ک: احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۱۶۴.

۳. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۴۶۳. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۸، ص ۹۸.

۴. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۴، ص ۱۱۷.

حضرت فرمود: شما را به ازدواج در بیاوریم؟ آنان گفتند: نه، مگر اینکه ما را همسران دو فرزندت انتخاب کنی؛ زیرا ما کفو و همانندی جز آنان برای خود نمی‌بینیم. علی ﷺ فرمود: هر جا که می‌خواهید بروید.[۱] طبق نقل طبری[۲] حضرت دختران کسرا را به خراسان بازگرداند. «نرسا» که غلامی ایرانی بود و به عادات و رسوم پادشاهان ایران و خانواده آنان آشنایی داشت، به حضرت گفت: مرا به سوی ایشان بفرست؛ زیرا من با ایشان خویشاندوی دارم. نرسا همراه آنان شد و به آنان در ظرف‌های طلایی غذا و آب می‌داد و جامه‌های پادشاهی بر آنان می‌پوشاند و حریر در اختیارشان می‌گذاشت.[۳] برخی نام کارگزار امام علی بر خراسان را خلیدبن‌طریف[۴] یا خلیدبن‌کاس[۵] معرفی کرده‌اند.

از دیگر کارگزاران امام بر خراسان می‌توان از حریث‌بن‌جابر حنفی نام برد. وی از فرماندهان امیرمؤمنان ﷺ در نبرد صفین بود.[۶] همو عبیدالله‌بن‌عمر را در آن نبرد به قتل رساند. مطابق نقل شیخ مفید، امیرمؤمنان حریث را والی یکی از بلاد شرق کرد. او دو دختر یزدگرد را که اسیر شده بودند، نزد آن حضرت فرستاد.[۷] از آنچه برخی محققان نقل کرده‌اند، بر می‌آید که حریث والی خراسان بوده است.[۸] این احتمال نیز وجود دارد که حریث، همراه با خلیدبن‌قره، عازم خراسان شده است؛

---

۱. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۱۲. احمدبن‌أبی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۱۵۳ ـ ۱۵۴.

۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۴۶.

۳. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۱۲. احمدبن‌ابی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطول؛ ص ۱۵۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۳۲، ص ۳۵۷.

۴. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج ۴، ص ۵۵۸.

۵. احمدبن‌أبی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۱۵۳.

۶. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۳۹. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۴، ص ۶۱۵.

۷. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۱۳۸.

۸. جواد فاضل؛ معصوم دوم؛ ج ۲، ص ۹۳.

ازاین‌رو برخی وی را والی خراسان ذکر کرده‌اند.[۱]

حریث بعداً در حکومت معاویه به دستور زیادبن‌ابیه که حاکم عراق بود، به کارگزاری همدان منصوب شد؛ اما معاویه که به دلیل رشادت‌های حریث در نبرد صفین از وی کینه داشت، خواستار عزل او شد. زیاد به دستور معاویه حریث را برکنار کرد.[۲]

۸ـ۵. سیستان

گویا این منطقه پیش از به‌خلافت رسیدن امیرمؤمنان علیه‌السلام آشفته بود، چنان‌که اهل زرنگ (زرنج) از شهرهای سیستان، امیر خود را از شهر اخراج کردند و دروازه آن را بستند. همان زمان که علی علیه‌السلام از نبرد جمل فراغت یافت، حَسَکه‌بن‌عتاب حَبَطی و عِمران‌بن‌فَضل بُرجُمی با گروهی از راهزنان عرب به زالق شتافتند. اهل آنجا پیمان‌شکنی کرده بودند راهزنان عرب، مال بسیاری به دست آوردند. پس از آن به شهر زرنج (زرنگ) روی آوردند که مرزبان آن شهر ترسید و به صلح انجامید و تازیان به شهر وارد شدند. در چنین وضعیتی، امیرمؤمنان علیه‌السلام عبدالرحمن‌بن‌جَزء (جرو) طائی را به سیستان فرستاد؛ اما حَسَکه حَبطی وی را کشت؛[۳] ازاین‌رو آن حضرت، عَون‌بن‌جعده‌بن‌هبیره مخزومی، خواهرزاده خود را مأمور سیستان کرد. وی نیز به دست بهدال طائیِ راهزن، در نیمه راه عراق کشته شد.[۴] پس از آن، علی علیه‌السلام به عبدالله‌بن‌عباس نامه نوشت و فرمان داد، فردی را با چهارهزار تن به

---

۱. علی‌اکبر ذاکری؛ سیمای کارگزاران علی‌بن‌ابی‌طالب؛ ج ۱، ص ۴۲۸.

۲. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۵، ص ۲۴۱ و ج ۱۶، ص ۱۰۷.

۳. ر.ک: احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۳۸۲. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۱۲، ص ۲۵۳.

۴. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۴۰۲. ابوسعید تمیمی سمعانی؛ الانساب؛ ج ۲، ص ۱۰۴.

ولایت سیستان اعزام کند و عبدالله، ربعی‌بن‌کاس عنبری را روانه کرد. چون به سیستان رسیدند، حَسَکه به جنگ ایشان آمد و کشته شد و ربعی‌بن‌کاس تمام آن سرزمین را به تصرف خویش در آورد[۱] و تا هنگامی که معاویه عهده‌دار خلافت شد، گویا سیستان در آرامش به سر می‌برده است. مطابق برخی گزارش‌ها امیرمؤمنان ﷺ پس از نبرد جَمل ربعی را به سیستان فرستاد.[۲]

۹ـ۵. غور

مطابق گزارشی، در عهد خلافت امیرمؤمنان علی ﷺ، شنسب‌بن‌جرمک (خرمک) حاکم هزاردستان[۳] به دست آن حضرت ایمان آورد و پرچمی از دست آن حضرت گرفت. مطابق برخی گزارش‌ها حاکم غور که در زمان امیرمؤمنان ﷺ به اسلام درآمده بود، از آن حضرت، فرمان حکومتی دریافت کرد؛ ازاین‌رو آنان به امام علی ﷺ و فرزندانش علاقه خاصی داشتند و یکی از افتخارات آنان در طول تاریخ، همین بوده است. بنابر نوشته اسفزاری: «حاکم غور منشور حکومت به خط مبارک مرتضی علی حاصل کرده بود و آن منشور را داشته‌اند تا زمان بهرام شاه‌بن‌سلطان مسعود بدان مباهات می‌کردند».[۴]

منهاج سراج نیز بدان مطلب اشاره کرده و می‌نویسد: «هر که از آن خاندان به تخت نشستی، آن عهد و لوای علی بدو دادندی و محبت ائمه و اهل‌بیت ﷺ بیت

---

۱. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۲۶۳. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ج ۲، ص ۲۶۳.

۲. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۱۲. احمدبن‌ابی‌داوود دینوری؛ اخبار الطوال؛ ص ۱۵۳. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۶، ص ۴۵۲.

۳. منهاج سراج؛ طبقات ناصری؛ ج ۱، ص ۳۲۰.

۴. محمد اسفزاری؛ روضات الجنات؛ ص ۲۵۸.

مصطفی در اعتقاد ایشان راسخ بود».[۱] همین مؤلف از حمایت آل شنسب از روی کارآمدن بنی‌عباس به اعتبار حمایت از خاندان پیامبر ﷺ سخن گفته است.[۲]

۶. فهرست کارگزاران امام علی ﷺ بر ایرانیان

۱. کوفه:

ابوموسی اشعری؛[۳]

قرظه‌بن‌کعب انصاری؛[۴]

ابومسعود بدری، عقبه‌بن‌عمرو انصاری؛[۵]

هانی‌بن‌هوذه‌بن‌عبد یغوث نخعی.[۶]

۲. بصره:

عثمان‌بن‌حنیف انصاری؛

عبدالله‌بن‌عباس

زیادبن‌ابیه (به‌عنوان جانشین ابن‌عباس)؛

ابوالأسود دوئلی (به‌عنوان جانشین)

۳. مدائن:

حذیفه‌بن‌یمان

---

۱. منهاج سراج؛ طبقات ناصری؛ ج ۱، ص ۳۲۰ـ۳۱۹.

۲. همان، ص ۳۲۴.

۳. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۲۳۰. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۷۷.

۴. خلیفةبن‌خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفه؛ ص ۱۵۲.

۵. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۲۹۶. وی مدت کوتاهی در غیاب امام، کارگزار بود.

۶. خلیفةبن‌خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفه؛ ص ۱۵۲.

سعدبن‌مسعود ثقفی؛[۱]

لام‌بن‌زیاد طایی؛[۲]

یزیدبن‌قیس ارحبی همدانی؛[۳]

۴. انبار:

اشرس حسان‌بن‌بلوی

۵. آذربایجان:

اشعث‌بن‌قیس کندی؛[۴]

قیس‌بن‌سعدبن‌عباده خزرجی؛[۵]

عبدالله‌بن‌شبیل (شمیل) احمسی؛[۶]

سعدبن‌حارث خزاعی

۶. جبال (جبل):

جریربن‌عبدالله بجلی؛

محنف‌بن‌سلیم ازدی؛

یزیدبن‌قیس ارحبی؛

حارث‌بن‌ابی‌حارث‌بن‌ربیع ازدی.

۷. ری و دستبی:

ربیع‌بن‌خیثم؛

---

۱. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۱۱. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۱۱.

۲. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۲۹۶.

۳. ابراهیم‌بن‌محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص ۱۱.

۴. ابن‌قتیبه دینوری؛ الامامه و السیاسه؛ ج ۱، ص ۹۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۵۹.

۵. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، صص ۱۶۱، ۳۰۱ و ۳۹۸. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۱۵.

۶. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۱۵.

یزیدبن‌حجیه تیمی‌بن‌بکربن‌وائل.[۱]

۸. خراسان:

خلیدبن‌قره یربوعی تمیمی؛[۲]

جعدبن‌هبیرة مخزومی؛[۳]

عبدالرحمن‌بن‌ابزی خزاعی؛[۴]

حریث‌بن‌جابر.

۹. سیستان (سجستان):

عبدالرحمن‌بن‌جزء (جرو) طائی

عون‌بن‌جعده‌بن‌هبیره مخزومی؛[۵]

ربعی‌بن‌کاس عنبری تمیمی.[۶]

۱۰. اهواز:

عمروبن‌مفرع؛

خریت‌بن‌راشد.

۱۱. فارس:

مصقله‌بن‌هبیره شیبانی[۷] بر اردشیرخره؛

منذربن‌جارود عبدی[۸] بر استخر؛

---

۱. نصربن‌مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۳۶۰.

۲. خلیفة‌بن‌خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفه؛ ص ۱۵۱.

۳. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۸۲. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۱، ص ۴۴۷.

۴. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ فتوح البلدان؛ ص ۳۹۹.

۵. همان، ص ۳۸۷.

۶. همو، انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۷۶.

۷. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۱۳.

۸. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۶۳.

زیادبن‌ابیه (زیادبن‌سمیه)[۱] بر فارس و کرمان.

۱۲. کرمان:

عبدالله‌بن‌اهتم تمیمی

۱۳. بحرین:

عمربن‌ابی‌سلمه مخزومی؛[۲]

نعمان عجلان زُرقی انصاری.[۳]

۱۴. غور:

شنسب‌بن‌جرمک.

۱۵. ماهان (دینور و نهاوند):

عبدالرحمن ابزی مولی بدیل‌بن‌ورقاء خزاعی.[۴]

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۱۰۵.

۲. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۱۲. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۱۵۸.

۳. همان.

۴. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۱، ص ۴۴۶.

فصل ششم

مناسبات حسنین علیهما السلام با ایرانیان

الف) مناسبات امام حسن علیه السلام با ایرانیان

ابومحمد حسن‌بن‌علی‌بن‌ابی‌طالب علیه السلام ملقب به مجتبی در روز پنجشنبه پانزدهم ماه مبارک رمضان در مدینه منوره از حضرت زهرا علیها السلام متولد شد. مدت عمر آن حضرت ۴۷ سال بود که هفت سال آن با جدش رسول الله صلی الله علیه و آله، سی سال با پدر بزرگوارش و ده سال نیز دوران امامت آن حضرت بود. مدت خلافت امام حسن علیه السلام حدود هفت ماه بود. سرانجام آن حضرت در روز چهارشنبه، بیست و هفتم صفر سال پنجاه هجری بر اثر مسمومیت به شهادت رسید و در بقیع دفن شد.[1]

عصر امامت آن حضرت را می‌توان به دو دورهٔ متمایز از هم تقسیم کرد. دوره خلافت و دوره پس از صلح با معاویه تا شهادت.

۱. **دوره خلافت:** این عصر، بسیار کوتاه مدت بود و حدود شش ماه (از ۲۱ رمضان سال چهل هجری تا ربیع الاول ۴۱) بیشتر به طول نینجامید.[2] در واقع این

---

۱. ر.ک: محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۱. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص ۴۶۲ـ ۴۸۲. یدالله مقدسی؛ بازپژوهشی تاریخ ولادت و شهادت معصومان علیهم السلام؛ ص ۲۴۶ـ۲۸۷.

۲. ابن‌عبدربه این مدت را هفت ماه و هفت و روز دانسته است (ابن‌عبدربه؛ العقد الفرید؛ ج ۵، ص ۱۱۰).

دوره، امتداد زمان خلافت امام علی ﷺ است؛ ازاین‌رو که در نحوه اداره جامعه اسلامی، تغییر عمده‌ای حاصل نشد و همان کارگزاران پیشین آن حضرت بر سر کار بودند و امام حسن والیان پدر بزرگوارش امیرمؤمنان ﷺ را ابقا کرد.[۱] برخی از کارگزاران امام بر ایرانیان تا پس از تثبیت قدرت معاویه، بر سر کار بودند؛ اما معاویه برکنارشان کرد. اینان بودند که از مردم برای امام حسن ﷺ بیعت گرفتند، چنان‌که مردم فارس را استاندارش، زیادبن‌عبیدالله ثقفی با آن حضرت بیعت داد. بصره و مدائن و سرتاسر عراق نیز با کوفه در بیعت حسن‌بن‌علی هماهنگ شدند. حجاز و یمن نیز به دست فرمانده بزرگ امام علی ﷺ جاریة‌بن‌قدامه بیعت کردند. علاوه بر اینها، هر کس از زبدگان و برگزیدگان مهاجرین و انصار که در این آفاق می‌زیست، بیعت امام حسن ﷺ را پذیرفت.[۲]

مهم‌ترین دل‌مشغولی امام در این دوره، دفع توطئه معاویه بود. جریان تجهیز نیرو برای مقابله با شامیان و جریان صلح آن حضرت با معاویه، دیگر مسائل را تحت تأثیر قرار داده بود؛ ازاین‌رو در منابع از مناسبات آن حضرت با ایرانیان در زمان خلافتش گزارش چندانی ارائه نشده است، جز اینکه برخی آورده‌اند: حمراء (ایرانیان) در جریان فراخوانی نیرو برای مقابله با معاویه، از آن حضرت حمایت کردند.[۳]

از دیگر نکاتی که می‌توان آن را به ایران و امام حسن ﷺ مرتبط دانست، خراج دو شهر فسا و دارابجرد در استان فارس کنونی ایران است. مطابق برخی گزارش‌های تاریخی، یکی از شروط صلح امام حسن ﷺ با معاویه، گنجاندن

---

۱. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۹. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۱، ص ۵۶۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۴، ص ۵۴. باقر شریف قرشی؛ حیاة الامام الحسن‌بن‌علی؛ ج ۲، ص ۳۸.

۲. آل یاسین؛ صلح امام حسن؛ ص ۸۵.

۳. همان، ص ۷۳.

خراج فسا و دارابجرد در صلحنامه بود.[۱] این در حالی است که مطابق برخی منابع، این شرط را همانند برخی شروط دیگر صلحنامه، نماینده امام، عبیدالله‌بن‌نوفل افزوده و آن را معاویه پذیرفت.[۲] به نقل بلاذری، معاویه برای قبولاندن صلح به امام، در صلحنامهٔ تنظیمی مطرح ساخت که حاضر است سالانه علاوه بر یک میلیون درهم، خراج فسا و دارابجرد را نیز در اختیار امام حسن علیه‌السلام قرار دهد.[۳] بعدها مورخان مغرض یا ناآگاه آن را یکی از مواد صلح نقل کرده‌اند.[۴] زهری از وابستگان دربار هشام‌بن‌عبدالملک اموی، از مصادر اصلی تحریف مواد صلح است که اساس آن را فقط شرایط مالی و گرفتن خراج اهواز و دارابجرد ذکر کرده است. شاهد دیگر بر بطلان پیشنهاد خراج دارابجرد[۵] این است که پس از صلح، سلیمان‌بن‌صرد خزاعی در اعتراض به امام حسن علیه‌السلام گفت: چرا سهمی برای خود در عطا قرار نداده است.[۶]

۲. از صلح با معاویه تا شهادت: آگاهی از ارتباط امام با ایرانیان در این زمان، مستلزم آگاهی از وضعیت شیعه[۷] از سال ۴۱ تا ۴۹ هجری است. با سیطره معاویه بر جهان اسلام، او حکومتی پادشاهی بر اساس امپراتوری روم و ایران و

---

۱. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۴، ص ۲۹۰. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۴۰۵. عبدالرحمن‌بن‌خلدون؛ العبر؛ ج ۲، ص ۶۴۸.

۲. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۴، ص ۲۹۰ ـ ۲۹۲.

۳. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۴۱ ـ ۴۲.

۴. ر.ک: ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۴، ص ۱۵۸. رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص ۹۹ ـ ۱۰۰. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام المجتبی؛ ص ۲۷۸. ویلفرد مادلونگ؛ جانشینی محمد؛ ص ۴۴۸.

۵. اکنون در ورودی شهر داراب تابلویی با عنوان «به شهر امام حسن علیه‌السلام خوش آمدید» نصب شده است!

۶. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۴۶. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۴، ص ۲۹. رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص ۱۶۳.

۷. همان، ص ۱۶۷.

به دور از سنت‌های اسلامی و مبتنی بر آداب و رسوم جاهلی به وجود آورد. معاویه با ظاهری دینمدارانه، دین را به صورت ابزاری برای سلطه و سرکوب اجتماعی و استثمار و ایجاد وحشت نظامی به کار برد.[۱]

در این دوره شیعیان در رنج و بلای شدیدی گرفتار آمدند؛ زیرا معاویه در بخشنامه‌ای به حکام خود نوشته بود: هرکس از دوستان علی و اهل‌بیت وی بود، نام او را از دفاتر کارمندان دولتی حذف و حقوق و مزایای آنان را قطع کنید، خانه‌اش را خراب و آنان را مورد عقوبت و خواری قرار دهید و ذلیل و ناتوان سازید.[۲] در پی چنین سیاستی، برخی شیعیان از کوفه تبعید شدند و گروهی از شامیان جایگزین آنان گردیدند.

در این دوره هرچند احساسات و عواطف شیعیان از مرحله مبارزات پنهان ـ که از آن به آتش زیر خاکستر تعبیر می‌شود ـ فراتر می‌رفت، از نگاه امام، نهضت تشیع هنوز برای فعالیت آشکار آماده نبود؛ چراکه معاویه از عواطف قوی شیعیان در بخش‌هایی از حجاز و عراق، به‌ویژه مردم کوفه کاملاً آگاه بود؛ ازاین‌رو دست به اقداماتی پیشگیرانه زد؛ مثلاً برخلاف صلحنامه و برای جلوگیری از هرگونه قیامی از روش‌های گوناگونی استفاده کرد که جابه‌جایی جمعیت و تبعید هواداران اهل‌بیت ﷺ از جمله آنها بود.[۳] شدت عمل معاویه در برخورد با شیعیان و هوادران امام در این دوره موجب شد تا آن حضرت، به گونه‌ای غیر علنی هدایت شیعیان را از مدینه بر عهده گیرد.

امام در مدتی که در مدینه بود، گاهی با شیعیان و هوادارانش که از کوفه برای

---

۱. ویلفرد مادلونگ؛ جانشینی محمد؛ ص۴۴۷.

۲. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۳، ص۱۵ ـ ۱۶. محمدبن‌احمد مقدسی؛ البدأ و التاریخ؛ ج۶، ص۵. اصغر منتظرالقائم؛ تاریخ امامت؛ ص۱۰۶.

۳. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱۶، ص۱۴.

انجام حج می‌آمدند، دیدار می‌کرد. طبیعی است که آنان حضرت را امام خود می‌دانستند و در کار دینداری خود از آن حضرت بهره می‌بردند.[۱]

در گزارشی آمده است: برخی بزرگان هوادار اهل‌بیت علیهم السلام در کوفه جلسات مخفی داشتند[۲] و با مدینه در ارتباط بودند. در این دوره از ارتباط ایرانیان با امام حسن علیه السلام اخباری در دست نیست، جز آنکه برخی از ایرانیان واکنش‌هایی بر ضد امویان و در حمایت از اهل‌بیت علیهم السلام انجام دادند که به آنها اشاره خواهیم کرد.

واکنش ایرانیان نسبت به سبّ علی علیه السلام

از اقدام‌های ناشایست و بدعت‌های معاویه در دوران خلافتش، سب و لعن امام علی علیه السلام بود. او و دیگر امویان برای رسیدن به اهداف خود تمام راه‌های ممکن را طی کرده، از تمام امکانات بهره می‌گرفتند. در این میان، بعد فرهنگی یکی از راه‌های مؤثر برای این کار بود؛ ازاین‌رو معاویه و یارانش از کانال فرهنگی وارد شدند و در ضمن تلاش برای انتشار فضایل عثمان و دیگر خلفا، به سب و لعن امیرمؤمنان علیه السلام و تحمیل آن بر تمام جهان اسلام پرداختند.

معاویه در سب امیرمؤمنان علیه السلام بخشنامه‌ای به تمام عالم اسلام فرستاد که مفاد چنین بود: «خداوندا ابوتراب از دین تو منحرف شده و راه تو را بسته و مسدود کرده است؛ پس او را سخت لعن کن و به عذابی دردناک گرفتار ساز». و این بخشنامه تا خلافت عمربن‌عبدالعزیز (دوران حکومت: ۹۹ـ۱۰۱) مورد استناد کارگزاران معاویه بود و به آن عمل می‌شد.[۳] بنابر نوشته مسعودی، معاویه می‌خواست این رسم سب را به صورت یک سنت در آورد؛ سنتی که همه چیز و

---

۱. رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص ۱۶۷.

۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۱۴۴.

۳. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۴، ص ۵۶ـ۵۷.

همه جا را بپوشاند و مردمان با آن زندگی کنند و جزئی از عقیده و دین ایشان باشد و با آن پیر شوند. سپس با آن از دنیا بروند؛[1] ازاین‌رو در تمام مدت قریب یک قرن حکومت بنی‌امیه، در اقصی نقاط امپراتوری اسلامی، همچون یک دستورالعمل حکومتی در اجتماعات مسلمانان به‌ویژه در جمعه به سب آن حضرت اقدام می‌شد.

سیاست بنی‌امیه، سلطه بر مسلمانان بود. آنان برای رسیدن به مقاصد خود سعی می‌کردند چهره شاخص اهل‌بیت ﷺ را مخدوش جلوه دهند و فضایل واردشده در سخنان رسول‌خدا را تحت‌الشعاع قرار دهند تا راحت‌تر بر مقدرات امت اسلامی سوار شوند. غالب مردم نیز که شناخت درستی از اهل‌بیت ﷺ نداشتند، تحت تأثیر تبلیغات زهرآگین امویان و کارگزاران ایشان و ترس از آنان، سب امام را برای مدتی طولانی نهادینه کردند.

گویند گروهی از بنی‌امیه به معاویه گفتند تو به آرزویت رسیدی، چه بهتر که دیگر دست از لعن علی برداری. معاویه پاسخ داد: نه به خدا سوگند دست بر نمی‌دارم تا بر آن کودکان بزرگ شوند و بزرگان پیر گردند و سرانجام هیچ گوینده‌ای فضیلتی را از او یاد نکند.[2]

بنا به گزارش برخی مورخان: چون عمربن‌عبدالعزیز (دوران حکومت: ۹۹ـ ۱۰۱ق) لعن امام علی ﷺ را بر منابر منع کرد، برخی شهرها در ایران مقاومت می‌کردند؛ زیرا آنان به تسنن افراطی یا ناصبی‌گری شهرت داشتند.[3]

در مورد گستره عمل سب و لعن امام علی، یاقوت حموی می‌نویسد:

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۳۳.

۲. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷.

۳. ر.ک: رسول جعفریان؛ مقالات تاریخی؛ ص ۳۰۴ به بعد. در آن به مواردی از افراط‌گرایی و ناصبی‌گری مردم اصفهان در سده‌های نخستین هجری اشاره شده است.

علی‌بن‌ابی‌طالب بر منابر بر شرق و غرب لعن می‌شد و فقط یک شهر از این عمل سر باز زد. سیستان تنها جایی بود که جز یک بار بر منابر آن، امیرمؤمنان لعن نشد. مردمان آن دیار در عهدنامه خودشان با مأموران دولتی اموی، عهد بستند که کسی در سرزمین آنان لعن نشود. یاقوت می‌افزاید کدام شرافتی از این برتر و بزرگ‌تر که آنان از لعن برادر رسول‌خدا خودداری کردند، با اینکه بر منابر حرمین یعنی مکه و مدینه این کار صورت می‌گرفت.[۱]

سب امام علی ﷺ، در پاره‌ای از نقاط ایران اعتراض‌هایی را بر انگیخت. در منابع، گزارش‌هایی از خودداری برخی مردمان شهرها از سب آن حضرت ارئه شده است که به آنها اشاره می‌شود:

شاید نخستین اعتراض به این عمل زشت، در کوفه صورت گرفت. در فاصله اندکی از شهادت امیرمؤمنان ﷺ کارگزاران معاویه چون مغیره‌بن‌شعبه و پس از او زیادبن‌ابیه به سب و لعن امام می‌پرداختند و برخی از شیعیان و شیفتگان آن حضرت که تحمل ناسزاگویی به آن حضرت را بر نمی‌تافتند، موضع‌گیری کردند و واکنش نشان دادند که تاوان سنگین آن را نیز پرداختند. شهادت حجربن‌عدی یک نمونه‌ای از آنهاست.[۲]

از دیگر جاهای ایران که گفته‌شده زیر بار سب امیرمؤمنان ﷺ نرفتند، اهل غور، قزوین و خوارزم بودند. گویند اهل غور هرگز به دستور معاویه و دیگر امویان مبنی بر سب و لعن امیرمؤمنان گردن ننهادند. در گزارشی آمده است در زمان بنی‌امیه در تمامی سرزمین‌های اسلام بر سر منبر، خاندان رسالت را لعنت می‌کردند مگر غور که ولاة بنی‌امیه بدان ولایت راه نیافتند.[۳]

---

۱. یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۳، ص ۱۹۰.

۲. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۶۰ ـ ۱۶۱.

۳. محمد اسفزاری؛ روضات الجنات، ص۲۵۸.

در قزوین وقتی یکی از کارگزاران اموی (کارگزار خالدبن‌عبدالله قسری، حاکم عراق) بر منبر، امام علی علیه‌السلام را لعن کرد، فردی به نام حبیش‌بن‌عبدالله برخاست و شمشیر کشید و بر منبر رفت و او را کشت و به دنبال آن لعن آن حضرت در آن شهر قطع شد.[1] گفتنی است قزوین تا قبل از رسمیت‌یافتن تشیع در ایران در عهد صفویه (دوران حکومت: ۹۰۷ـ۱۱۳۵ق)، از شهرهای مشهور سنی‌نشین محسوب می‌شد.

خوارزم نیز از جمله سرزمین‌هایی بود که مردم آن، ننگ سب امیرمؤمنان علیه‌السلام را برنتافتند. بنابرخبری «جمله جهان عوام کالانعام متقلد این بدعت گشته بودند مگر در خوارزم که تحمل اهانت نکردند و این عار بر خود برنگرفتند»؛[2] البته دوری خوارزم و غور از مرکز خلافت اموی و عدم دسترسی آسان حکام بنی‌امیه به مخالفان، عامل مهمی در حرکات جسورانه هوادار اهل‌بیت علیهم‌السلام در آن مناطق بود و این در حالی بود که تبلیغات منفی معاویه و جانشینانش در خصوص اهل‌بیت علیهم‌السلام آن‌چنان ریشه دوانیده بود که جزو باور مردم شده بود.

ب) مناسبات امام حسین علیه‌السلام

ابوعبدالله حسین‌بن‌علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام ملقب به سیدالشهدا در روز سه‌شنبه سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه منوره از حضرت صدیقه طاهره زهرا علیهاالسلام متولد شد و در روز دوشنبه دهم محرم سال ۶۱ هجری در کربلا به شهادت رسید. مدت عمر آن حضرت ۵۶ سال و پنج ماه بود که حدود هفت سال آن با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، سی سال در دوران امامت پدر بزرگوارش، هفت سال با برادرش امام

---

۱. ابن فقیه همدانی؛ مختصر البلدان؛ ص ۲۸۴. عبدالکریم‌بن‌محمد رافعی؛ التدوین فی اخبار قزوین؛ ص ۵۳. یروین ترکمن آذر؛ تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران؛ ص ۵۶.

۲. اولیاءالله آملی؛ تاریخ رویان؛ ص ۵۲.

حسن ﷺ و ده سال نیز مدت امامت آن حضرت بود.[۱]

امام حسین ﷺ تا قبل از روی کارآمدن یزید در سال شصت هجری، همانند برادرش امام حسن ﷺ، پایبند صلح با معاویه بود و زمینه را برای حرکت سیاسی بر ضد امویان مناسب نمی‌دید؛ ازاین‌رو ارتباط شیعیان با امام به صورت پنهانی و مخفیانه صورت می‌گرفت.[۲] بیشتر هواداران امام در عراق، به‌ویژه کوفه بودند و این در حالی بود که دوره اختناق در آن شهر، با حاکمیت کسانی مانند زیادبن‌ابیه (دوران حکومت: ۴۹ـ۵۳ق) در عراق شدت گرفته بود. زیاد که سال‌ها در عراق با عنوان کارگزار دستگاه خلافت حضور داشت و در دوره خلافت امام علی ﷺ نیز کارگزار آن حضرت بر بصره بود، شیعیان را به‌خوبی می‌شناخت؛ ازاین‌رو زمانی که به دستور معاویه عراق شد با تعقیب و شکنجه و حبس و زجر، عده‌ای را به دستور معاویه کشت و عده‌ای را قطع عضو کرد.[۳] با وجود این برخی از سران شیعه در کوفه با امام چند بار مکاتبه کردند که آن حضرت آنان را به صبر فرا خواند،[۴] چنان‌که سلیمان‌بن‌صرد خزاعی با گروهی از کوفیان به مدینه نزد امام رفت و خواستار قیام آن حضرت بر ضد معاویه شد؛ اما امام آنان را به صبر و انتظار فراخواند.[۵]

پس از مرگ معاویه، و عدم بیعت امام حسین ﷺ و آمادگی مردم کوفه برای

---

۱. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی: تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۴۵ ـ ۲۴۶. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۴۱۸ ـ ۴۱۹. یدالله مقدسی؛ بازپژوهشی تاریخ ولادت و شهادت معصومان ﷺ؛ ص ۲۸۹ ـ ۳۲۱.

۲. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۲۸.

۳. ابن‌اعثم کوفی؛ الفتوح؛ ج ۴، ص ۳۶۶.

۴. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۵، ص ۲۶۱.

۵. نصربن‌مزاحم منقری؛ الامامه و السیاسه؛ ج ۱، ص ۱۶۳. احمدبن‌أبی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۲۲۱. احمدبن‌یحیی بلاذری؛ انساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۲۹۱.

بیعت با آن حضرت، اسباب واقعه عاشورا شد. بی‌تردید در این رویداد بسیار مهم تاریخی، برخی از موالی و غلامان حضور داشتند و در رکاب امام حسین ﷺ به شهادت رسیدند؛ اما به طور قطع نمی‌توان ایرانی‌تبار بودن آنان را ثابت کرد؛ چرا که در منابع تصریح نشده است؛ برای نمونه اسلم‌بن‌عمرو ترکی ـ که پدرش از نواحی قزوین اسیر شده، به کوفه آورده شده بود و امام حسین ﷺ او را خرید و آزاد ساخت و به فرزندش امام سجاد ﷺ بخشید ـ در عاشورا در رکاب امام به شهادت رسید.[1] سالم‌بن‌عمرو، سعید غلام عمربن‌خالد صیداوی، سعیدبن‌حرث، شبیب، جابربن‌حجاج کوفی، قارب غلام امام حسین ﷺ، منجح، شوذب، غلام شاکربن‌عبدالله، سالم‌بن‌عمرو، زاهر مولا عمروبن‌حمق، جون، از جمله غلامان و موالی حاضر در کربلا بودند.[2]

باقر قرشی از محققان معاصر، سپاه امام حسین ﷺ را متشکل از دو عنصر عرب و موالی یا غلامان غیر عرب می‌داند که برخی ایرانی بودنده‌اند.[3]

برخی دیگر از معاصران، از حضور سی نفر ایرانی در کربلا به فرماندهی برویج (پرویز) سخن گفته‌اند؛[4] اما این مطلب از این جهت، پذیرفتنی نیست که مستند به منابع اصلی نیست و دیگر عاشورا پژوهان به آن اشاره نکرده‌اند. بی‌تردید اگر چنین گزارشی صحت داشت با توجه به اهمیتش، در بسیاری از منابع انعکاس می‌یافت، ضمن آنکه گوینده این سخن، اسنادی برای مطالب خود ارائه نکرده و تقیدی به چارچوب بحث‌های علمی نداشته است و نکات زائد بی‌مدرک در نوشته‌های او مشهود است.

---

۱. محمدبن‌طاهر سماوی؛ ابصار العین؛ ص۱۱۲. شیخ‌عباس قمی؛ نفس المهموم؛ ص۲۹۴. تنقیح المقال؛ ج۱، ص۱۲۵.

۲. ر.ک: زیر نظر سید علیرضا واسعی؛ نگاهی نو به جریان عاشورا؛ ص۴۴۸ به بعد.

۳. ر.ک: باقر شریف قرشی؛ پژواک بردگان در نهضت حسینی؛ ج۶، ص۳۷۸.

۴. کورت فریشلر؛ امام حسین و ایران؛ ص۱۹۸.

واکنش ایرانیان نسبت به شهادت امام حسین علیه‌السلام

با توجه به عظمت رخداد عاشورا و شهادت یکی از اعضای اهل‌بیت علیهم‌السلام، طبیعی بود که این رخداد واکنش‌هایی را در میان مردم سرزمین‌های اسلامی برانگیزد. از عکس‌العمل مردم ایران جز آنکه برخی از واکنش مردم بُست در سیستان سخن گفته‌اند، اخبار دیگری در دست نیست. گفتنی است شهر بست از جاهایی معرفی شده که برخی از امامان شیعه در آن وکیل داشتند.[1] این شهر درگذر زمان از مراکزی بوده که شیعیان قابل توجهی را در خود جای داده است. اینکه ائمه شیعه علیهم‌السلام، برای چنین منطقه‌ای وکیل انتخاب کردند، مؤید حضور شیعه در آنجاست.

به هر روی، برخی از تاریخ‌های محلی ایران به واکنش مردم در پی شهادت امام حسین علیه‌السلام پرداخته‌اند که با توجه به اغراق‌گویی برخی از آنها و فضیلت‌تراشی برای مردمان سرزمینشان، باید به دیده تردید به برخی مطالب آنها نگریست، چنان‌که مؤلف تاریخ سیستان درباره موضع همشهریانش در قبال واقعه عاشورا نوشته است: «مردم این دیار (بست)، همصدا با بقیه شهرهای سیستان دست به شورش زدند. عبادبن‌زیاد برادر عبیدالله‌بن‌زیاد که حاکم سیستان بود، هنگامی که اوضاع منطقه را آشفته دید، حکومت را رها کرد و گریخت و تا زمانی که یزیدبن‌معاویه زنده بود، هیچ حاکمی نتوانست از طرف وی بر سیستان و شهر بست حکم براند».[2]

بعدها با آشنایی بیشتر ایرانیان با مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام، مراسم عزاداری آن حضرت از سنت‌های مهم و تأثیرگذار در میان ایشان شد و پیوند و علقه ایرانیان

---

۱. کلینی، کافی، ج۵، ص۱۱۱ـ۱۱۲؛ شیخ طوسی؛ الاستبصار، ج۲، ص۵۸.

۲. تاریخ سیستان؛ ص۱۰۰.

با امام حسین ﷺ را بیشتر کرد؛ سنتی که قرن‌هاست پابرجاست.

علاقه و محبت متقابل خاندان رسالت و ایرانیان با یکدیگر، به اشتراک مواضع آنان در مبارزه با امویان منجر شد و اذیت و آزار و کشتاری که آل‌امیه در حق این دو کرد، آنان را به یکدیگر نزدیک کرد، به سانی که پس از عاشورا ایرانیان به‌شدت متأثر شدند، آن‌گونه که محققی به نام نیکلسون می‌گوید: «حادثه کربلا مایه پشیمانی و تأسف امویان شد؛ زیرا این واقعه شیعیان را متحد کرد و برای انتقام خون حسین همصدا شدند و صدای آنان در همه جا به خصوص نزد ایرانیان که می‌خواستند از نفوذ عرب آزاد شوند، انعکاس یافت».[1]

از راویان ایرانی حدیث امام حسین ﷺ می‌توان از ابوخالدکابلی،[2] طاووس یمانی[3] و سلیمان‌بن‌مهران معروف به اعمش از موالی بنی‌اسد یاد کرد.[4]

---

۱. ابراهیم حسن؛ تاریخ سیاسی اسلام؛ ج ۱، ص ۴۰۰.

۲. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۱، ص ۲۳۵.

۳. طاووس‌بن‌کیسان‌ابوعبدالرحمن طاووس یمانی. شیخ طوسی او را از جمله اصحاب امام زین‌العابدین ﷺ برشمرده است (محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۱۱۶). به نقل ابن‌حجر، وی از مردم ایران بود که به سپاهی‌گری روی آورد. به او مولی همدان می‌گفتند. بعضی گفته‌اند: نام وی ذکوان و لقبش طاووس بوده است. وی راوی حدیث برخی صحابی است. بر اساس نوشته ابن‌حبان، طاووس از بردگان اهل یمن و از بزرگان تابعین بود و چهل مرتبه به حج مشرف شد و در سال ۱۰۱ هجری درگذشت. اقوال دیگری نیز درباره ملیت او وجود دارد.

۴. ر.ک: عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الشهید؛ ج ۳، ص ۳۳۳. ابومحمد سلیمان‌بن‌مهران، مولای بنی‌کاهل از قبیله اسد، معروف به اعمش کوفی، فردی موثق بود. پدرش اهل دماوند بود که از توابع رستاق ری در حومه جبال است. وی را با زهری در حجاز قابل مقایسه دانسته‌اند. او انس‌بن‌مالک را دیده است و هرچند خود از وی حدیث نشنیده، احادیث او را به طور مرسل از طریق شاگردانش نقل کرده است. سفیان ثوری و شعبة‌بن‌حجاج از وی روایت کرده‌اند (اسد حیدر؛ امام صادق و مذاهب چهارگانه؛ ص ۲۰۹).

فصل هفتم

مناسبات امام سجاد علیه‌السلام تا امام کاظم علیه‌السلام با ایرانیان

الف) مناسبات امام سجاد علیه‌السلام

ابومحمد علی‌بن‌الحسین ملقب به سجاد و زین‌العابدین در روز پنج‌شنبه یا جمعه در پنجم شعبان سال ۱۳۸ هجری در مدینه منوره از شهربانو متولد شد و در روز پنج‌شنبه ۲۵ محرم سال ۹۵ هجری در همان شهر به دستور ولیدبن‌عبدالملک یا هشام‌بن‌عبدالملک اموی مسموم شد و به شهادت رسید و در بقیع کنار مرقد مطهر عمویش امام مجتبی علیه‌السلام به خاک سپرده شد. مدت عمر آن حضرت ۵۷ سال و مدت امامتش حدود ۳۵ سال بود. آن حضرت دو سال از دوران خلافت جدش امام علی علیه‌السلام را درک کرده بود.[۱]

در پی شهادت جانسوز امام حسین علیه‌السلام، فرزندش علی‌بن‌الحسین در شرایطی امامت و هدایت جامعه را عهده‌دار شد که هرگونه حرکت و قیام مسلحانهٔ امام پیامدهای ناگواری برای خود و شیعیان داشت و حفظ طرفداران اندک برای آینده ضروری بود؛ ازاین‌رو آن حضرت شیوه‌های دیگری برای

---

۱. ر.ک: محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۱۳۷. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۸. یدالله مقدسی؛ بازپژوهی تاریخ ولادت و شهادت معصومان علیهم‌السلام؛ ص ۳۲۳ـ۳۴۸.

هدایت و رهبری شیعیان به کار گرفت.

آن حضرت امامت را به صورت مخفی و با تقیه شدید و در زمانی دشوار عهده‌دار شد.[۱] و یاران امام به‌غایت اندک بودند. امام سجاد علیه‌السلام می‌فرمود دوستداران واقعی آنان در مکه و مدینه به بیست نفر نمی‌رسند؛[۲] در حالی که در عراق افراد بیشتری وجود داشتند که به ائمه علیهم‌السلام علاقه‌مند بودند و برخی از آنان ایرانی‌تبار و از موالی بودند.

به مرور با گذشت زمان، امام سجاد علیه‌السلام، تنها بازمانده امام حسین علیه‌السلام بزرگ خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شناخته‌شد و عواطف و توجهات به سوی او روانه شد و این توجه پس از او به فرزندش امام باقر علیه‌السلام معطوف شد و بدین ترتیب، تشیع امامی شکل گرفت.

امام سجاد در طول امامت ۳۴ ساله[۳] خود میراث عظیمی برای تشیع باقی گذاشت و شیعه را از یکی از سخت‌ترین دوران‌های حیات خویش عبور داد.[۴]

برخی ایرانیان از نقاط مختلف با امام مرتبط بودند، افرادی از خراسان و کابل همچون ابوخالد کابلی (کنگر یا وردان) به حوزه علمی امام آمدند و از خوان گسترده علمی آن حضرت سود بردند و به افتخار شاگردی و مصاحبت وی دست یافتند. ابوخالد نخست از طرفداران محمدبن‌حنفیه و کیسانی‌مذهب بود؛ ولی با راهنمایی یحیی‌بن‌ام طویل خدمت آن حضرت رسید و شیفته وی گردید[۵] و جزو پنج نفر شیعیان نخستین امام شد.[۶]

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ اثبات الوصیه؛ ص۱۶۷.

۲. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۴، ص۱۰۳.

۳. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج۲، ص۱۳۷.

۴. رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص۲۶۵.

۵. محمدبن‌جریر طبری؛ دلائل الامامه؛ ص۹۲.

۶. ر.ک: محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۱۱۵.

از دیگر مسائل مرتبط با ایران در این دوره می‌توان به هجرت برخی از محبان اهل‌بیت ﷺ از عراق به ایران اشاره کرد، چنان‌که بر اثر فشارهای امویان و کارگزارانشان، عده‌ای از اشعری‌ها از کوفه به ایران مهاجرت کردند و به‌تدریج تشیع را گسترش دادند. هجرت آنان به قم در زمان امام سجاد ﷺ و در سال ۸۵ هجری صورت گرفت.[۱] هرچند تشیع آنان در عصر این امام کاملاً روشن نیست، با توجه به ارتباط تنگاتنگ آنان با ائمهٔ بعدی، تردیدی در شیعه‌بودن اشعریان نمی‌توان داشت، چنان‌که قم به شکل نخستین کانون و پایگاه تشیع در ایران در آمد و این مذهب به شهرهای مجاور نیز سرایت کرد. خلاصه آنکه هجرت اشعریان به قم سرآغازی برای مناسبات امامان بعدی با ایرانیان شد.

به جز اشعریان، کسان دیگری نیز از ایران با امام زین العابدین ﷺ در ارتباط بودند که اینان همگی تبار خالص ایرانی ندارند؛ اما به دلیل سکونت آبا و اجدادشان در شهرهای ایران، ایرانی به حساب می‌آیند. از این افراد می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ثابت‌بن‌هرمزبن‌عمروبن‌ابی‌مقدام فارسی از موالی بنی‌عجل از بکربن‌وائل و از راویان مشهور است. وی از جمله راویان حدیث امام چهارم بود. منابع درباره وثاقت او اختلاف دارند.[۲] ابوالقاسم ضحاک‌بن‌مزاحم خراسانی بلخی (م ۱۰۲ق) را که از تابعین و مفسران مشهور است، جزو شاگردان امام سجاد ﷺ دانسته‌اند.[۳]

---

۱. تاریخ قم داستان آمدن اشعریان به قم را از احمدبن‌عبدالله برقی، و سمعانی از تاریخ اخسیکی نقل کرده است. جای تعجب است که این مطلب در کتاب‌های تاریخ الأمم و الملوک طبری و الکامل فی التاریخ ابن‌اثیر که گاهی به ذکر مطالب خیلی جزئی هم پرداخته‌اند، نیامده است (علی‌اصغر فقهی؛ تاریخ مذهبی قم؛ ص ۱۶).

۲. ر.ک: باقرشریف قرشی؛ حیاة الامام السجاد؛ ج ۲، ص ۲۷۶. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الشهید؛ ج ۳، ص ۳۸۷.

۳. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۱۱۶.

وی مدتی در بلخ سکونت داشت و گفته شده امیرمؤمنان علی علیه‌السلام را دیده و از آن حضرت روایت نقل کرده است؛ اما مشهور آن است که با امام سجاد علیه‌السلام ارتباط داشته و از یاران او بوده است.[۱]

طاووس یمانی‌بن‌کیسان (خولانی، حمیری، همدانی)[۲] که برخی او را ایرانی‌الاصل می‌دانند، از شاگردان و اصحاب آن حضرت و از مفسران برجسته بود.[۳] وی از راویان حدیث غدیر است.[۴] طاووس در سفر حج، امام را روی زانو نشاند.[۵] همو نقل کرده است که امام سجاد را در کنار کعبه و در حجر اسماعیل مشاهده کرد که در سجود خود دعای: عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک، سائلک بفنائک را زمزمه می‌کرد.[۶] از دیگر ایرانیان مرتبط با امام سجاد می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

اسحاق‌بن‌یسار مدنی،[۷] حبیب‌بن‌معلی (علی) سجستانی،[۸] صالح‌بن‌کیسان،[۹] عمران‌بن‌میثم تمار،[۱۰] قاسم‌بن‌عوف شیبانی[۱۱] (از اهل استرباد، قریه خوارزم)،

---

۱. همان، ص ۹۴. جمال‌الدین مزی؛ تهذیب الکمال؛ ج ۱۳، ص ۲۹۱.

۲. ابن‌حجر عسقلانی؛ تهذیب التهذیب؛ ج ۵، ص ۸.

۳. ر.ک: محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۱۴۳. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل‌ابی‌طالب؛ ج ۴، صص ۱۵۱ و ۱۷۷. محمدبن‌عبدالکریم شهرستانی؛ الملل و النحل؛ ج ۱، ص ۱۹۰. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۸۲.

۴. عبدالحسین امینی؛ الغدیر؛ ج ۱، ص ۶۶.

۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۶، ص ۸۲.

۶. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ إعلام الوری؛ ج ۱، ص ۴۸۷.

۷. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ؟؟. حیاة الامام زین العابدین؛ ج ۲، ص ۲۷۷.

۸. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۳۰۷. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۱۱۳. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۴، ص ۵۵۶.

۹. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الشهید؛ ج ۳، ص ۳۶۳.

۱۰. باقر شریف قرشی؛ حیاة الامام السجاد؛ ج ۲، ص ۳۱۴.

۱۱. محمدبن‌خالد برقی؛ طبقات الرجال؛ ص ۴۶. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۱۱۹.

اسماعیل‌بن‌عبدالرحمن[۱] (که افرادی چون شعبی وی را به سبب پیروی از مکتب اهل‌بیت و گرایش به شیعه مردود دانسته‌اند)،[۲] ابوسلیمان یحیی‌بن‌یعمر عدوانی (متولد اهواز و ساکن بصره که اصالتاً ایرانی و شیعه بود).[۳] گویند او نخستین کسی است که قرآن را نقطه‌گذاری کرد.[۴] سلمه‌بن‌دینار مدنی نیز از کسانی است که با امام ارتباط داشت.[۵] همچنین حسن بصری از دیگر ایرانیانی است که امام وی را در حین موعظه مردم در منی، اندرز داد.[۶]

برخی عاصم‌بن‌ابی‌النجود اسدی را نیز از یاران امام سجاد دانسته‌اند. او از اولاد ایرانیانی دانسته شده که خسرو انوشیروان آنان را به یمن فرستاد. نام پدرش را کثیربن‌عمروبن‌عبدالله‌بن‌زادان‌بن‌فیروزان‌بن‌هرمز ثبت کرده‌اند.[۷] عاصم قرآن را بر ابوعبدالرحمن سلمی و وی بر امام علی ﷺ قرائت می‌کرد؛ البته به لحاظ سنی بعید به نظر می‌رسد که او از یاران امام سجاد ﷺ باشد. زمان درگذشت عاصم را سال ۱۲۷ هجری گزارش کرده‌اند.[۸]

شاید بیشتر یاران امام را بتوان موالی دانست. آنان به امام علاقه شدیدی داشتند، به گونه‌ای که وقتی یک نفر به آن حضرت ناسزا گفت، موالی بر او هجوم آوردند؛ ولی امام مانع شد.[۹]

---

۱. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۱۶۱.

۲. محمدبن‌احمد ذهبی؛ میزان الاعتدال؛ ج ۱، ص ۳۳۶.

۳. احمدبن‌محمدبن‌خلکان؛ وفیات الاعیان؛ ج ۷۲، ص ۲۲۶. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ الاعلام؛ ج ۸، ص ۱۷۷.

۴. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۷، ص ۴۸. حسن صدر؛ تأسیس الشیعه؛ ص ۶۵.

۵. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۹۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۸۲.

۶. احمدبن‌علی طبرسی؛ الاحتجاج؛ ص ۳۱۲ـ۳۱۳.

۷. ابن جزری؛ غایه النهایه فی طبقات القراء؛ ج ۱، ص ۴۴۴.

۸. ر.ک: ابن طلحه شافعی؛ مطالب السئول؛ ص ۱۱۹.

۹. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج ۲، ص ۱۰۱.

برخی به اشتباه حسن و حسین فرزندان سعید اهوازی، و احمد فرزند حسین‌بن‌سعید را از موالیان امام سجاد علیه‌السلام دانسته‌اند؛ اما در بعضی منابع تصریح شده که حسین‌بن‌سعید از معاصران امام رضا تا امام هادی علیه‌السلام بود. حسین و برادرش حسن، هر دو در علم و فقه از سرآمدان عصر خود بودند. حسین سرانجام در قم درگذشت. مؤلف کتاب الحدود هموست.[۱]

بنابر نقلی یکی از شیعیان بلخ پس از انجام مراسم حج، به مدینه نزد امام سجاد علیه‌السلام رفت و ضمن تقدیم هدایایی به آن حضرت از تکالیف و امور دینی پرسش‌هایی کرد.[۲]

از دیگر مطالب در دوره امامت امام سجاد علیه‌السلام، روابط صمیمی و گرم متقابل مختار و ایرانیان است که آثار و نتایجی داشت که بازتاب آن همراهی و همدلی و گرایش ایرانیان به خاندان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و دشمنی سرسخت آنان با بنی‌امیه بود و بر گسترش تشیع در میان ایرانیان تأثیر گذاشت و آنان را هوادار اهل‌بیت علیهم‌السلام کرد.

از برنامه‌های اجتماعی مختار، دفاع از محرومان و ایرانیان بود؛ ازاین‌رو آنان بیشتر سپاه مختار را تشکیل می‌دادند. از شش هزار نفری که با وی در قصر کوفه متحصن بودند، ۵۳۰۰ نفرشان ایرانی بودند که به دست مصعب‌بن‌زبیر قتل عام شدند.[۳] مختار ایرانیان را بزرگ می‌داشت و همین سبب شد ایرانیان اموال فراوانی از عراق، ری، اصفهان و آذربایجان برای او ارسال کنند.[۴]

---

۱. ر.ک: آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج ۶، ص ۲۹۶. هاشم معروف الحسنی؛ سیرة الائمه الاثنی عشر علیهم‌السلام؛ ج ۳، ص ۴۹۹. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الصادق؛ ج ۲۲، ص ۲۰۱.

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۶، ص ۴۷.

۳. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۴، ص ۵۷۷.

۴. احمدبن‌أبی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۳۴۳.

ب) مناسبات امام باقر ﷺ

ابوجعفر محمدبن‌علی ملقب به باقرالعلوم در روز دوشنبه، اول رجب سال ۵۷ هجری از فاطمه دختر امام حسن ﷺ در مدینه منوره متولد شد و در روز دوشنبه هفتم ذی‌الحجهٔ سال ۱۱۴ در همان شهر به دستور هشام‌بن‌عبدالملک اموی مسموم شد و به شهادت رسید و در بقیع کنار قبر مطهر پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد.[۱]

امام که در شرایط بسیار حساسی عهده‌دار امامت شده بود، با اتخاذ شیوه تقیه در برابر خلفای اموی، تشیع را از حوادث هولناک به ساحل نجات رهنمون کرد، آن‌گونه که می‌فرمود: «التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»: تقیه از دین من و پدران من است. هرکه تقیه ندارد دین ندارد.[۲] آن حضرت در سایه چنین روشی به تربیت شاگرد و گسترش تشیع پرداخت و اصلاحات فرهنگی را مقدم بر مبارزه سیاسیِ بی‌حاصل می‌دانست؛ البته آن حضرت در عین اتخاذ روش تقیه و پرداختن به فعالیت‌های فرهنگی، هیچ‌گاه از حق خود، یعنی پیشوایی بر جامعه اسلامی دست بر نداشت و حقوق الهی خود را بیان می‌کرد؛ ازاین‌رو بنیان‌های فکری مکتب تشیع را پایه‌گذاری کرد؛ هرچند این سیاست باعث شد شیعیان در عراق به زیدبن‌علی بپیوندند؛ چون ایشان انتظار داشتند امام به عراق آمده، دست به شمشیر ببرد؛ ازاین‌رو در امامت او تردید کردند.

فعالیت‌های فرهنگی امام ضرورتی بود که در آن وضعیت، شیعیان بدان نیاز داشتند. محققی دراین‌باره می‌نویسد:

در شکل‌گیری جریان‌های متعدد فقهی و حقوقی در میان مسلمانان و به

---

۱. برای اطلاع از تاریخ دقیق ولادت و شهادت آن حضرت ر.ک: یدالله مقدسی؛ بازپژوهشی تاریخ ولادت و شهادت معصومان؛ ص ۳۴۹ـ۳۷۲.

۲. محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۲۱۹.

تعبیری در اوج فرقه‌گرایی مذهبی، شیعه می‌باید هویت خویش را به‌خوبی تعین بخشد. از سوی دیگر هجوم اندیشه‌ها از مکاتب غیر اسلامی به دلیل بازشدن مرزهای کشورهای بزرگ و صاحب فرهنگ و ادیان مختلف، چه به دلیل فتوحات و ارتباطات گسترده و چه به سبب جاذبه‌های دینی، فرهنگی، علمی، اقتصادی و بازرگانی جهان اسلام، امام و هم نخبگان دینی و فرهنگی جامعه اسلامی را بر آن داشت تا به اقدامات مختلف اعم از ایجابی و سلبی در جهت ایمن‌سازی جامعه همت گمارند. امام باقر در چنین فضایی با ظرافت و بردباری و ژرف‌اندیشی، برای هویت‌بخشی به شیعه و دفاع از اندیشه اسلامی، در مقابل جریان‌های غیر دینی، الحادی و التقاطی، نهضتی علمی و فرهنگی را بنیان نهاد.[۱]

ازاین‌رو آن حضرت با ملاحظه نیاز شدید جامعه و آمادگی زمینه اجتماعی، نهضت علمی و فرهنگی را پایه‌گذاری کرد که فرندش امام صادق ﷺ آن را به اوج رساند.

مدرسی طباطبایی می‌نویسد: تشیع به‌تدریج و با گذشت زمان از طریق آموزش‌های امام باقر ﷺ راه درست مذهبی خود را یافت و گفتمان مستقل برای اظهار آرمان‌ها و عقاید خویش به وجود می‌آورد.[۲]

بنابر نوشته ابوزهره، امام باقر ﷺ وارث امام سجاد در امامت و هدایت مردم بود؛ ازاین‌رو علمای تمام سرزمین‌های اسلامی از هر سو به محضر او می‌شتافتند و کسی از مدینه دیدن نمی‌کرد مگر آنکه به خدمت او شرفیاب می‌شد و از علوم بی‌پایانش بهره‌ها می‌گرفت.[۳]

نشر این احادیث سبب شهرت عظیم آن امام شد. در این زمان که حاکمان

---

۱. ر.ک: حمید احمدی؛ تاریخ امامان شیعه؛ ص ۱۸۲.

۲. سیدحسین مدرسی؛ میراث مکتوب شیعه؛ ص ۶۷.

۳. ابوزهره؛ الامام الصادق؛ ص ۲۲.

مشغول منازعات سیاسی بودند، شیعیان از فرصت استفاده کرده، با امام باقر ﷺ ارتباط برقرار می‌کردند. نام برخی از ایرانیان مرتبط با آن حضرت در منابع انعکاس یافته است؛ البته اینان همگی شیعه نبودند. آنان عبارت‌اند از:

ابان‌بن‌عیاش فیروز،[۱] اسحاق قمی،[۲] اعین رازی، ابرش کلبی رازی، محمدبن‌سیرین، عبدالله‌بن‌مبارک مروزی، ابوجریر القمی، ابوخالد کابلی، ابوعبدالله قزوینی، احمدبن‌محمد خراسانی، اسماعیل‌بن‌ابراهیم فارسی، ثابت‌بن‌هرمز،[۳] جعفربن‌عمروبن‌ثابت، حبیب سجستانی، داودبن‌ابی‌هند قشیری سرخسی، سلمان‌بن‌خالد طلحی قمی، عبدالله‌بن‌کیسان، محمدبن‌یسع‌بن‌حمزه قمی، محمدبن‌اسحاق، مقاتل‌بن‌سلیمان خراسانی،[۴] یزیدبن‌محمد نیشابوری، یعقوب‌بن‌شعیب‌بن‌میثم تمار، محمدبن‌مروان بصری، ابوطالب قمی،[۵] موسی‌بن‌عبدالله‌بن‌سعد اشعری که نخستین شیعه در این خاندان معرفی شده، همگی صحابی امام باقر و امام صادق ﷺ معرفی شده‌اند.[۶]

صامت‌بن‌بیاع هروی و حبیب‌بن‌علی سجستانی نیز از اصحاب امام باقر دانسته شده‌اند.[۷]

با دقت در این نام‌ها و خاستگاه ایشان، این مطلب به دست می‌آید که امام باقر ﷺ از اقصی نقاط ایران شاگردان و یارانی داشته است؛ البته شاید برخی از ایرانیان، از شهرهای مختلف عراق که آنجا مقیم بودند، با امام ارتباط داشتند.

---

۱. باقر شریف قرشی؛ حیات السجاد؛ ج ۲، ص ۲۷۶.

۲. باقر شریف قرشی؛ حیات الامام الباقر؛ ج ۲، ص ۲۰۴.

۳. باقر شریف قرشی؛ حیات السجاد؛ ج ۲، ص ۲۷۶.

۴. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۱۶۱.

۵. ر.ک: عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الباقر؛ ج ۲، ص ۱۴۶.

۶. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۳۰۷. محمدبن‌خالد برقی؛ طبقات الرجال؛ ص ۳۰.

۷. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۱۳۸. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۳۴۱.

بنابر نقلی، امام باقر ﷺ یکی از اصحاب بلخی خود را مورد خطاب قرار داد و درباره ویژگی‌های آخرالزمان و مکان خروج دجال توضیح داد.[۱]

به نقل کلینی، خراسانیان دور امام حلقه زده، اشکالات علمی خود را از آن حضرت می‌پرسیدند.[۲] نیز آمده است: عده‌ای خراسانی از او مناسک حج می‌آموختند.[۳] شیعیان در ایام حج و یا بازگشت از طریق مدینه امام را دیدار می‌کردند. گویا این تماس‌ها موجب شده بود ـ که طبق برخی نقل‌ها ـ مردم عراق از رفتن نزد امام نهی شوند.[۴] با مراجعه به برخی منابع رجالی اسامی حدود ۴۶۷ نفر از شاگردان و صحابی آن امام را می‌توان برشمرد.[۵] ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت ایرانی، و متولد نسا در سال هشتاد هجری و متوفا در ۱۵۰ق از امام باقر ﷺ روایاتی نقل کرده است.[۶] حسن بصری نیز که ایرانی‌الاصل دانسته شده، مشکلات فقهی خود را از آن حضرت می‌پرسید.[۷]

ج) مناسبات امام صادق ﷺ

ابوعبدالله جعفربن‌محمدصادق ﷺ، بنابر قول مشهور شیعه، در سال ۸۳[۸] و به نقل

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۲۶، ص ۱۸۹.

۲. محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۲۶۶. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۶، ص ۲۵۷.

۳. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۱، ص ۶۵۴.

۴. محمدبن منظور؛ مختصر تاریخ دمشق؛ ج ۲۳، ص ۸۳.

۵. ر.ک: محمدبن حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۱۵۵ به بعد.

۶. اسد حیدر؛ الامام الصادق والمذاهب الأربعه؛ ج ۱، ص ۱۶۰. محمدبن احمد ذهبی؛ تذکره الحفاظ؛ ج ۱، ص ۱۲۷.

۷. اسد حیدر؛ الامام الصادق والمذاهب الأربعه؛ ج ۱، ص ۴۵۲.

۸. محمدبن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۷۲. محمدبن محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۲۵۳. احمدبن محمدبن خلکان؛ وفیات الاعیان؛ ج ۱، ص ۳۲۷. محمدبن جریر طبری؛ دلایل الامامه؛ ص ۱۱۰. فضل‌بن حسن طبرسی؛ اعلام الوری؛ ج ۲، ص ۶۹۱. ابن ابی‌الثلج؛ تاریخ اهل البیت؛ ص ۱۰.

اهل سنت سال هشتاد هجری در مدینه منوره[۱] روز جمعه یا دوشنبه از ام‌فروه دختر قاسم‌بن‌محمدبن‌ابی‌بکر متولد شد.[۲] در منابع متأخر (از سده ششم به بعد)، هفدهم ربیع الاول روز تولد امام[۳] شهرت یافته است. سرانجام آن حضرت پس از ۳۴ سال امامت در سن ۶۵ یا ۶۸ سالگی در سال ۱۴۸ق در مدینه بر اثر مسمومیت به شهادت رسید و در بقیع در کنار پدر بزرگوار و جدش امام حسن ﷺ دفن شد. عمر شریف آن حضرت طولانی‌تر از دیگر امامان بود؛ ازاین‌رو به «شیخ الائمه» معروف است.

اوضاع سیاسی عصر امام

امامت طولانی‌مدت آن حضرت از سال ۱۱۴ تا ۱۴۸ق، به مدت ۳۴ سال، یکی از حساس‌ترین دوره‌های عصر امامت ائمه اطهار ﷺ بود. آن حضرت به مدت هجده سال در زمان بنی‌امیه و شانزده سال در عصر عباسیان امامت کرد. در عصر این امام رویدادهای بزرگی در جهان اسلام رخ داد. قیام زید (۱۲۲ق) در کوفه در واپسین سال‌های خلافت اموی، بسیاری از شیعیان را ازاین‌رو که زید بر ضد امویان خروج کرده بود، به سوی او کشید. به دنبال قیام او، فرزندش یحیی در سال ۱۲۶ق در خراسان قیام کرد که این قیام نیز همانند قیام پدرش به خون نشست. اندکی بعد خلافت اموی از هم فرو پاشید و خلافت عباسیان در سال ۱۳۲ق شکل گرفت. هنوز مدت کوتاهی از حکومت آنان سپری نشده بود که قیام شریک‌بن‌شیخ مهری در بخارا در شرق قلمرو خلافت عباسی صورت

---

۱. ابن‌ابی‌الثلج؛ تاریخ اهل البیت؛ ص ۱۰. محمدبن‌اسماعیل؛ بخاری؛ ج ۲، ص ۱۹۸. ابن حبان؛ مشاهیر علماء الامصار؛ ص ۱۲۷. بخاری؛ تاریخ کبیر؛ ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. محمدبن‌فتال نیشابوری؛ روضة الواعظین؛ ج ۱، ص ۲۱۲.

۳. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ اعلام الوری؛ ج ۱، ص ۵۱۴. محمدبن‌فتال نیشابوری؛ روضة الواعظین؛ ج ۱، ص ۲۱۲.

گرفت که نشانگر، پدیدارشدن جوانه‌های تشیع در سرزمین پهناور خراسان بزرگ بود.

در عصر امامت حضرت صادق ﷺ تا پیش از جابه‌جاشدن قدرت از امویان به عباسیان، شدیدترین فشارها بر شیعیان بود. تأکیدهای مکرر امام بر تقیه، خود دلیل آشکاری بر وجود فشار سیاسی است. خطر هجوم به شیعه چنان نزدیک بود که امام برای حفظ شیعیان ترک تقیه را مساوی ترک نماز اعلام فرمود.[۱] شدت فشار موجب شده بود شیعیان بدون اعتنا به همدیگر از کنار یکدیگر رد شوند. به موجب نقلی اغراق‌آمیز در مدینه کسانی را که با شیعیان امام رفت‌وآمد می‌کردند، گردن می‌زدند.[۲] در این دوره اتهام شیعه‌گری (رفض) درباره هرکس کافی بود که امنیت جانی و مالی او را از بین ببرد و گرفتار شکنجه شود،[۳] چنان‌که خلیفه اموی هشام‌بن‌عبدالملک (دوران حکومت:۱۰۵ـ۱۲۵ق) به کارگزارش در عراق یوسف‌بن‌عمر ثقفی نوشت زبان کمیت شاعر شیعی را از این‌رو که در رثای زیدبن‌علی شعر سروده، قطع کند. به دستور این خلیفه، عطای اهل مدینه به اتهام تمایل آنان به زید قطع شد و آل ابی‌طالب به برائت از زید ملزم شدند.[۴]

در چنین فضایی سیاستِ تقیه امام صادق ﷺ بخش عظیمی از پیروانش را که به دنبال جاه‌طلبی‌های خود بودند، راضی نساخت؛ بنابراین میان شیعیان شکاف افتاد. اندکی بعد نیز قیام محمد نفس زکیه (۱۴۳ق) از نوادگان امام حسن مجتبی ﷺ رخ داد. این قیام‌ها باعث شد بر سر امامت و رهبری شیعه در میان

---

۱. محمدبن‌حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۹، ص۴۵۹.

۲. حسن بن سلیمان حلی؛ مختصر بصائر الدرجات؛ ص۱۰۱. محمدبن‌حسن حر عاملی؛ وسایل الشیعه؛ ج۱۹، ص۳۲.

۳. محمدبن‌خالد برقی؛ المحاسن؛ ص۱۱۹. الامام الباقر، ج۱، ص۲۵۶.

۴. اسد حیدر؛ الامام الصادق والمذاهب الأربعه؛ ج۱، ص۳۸.

فرزندان امام علی ﷺ اختلاف رخ دهد و آنان به سه گروه تقسیم شدند: نسل امام حسین (بنوالحسین، حسینیان)، نسل امام حسن (بنوالحسن، حسینیان) و نسل محمدبن‌حنفیه.

با روی کارآمدن عباسیان و پس از سپری‌شدن چند سال، آنان حتی بیشتر از امویان بر بنی‌اعمام خود از اهل‌بیت فشار وارد می‌ساختند. انگیزه فشارهای عباسیان بر علویان بیشتر جنبه اعتقادی داشت؛ چراکه از دیدگاه علویان، عباسیان با تصدی خلافت به حقوق سیاسی ائمه ﷺ را غصب کرده بودند؛ بنابراین عباسیان نسبت به دیدگاه علویان در مورد قدرت خود بدگمان شدند؛ ثانیاً انگیزه‌های اقتصادی نیز موجب شد عباسیان بر علویان فشار بیاورند و آنان را سرکوب کنند؛ زیرا امام صادق ﷺ به کمک پیروانش، به صورت پنهانی خمس را جمع آوری می‌کرد و این اقدامی بود که عباسیان آن را گام آمادگی در براندازی حکومت خود تلقی می‌کردند؛[1] ازاین‌رو فشار سیاسی آن‌قدر بر امام و اهل‌بیت ﷺ شدید بود که حتی مشایخ شیعه مجال نقل حدیث نداشتند و همان‌گونه که اشاره شد، تأکیدهای مکرر امام بر تقیه خود گواه وجود این فشارهای سیاسی است.

در چنین فضا و شرایط خاص فرهنگی که عصر برخورد اندیشه‌ها بود، استراتژی امام صادق ﷺ آن بود که از این فرصت استفاده حداکثری را بکند و به صورت ممحض به فعالیت فرهنگی که لازمه و زیربنای کارهای نتیجه‌بخش دیگر است، بپردازد. آوازه و شهرت علمی آن حضرت باعث شده بود تا جویندگان علم از اقصی نقاط جهان اسلام به محضرش بشتابند و از خرمن دانش وی بهره گیرند.

---

۱. جاسم محمدحسین؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم؛ ص ۶۴.

جاحظ از علمای مشهور قرن سوم می‌نویسد: جعفربن‌محمد کسی بود که علم و فقهش عالم را فرا گرفته بود و گفته می‌شود ابوحنیفه از شاگردان او بود و روایاتی را از آن حضرت نقل کرده است.[۱] ابوحنیفه خود می‌گفت: «ما رایت افقه من جعفربن‌محمد و انه اعلم الامه».[۲] گفته شده منصور خلیفه عباسی، ابوحنیفه را وادار کرد تا با امام صادق علیه‌السلام مناظره کند؛ ازاین‌رو او چهل سؤال مشکل آماده کرد و در حیره (شهری نزدیک کوفه) از آن حضرت پرسید.[۳]

یاران ایرانی امام صادق علیه‌السلام

از مهم‌ترین فعالیت‌های فرهنگی امام، تربیت شاگرادن و متخصص بارآوردن آنان در حوزه‌های مختلف علوم اسلامی بود، چنان‌که برخی، شاگردان آن حضرت را چهارهزار نفر دانسته‌اند.[۴] هرچند این آمار اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد، در میان این عده کثیر، نام ده‌ها نفر از موالی دیده می‌شود که بیشترشان را می‌توان ایرانی‌تبار دانست. اینان از موالی قبایلی بودند که گرایش‌های شیعی در میان آنان وجود داشت. خزاعه، بجیله، ازد و بنی‌اسد، عبدالقیس از آن جمله‌اند. حسن‌بن‌علی وشا گوید در مسجد کوفه نهصد نفر را دیده که حدیث جعفربن‌محمد می‌گفتند.[۵]

برخی از شاگردان و یاران امام صادق علیه‌السلام را که از موالی بودند، می‌توان چنین برشمرد: ابن‌ابی‌قره ابومحمد فضل‌بن‌ابی‌قره تفلیسی که به ارمنستان

---

۱. عمروبن‌بحر جاحظ؛ رسائل الجاحظ؛ ص۱۰۶.

۲. محمدبن‌احمد ذهبی؛ تاریخ الاسلام؛ ج۹، ص۸۹.

۳. جمال‌الدین مزی؛ تهذیب الکمال؛ ج۵، ص۷۹ـ۸۰.

۴. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج۲، ص۱۶۶.

۵. اسد حیدر؛ الامام الصادق و المذهب‌های الأربعه؛ ج۱، ص۶۷. در این کتاب، اقوال مختلف درباره تعداد شاگردان آن حضرت جمع شده است.

مهاجرت کرد. محمدبن‌عذافر مدائنی از موالی خزاعه، عمار ساباطی از موالی کوفه که در تیسفون می‌زیست. ابن‌ابی‌حمزه محمدبن‌ثابت‌بن‌دینار ثمالی کوفی از موالی تیره بنوعوف‌بن‌اسلم از قبیله ازد.[۱] ابن‌الحجاج ابوعلی عبدالرحمان‌بن‌حجاج از موالی بجیله. او روابط نزدیکی با علی‌بن‌یقطین داشت و هزینه سفر حج او را علی تأمین می‌کرد. سفرهای ابن‌یقطین به مدینه نه تنها فرصت سماع حدیث از امام را فراهم می‌کرد، بلکه امکان رساندن و گرفتن پیام شیعیان به امام نیز فراهم می‌ساخت. علی‌بن‌یقطین کسی است که امام صادق ﷺ در حق او دعای خیر کرده است.[۲]

مؤمن‌الطاق (محمدبن‌علی نعمان) نیز اصالتاً ایرانی و ساکن کوفه معرفی شده است.[۳] همچنین جابربن‌حیان رازی که برخی او را از قبیله ازد و یا طرطوسی دانسته‌اند، اما مشهور آن است که او ایرانی تبار و از روستاهای طوس بوده است،[۴] از شاگردان امام ششم دانسته شده است؛ البته در منابع متقدم رجالی شیعه مانند رجال کشی و طوسی از جابر نامی برده نشده است؛ اما متأخران وی را از اصحاب آن حضرت و کسی دانسته‌اند که رسائل خود را از روی رسائل امام نگاشت.[۵]

در میان یاران امام چند نفر از طبرستان بودند و این حاکی از آن است که در مناطق مختلف ایران، امام را می‌شناختند. از میان آنان می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: سعیدبن‌سعید، محمدبن‌منصور، ابوهارون اسحاق، عبدالحمید جرجانی و

---

۱. محمدبن‌خالد برقی؛ طبقات الرجال؛ ص۶۸ـ۶۹. محمدبن‌حسن طوسی؛ الفهرست؛ ص۱۴۸.

۲. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۴۳۲.

۳. احمدبن‌علی نجاشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۱۰۱. ش۸۸۶.

۴. همان. نیز ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ ج۱۷، ص۱۴۳ـ۱۵۰. دائرة المعارف تشیع؛ ج۵، ص۲۴۵ـ۲۴۶.

۵. احمدبن‌علی‌بن‌خلکان؛ وفیات الاعیان؛ ج۱، ص۳۲۷.

سلیمان‌بن‌مهران (اعمش) مولای کاهل‌بن‌اسد از منطقه طبرستان یا روستای دنباوند (دماوند) که به محضر امام رسید. همو روایت کرده است که امام روزی خطاب به گروهی از شیعیانش که در منزلش گردآمده بودند، فرمود: «کونوا لنا زیناً و لا تکونوا علینا شیناً».[۱]

در میان شاگردان امام افراد بسیاری از خراسان و شرق جهان اسلام بودند؛ از آن جمله‌اند: نوح‌بن‌شعیب خراسانی، یحیی‌بن‌حر خراسانی، ابوعلی احمد خراسانی، سلام‌بن‌ابی‌عمر خراسانی، صالح خراسانی، حمزه‌بن‌حبیب‌بن‌عماره که قرائت را از امام آموخت،

اشیم‌بن‌عبدالله خراسانی، ابوصالح، عقبه‌بن‌صالح، عبدالرزاق‌بن‌ابراهیم خراسانی، حسین‌بن‌حر خراسانی، جعفربن‌زیاد،[۲] هشام‌بن سالم جوالیقی از اسیران جوزجان، ابوالدیلم زیادبن‌منذر خراسانی، ابوسعید خراسانی، ابواسماعیل‌بن‌ابراهیم‌بن‌عطیه خراسانی، ابراهیم‌بن‌محمود خراسانی، جبله خراسانی، زهیربن‌محمد خرقی مروزی، ابوایوب خراسانی، ابوجعفربن‌سلیمان خراسانی و ابومسلم المروزی. ادریس‌بن‌عبدالله اصفهانی، ابوالحسن اصفهانی، عمربن‌محمد اصفهانی و محمدبن‌سلیمان اصفهانی نیز از دیگر شاگردان امام از ایران بودند.[۳] ابراهیم‌بن‌میمون‌بن‌بیاع هروی، حسن بیاع و سیف بیاع هروی نیز از اصحاب امام صادق علیه‌السلام به شمار آمده‌اند.[۴]

---

۱. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۷۷. قاضی نعمان؛ شرح الاخبار؛ ج ۳، ص ۵۹۰. محمدبن‌حسن طوسی؛ الامالی؛ ج ۲، ص ۵۵. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۶، ص ۳۱۶. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الصادق؛ ج ۵، ص ۱۳.

۲. ر.ک: عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الصادق؛ ج ۲۲، ص ۶۲۹ و ۶۴۰. عبدالحسین شبستری؛ الفائق؛ ج ۳، ص ۹۴.

۳. ر.ک: اصحاب ایرانی ائمه اطهار؛ صص ۱۲۵ و ۱۵۰.

۴. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ صص ۱۴۷، ۱۹۶، ۲۲۲ و ۲۶۳.

چگونگی ارتباط امام صادق ﷺ با ایرانیان

امام صادق ﷺ به‌عنوان رهبر بخشی از شیعیان، به طور مسلّم دارای برنامه‌ها و فعالیت‌های پنهانی جهت انسجام امامی‌مذهبان بود؛ چیزی که در دوره‌های بعد، آثار آن هویدا شد.[1] این فعالیت‌ها بیشتر سرّی انجام می‌گرفت و این موجب شد تا چگونگی آنها در تاریخ به طور دقیق گزارش نشود.

سازمان وکالت

گسترش مناطق شیعه‌نشین و لزوم تغذیه فکری و فرهنگی آنان از یک سو و سامان‌بخشیدن و ایجاد انسجام میان هواداران و محبان امامت از سوی دیگر، امام را بر آن داشت تا با ترتیب‌دادن برنامه منسجمی، جوابگوی نیازهای شیعیان در همه مناطق و شهرها باشد. کنترل شدید و فضای اختناقی که عباسیان نسبت به ارتباطات و فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی امامان شیعه ایجاد کرده بودند، نیاز به وجود شبکه منظم ارتباطی پنهانی را دوچندان می‌کرد؛ ازاین‌رو آن حضرت تدابیری اتخاذ کردند و سازمانی تشکیل دادند که تأمین‌کننده اهداف و نیازها باشد و این همان شبکه ارتباطی وکالت بود.

پاسخگویی به پرسش‌های مذهبی و فقهی، توضیح و بیان مسائل اعتقادی، انجام امور مالی از قبیل دریافت حقوق از شیعیان و رساندن آن به امام برای تثبیت موقعیت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شیعیان، از عمده‌ترین وظایف سازمان وکالت و نمایندگان آن حضرت بود.[2]

---

۱. رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص۳۶۸.

۲. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج۴، ص۳۹۸. مامقانی؛ تنقیح المقال؛ ج۳، ص۱۹۹۳. رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص۱۵۳ـ۱۵۴.

در کنار دستگاه وکالت، «باب» نیز از یاران و نمایندگان امام و چگونگی روابط ایشان با یکدیگر آگاهی داشته است.[۱] باب در مبارزات فکری و سیاسی، یکی از راه‌های ارتباط امامان با شیعیان بوده است که در جامعه با ایجاد تشکیلاتی منسجم به صیانت از مرزهای فکری و عقیدتی شیعه، گسترش و نشر فرهنگ و معنویت و شریعت امامیه و حفظ ارتباطات معنوی با امامانی می‌پرداختند.

شیعیان امام بیشتر در عراق، آن هم در کوفه حضور داشتند. گاه از خراسان نیز کسانی نزد امام آمده، پرسش‌های فقهی خود را مطرح می‌کردند؛ اما در سایر مناطق اسلامی هنوز کانون‌های شیعی شکل نگرفته بود یا کمتر بود. یکی از این کانون‌ها قم بود که شیعیان قابل توجهی همانند شیعیان اشعری در آن ساکن بودند.

در زمان آن حضرت، تشیع در برخی از مناطق ایران نفوذ داشت و همچنان گسترش می‌یافت. در این عصر مبلغانی از عراق به مناطق مستعدی از ایران می‌آمدند و برای امامت اهل‌بیت ﷺ تبلیغ می‌کردند، چنان‌که ابن‌شهرآشوب می‌نویسد: شخصی از کوفه به خراسان آمد و مرم را به ولایت جعفربن‌محمد دعوت کرد که جمعی پاسخ مثبت دادند.[۲] قطب راوندی نیز از داوودبن‌کثیر رقی نقل کرده است که شخصی خراسانی به نام ابوجعفر به نمایندگی از طرف امام وارد خراسان شد و مردم اطراف او گرد آمده، از وی درخواست کردند اموال و اشیایی تحویل او دهند که به محضر امام برساند و همچنین مسائلی در فتوا و مشورت را (درباره امامت) بررسی کنند. آن مرد خراسانی، به سوی کوفه حرکت کرد. پس از ورود به کوفه، برای زیارت مرقد شریف امام علی ؑ، به حرم آن حضرت رفت

---

۱. سیدعلی خامنه‌ای؛ پیشوای صادق؛ ص ۱۱۱ به بعد.

۲. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۲۹۱.

و در گوشه‌ای مردی را دید که جمعی به گردش حلقه زده‌اند. وقتی از زیارت مرقد شریف فارغ شد، نزد آن جمعیت رفت و دریافت که آنان فقهای شیعه هستند، و مسائل خود را از آن شیخ (که به گردش حلقه زده بودند) می‌پرسند. پرسید این شیخ کیست؟ گفتند: او «ابو حمزه ثمالی» است. آن مرد خراسانی می‌گوید: در این هنگام که نزد ابوحمزه نشسته بودیم، شخصی اعرابی به آنجا آمده و گفت: من از مدینه می‌آیم. جعفربن‌محمد رحلت کرد. ابوحمزه تا این خبر را شنید، آه و ناله سرداد، و سپس دستش را بر زمین کوبید و آنگاه از آن اعرابی پرسید: آیا از آن حضرت وصیّتی شنیده‌ای؟ او پاسخ داد: بلی، امام به دو پسرش عبدالله و موسی و نیز به منصور عباسی وصیت کرد. پس از این ابوحمزه خدا را از اینکه گمراهشان نکرده، سپاس گفت و به همراهان خود توضیح داد که هدف امام از چنین وصیتی چه بوده است.[1]

از گزارش یادشده بر می‌آید که امام صادق ﷺ در شرایط سخت و همراه با سانسورِ حکومت منصور، با یک طرح و تاکتیک ماهرانه، وصی حقیقی خود را به شیعیان معرفی کرد. آن حضرت اسم سه نفر را برد که نزد شیعیان مسلم بود که دو نفر از آنان (عبدالله و منصور) وصی حقیقی او نیستند؛ پس حضرت موسی‌بن‌جعفر ﷺ وصی و امام بعد از اوست. حضرت با این طرح، منصور را از آزار رساندن به امام کاظم ﷺ باز داشت.

از گزارش‌های یادشده بر می‌آید که امام صادق ﷺ نمایندگانی را برای تبلیغ به قسمت‌هایی از ایران می‌فرستاده است. مرحوم مجلسی نوشته است: مردی از اهل کوفه به خراسان رفت و مردم آن سامان را به ولایت جعفربن‌محمد فراخواند. گروهی از وی اطاعت کرده، دعوتش را پذیرفتند و گروهی سر باز زده، منکر شدند. عده‌ای نیز پروا پیشه کرده، متوقف شدند و سپس از هر گروهی نماینده‌ای به

---

۱. شیخ عباس قمی؛ انوار البهیه؛ صص ۸۵ و ۲۶۸.

محضر امام صادق ﷺ شرفیاب شدند. سخنگوی نمایندگان، فرد احتیاط گر و متوقف (در امامت آن حضرت) بود. وی (در طول سفر خراسان تا مدینه با کنیزی که همراه نمایندگان بود، همبستر شده بود). هنگامی که خدمت امام صادق رسیدند، وی به امام عرض کرد: مردی کوفی نزد ما آمد و مردم را به طاعت و ولایت شما فراخواند. گروهی به وی پاسخ مثبت دادند، گروهی نپذیرفتند و گروهی نیز احتیاط کرده، متوقف شدند. امام ﷺ به وی فرمود: تو از کدام گروه هستی؟ گفت: از گروه محتاط و متوقف. امام فرمود: (تو که مدعی ورع و احتیاط هستی) در فلان شب که فلان عمل ناشایست را مرتکب شدی، ورع و تقوایت کجا بود؟[1] از این گزارش بر می‌آید که دعوت‌کننده کوفی است؛ ولی منطقه تبلیغ، خراسان و نام مبلغ، پنهان و نامشخص و محتوای دعوت، ولایت و امامت امام صادق ﷺ است. نتیجه آنکه پیشوای ششم دعوت او را تأیید کرده است و همه اینها حکایت از یک سازمان تبلیغاتی و تشکیلاتی گسترده و منظم دارد.

برخی از ایرانیانی که با آن حضرت مرتبط بوده یا از اصحاب و یاران آن امام بودند، عبارت‌اند از:

حریزبن‌عبدالله سجستانی که از اصحاب امام بود. او به کار تجارت روغن مشغول بود و رفت‌وآمد بسیاری به موطن خود سیستان داشت و در نبرد با خوارج شرکت جسته است.[2] در میان اشعریان نیز امام اصحابی داشت که نام برخی از آنان عبارت‌اند از: اسحاق‌بن‌عبدالله، عیسی‌بن‌عبدالله، عیسی نزد امام جایگاه ویژه‌ای داشت. در گزارشی از ارتباط دو برادر به نام‌های عیسی و عمران فرزندان عبدالله سعد اشعری از قم، با امام صادق ﷺ سخن گفته شده است.[3]

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۷، ص ۷۲.

۲. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۲۲۶.

۳. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۳۳۱ـ۳۳۴.

دیگر افراد عبارتند از: آدم‌بن‌عبدالله‌بن‌سعد، زکریابن‌ادریس‌بن‌عبدالله، ادریس‌بن‌عبدالله، علی‌بن‌محمد حفص، حمزه‌بن‌یسع، خالدبن‌نافع، شعیب‌بن‌بکربن‌عبدالله، عبدالملک‌بن‌عبدالله، عیسی‌بن‌بکر (ابوبکر) بن‌عبدالله، یسع‌بن‌یسع، یعقوب‌بن‌عبدالله‌بن‌سعد، علی‌بن‌محمد حفص.

محمدبن‌اسحاق‌بن‌یسار مدنی(م ۱۵۳ق) و بنابر قولی، بشّاربن‌خیار معروف به ابن‌اسحاق که از اسیران جنگی در عین تمر عراق و در اصل ایرانی بود، از یاران آن حضرت بوده‌اند. بشار در زمان صادقین ﷺ می‌زیسته است و از امام باقر ﷺ بدون واسطه روایت کرده است.[1]

امام صادق ﷺ و ابوسلمه خلال

حفص سلیمان مشهور به ابوسلمه، تبار ایرانی داشت و انتسابش به قبیله همدان از طریق موالات بوده است. وی نخست به دعوت عباسیان پرداخت و از داعیان برجسته آنان در کوفه بود؛ ولی پس از مرگ ابراهیم امام در آستانه قدرت‌گیری عباسیان، ابوسلمه به هر انگیزه‌ای از رأی خود برگشت و تصمیم گرفت خلافت را به علویان انتقال دهد. دینوری می‌نویسد: ابوسلمه خواهان آن بود که خلافت به فرزندان علی‌بن‌ابی‌طالب برسد و ابوالعباس (سفاح) را از قیام برای تصاحب خلافت بر حذر می‌داشت.[2] طبری نیز به این تغییر رأی او در پی کشته‌شدن ابراهیم امام اشاره کرده است.[3] در راستای این سیاست ابوسلمه سه نامه تنظیم کرد و آنها به مدینه نزد امام صادق، عبدالله‌بن‌حسن‌بن‌حسن و عمر

---

۱. یوسفی غروی؛ تاریخ تحقیقی اسلام؛ ج۱، ص۲۲.

۲. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۲۵۳ـ۲۵۴. ابوعلی رازی؛ تجارب الأمم؛ ج۳، ص۳۱۷. سیدعزالدین قاضی؛ الفخری فی انساب الطالبین؛ ص۱۵۱.

۳. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۷، ص۴۲۹.

اشرف‌بن‌علی‌بن‌الحسین ارسال کرد.[۱] تمام منابع اشاره دارند که قرار شد اولین نامه به امام صادق علیه‌السلام رسانده شود و در صورت عدم پذیرشِ او، نامه‌ها به افراد بعدی داده شود. این مطلب نشان می‌دهد که امام نزد شیعیان آن زمان شناخته شده بود. و نسبت به بقیه افراد خاندان علی علیه‌السلام برتری داشته است.

در نامه دوم ابوسلمه نوشته بود: «هفتاد هزار جنگجو در رکاب ما آماده هستند، اکنون موضع خود را روشن کن». امام جواب این نامه را نیز همانند اولی داد[۲] و به پیک فرمود: «و ما انا و ابوسلمه و ابوسلمه شیعه لغیری»:[۳] مرا چه به ابوسلمه، در حالی که او شیعه غیر من است. اینکه امام علیه‌السلام نامه را آتش زدند، حاکی از عدم صداقت فرستاده آن و برملاساختن چهره آنان بود.

امام صادق علیه‌السلام و ابو مسلم خراسانی

به نقل از فضل کاتب آمده است: روزی نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که نامه‌ای از ابومسلم رسید. حضرت به پیک فرمود: «نامه تو را جوابی نیست، از نزد ما بیرون شو».[۴]

شاید هدف ابوسلمه و ابومسلم از نامه‌نگاری، دریافتن اندیشه امام بوده است تا با آمادگی و هوشیاری بیشتر به مقابله با آن حضرت بپردازند؛ درست همان روش و سیاستی که پس از آنان، منصور خلیفه دوم عباسی در پیش گرفت.[۵]

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۲۵۳. ابوعلی رازی؛ تجارب الأمم و الملوک؛ ج۳، ص۳۱۶.

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۴۷، ص۱۳۳.

۳. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۲۵۴. سیدعزالدین قاضی؛ الفخری فی انساب الطالبین؛ ص۱۵۴.

۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۴۷، ص۲۹۷.

۵. محمدبن‌حسن حرعاملی؛ اثبات الهداه؛ ج۳، ص۸۰ و ۸۵.

سخن ابوسلمه در حضور سفاح که گفت «هدف من از این کار قوام‌یافتن و پاگرفتن موقعیت (عباسیان) بوده است نه چیز دیگر»[۱] شاهد این مدعاست و ردی است بر نادرستی نظریه بعضی از مورخان که قائل‌اند ابوسلمه در دل تمایلی به عباسیان نداشت، بلکه متمایل به امام صادق ﷺ بود.[۲] امام در گفتگو با عبدالله‌بن‌حسن به اهداف پنهانی و پشت پرده عباسیان اشاره دارد و اینکه ابومسلم و ابوسلمه جز مهره و آلت دستی بیش نیستند.[۳] باید دانست تنها قیام‌هایی از نظر شیعه امامیه مورد تأیید بود که برای ازبین‌بردن ظلم و ستم و برقراری عدالت در جامعه باشد و آنانی که در باطن اهداف دیگری داشتند و در صورت پیروزی نیات باطل خود را نمایان می‌ساختند، از نظر اهل‌بیت ﷺ مردود بود.

از دیگر کسانی که از ایران با امام صادق ﷺ مرتبط بودند، می‌توان به احمدبن‌علی نجاشی اشاره کرد.[۴] بنابر نقل محمدبن‌جمهور، در ایامی که نجاشی حاکم اهواز و فارس بود، یکی از کارمندانش در دیدار با امام صادق ﷺ به آن حضرت عرض کرد: در دفتر نجاشی خراجی به عهده من است و او مردی است مؤمن و فرمانبر. شما اگر صلاح می‌دانی برای او نامه‌ای بنویس و امام این جمله را به نجاشی نوشت: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، شاد کن برادرت را تا خدا شادت کند».

مطابق این نقل: چون نامه امام به نجاشی رسید، آن را بوسید و بر دو چشم نهاد و حاجت آوردندهٔ نامه را جویا شد و افزون بر آنکه بدهی او به بیت‌المال را

---

۱. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۵۰.

۲. العیون و الحدائق؛ ص ۱۸۱.

۳. ر.ک: علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۳، ص ۲۵۴.

۴. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۱۰۱.

از جانب خود پرداخت، هدیه‌ای شامل مرکب سواری و یک کنیز و یک غلام نیز به او اعطا کرد.[۱]

برخی محققان درباره نامه امام به نجاشی به‌عنوان والی اهواز تردید کرده و احتمال خلط و خطای راوی را داده‌اند؛ زیرا چنین گزارشی درباره حسین‌بن‌عبدالله نیشابوری حاکم سیستان نیز وجود دارد.[۲]

ت) مناسبات امام موسی‌بن‌جعفر ﷺ

ابوالحسن موسی‌بن‌جعفر ملقب به کاظم و عبد صالح، در روز یکشنبه هفتم صفر سال ۱۲۸ هجری در ابواء، میان مکه و مدینه (۴۶ کیلومتری مدینه) از حمیده دختر صاعد متولد شد و در روز جمعه یا شنبه ۲۵ رجب سال ۱۸۳ هجری به دستور هارون‌الرشید و به وسیله خرمای زهرآگین و یا شکنجه سندی‌بن‌شاهک در زندان به شهادت رسید و در گورستان قریش در حومه بغداد به خاک سپرده شد. آن حضرت در بیست سالگی به امامت رسید و حدود ۳۵ سال امامت کرد که مدتی از آن در زندان و یا حبس خانگی در شهرهای بصره و بغداد سپری شد.

دوره امامت آن حضرت همزمان با تثبیت حاکمیت عباسی و قیام‌های متعدد علویان بر ضد عباسیان است؛ ازاین‌رو دستگاه خلافت با سخت‌گیری بیشتری با شیعیان برخورد می‌کرد. آن حضرت در طول ده سال خلافت منصور، به‌شدت تحت کنترل بود و جاسوسانی در مدینه بر او گمارده بودند که رفت‌وآمدها را تحت نظر داشتند و یاران امام را دستگیر می‌کردند. حتی به نقل غیر مشهوری، امام یک بار مجبور شد به غاری در شام پناهنده شود.[۳]

---

۱. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ اصول الکافی؛ ج ۲، ص ۱۹۰.

۲. ر.ک: مصطفی صادقی؛ دولتمردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی؛ ص ۶۰.

۳. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۳۱۱.

شدت اختناق منصور درباره علویان به‌ویژه امام صادق ﷺ که عظمت فراوانی در جامعه کسب کرده بود، سبب شد تا سردرگمی خاصی میان برخی شیعیان نسبت به رهبری آینده به وجود آید. بعضی از فرزندان امام نیز که به ناحق داعیه امامت داشتند و از فرصت به‌دست‌آمده بهره‌گیری می‌کردند، موجب هرچه بیشتر این سردرگمی بودند. پراکندگی شیعیان مشکل دیگری بود؛ زیرا آنان در شهرهای دور و نزدیک زندگی می‌کردند و کسب اطمینان درباره امام واقعی برای ایشان کار دشواری بود. امام صادق ﷺ هم به دلایل سیاسی چند نفر را وصی خود معرفی کرده بود.[1]

در دوران مهدی عباسی (دوران حکومت: ۱۵۶ـ۱۶۹ق) اندکی وضع بهتر شد و امام از فرصت به‌دست‌آمده استفاده کرد و به بازپروری و سازماندهی شیعیان پرداخت.[2] با وجود این، بخشش‌های امام کاظم ﷺ، خلیفه عباسی را به وحشت انداخت. وی این احتمال را می‌داد که آن حضرت وجوه جمع‌آوری‌شده از شیعیان در اقصی نقاط جهان اسلام را برای سازمان‌دادن و تقویت شیعیان مصرف می‌کند؛ ازاین‌رو امام را به بغداد فراخواند و بازداشت کرد؛ اما پس از آن به سبب خوابی که دیده بود، امام را آزاد کرد[3] و از او تعهد گرفت که بر خلیفه وقت و فرزندان او خروج نکند.

دوره هادی (دوران حکومت: ۱۶۹ـ۱۷۰ق) قیام مسلحانه و آشکار علویان همانند واقعه «فخ» به رهبری حسین‌بن‌علی حسنی، سبب هراس عباسیان از

---

۱. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج الجرائح؛ ص۲۹۳. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الکاظم؛ ج۱، ص۳۹۰. رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص۳۷۷.

۲. اصغر منتظر القائم؛ تاریخ امامت؛ ص۲۰۶.

۳. ابوبکر خطیب بغدادی؛ تاریخ بغداد؛ ج۱۳، ص۳۰. احمدبن‌علی‌بن‌خلکان؛ وفیات الاعیان؛ ج۵، ص۳۰۸. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج۲، ص۲۶۴. باقر شریف قرشی؛ حیاة الامام موسی‌بن‌جعفر؛ ج۱، ص۴۵۴. (لاتخرج علی او علی احد من ولدی).

شکل‌گیری یک جریان قوی علوی شد. فشار آنان بر جریان فکری مخالف، افزایش بیشتری یافت؛ از همین رو امام کاظم ﷺ به‌شدت سیاست تقیه را پیشه کرد و از هر نوع افشای اسرار و روابط با شیعیان و آشکارکردن آیین و امور عبادی و مذهبی شیعه سخت جلوگیری کرد، تا بدانجا که حتی گاه در احادیث منقول از حضرت، نام ایشان حذف و با عبارت «عن الرجل» نقل شده است تا از انتساب آشکار روایت به امام جلوگیری شود. امام نیز توصیه می‌کرد اگر از شیعیان کسی به حدی از رشد عقلانی رسیده که بتواند با بردباری اسرار ولایت را نگاه دارد، امامت مرا با او در میان گذارید وگرنه چنین نکنید.[1] با توجه به چنین فضای خفقان، آن حضرت با دنبال‌کردن برنامه علمی پدر، شکوفایی مکتب اهل‌بیت ﷺ را حفظ کرد.

گفتنی است مشی امامان شیعه که در عمل حرکت در مسیری فرهنگی بود، از شدت برخورد عباسیان می‌کاست. امامان شیعه دقیقاً تقیه را به همین معنا به کار برده‌اند و هر نوع تشکل درونی را در پرده تقیه حفظ می‌کردند. این تشکل نوعی ارتباط علمی و امامتی بود و طرح توطئه سیاسی در آن وجود نداشت. گفتنی است این مقدار نیز مورد قبول حکومت نبود؛ چراکه آنان این قبیل مسائل را مقدمه اقدامات سیاسی گسترده بعدی می‌دیدند. در حقیقت ارتباط امام و شیعیان و نیز تعیین وکیل می‌توانست وسیله‌ای برای مقاصد سیاسی در جهت براندازی حکومت و جایگزینی حکومت جدید باشد؛ کاری که خود عباسیان کردند. در نهایت تهدیدی که هارون از ناحیه امام برای حکومت خویش احساس می‌کرد، سبب شد تا سخت مراقب امام باشد.[2]

البته آن حضرت در تداوم سیاست تقیه پدرش، همانند او و بلکه گسترده‌تر با

---

۱. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۲۲۲.

۲. رسول جعفریان؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه؛ ص ۳۹۴.

شیعیان خود ارتباط داشت و به وسیله پیک‌های مخصوص دستورات خود را به یارانش ابلاغ می‌کرد.[۱] امام با جدیت به گسترش سازمان وکالت پرداخت تا بدین رو ارتباط‌های شیعیان با امام گسسته نشود. دلیل روشن بر گستردگی و افزایش فعالیت سازمان وکالت در عصر امام کاظم ﷺ، افزایش وجوهات دریافتی از مناطق گوناگون است، چنان که گزارش‌های فراوانی از توزیع اموال و وجوه زیاد امام بین شیعیان و مستمندان مسلمان حکایت دارد.[۲]

بنابر گزارش علی‌بن‌راشد: گروهی از شیعیان نیشابور گرد هم آمدند و محمدبن‌علی نیشابوری را نماینده خود برگزیدند و سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و مقداری لباس به او دادند که نزد امام هفتم ببرد. شطیطه نیز که زنی با ایمان بود یک درهم سالم و پارچه‌ای از کتان که به دست خود تهیه کرده بود و به اندازه چهار درهم ارزش داشت آورد. سپس آن اموال را با پرسش‌هایی که نوشته بودند تسلیم محمدبن‌علی کردند و او آنان را نزد امام برد.[۳]

این گونه مناسبات، هارون‌الرشید سخت‌گیرترین خلیفه به امام را واداشت تا نسبت به علویان حساسیت فراوانی داشته و به‌ویژه سخت مراقب امام کاظم ﷺ باشد؛ ازاین‌رو آن حضرت را به سبب گسترش فعالیت‌های فرهنگی و ارتباط با شیعیان برای بازجویی به بغداد احضار کرد و چند سالی او را به زندان انداخت.[۴] در علت دستگیری امام در گزارشی آمده است: یحیی برمکی هدیه‌ای برای محمدبن‌اسماعیل که نسبت به عمویش امام کاظم ﷺ رشک می‌برد، فرستاد تا از آن حضرت نزد هارون سعایت کند؛ ازاین‌رو هنگامی که محمد نزد هارون رفت،

---

۱. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۲۱۴.

۲. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۱، ص ۲۷۶.

۳. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۲۹۱ ـ ۲۹۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۸، ص ۷۳ ـ ۷۵.

۴. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۳۸۴.

گفت: گمان نمی‌کردم در زمین دو خلیفه باشد تا اینکه دیدم به عمویم موسی‌بن‌جعفر نیز سلام به خلافت می‌دهند؛[1] ازاین‌رو خلیفه دستور جلب امام به عراق را صادر کرد.

نفوذ امام و سازماندهی گسترده و هوشمندانه شیعیان به قدری افزایش یافت و چشمگیر بود که برخی به هارون گفتند: اکنون دو خلیفه وجود دارد، یکی تو و دیگری موسی‌بن‌جعفر.[2] برخی دلیل احضار امام و زندانی‌کردن آن حضرت را در پی مناظره هشام‌بن‌حکم از یاران امام درباره امامت دانسته‌اند که دستگاه خلافت را به واکنش سریع واداشت.[3]

حبس امام در جاهای مختلف عراق هرچند ارتباط شیعیان را بسیار دشوار ساخته بود، مناسبات امام با شیعیان و ایرانیان هوادار خود حتی در سال‌های زندانی‌بودن امام نیز با تمام محدودیت‌ها و مشکلات استمرار یافت؛ البته طبیعی است که همانند دوره حضور امام در مدینه نبود؛ اما وجود تشکیلات سازمان وکالت به‌عنوان شبکه ارتباطی پنهان، پیوند و ارتباط امام با شیعیان ایرانی میسر می‌شد. این سازمان در عصر این امام گسترده‌تر شد.

برمکیان ایرانی و امام کاظم ﷺ

برمکیان خاندانی بودند که از اواخر دوره امویان در شرق ایران، مطرح شدند و با توجه به خدماتشان در روی کار آوردن عباسیان، در عصر خلافت آنان، حضور فعالی در دستگاه خلافت یافتند و عهده‌دار مناصب بزرگی چون وزارت شدند. امام هفتم شیعیان در اوج قدرت برمکیان، به بغداد احضار شد، ازاین‌رو

---

۱. همان، ج ۳، ص ۳۸۷.

۲. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص ۱۸۳.

۳. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۲۶۱ ـ ۲۵۶.

این سؤال به نظر می‌رسد که آیا آنان نقشی در بازداشت و شهادت آن حضرت داشته‌اند یا خیر؟

درباره این مطلب اقوال مختلفی وجود دارد. برخی تمام تقصیرها را به گردن برمکیان انداخته، آنان را عامل زندانی‌شدن و قتل امام موسی‌بن‌جعفر می‌دانند؛ اما برخی دیگر آل برمک را هواخواه امام و حتی شیعه قلمداد کرده‌اند و اتهام جسارت به آن حضرت را رد کرده‌اند. برای روشن‌شدن موضوع گزارش‌های موافق و مخالف آورده می‌شود:

گویند یحیی‌بن‌خالد برمک از امام کینه داشت؛ چرا که وقتی هارون‌الرشید سخنان هشام‌بن‌حکم (از یاران امام) را شنید و به وی علاقمند شد، یحیی از او سعایت کرد.[1] یحیی همچنین از این ناراحت بود که هارون فرزند خود را به منظور تربیت نزد جعفربن‌محمدبن‌اشعث که اعتقاد به امامت موسی‌بن‌جعفر داشت، سپرده بود؛ به همین جهت نزد هارون از وی بدگویی کرد و علی‌بن‌اسماعیل را تحریک کرد تا برضد امام وارد عمل شود.[2]

طبق خبری امام در بغداد به فضل‌بن‌یحیی برمکی سپرده شد و چون او عبادت امام را مشاهده کرد، آن حضرت را مورد احترام قرار داد و برای احتراز از آزار و کشتن علویان، فرمان هارون مبنی بر به شهادت‌رساندن امام را نپذیرفت.[3] پس از آگاهی هارون از رفتار فضل، خلیفه در صدد تفحص برآمد و پس از اثبات گفته سعایتگران، هارون فضل را لعن و به او صد ضربه تازیانه زد و امام را از او تحویل گرفت و یحیی‌بن‌خالد، پدر فضل برای حفظ موقعیت و نجات فرزند در

---

۱. رسول جعفریان؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه؛ ص ۳۹۴.

۲. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۲۷۹. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۳۷۱. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الکاظم؛ ص ۱۱۵.

۳. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۲۳۶.

امر به شهادت‌رساندن امام پیشقدم شد و با کمک سندی‌بن‌شاهک، داروغه بغداد آن حضرت را به شهادت رساند.[۱] کشی نیز بر این اعتقاد است که یحیی‌بن‌خالد امام را به شهادت رسانده است.[۲] گویند امام رضا ﷺ از آینده برامکه خبر داده بود[۳] و نفرین آن امام درباره ایشان به استجابت رسید.[۴] در روایتی از امام رضا ﷺ آمده است که به آن حضرت عرض شد: آیا یحیی پدرتان را مسموم کرد. امام آن را تأیید کرد.[۵]

ابوالفرج و برخی دیگر از منابع آورده‌اند که هارون عبدالله‌بن‌افطس علوی را دستگیر کرده بود. به جعفربن‌یحیی برمکی سپرده شد تا او را زندانی کند. جعفر در ایام عید نوروز بدون اجازهٔ هارون، عبدالله را کشت و سر او را در پارچه‌ای پیچیده و به‌عنوان، هدیه همراه با هدایای دیگر نزد هارون فرستاد. هارون هدایای او را پذیرفت و چون در میان آنان نظرش به سر عبدالله افتاد، یکه خورد و سخت ناراحت شد.[۶]

از گزارش‌های بالا برمی‌آید آنجا که سیاست در میان بود و منافع شخصی و مناصب درباری برمکیان به تهدید می‌افتاد حتی از کشتن کسانی مانند امام نیز دریغ نمی‌کردند.

در مقابلِ گزارش‌های یادشده، برخی منابع از تمایلات شیعی برمکیان

---

۱. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص ۳۳۶.

۲. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۵۰۳.

۳. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۲۵۸.

۴. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۵۴۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۹، ص ۸۵.

۵. محمدبن‌جریر طبری؛ دلایل الامامه؛ ص ۱۴۷. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۵۰۳.

۶. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبین؛ ص ۴۹۴. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۵۶۹.

سخن گفته‌اند و دراین‌باره به مواردی استناد جسته‌اند که در زیر بدان‌ها اشاره می‌شود:

گویند در جریان خراب‌کردن مدائن و استفاده از مصالح آن برای بنای بغداد، خالد برمکی به منصور عباسی پیشنهاد کرد چون آنجا امیرمؤمنان ﷺ نماز خوانده است، تخریب نشود.[۱]

مطابق گزارش ابوالفرج هنگامی که فضل‌بن‌یحیی مأمور برخورد با یحیی‌بن‌عبدالله علوی ـ که در دیلم در شمال ایران قیام کرده بود ـ شد، برای او از خلیفه عباسی هارون امان گرفت و چون از مخفیگاه یحیی مطلع شد، به او نوشت: دوست دارم دیداری تازه کنم؛ اما بیم دارم این ملاقات سبب گرفتاری تو و من گردد؛ ازاین‌رو با حاکم دیلم مکاتبه کن و من نیز درباره تو با او مکاتبه کرده‌ام که به سرزمین او بروی و از حمایت او بهره‌مند گردی.[۲]

به عقیده ابوالفرج، یحیی از لحاظ مذهبی مردی خوش‌عقیده بود و در قیام شهید فخ، زخمی و متواری شد و به دیلم رفت[۳] و در سال ۱۷۶هجری در شمال ایران قیام کرد. هارون‌الرشید فضل‌بن‌یحیی برمکی را مأمور دفع قیام او کرد.[۴] گفته شده ایرانیان بسیاری به او گرویدند.[۵] در گزارش اغراق‌آمیزی تعداد بیعت‌کنندگان با او را صد هزار نفر دانسته‌اند.

بر اثر تلاش‌های یحیی، تشیع به قسمت‌هایی از منطقه شمال ایران راه یافت و این زمینه‌ساز ترویج تشیع در منطقه شد. گفتنی است برخی

---

۱. احمدبن‌محمدبن فقیه؛ البلدان؛ ص۲۸۸.؛ مجمل التواریخ و القصص؛ ص۵۱۵.

۲. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبین؛ ص۳۲۷.

۳. همان، ص۳۸۸.

۴. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۶، ص۴۴۹.

۵. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج۲، ص۴۱۲. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۸، ص۲۴۲. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۳۴۷.

یحیی‌بن‌عبدالله‌بن‌حسن را از یاران و راویان امام صادق علیه‌السلام دانسته‌اند.[۱]

به موجب نقلی، هشام‌بن‌حکم و علی‌بن‌هیثم که امامی‌مذهب بودند، در مجالس مناظره‌ای که یحیی برمکی ترتیب می‌داد، شرکت می‌کردند و هشام در اثبات مشروعیت امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام می‌کوشید.[۲] برخی این نوع برخوردها را حاکی از گرایش‌های شیعی آنان دانسته‌اند که پذیرفتن آن مشکل است.

اصحاب و یاران ایرانی امام کاظم علیه‌السلام

ابراهیم‌بن‌ابی‌محمود خراسانی که برخی مسائل و مطالب از امام هفتم را جمع‌آوری کرده است،[۳] از اصحاب آن حضرت بود. ابراهیم همچنین از اصحاب امام رضا علیه‌السلام بوده و مطابق گزارشی، نامه‌ای از امام رضا علیه‌السلام برای فرزند امام جواد علیه‌السلام فرستاده است.[۴]

بشر حافی ابونصر بشربن‌حارث‌بن‌عبدالرحمن متولد دهکده عابرسام در نزدیک مرو و از اصحاب امام بود.[۵] بکربن‌صالح رازی نیز مولای بنی‌ضبه و راوی حدیث امام هفتم و برخی دیگر از ائمه علیهم‌السلام علی‌بن‌ابراهیم قمی از او نقل حدیث کرده است. کسایی ابوالحسن علی‌بن‌حمزه اسدی ایرانی‌الاصل و متولد کوفه بود.[۶] محمدبن‌خالد برقی نیز از برقه رود قم به حضور امام رسید و مدتی در بغداد ماند.[۷] محمدبن‌علی نیشابوری از افراد موثق شیعه بود که مردم نیشابور پس از

---

۱. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۳۳۲.

۲. رسول جعفریان؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه؛ ص ۳۹۴.

۳. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۴۷۴.

۴. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۲۵. سیدمحمدکاظم قزوینی؛ الامام الجواد من المهد الی اللحد؛ ص ۹۷. حسین‌بن‌یوسف حلی؛ زندگانی امام جواد علیه‌السلام؛ ص ۱۴۴.

۵. محمد اسفزاری؛ روضات الجنات؛ ج ۲، ص ۳۳۳.

۶. زرکلی؛ الاعلام؛ ج ۵، ص ۹۲.

۷. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۳۶.

وفات امام صادق ﷺ، او را نماینده خود کردند و برای شناخت امام به مدینه فرستادند.[۱]

ابوعمر موسی‌بن‌ابراهیم مروزی از دیگر یاران حضرت بود که برای ارتباط با امام، معلمی پسران سندی‌بن‌شاهک را پذیرفت و شنیده‌های خود از امام را جمع‌آوری کرد و آن را مسند الامام موسی‌بن‌جعفر نام نهاد.[۲] یحیی‌بن‌زیاد دیلمی (فراء دیلمی)[۳] نیز از دیگر ایرانیانی است که با امام در ارتباط بوده است. فراء یحیی‌بن‌زیاد اقطع نیز از شناخته‌شدگان علم لغت و نحو است. نامش در کتاب‌های ادب عربی زیاد برده می‌شود. فراء شاگرد کسائی و مربی فرزندان مأمون بوده است. صاحب ریاض العلماء و همچنین صاحب تأسیس الشیعة به تشیع وی تصریح کرده‌اند. فراء ایرانی است. پدرش، زیاد اقطع در واقعه معروف فخ همراه شهید فخ، حسین‌بن‌علی حسنی بود. دستش را به مجازات بریدند و از این‌رو به «اقطع» معروف شد. فراء در سال ۲۰۷ یا ۲۰۸ هجری درگذشت.[۴]

ابوالحسن علی‌بن‌یقطین و برادرش خزیمه‌بن‌یقطین[۵] و حسن و حسین پسران علی‌بن‌یقطین، از اصحاب امام کاظم ﷺ و امام رضا ﷺ بودند.[۶] آل یقطین از موالی بنی‌اسدبن‌خزیمه بودند. گفتنی امام هفتم به علی وعده بهشت داد وی مخفیانه و به توصیه امام، شیعیان را کمک مالی می‌کرد. نیز مالیات را از شیعیان آشکارا می‌گرفت و پنهانی برمی‌گرداند.[۷]

---

۱. میرزا حسین نوری؛ نجم الثاقب، ج ۲، ص ۹۸۶.

۲. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۳۱۹.

۳. عبدالرحیم عقیقی بخشایشی؛ طبقات مفسران شیعه؛ ج ۱، ص ۲۲۱ ـ ۲۲۲.

۴. آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج ۴، ص ۲۰۰. مرتضی مطهری؛ سیری در سیره ائمه اطهار؛ ج ۱۴، ص ۴۰۳.

۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۷، ص ۲۰۷.

۶. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۴۵.

۷. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۱۱۲. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۴۳۰.

در برخی منابع از فضال‌بن‌عامر یادشده که امام صادق ﷺ وی را برای تبلیغ و آموختن فقه به فارس فرستاد. در غیاب فضال، زنش خیانت کرد و امام حکم زنا درباره وی جاری ساخت.[۱] نیز از فردی به نام جندب رازی یادشده که به خدمت امام رسید و آن حضرت از مرگ دوست وی خبر داد.[۲]

به موجب نقلی، تکتم (تکتما) همسر امام و مادر امام رضا ﷺ کنیزی ایرانی دانسته شده است.[۳] برخی ابومحمد حریزبن‌عبدالله سجستانی از موالی ازد کوفه را از اصحاب امام کاظم دانسته‌اند. حریز در نبردهای ضد خوارج در سیستان حضور داشت. تألیفاتی از او گزارش شده است.[۴]

از اصحاب و یاران اشعری امام که در قم سکونت داشتند، می‌توان به این افراد اشاره کرد: حمزه‌بن‌یسع، زکریابن‌عبدالصمد قمی، سهل‌بن‌یسع‌بن‌عبدالله، سعدبن‌عمران قمی، حسین‌بن‌مالک قمی و زکریابن‌عمران قمی.[۵]

---

۱. حسن‌بن‌حسین شیعی؛ راحة الارواح؛ ص ۱۹۹. عمادالدین طبری؛ مناقب الطاهرین؛ ج ۲، ص ۴۹۲. عزیزالله عطاردی؛ مسند الإمام الصادق ﷺ؛ ج ۱، ص ۱۴۳.

۲. عمادالدین طبری؛ مناقب الطاهرین؛ ج ۲، ص ۷۳.

۳. درباره نام مادر امام رضا و ملیتش ر.ک: علی‌بن‌حسین مسعودی؛ اثبات الوصیه؛ صص ۵۲ و ۲۰۲. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ اعلام الوری؛ ج ۲، ص ۴۰.

۴. نجاشی؛ رجال؛ ص ۱۰۲. آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج ۲، ص ۱۴۵.

۵. ر.ک: محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۱۴۹. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵، ص ۸۸. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الکاظم؛ ج ۲، صص ۲۶۶ و ۴۶۳. سیدحسن قریشی؛ اصحاب ایرانی ائمه اطهار؛ ص ۱۷۱ ـ ۱۷۲.

فصل هشتم

مناسبات امام رضا علیه‌السلام با ایرانیان

ابوالحسن ثانی علی‌بن‌موسی الرضا علیه‌السلام در روز جمعه یازدهم ذی‌القعده سال ۱۴۸ هجری، در مدینه منوره از نجمه ملقب به طاهره متولد شد و در روز جمعه یا شنبه، آخر صفر سال ۲۰۳ هجری در طوس به دستور مأمون عباسی و با انار یا انگور زهرآگین به شهادت رسید و در طوس در باغ حُمیدبن‌قحطبه به خاک سپرده شد. مدت عمر آن حضرت ۵۵ سال و مدت امامتش بیست سال بود که این مدت با حکومت هارون به مدت ده سال، امین به مدت پنج سال و مأمون پنج سال مصادف بود.[1] ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام دو سال بیشتر نبود و در مرو پایتخت نخست مأمون سپری شد.

امامت و زندگی آن حضرت به دوره متمایز از هم تقسیم می‌شود. دوره اول که تا ولایتعهدی را در بر می‌گیرد و همزمان با خلافت هارون و بخشی از امین و مأمون است، دوره نسبتاً آرامی برای آن امام است؛ زیرا هارون بنابه دلایلی از جمله شهادت امام موسی‌بن‌جعفر، سختگیری شدیدی بر امام رضا علیه‌السلام نداشت؛

---

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: یدالله مقدسی؛ بازپژوهی تاریخ ولادت و شهادت معصومان علیهم‌السلام؛ ص۴۱۷ـ ۴۴۹.

البته عزل و قتل برامکه و شورش خوارج در سیستان نیز موجب شده بود، امام در آن عصر و نیز در خلافت کوتاه‌مدت امین که یکسره به اختلاف با برادرش مأمون گذشت، آزادی نسبی داشته باشد.

نقش ایرانیان در ولایتعهدی امام رضا ﷺ

درباره نقش فضل‌بن‌سهل وزیر مأمون عباسی، در ولایتعهدی ثامن‌الحجج اخبار ضد و نقیضی وجود دارد.[۱] ابن‌اثیر در تاریخ خود، فضل را شیعه دانسته و گفته است ولایتعهدی امام رضا ﷺ را او به مأمون پیشنهاد کرده است.[۲] ابوعلی حسین‌بن‌احمد سلامی نیز در کتاب خود به نام تاریخ خراسان نوشته است: فضل‌بن‌سهل به مأمون پیشنهاد کرد علی‌بن‌موسی الرّضا ﷺ را ولیعهد خویش قرار دهد.[۳] بنابه نوشته او، هنگامی که عبدالله مأمون برخلافت تکیه زد و کارش استقرار یافت، روزی فضل‌بن‌سهل به یکی از همنشینان خود گفت: کاری که من کرده‌ام با کار ابومسلم چه فرقه‌های دارد؟ او گفت ابومسلم خلافت را از قبیله‌ای به قبیله دیگر انتقال داد و تو آن را از برادری به برادر دیگر منتقل کرده‌ای و فرقه‌ها این دو را خود می‌دانی. فضل گفت: پس من هم آن را از قبیله‌ای به قبیله دیگر انتقال خواهم داد، سپس به مأمون پیشنهاد کرد علی‌بن‌موسی را ولیعهد خویش قرار دهد و مأمون نیز چنین کرد و ولیعهدی مؤتمن را ملغی اعلام کرد.[۴]

گروهی از مورخان دیگر نیز همین نظر را اختیار کرده‌اند. سلامی روایت

---

۱. ر.ک: محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۳۷۷. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ اعلام الوری؛ ج ۲، ص ۷۵. فضل‌الله خنجی اصفهانی؛ وسیله الخادم الی المخدوم؛ صص ۲۳۲ و ۲۴۰. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۹، صص ۱۳۹، ۱۴۳ و ۱۶۳.

۲. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۶، ص ۱۹۸.

۳. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۱۶۵.

۴. همان.

می‌کند، هنگامی که خلافت بر مأمون استقرار یافت، روزی فضل‌بن‌سهل به یکی از همنشینان خود گفت: کاری که من کرده‌ام با کار ابومسلم چه فرقه‌های دارد؟ او گفت: ابومسلم خلافت را از قبیله‌ای به قبیله دیگر انتقال داد و تو آن را از برادری به برادر دیگر منتقل کرده‌ای و فرقه‌ها این دو را خود می‌دانی. فضل گفت: پس من هم آن را از قبیله‌ای به قبیله دیگر انتقال خواهم داد. سپس به مأمون پیشنهاد کرد علی‌بن‌موسی را ولیعهد خویش قرار دهد و مأمون نیز چنین کرد و ولیعهدی مؤتمن را ملغی اعلام کرد.[۱]

از عبدالله‌بن‌طاهر نقل شده که گفته است: فضل‌بن‌سهل به مأمون خاطرنشان کرد، که صله رحم به جا آورد و با علی‌بن‌موسی بیعت کند و از این راه به خدا و رسول تقرب جوید تا آنچه رشید درباره علویان مرتکب شده، از خاطرها برود[۲] و مأمون قادر به مخالفت با فضل نبود؛ ازاین‌رو رجاءبن‌ضحّاک و یاسر خادم را به مدینه روانه کرد تا علی‌بن موسی‌بن‌جعفر ﷺ محمدبن‌جعفر و علی‌بن‌جعفر را به سوی خراسان حرکت دهند و این در سال دویست هجری بود.[۳]

ابوالفضل بیهقی نیز نقش فضل در یادآوری عهدی که مأمون با خدا بسته بود و کوشش وی در این امر را با جزئیات بیشتری نقل می‌کند.[۴] علامه مجلسی نیز طرح و اندیشه اولیه ولایتعهدی امام رضا را از طرح و اندیشه فضل دانسته است.[۵] در برخی منابع علت قتل فضل به دست مأمون، محبت وی به اهل‌بیت ﷺ دانسته شده است.[۶]

---

۱. همان، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۸۶.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۴۷.

۴. ابوالفضل بیهقی؛ تاریخ بیهقی؛ ج ۶، ص ۱۹۱. جلیل عرفان منش؛ جغرافیای تاریخی هجرا امام رضا از مدینه تا مرو؛ ص ۱۶۲.

۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۱۲، ص ۱۳۰.

۶. ناصرالدین منشی کرمانی؛ نسائم الاسحار من لطائف الاخبار؛ ص ۱۸.

بنابر نوشته جاسم محمد حسین انتصاب امام رضا ﷺ به ولایتعهدی در واقع برنامه سیاسی بود که وزیر پارسی مأمون ترتیب داده بود و با دیگر اهداف سیاسی برای تحکیم حمایت فارسیان همراه بود و به علایق مخالفان عرب خود، در بغداد لطمه زد.[۱] یکی از عواملی که موجب شده بسیاری از مورخان طرح اولیه ولایتعهدی را به فضل‌بن‌سهل نسبت دهند، پیشنهاد او دراین‌باره و نیز یادآوری آن است.[۲]

در مقابل، گزارش‌ها و قرائنی ذکرشده است که موضوع ولایتعهدی را ابداع و پیشنهاد خود مأمون می‌داند. در این گزارش‌ها آمده است فضل‌بن‌سهل به‌عنوان ایرانی صاحب نفوذ کوشیده با بزرگ جلوه‌دادن نتایج و پیامدهای ناگواری که بر این عمل مأمون مترتب است، او را از این کار باز دارد، لیکن در برابر پافشاری مأمون تسلیم شد.[۳]

هوشیاری مأمون و توجه او به مقتضیات عمومی و روش محتاطانه و دوراندیشانهٔ او گویای آن است که مأمون خود پیشقدم در ولایتعهدی امام رضا ﷺ بوده است.

باید متوجه این نکته بود که فضل از تربیت‌یافتگان خاندان برمک و پیروان آنهاست[۴] و آنان نیز به انحراف از علویان و دشمنی با آنان معروف‌اند. در این

---

۱. جاسم محمدحسین؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم؛ ص۷۵.

۲. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۶۲ـ۲۶۵.

۳. محمدجواد فضل‌الله؛ تحلیلی از زندگانی امام رضا ﷺ؛ ص ۱۲۶.

۴. گویند فضل‌بن‌سهل در سال ۱۹۰ هجری به دست مأمون مسلمان شده است. پدرش سهل نیز که مجوسی بود، به دست مهدی عباسی مسلمان شده بود. در گزارش دیگر آمده است: فضل و برادرش حسن، به دست یحیی‌بن‌خالد برمکی مسلمان شدند و یحیی او را در خدمت مأمون گمارد؛ ازاین‌رو فضل پاس حرمت برامکه را می‌داشت و آنان را می‌ستود (علی‌بن‌محمدبن اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۵، ص۱۲۳).

صورت چگونه ممکن است، موضوع ولایتعهدی امام رضا ﷺ را فضل به مأمون پیشنهاد کرده باشد، مگر اینکه وضع سیاست عمومی ایجاب کرده برای حفظ خلافت، مسائل مذهبی در نظر گرفته نشود؛ بنابراین بعید به نظر می‌رسد است که موضوع ولایتعهدی، پدیده و اندیشه فضل باشد.

گزارش ریّان‌بن‌صلت نیز مؤید آن است که فضل در این امر عامل اصلی نبوده است. ریان می‌گوید:

> بیشتر مردمی که با امام رضا ﷺ بیعت کردند، از فرماندهان و توده مردم و کسانی بودند که رغبتی به این امر نداشتند و می‌گفتند این امر به تدبیر فضل‌بن‌سهل ذوالرّیاستین انجام گرفته است. این سخن به گوش مأمون رسید. نیمه شب در پی من فرستاد و چون به حضور او رسیدم گفت: ای ریّان شنیده‌ام مردم می‌گویند، بیعت با امام رضا به تدبیر فضل‌بن‌سهل ذوالریاستین بوده است. گفتم: ای امیرالمؤمنین، چنین می‌گویند. گفت: ای ریّان وای بر تو آیا کسی می‌تواند این گستاخی را بکند که نزد خلیفه‌ای که رعیت مطیع و همگی سران و فرماندهان فرمانبردار اویند و خلافت در اختیار اوست، برود و بگوید خلافت را رها کن و به دیگری واگذار؟ آیا خرد این را می‌پذیرد؟ گفتم: نه! به خدا سوگند ای امیرالمؤمنین کسی چنین گستاخی‌ای را ندارد. مأمون گفت: نه! به خدا سوگند چنین نیست که مردم می‌گویند و لیکن من تو را از سبب این اقدام آگاه می‌کنم. سپس بیان کرد که انگیزه او پیمانی بوده که با خدا داشته است که اگر بر برادر مخلوعش پیروز شود و خلافت به او برسد، آن را در جایی که خداوند خواسته است قرار دهد.[1]

---

۱. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۱۵۱.

در این گزارش مأمون تأکید می‌کند که اقدام ولایتعهدی امام رضا ﷺ، تدبیر خود او بوده و آن را در شرایط و موقعیتی خاص و بحرانی اتخاذ کرده است.[۱]

هنگامی که رفتار امام ﷺ را با فضل و نظر آن حضرت را درباره او مورد بررسی قرار می‌دهیم و ملاحظه می‌کنیم که امام ﷺ مأمون را بیم می‌دهد، از اینکه زمام امور حکومت را به دست فضل بسپارد، ناگزیریم رأی کسانی را ترجیح دهیم که اندیشه ولایتعهدی حضرت رضا ﷺ را از افکار و تدابیر سیاسی مأمون می‌دانند. بی‌گمان فضل از کسانی نبود که موقعیت امام ﷺ و قوّت نفوذ او را نزد مأمون نداند و آن‌چنان ساده‌اندیش نبود که بخواهد نفوذ و تأثیر خود را در دستگاه خلافت مأمون، بر اثر مواجهه با نفوذی قوی‌تر و نابرابر به خطر اندازد و کسانی که گفته‌اند، مأمون به اشاره فضل، دست به این کار زده است، شاید از این جهت باشد که کارهایی که در قلمرو حکومت‌ها انجام می‌شود، غالباً به مرد نیرومند آن دستگاه که نفوذش بیشتر است و در برابر افکار عمومی مسئولیت زیادتری دارد، نسبت داده می‌شود و مردم هم نفوذ و تأثیر فضل را در مزاج مأمون، از همه بیشتر و سخن او را از هرکس نزد خلیفه مؤثرتر می‌دانستند. و طبعاً زمانی که مأمون تصمیم به ولایتعهدی امام گرفته است، مردم پنداشته‌اند، این کار به اشاره و تدبیر فضل است؛ زیرا او مأمون را در همه کارها مطیع خویش ساخته و سلطه خود را بر همه اعمال او برقرار کرده بود.

ازاین رو می‌بینیم هنگامی که نامه حسن‌بن‌سهل به عیسی‌بن‌محمدبن‌خالد می‌رسد و ضمن آن اعلام می‌کند مأمون با امام رضا ﷺ به ولایتعهدی بیعت کرده است و عیسی را به ترک لباس سیاه، و پوشیدن جامه سبز امر می‌کند و از جانب مأمون به او دستور می‌دهد که از لشکریان و فرماندهان و بنی‌هاشم و همگی

---

۱. ر.ک: احمدبن‌ابی‌داوود دینوری؛ الاخبار الطوال؛ ص ۴۴۳ـ۴۴۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۱۲، ص ۱۲۶.

مردم بغداد، بر این امر بیعت گیرد، برخی از اینها می‌گویند: بیعت می‌کنیم و جامه سبز می‌پوشیم و بعضی می‌گویند: بیعت نمی‌کنیم و سبز نمی‌پوشیم و خلافت را از خاندان عباس بیرون نمی‌بریم و این کاری که شده، جز حیله و دسیسه فضل‌بن‌سهل نیست.[1]

این اتّهام مردم بغداد به فضل، جز از این ناشی نبوده که فضل بیشترین نفوذ و تأثیر را در دستگاه خلافت داشته است و دور نیست این شایعه که اقدام مأمون به اشاره فضل بوده است؛ چرا که فضل می‌خواسته از این راه موقعیت خود را در افکار عمومی که او را دارای بیشترین نفوذ در اعمال خلیفه می‌دانستند، محفوظ بدارد، چنان‌که فضل هنگامی که نظر یکی از یاران خود را درباره مقایسه کار او با آنچه ابومسلم انجام داده می‌پرسد، با مباهات می‌گوید من خلافت را مانند ابومسلم، از قبیله‌ای به قبیله دیگر منتقل خواهم کرد تا اینکه به مخاطب خود بفهماند همه امور خلافت در دست اوست و هر کاری را که بخواهد می‌تواند انجام دهد و موضوع ولایتعهدی نیز منحصراً به اشاره و تدبیر او بوده است.

خلاصه آنکه مأمون با ترغیب وزیر خود، امام رضا ﷺ را به ولایتعهدی منصوب کرد تا قیام‌کنندگان را با کسب حمایت هواداران امام هشتم و آنان که منتظر ظهور رهبری علوی بودند، آرام سازد. این خلیفه پس از مشورت با فضل، ولایتعهدی علی‌بن‌موسی را برای ازمیان‌برداشتن مشکلات خود پذیرفت و نخست خلافت را به حضرت پیشنهاد کرد و چون امام رد کرد با تهدید ولایتعهدی را تفویض نمود؛[2] البته هنگامی که مأمون محبت و گرایش مردم خراسان به امام را در جریان نماز عید فطر سال ۲۰۱ مشاهده کرد، نسبت به نفوذ امام وحشت کرد. یکی از راه‌های کنترل امام یکی از طریق تزویج ام‌حبیبه با امام

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۸، ص۵۵۵، حوادث سال ۲۰۱.

۲. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج۲، ص۱۵۲ـ۱۵۶.

بود[۱] و دیگری گماردن هشام‌بن‌ابراهیم راشدی[۲] که مأمون به هردو اقدام کرد.

هشام‌بن‌ابراهیم راشدی، پیش از اینکه امام رضا ﷺ به مرو منتقل شود، از خواص اصحاب آن حضرت و مردی ادیب و خردمند بود و کارهای امام ﷺ به دست او جریان داشت و انجام می‌گرفت و همه اموالی که از اطراف و نواحی فرستاده می‌شد، به دست او می‌رسید. هنگامی که امام ﷺ به خراسان منتقل شد، هشام‌بن‌ابراهیم با ذو الرّیاستین ارتباط برقرار کرد و نزد او تقرب یافت و او همه اخبار مربوط به امام ﷺ را در اختیار ذو الرّیاستین و مأمون قرار می‌داد و از این راه مورد عنایت و توجه آنان قرار گرفت. در نتیجه هیچ خبری مربوط به امام ﷺ نبود مگر اینکه مأمون و ذو الرّیاستین از آن آگاه می‌شدند. مأمون دربانی امام رضا ﷺ را به او واگذار کرد و او به اجازه ملاقات امام ﷺ را به هر کس نمی‌داد و آن بزرگوار را محدود ساخته بود، چنان‌که هر کس از موالی و دوستان تقاضای ملاقات آن حضرت را داشت، این امکان به او داده نمی‌شد و امام ﷺ در خانه خود هیچ سخنی نمی‌فرمود مگر اینکه هشام آن را به مأمون و ذو الرّیاستین می‌رسانید.[۳]

درباره ارتباط فضل با امام رضا ﷺ گزارش دیگری وجود دارد که بیان می‌کند خلافت را فضل به آن حضرت تسلیم کرده است. واقع این است که فضل می‌کوشید، خلافت را از قبیله‌ای به قبیله دیگر، منتقل کند تا غرور خود را ارضا کند و هدف او این بود که پس از ابومسلم، او دومین نفری باشد که موفق به چنین کاری شده است؛ ازاین‌رو به اتفاق هشام‌بن‌عمرو نزد امام رضا ﷺ می‌رود و عرض می‌کند: «ای فرزند پیامبر خدا آمده‌ام تا رازی را با تو در میان گذارم،

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۴۴۲.

۲. ر.ک: محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۵۳.

مجلس را خلوت فرما». پس از آن سوگند نام‌های را بیرون آورد، که در آن قید شده بود: «شکستن این قسم موجب عتق و طلاق است و هیچ چیز کفاره آن نمی‌شود».

سپس او و هشام‌بن‌عمرو عرض کردند: «ما آمده‌ایم تا سخن حق و راستی را عرضه بداریم. ما دانسته‌ایم که حکومت از آن شما، و این حق متعلق به شماست. ای فرزند پیامبر خدا، آنچه به زبان می‌گوییم، دل‌های ما نیز بر آن است، و اگر جز این باشد باید بردگان خود را آزاد کنیم و زنان خویش را طلاق دهیم و بر من فضل‌بن‌سهل سی بار حجّ پیاده خانه خدا باشد، اگر مأمون را نکشم و خلافت را برای شما خالص نکنم، و حق را به سوی شما باز نگردانم».

امام ﷺ به ادامه سخنان آنان گوش نداد و آنان را سرزنش و لعن کرد و فرمود: شما کفران نعمت کرده‌اید و ایمنی برای شما نخواهد بود و درخور من نیست به آنچه گفته‌اید، خشنود شوم.

هنگامی که فضل و هشام این سخنان را شنیدند، دانستند که خطا کرده‌اند؛ ازاین رو به امام ﷺ عرض کردند: ما در آنچه گفته و انجام داده‌ایم، خواسته‌ایم شما را بیازماییم. امام ﷺ به آنان فرمود: دروغ می‌گویید و سخن‌ها را از دل و با عزم و تصمیم گفته‌اید، جز اینکه مرا غیر از آنچه اندیشه کرده بودند، یافتید.

پس از آن، فضل و هشام نزد مأمون رفتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین ما با امام رضا ﷺ دیدار کردیم و برای اینکه به آنچه درباره تو در دل دارد آگاه شویم، وی را آزمودیم، و با او گفتگو کردیم. مأمون گفت: موفق باشید. هنگامی که این دو از نزد مأمون رفتند، امام رضا ﷺ به دیدار مأمون رفت و چون مجلس از غیر آنان خلوت شد، امام ﷺ سخنان فضل و هشام را به آگاهی مأمون رسانید، و به او تذکر داد که خود را از تأثیرات آنان نگه دارد. خلیفه هنگامی که سخنان امام ﷺ را شنید، دانست که راست و درست همان است که او فرموده است.

اگر این داستان درست باشد، نمایانگر این است که فعالیت سیاسی دقیقی، به منظور به صدا درآوردن زنگ خطر علیه حکومت، در جریان بوده و فضل می‌کوشیده از این راه برای خود موفقیت و پیروزی به دست آورد و موقعیت خود را که پس از ولایتعهدی امام ﷺ به‌تدریج تضعیف می‌شده، محکم کند؛ امّا پیشنهاد او به امام علیه‌السلام از دو حال بیرون نیست: یا در اقدام خود جدی و صادق بوده و یا قصد دیگری داشته و ظاهرسازی می‌کرده است. اگر فرض کنیم جدی بوده و راست می‌گفته، غرض او از این پیشنهاد چه بوده است؟ آنچه را می‌توانیم از آن درک و تفسیر کنیم، این است که فضل با این اقدام در صدد این بود که امام ﷺ را در توطئه بر ضد مأمون و ترور او شریک کند تا هنگامی که خلافت به امام ﷺ که ولیعهد است، منتقل می‌شود، بتواند زمام حکومت را قبضه کند و سلطه خود را بر دستگاه مستقر سازد، و اگر امام ﷺ در این هنگام بخواهد از سلطه و نفوذ او جلوگیری کند، همدستی او را در توطئه قتل مأمون، وسیله تهدید و محکومیت او قرار دهد و ممکن است تصور می‌کرده که پس از ترور مأمون، کشتن امام ﷺ نیز به کمک نیروهایی که با خلافت او مخالف‌اند، آسان است و اگر او در عمل خود، برای انتقال خلافت به خاندان علوی و کشتن مأمون، صادق و در تحقق‌دادن به این اندیشه راسخ بوده، چه ضرورتی داشته است که آن را با امام ﷺ در میان بگذارد و با آن حضرت مشورت کند؛ زیرا پس از کشتن مأمون، خلافت به طور طبیعی و بدون هیچ مانعی، به امام که ولیعهد بود، منتقل می‌شد.

بنابراین پیشنهاد فضل به امام ﷺ صادقانه نبوده و به قصد ظاهرسازی انجام گرفته است، چنان‌که پس از رد پیشنهادش از جانب آن حضرت، خود به این معنا تصریح و تأکید می‌کند و در این صورت هدفی که فضل در این کار تعقیب می‌کرده آشکار است. او می‌خواسته است با این اقدام روابط حسنه و پاکیزه‌ای را که میان امام ﷺ و مأمون برقرار بوده، تیره و آلوده کند و نیز اخلاص خود را به مأمون و

علاقه‌اش را به ایمنی و دوام حکومت او نشان دهد.

امام ﷺ مانع آن شد که هدف فضل به هر یک از دو صورتی که ما آن را توجیه کردیم، تحقق یابد و تأکید آن حضرت نزد مأمون، به اینکه فضل به صورت جدی و قاطع، پیشنهاد خود را به او تقدیم داشته، یکی از اسباب عمده‌ای بوده که اضافه بر انگیزه‌های دیگر، مأمون را بعداً به کشتن فضل وادار کرده است.

شاید پس از این بتوانیم معتقد شویم موضوع ولایتعهدی امام رضا ﷺ ناشی از احساس شخص مأمون بوده که آن را برای به‌دست‌آوردن امتیازات سیاسی مهمی جهت حکومت ضرورتی قطعی تشخیص داده است. همچنین می‌توانیم باور کنیم شیعه‌بودن فضل‌بن‌سهل، هیچ دلیل و مدرکی ندارد؛ هرچند گروهی از تاریخ‌نویسان در تشیع او اصرار ورزیده‌اند؛ زیرا دلیل کسانی که به فضل نسبت تشیع داده‌اند، این است که گفته‌اند او مأمون را وادار کرده امام رضا ﷺ را به ولایتعهدی برگزیند؛ در حالی که همین بود که به مأمون گفت امام را از خواندن نماز عید باز دارد که مردم شیفته او خواهند شد.[1]

از دیگر موارد مناسبات امام با فضل این است که مطابق گزارشی، آن حضرت در شأن فضل و برادرش حسن نامه‌ای به کارگزاران نوشت.[2]

بیعت ایرانیان با امام رضا ﷺ

پس از آنکه امام به اکراه و اجبار ولایتعهدی مأمون را پذیرفت، طی مراسمی، خلیفه برای آن حضرت از کارگزاران حکومتی بیعت گرفت و همه جز سه نفر بیعت کردند.[3] تعداد دعوت‌شدندگان در برخی منابع ۳۳ هزار نفر دانسته شده

---

۱. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۲۵۶.

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴۹، ص ۱۵۷.

۳. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۱، ص ۳۸۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۱۰، ص ۱۱۶.

است. به نظر یعقوبی مأمون در روز دوشنبه هفتم رمضان سال ۲۰۱ق رسماً امام را ولیعهد خود کرد و دستور داد نام حضرت را همراه با نام خودش بر سکه‌های طلا و نقره ضرب کنند.[۱] نقش این سکه‌ها بسیار قابل توجه است «الملک لله ... و الرضا امام المسلمین».[۲]

مطابق گزارشی نخستین بیعت‌کننده ایرانی با امام رضا ﷺ طاهربن‌حسین بود که ایرانی‌تبار و از موالی قبیله خزاعه بود.[۳] به گزارش بیهقی: «در شب طاهر نزدیک وی (امام) آمد، سخت کوشیده و خدمت کرد، نیکو و بسیار تواضع نمود و می‌گفت: نخستین کس منم که به فرمان امیرالمؤمنین خداوندم تو را بیعت خواهم کرد و چون من این بیعت بکردم با من صد هزار سوار و پیاده است، همگان بیعت کرده باشند».[۴]

تاریخ قم که قدیمی‌ترین منبع تاریخ محلی است، هیچ‌گونه اطلاعی از عبور امام رضا ﷺ از شهر قم نمی‌دهد. صاحب تاریخ نیشابور نیز می‌نویسد: در سال دویست قمری مردم مقدم آن حضرت را گرامی‌داشتند و شادی‌ها کردند و به اتفاق قطب‌الانام شیخ ابویعقوب اسحق‌بن‌راهویه مروزی که شیخ شهر و مقدم ارباب بود، به استقبال از شهر بیرون رفتند.[۵] در این شهر امام محبت مردم به علویان را جهت‌دار کرد و این دوستی را به تشیع اعتقادی تبدیل ساخت.[۶] حدیث «سلسلة‌الذهب» را که امام بر مشتاقانِ قلم به دست روایت کرد، خود در گسترش

---

۱. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۱۵.

۲. ر.ک: قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق؛ ج ۲۸، ص ۶۴۲.

۳. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۳۸۷. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص ۳۷۵. بیشتر منابع عباس‌بن‌مأمون را اولین بیعت‌کننده دانسته‌اند.

۴. ابوالفضل بیهقی؛ تاریخ بیهقی؛ ص ۱۷۱ ـ ۱۷۲.

۵. محمد حاکم نیشابوری؛ تاریخ نیشابور؛ ص ۱۱۷.

۶. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۲۲۱.

شیعه موثر بوده است؛ زیرا این حدیث پایه و اساس تفکر شیعی است. مأمون از ترس اینکه اکثر مردم پیرو امام رضا ﷺ شوند و حکومتش در معرض خطر قرار گیرد، امام ﷺ را شهید کرد.[۱] رفتار متضاد مأمون خود یکی از عوامل روی‌آوردن مردم به اهل‌بیت ﷺ شد.

امام رضا ﷺ و طاهریان

منابع به اتفاق، طاهریان را ایرانی دانسته‌اند؛ اما نسب آنان به‌روشنی معلوم نیست. بنیانگذار سلسله طاهریان سرداری از تبار موالی خزاعه به نام ابوطیب طاهربن‌حسین‌بن‌مصعب‌بن‌رُزیق خُزاعی ملقب به ذوالیمینین است.[۲] برخی گویند نیای طاهر، فرخ یامای‌بن‌خسرو نام داشت و نخستین کسی بود که از آن دودمان به دست امام علی ﷺ مسلمان شد و اسعد نامیده شد.[۳] عبدالله‌بن‌طاهر در زمره کسانی بود که بر عهدنامه مأمون با امام رضا ﷺ شهادت داده.[۴] داماد طاهر در هنگام سفر به حج، مکرر خواستار ملاقات با حسین‌بن‌علی‌بن‌فضال (م۲۴۲ق) از شاگردان امام شده بود.[۵] طبری نیز از محمدبن‌عباس برادرزاده طاهر یاد می‌کند که نزد مأمون از شیعه طرفداری می‌کرد.[۶] توجه خاندان طاهر به علویان همراه با اقدام انداختن نام مأمون از خطبه و خواندن خطبه به نام یکی از علویان،[۷] شاید دلیلی بر توجه و

---

۱. محمد مظفر؛ تاریخ شیعه؛ ص۱۱۴.

۲. احمدبن‌محمدبن‌خلکان؛ وفیات الاعیان؛ ج۲، ص۵۱۷.

۳. محمدبن‌احمد ذهبی؛ تاریخ الاسلام؛ ج۱۶، ص۲۳۱.

۴. ابوالفرج‌بن‌جوزی؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۷، ص۲۷۹.

۵. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص۳۵. حسن از ثقات امام رضا بود (سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج۱، ص۱۰۰).

۶. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۱۳، ص۵۶۸۵.

۷. احمدبن‌جلال‌الدین فصیحی؛ مجمل فصیحی؛ ص۲۷۸. بناکتی، داود بن تاج الدین؛ تاریخ بناکتی؛ ص۱۶۰.

علاقه طاهریان به علویان به حساب آید؛ البته جدای از طاهر دیگر امرای طاهری سیاست نسبتاً یکنواختی را در مقابل خلفای عباسی در پیش گرفتند و روابط آنان با خلفای عباسی یک رابطه انتفاعی دوسویه بود که به هر یک فرصت می‌داد تا به اهداف خود دست یابند. عبدالله‌بن‌طاهر فضل‌بن‌شاذان را بـه بیهـق تبعیـد کـرد.[۱] همچنین در مقابله با محمدبن‌قاسم علوی که در مرو قیام کرده بود (۲۱۹ق)، شاید دلیل برقراری امنیت، ناگزیر به فرو نشاندن این حرکت شد؛ اما پس از دستگیری محمدبن‌قاسم هنگامی او را با غل و زنجیر مشاهده کرد، به فرمانده خود ابـراهیم گفت: «به‌راستی از خدا نترسیدی که این مرد صالح را در زنجیرهای گران بستی».[۲] نیز هنگام اعزام محمد به بغداد هدایایی را به او تقدیم کرد و یکی از خویشان خود را هم‌صحبت او ساخت.[۳] مقابله عبدالله با این قیام، مقابه با علویان تلقی شده است.

در مقابل، دلایلی وجود دارد که از مناسـبات دوسـتانه او بـا علویـان خبـر می‌دهد، همچون داشتن روابط نزدیک با ابودلف عجلی[۴] کـه سـخن در تشـیع او بسیار است،[۵] اعطای پاداش به دعبل خزاعی شاعر شیعی به سبب مدح طـاهر و عبدالله،[۶] احترام عبـدالله بـه محمدبن‌اسـلم طوسـی از شـاگردان امـام رضـا در نیشابور.[۷] این رابطه به همراه اشاره منابع به گرایش طاهریان به تشیع،[۸] نشـان از عدم آزار و معارضه مداوم طاهریان خراسان با علویان دارد، تا آنجـا کـه حتـی

---

۱. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۵۳۹.

۲. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۵۴۲.

۳. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ص۴۹۶. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص۵۴۳.

۴. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج۷، ص۵۵.

۵. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۱۱، ص۱۵۷.

۶. ابن قتیبه دینوری؛ الشعر و الشعرا؛ ص۸۴۹. النجوم الزاهره؛ ص۱۹۸.

۷. عطار نیشابوری؛ تذکرة الاولیاء؛ ص۲۸۸.

۸. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۱۳، ص۵۷۳۵. علی‌بن‌محمـدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۱۱، ص۲۹۹.

شکست سلیمان‌بن‌عبدالله در مقابل نیروهای حسن‌بن‌زید علوی در طبرستان را به اختیار خود او دانسته‌اند. ابن‌خلدون دراین‌باره می‌نویسد: سلیمان‌بن‌عبدالله به اختیار خود واپس نشست؛ زیرا فرزندان طاهر همه به تشیع گرایش داشتند.[۱] در این راستا گروهی از نویسندگان معاصر نیز طاهریان را شیعه دانسته‌اند.[۲]

زمانی که طاهریان قدرت را در خراسان به دست گرفتند، دل‌های مردم به شخصیت امام و علویان نسبتاً متمایل بود. روایت‌هایی مبنی بر گرایش طاهریان علویان ذکر شده است. شاید این علاقه در نتیجهٔ تمایلات قبلی، از همان آغاز حضور طاهریان در خراسان و یا در راستای همسویی با سیاست‌های مأمون وجود داشته است. گویند طاهر در پی رؤیایی که در آن، پیامبر او را سفارش به نکشتن علویان می‌کرد، هیچ‌گاه به این کار دست نزد و بارها وی برای چنین مأموریت‌هایی خواستند؛ اما او نپذیرفت.[۳] محمدبن‌ابی‌العباس برادر زن طاهر، وزیر شیعی بود.[۴] به گفته منابع، آل زراره از خاندان‌های برجسته شیعه ساکن کوفه و خاندان زباری از سادات و نقبای بیهق، با طاهریان خویشاوند بودند.

آنان در خراسان و عراق از وفادارترین فرمانروایان و کارگزاران خلفای عباسی طی نیمه سده سوم قمری بودند و نهایت سعی خود را در اجرای دستورها و تثبیت سلطه عباسیان در مناطق تحت فرمان خود و در مشاغل و مأموریت‌های محوله به کار بردند. فتنه خوارج، قیام‌های علویان و شورش‌های شام و عراق و مصر را به نفع عباسیان سرکوب کردند. خلفا نیز در احساسی متقابل طاهریان را قابل اعتمادترین یاران خویش یافتند.[۵]

---

۱. عبدالرحمن‌بن‌خلدون؛ العبر؛ ج ۳، ص ۳۵۸.

۲. محمدجواد مغنیه؛ تاریخ بنی‌امیه و بنی‌عباس؛ ص ۱۸۹. محمد مظفر؛ تاریخ شیعه؛ ص ۲۸۹.

۳. قاضی تنوخی؛ الفرج بعد الشدة؛ ج ۲، ص ۲۴۰ ـ ۲۴۲.

۴. ابن‌طیفور؛ تاریخ ابن طیفور؛ ص ۲۲ ـ ۲۳.

۵. محمدرضا ناجی؛ طاهریان؛ ص ۸.

مناسبات امام با دیگر ایرانیان

امام علیه‌السلام در ایران از طرق مختلف با ایرانیان و یاران خود در ارتباط بود؛ پرسش و پاسخ،[۱] برگزاری جلسات،[۲] نامه نگاری[۳] و ملاقات حضوری از آن جمله بود. امام درباره پرسش فضل‌بن‌سهل ذوالریاستین از اختلاف مردم درباره رؤیت خداوند، پاسخ داد: نباید خداوند را به خلاف آنچه خود وصف کرده، وصف کرد؛ زیرا افترای بزرگ بر خداوند خواهد بود: «لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیر».[۴]

به نقلی، یکی از تاجران فارس که از پیروان امام رضا علیه‌السلام بود به آن حضرت نامه نوشت و درباره خمس اجازه خواست. حضرت در جواب نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم، همانا خدا وسعت‌دهنده و کریم است. در مورد عمل و کار، ضامن ثواب است و در تنگی، ضامن غم و اندوه. هیچ مالی حلال نیست جز از راهی که خدا آن را حلال کرده و خمس موجب کمک ماست، کمک بر دین ما و عیالات ما و پیروان ما و موجب توان ما است بر آنچه می‌بخشیم و آبرویی که می‌خریم (مانند پول‌هایی که برای حفظ آبروی خود به غیر مستحق می‌دهیم) از کسانی که از قهر و زورشان می‌ترسیم. پس آن را از ما دریغ ندارید و تا می‌توانید خود را از دعای ما محروم نکنید؛ زیرا دادن خمس کلید روزی شما و مایه پاک‌شدن گناهان شماست و چیزی است که برای روز بیچارگی خود

---

۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۳۵۵.

۲. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۱، ص ۱۵۲.

۳. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ص ۱۵۷ـ۱۵۸.

۴. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الرضا؛ ج ۱، ص ۳۳۲.

آماده می‌کنید و مسلمان کسی است که به عهدی که با خدا بسته، وفا کند. مسلمان آن نیست که با زبان بپذیرد و با دل مخالفت کند والسلام.[۱]

در گزارش دیگری آمده است: جماعتی از خراسان خدمت حضرت رضا ﷺ رسیدند و از آن حضرت درخواست کردند ایشان را از پرداخت خمس معاف دارد. امام در جواب ایشان فرمود: این چه نیرنگی است؟ به زبان خود با ما اظهار دوستی و اخلاص می‌کنید و حقی را که خدا برای ما و ما را برای آن قرار داده و آن خمس است، از ما دریغ می‌دارید؟ در ادامه امام تأکید کردند که هیچ‌یک از ایشان را از خمس معاف نمی‌کنند.[۲]

اصحاب و یاران ایرانی امام

اسامی حدود ۱۴۰ نفر از یاران ایرانی آن حضرت در برخی منابع آورده شده است.[۳] هرچند به ضرس قاطع نمی‌توان همه آنان را ایرانی برشمرد، نمی‌توان تردید کرد که در میان اصحاب آن حضرت کسانی بودند که حتی اگر عرب هم بودند، در شهرهای ایران زندگی می‌کردند و نامی ایرانی یافتند. نام برخی از این افراد را می‌توان چنین برشمرد:

محمدبن‌عیسی‌بن‌عبدالله از اصحاب آن حضرت بود که از او با تعبیر «شیخ القمیین» یادشده است. ابوعبدالله محمدبن‌خالد برقی قمی، عبدالله‌بن‌مبارک نهاوندی، عبدالله (عبدالسلام) بن‌صالح معروف به ابوالصلت هروی (م ۲۳۶ق) که

---

۱. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۰. مفید؛ المقنعه؛ ص ۲۸۴.

۲. محمدبن‌حسن طوسی؛ تهذیب الاحکام؛ ج ۴، ص ۱۸۵. مفید؛ المقنعه؛ ص ۲۸۴. شاید این‌گونه احادیث مربوط به زمان خاص و موقعی باشد که امامان مبسوط الید نبوده‌اند؛ چون روایاتی وجود دارد که بیان می‌کند ائمه گاهی خمس را به شیعیان بخشیده‌اند (برای نمونه ر.ک: محمدبن‌حسن حرعاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۶، ص ۲۷۸).

۳. شریف باقر قرشی؛ حیاه الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۶ به بعد.

از سوی برخی علمای امامیه توثیق شده است.[۱] وی خادم امام رضا بود[۲] و کتابی با عنوان «وفاة الرضا» داشته است.[۳] همو ناقل روایتی از امام رضاست که آن حضرت کشته‌شدن خود با سم و مدفون‌شدنش در کنار قبر هارون را برای او پیشگویی کرده است.[۴] زکریابن آدم‌بن عبدالله که امام درباره او فرمود: «حق سبحانه بلا از اهل قم بگردانیده است به سبب وجود او، چنان‌که از اهل بغداد به قبر موسی‌بن جعفر بگردانید».[۵] وی از اصحاب امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیه‌السلام بود.[۶] محمدبن جریر رستم سروی (منسوب به ساری) که همدم امام بود. علی‌بن عبدالله خوافی و شاذان که پسرش فضل را در مرو نزد امام آورد و احادیثی از او شنید. کتاب علل فضل شامل همه روایت‌های امام رضاست.[۷] همو بود که در مسئله امامت امام جواد علیه‌السلام به پرسش‌ها و ابهامات پاسخ داد و امامت آن حضرت را اثبات کرد. وی از یاران امام هادی و امام حسن عسکری علیهماالسلام نیز بود. اسماعیل‌بن مهران از کوفیان ایرانی تبار،[۸] اسحاق‌بن راهویه در نیشابور به محضر امام شتافت و در رأس راویان حدیث معروف سلسلةالذهب قرار گرفت.[۹] ابراهیم‌بن سلام نیشابوری نیز وکیل امام بود.[۱۰]

---

۱. احمدبن علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۲۴۵. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۴، ص ۳۶۸.

۲. محمدبن عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۵۱، ش ۱۱۴۸.

۳. احمدبن علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۲۴۵.

۴. محمدبن علی‌بن بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۲۲۷.

۵. حسن‌بن محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص ۲۷۸.

۶. محمدتقی شوشتری؛ قاموس الرجال؛ ج ۴، ص ۴۵۶.

۷. محمدبن علی‌بن بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۱۱۹. ابوالقاسم خویی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج ۱، ص ۲۹۷.

۸. محمدبن حسن طوسی؛ الفهرست؛ ص ۱۱.

۹. محمدبن علی‌بن بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۱۳۴.

۱۰. سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج ۲، ص ۱۴۱.

ابراهیم‌بن‌ابی‌محمد خراسانی، ابوسعید خراسانی، سلیمان‌بن‌حفص مروزی،[۱] سلیمان‌بن‌صالح مروزی، سهل‌بن‌قاسم نوشجانی، ابوالقاسم فارسی، فتح‌بن‌یزید جرجانی، فضاله‌بن‌ایوب ازدی ساکن اهواز، محمدبن‌اسحاق طالقانی، محمدبن‌ابی‌یعقوب بلخی، محمدبن‌زید طبری، نعیم‌بن‌صالح طبری، ابوسعید النیسابوری، حمزه‌بن‌جعفر، ابوحیون مولی الرضا،[۲] ابان الصلت، ابان‌بن‌محمود، آدم‌بن‌ابی‌ایاس خراسانی، ابوطارد السجستانی و محمدبن‌فضل رخجی[۳] از دیگر یاران ایرانی امام رضا ﷺ بودند.

حسن و حسین فرزندان سعید اهوازی از یاران بزرگ امام بودند که وثوق علمی آنان مورد تأیید واقع شده است. جد دوم آنان مهران از موالی امام سجاد بود و به دست آن حضرت آزاد شد. آثار حسین را سی عدد نوشته‌اند که بیشتر درباره فقه و تفسیر بود. آثار برادرش حسن نیز بیشتر در تفسیر بود.[۴]

پیامد شهادت امام در ایران

پس از شهادت امام هشتم ﷺ مردم قم بیعت خود را از مأمون برداشتند. ابن‌اثیر علت این خلع را کاستن مالیات شهر ری و عدم اجابت درخواست مردم قم مبنی بر کاهش مالیات می‌داند؛[۵] در صورتی که با توجه به اعتقادات شیعی قمی‌ها، به نظر می‌آید این اقدام، در اعتراض به شهادت امام رضا ﷺ بوده است، به‌خصوص آنکه مأمون دو لشکر به فرماندهی علی‌بن‌هشام و عجیف‌بن‌عنبسه

---

۱. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۲۳۰.

۲. ر.ک: عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الرضا؛ ج ۲، ص ۵۱۱ به بعد.

۳. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۳۶۷.

۴. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ صص ۵۵۷ و ۵۹۵. اصغر منتظرالقائم؛ تاریخ امامت؛ ص ۲۲۰.

۵. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۶، ص ۳۹۹.

برای سرکوب آنان فرستاد و آنان خراج قمی‌ها را هفت برابر کردند؛[1] ازاین‌رو به‌نظر می‌رسد اگر قضیه فقط مالیات بود، مأمون برای دلجویی شیعیان به‌خصوص پس از شهادت امام رضا ﷺ می‌بایست راه مدارا را در پیش می‌گرفت؛ ولی فرستادن لشکری آن هم با آن شدت و حدت و افزایش مالیات پس از غلبه، نشان می‌دهد موضوع غیر از درخواست کاهش مالیات و اعتراض به آن بوده است.

از دیگر پیامدهای شهادت امام این بود که حدود نیم قرن پس از شهادت امام رضا ﷺ مردم طوس آن‌چنان دلبسته به مرقد آن حضرت بودند که به هیچ قیمتی حاضر نبودند برای هارون که در کنار مضجع شریف امام مدفون است، ضریح گذاشته شود.[2] بی‌تردید مزار امام پایگاهی برای نشر معارف اهل‌بیت ﷺ شد و در گذر زمان، ایرانیان بیشتری به تشیع گرویدند.

---

۱. همان.

۲. حاکم نیشابوری؛ تاریخ نیشابور؛ ص ۴۰۰ـ۴۰۱. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص ۳۲۷.

فصل نهم

مناسبات ابنای الرضا علیه‌السلام با ایرانیان

الف) مناسبات امام جواد علیه‌السلام

ابوجعفر ثانی محمدبن‌علی ملقب به جواد، تقی و ابن‌الرضا در روز جمعه پانزدهم رمضان سال ۱۹۵ هجری از سبیکه نوبیه در مدینه منوره متولد شد و در روز چهارشنبه آخر ذی‌القعده سال ۲۲۰ به دستور معتصم عباسی و با غذای زهرآگین به شهادت رسید و در گورستان قریش در حومه بغداد در کنار مرقد جد بزرگوارش امام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام به خاک سپرده شد. مدت عمر آن حضرت ۲۵ سال و مدت امامتش حدود هفده سال بود.[1]

از زندگی آن حضرت آگاهی‌های اندکی در دست است؛ زیرا محدودیت‌های سیاسی مانع انتشار اخبار مربوط به این امام می‌شد. نیز مطابق برخی نقل‌ها آن حضرت تا ده‌سالگی امامتش را مخفی می‌کرد.[2] علاوه بر آن، سن کم امام پس از شهادت پدر، شیعیان را دچار سردرگمی‌کرد و تا زمانی که شک و تردید آنان برطرف نشد، ارتباط روال عادی خود را نیافت. با وجود این، محبوبیت و

---

۱. ر.ک: یدالله مقدسی؛ باز پژوهشی تاریخ ولادت و شهادت معصومان علیهم‌السلام؛ ص ۴۵۱ـ۴۷۹.

۲. «مستخفیا بالامامه حتی صارت عشر سنین» (علی‌بن‌حسن مسعودی؛ اثبات الوصیه؛ ص ۲۱۵).

موقعیت اجتماعی و مذهبی امام چنان بود که پس از شهادت آن حضرت، خواستند بدن مطهر او را پنهانی دفن کنند؛ اما شیعیان اطلاع یافتند و دوازده هزار نفر در تشییع حاضر شدند و با عزت و احترام آن حضرت را دفن کردند.[۱]

امام جواد علیه‌السلام نیز همانند پدر و اجدادش، هدایت و رهبری شیعه را از طریق سازمان وکالت انجام می‌داد. این سازمان در این عصر توسعه قابل توجهی یافته بود. این زمان شیعیان بیشتر به دلیل حضور امام رضا علیه‌السلام در شرق جهان اسلام فعال شده و در نواحی مرکزی و شمالی ایران نیز پایگاه‌هایی به دست آورده بودند؛ بنابراین امام می‌بایست با آنان در ارتباط باشد؛ ازاین‌رو ساز و کار ارتباط را ایجاد کرد و کسانی چون عبدالعظیم حسنی را به ری، از شهرهای معروف منطقه جبال رهنمون کرد تا یاران ایرانی امام در این نواحی، در مشکلات فقهی به او مراجعه کنند.[۲]

از نمایندگان و وکلای ایرانی امام جواد علیه‌السلام می‌توان به محمدبن‌فرج رخجی اشاره کرد. هنگامی که امام جواد علیه‌السلام از فرمان معتصم در خصوص احضار آن حضرت به بغداد آگاهی یافت، از این نماینده خود خواست تا خمس را به پسرش امام هادی علیه‌السلام به این نشان که او جانشین امام است بپردازد.[۳] رخجی از اهالی رخج کرمان بود و علاوه بر درک محضر امام جواد علیه‌السلام، از یاران امام رضا علیه‌السلام و نیز امام هادی علیه‌السلام بود. وی مکاتباتی با امام جواد داشت. محمدبن‌ولید کرمانی[۴] از دیگر یاران ایرانی آن حضرت بود. ازاین دو گزارش بر می‌آید که امام در منطقه

---

۱. محمدبن‌محمد اسد حیدر؛ الامام الاصادق و المذاهب الاربعه؛ ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الجواد؛ ص ۳۰۷.

۳. ر.ک: محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۲۸۸.

۴. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۵۱۶. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۱، ص ۳۸۸.

کرمان شیعیان و یارانی داشته و با ایشان از طریق نماینده خود ابن‌فرج ارتباط برقرار می‌کرده است.

ابراهیم‌بن‌محمد همدانی از وکلای امام جواد ﷺ در منطقه جبال بود. بنا به روایت کشی ابراهیم چهل بار به زیارت کعبه مشرف شده بود.[۱] امام طی نامه‌ای به او نوشت: «تقبل الله منک و رضی عنهم و جعلهم معنا فی الدنیا و الآخره»: وجوه ارسالی به من رسید خدا از تو قبول فرموده، از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت در جوار ما قرار دهد. ازاین‌روایت به طور صریح مسئولیت مالی این وکیل که اموالی از شیعیان دریافت و برای امام ارسال می‌کرد، استفاده می‌شود. حضرت جواد ﷺ در ادامه این نامه خطاب به وکیل مذکور می‌نویسد: سفارش شما را به نضربن‌محمد همدانی کرده، موقعیت تو نزد خودم را به اطلاع وی رساندم و به او نوشتم که متعرض شما نباشند و به ایوب‌بن‌نوح دراج نیز مانند همین دستور را دادم. همچنین به دوستان خود در همدان نامه‌ای نوشته، به ایشان تأکید کردم که از شما پیروی کنند؛ زیرا من جز تو وکیلی در آن ناحیه ندارم.[۲]

از مکاتبات دیگر این دو می‌توان به نامه ابراهیم‌بن‌محمد به امام جواد ﷺ اشاره کرد که در همدان از مزاحمت و اذیت فردی به نام سمیع به آن حضرت شکایت کرد. آن حضرت در پاسخ نوشت: «خداوند در یاری تو نسبت به کسی که به تو ظلم کرده، تعجیل نموده، تو را در این مشکل کفایت کند و بر تو باد بشارت نصرت سریع الهی و اجر اخروی».[۳] پس از ابراهیم فرزندش این سمت را

---

۱. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۶۱۱ـ۶۱۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۰، ص ۱۰۹.

۲. مامقانی؛ تنقیح المقال؛ ج ۳، ص ۲۷۱.

۳. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج ۳، ص ۹۲۷. محمدبن‌حسن حر عاملی؛ اثبات الهداه؛ ج ۵، ص ۳۲.

از پدر به پسر تا زمان امام دوازدهم به ارث برد.[۱]

از این نوع مکاتباتِ برخی ایرانیان با اهل‌بیت ﷺ و درخواست دعا یا رفع خطر و پاسخ‌های ایشان منعکس شده است. از دیدار برخی ایرانیان با امام جواد ﷺ نیز گزارش‌هایی در دست است. حاکم بحرین، حکم‌بن‌علیا می‌گوید: خمس اموال را نزد امام جواد آوردم آن حضرت فرمود: «همه اموالی که داری از آن ماست؛ اما من همان مقداری را که آوردی قبول می‌کنم و باقی را به تو می‌بخشم».[۲]

حربن‌عثمان همدانی گوید: جمعی از اصحاب ما از مردم ری بر حضرت جواد ﷺ وارد می‌شدند که در میان آنان یک نفر زیدی نیز وجود داشت. در این میان آن مرد زیدی (که به نحوی متوجه علم امامت آن حضرت شده بود)، خطاب به امام گفت: شهادت به یگانگی خدا و نبوت پیامبرش می‌دهم و شهادت می‌دهم که شما حجت خداوند هستید.[۳] در نقلی دیگر آمده است یک نفر از شیعیان خراسان خدمت امام جواد رسیده است.[۴] تا آنجا که می‌دانیم همواره شیعیانی در ری زندگی می‌کردند که روزبه‌روز بر تعدادشان افزوده می‌شد.[۵]

صالح‌بن‌محمدبن‌سهل یکی دیگر از اصحاب امام جواد ﷺ بود که در قم از جانب آن حضرت عهده‌دار رسیدگی به امور وقف بود.[۶] قم از مراکز مهم شیعه در این عصر بود و برخی از مردم آن با امام در ارتباط بودند. احمدبن‌محمدبن‌عیسی که از وی با عنوان «شیخ القمیین» یادشده است از اصحاب امام رضا ﷺ و پس از

---

۱. محمدحسین جاسم؛ تاریخ سیاسی عصر غیبت امام دوازدهم؛ ص۱۳۸.

۲. محمدبن‌حسن طوسی؛ الاستبصار؛ ج ۲، ص۵۸.

۳. ابن‌حمزه طوسی؛ الثاقب فی المناقب؛ ص۲۰۸. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الجواد؛ ص۱۲۸.

۴. همان، ص۲۰۸.

۵. رسول جعفریان؛ تاریخ تشیع در ایران؛ ج ۱، ص۲۴۵.

۶. محمدبن‌حسن طوسی؛ تهذیب الاحکام؛ ج ۴، ص ۱۴۰. همو، الاستبصار؛ ج ۲، ص ۶۰.

شهادت ایشان از یاران امام جواد علیه السلام و عسکریین علیهما السلام بود. احمد تألیفات فراوانی در حدیث از خود بر جای گذشته است.[۱]

بنابر نقلی، امام جواد علیه السلام از گرفتاری مردم قم آگاه شد و دعا فرمود که خداوند آنان را از این گرفتاری نجات دهد.[۲] جاسم حسین، ماجرای تزویج دختر مأمون به آن حضرت را در ارتباط با فرونشاندن قیام قمی‌ها عنوان کرده است.[۳] در قیام مردم قم یکی از وکلای امام به نام یحیی‌بن‌عمران به قتل رسید.[۴] و برخی از مهره‌های قیام به مصر تبعید شدند که در میان ایشان جعفربن‌داوود قمی بود.[۵] وی از تبعید فرار کرد و لشکر مأمون را در قم شکست داد و مأمون این فعالیت‌ها و قیام را مرتبط با آن حضرت می‌دانست؛ هرچند منابع امامیه دراین‌باره ساکت هستند. به هر صورت مأمون در نظر داشت این اقدامات را از طریق امام خاتمه دهد؛ بنابراین او را نزد خود فراخواند و در شهر تکریت به امام خوش‌آمد گفت و دختر خود ام‌الفضل را به همسری او درآورد؛ هرچند این ازدواج نه حمایت امامیه به مأمون را جلب کرد و نه قیام‌های قم را متوقف ساخت.[۶]

در گزارشی آمده است: شخصی از اهالی بست سجستان در ایام حج به حضور امام رسید و گفت والی ما از دوستداران اهل‌بیت علیهم السلام و به شما علاقمند

---

۱. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الجواد؛ ص۲۶۵.

۲. قاضی نورالله شوشتری؛ مجالس المؤمنین؛ ج۱، ص۴۲۲.

۳. جاسم محمدحسین؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم؛ ص۸۰.

۴. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج۴، ص۳۹۷.

۵. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۳، ص۱۰۹۳. علی‌بن‌محمدبن‌اثیر؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۶، صص۲۶۴ و ۲۹۳.

۶. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۳، ص۱۱۰۳. جاسم محمدحسین؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم؛ ص۸۰.

است. من هم خراجی به دیوان بدهکارم. فدایت شوم اگر صلاح می‌بینی نامه‌ای به او بنویس تا به ما احسان کند و از خراج ما در گذرد. پس از آن، حضرت کاغذی گرفت و نوشت ... . حسین‌بن‌عبدالله نیسابوری حاکم بست و سجستان[۱] به استقبالم آمد و نامه را گرفت و بوسید و بر دیده نهاد و گفت حاجتت چیست؟ گفتم خراجی به حکومت بدهکارم. او دستور داد که آن را بر من بخشودند. افزون بر آن گفت که تا والی است، از من خراج نگیرند. سپس از زندگی‌ام پرسید و بعد به کارگزارانش دستور داد که مستمری در حکومت قرار دهند.[۲] قابل ذکر است که از حسین‌بن‌عبدالله جز در این روایت یادی نشده است و همان‌گونه که قبلاً یادآوری شد گویا میان این شخص و عبدالله نجاشی حاکم اهواز خلط شده است. ضمن آنکه این روایت از نظر سند ضعیف است.[۳]

علی‌بن‌مهزیار با علی‌بن‌اسباط که فطحی‌مذهب بود، مناظراتی داشت. سرانجام آن دو مسائل مورد بحث خود را نزد امام جواد علیه‌السلام بردند که این امر به بازگشت علی‌بن‌اسباط از عقیده باطل خود، خاتمه یافت.[۴]

علی‌بن‌مهزیار که در اصل از هندیجان بود و پس از آن به اهواز آمد و به اهوازی شهرت یافت از یاران امام جواد بود. طبق گفته نجاشی او از امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام نقل روایت کرده است و از خواص آن حضرت بوده و امام در بزرگداشت وی عنایت خاصی داشت.[۵] وی وکیل امام جواد علیه‌السلام در اهواز بود و طی نامه‌ای آن حضرت را از وجود برخی خطرها

---

۱. محمدبن‌حسن طوسی؛ الاستبصار؛ ج ۲، ص ۵۸.

۲. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۱۱۱. محمدبن‌حسن طوسی؛ تهذیب الاحکام؛ ج ۶، ص ۳۳۵.

۳. ر.ک: مصطفی صادقی؛ دولتمردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی؛ ص ۸۶.

۴. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۲۵۲.

۵. همان، ص ۱۷۷. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الرضا علیه‌السلام؛ ص ۳۱۵.

آگاه ساخت. امام به او نامه‌ای نوشت.[۱] علی‌بن‌مهزیار در زمان حضور ایرانیان، عراقی‌ها و مصری‌ها در موسم حج، دیدارهایی را با امام برای آنان تدارک می‌دید، چنان‌که علی‌بن‌اسباط، عالم شیعی مقیم مصر، گزارشی از این دیدار روایت می‌کند.[۲]

پیروان امام در خراسان به خود اجازه دادند تا در ارتش عباسیان استخدام شوند و در مقهورساختن طغیان خرمیه (خرمدینان) در آذربایجان شرکت جویند. بنابر گزارش طوسی در سال ۲۲۰ مقدار زیادی غنیمت جنگی را از قیام‌کنندگان گرفتند. امام جواد ﷺ به آنان دستور داد تا خمس را یا مستقیماً به آن حضرت و یا به وکیلش بپردازند.[۳] کارگزاران آن حضرت در بسیاری از استان‌های ایران مانند اهواز،[۴] همدان،[۵] سیستان و بست،[۶] ری،[۷] بصره[۸] و قم[۹] حضور داشتند.

در این دوره برخی هواداران ایرانیِ امام همانند دیگران در دستگاه خلافت صاحب‌منصب بوده‌اند، چنان‌که احمدبن‌حمزه‌بن‌یسع قمی در دستگاه وزارت حضور داشت.[۱۰]

برخی از وکلا و یاران ایرانی امام جواد ﷺ عبارت‌اند از: زکریای‌بن‌آدم قمی،

---

۱. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج ۲، ص ۳۴۹.
۲. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۸۴.
۳. محمدبن‌حسن طوسی؛ الاستبصار؛ ج ۲، ص ۶۲.
۴. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۱۹۱.
۵. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۶۱۱. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۲۶۵.
۶. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۱۱۱.
۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۰، ص ۴۴.
۸. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۴۸۷. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۱۸۰.
۹. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۴۸. محمدبن‌حسن طوسی؛ الغیبه؛ ص ۲۲۷. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۵۰، ص ۳۷.
۱۰. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۲۵۴.

مکنی به ابی‌یحیی،[۱] علی‌بن‌مهزیار،[۲] سعدبن‌سعد اشعری قمی،[۳] ابراهیم‌بن‌محمد همدانی[۴] که امام به او نامه نوشت و خبر از وجوه ارسالی داد،[۵] عبدالعزیزبن‌مهتدی اشعری که افتخار وکالت امام را داشت، گرچه حدود اختیارات و اینکه در کدام ناحیه وکالت آن حضرت را بر عهده داشت معلوم نیست. او پس از شهادت امام رضا ﷺ به امام جواد ﷺ نامه‌ای نوشت و در مورد صرف اموالی که در اختیار داشت راهنمایی خواست.[۶] نیز به امام رضا ﷺ نامه‌ای نوشت که در آن آمده بود من همه اوقات نمی‌توانم خدمت شما برسم، آیا یونس‌بن‌عبدالرحمن موثق هست تا از او سؤال کنم. حضرت نوشت: آری.[۷]

از دیگر یاران ایرانی امام می‌توان به افراد زیر اشاره کرد: صفوان‌بن‌یحیی، یحیی‌بن‌ابی‌عمران همدانی، شاذان‌بن‌خلیل نیشابوری، ابوالقاسم ادریس قمی، اسحاق‌بن‌اسماعیل نیشابوری، ابویحیی جرجانی که چهل بار به حج رفت، ابوشیبه اصبهانی، سعدبن‌سعد قمی، عبدالجباربن‌المبارک النهاوندی، عبدالعزیزبن‌مهتدی قمی اشعری، زکریابن‌آدم، عبدالله الصلت القمی مکنی به ابی‌طالب، محمدبن‌سهل قمی، محمدبن‌منده ابن‌مهریز اصفهانی،[۸] موسی‌بن‌مرشد وراق نیشابوری و نصربن‌حازم قمی.[۹] ارتباط‌های گسترده و سازمان‌یافته امام با شعیعیان و ایرانیان نشان‌دهندهٔ رهبری فعال و موفق آن حضرت است که

---

۱. محمدبن‌حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۶، ص ۳۵۴.
۲. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۱۷۷.
۳. محمدبن‌حسن طوسی؛ رجال؛ ص ۳۷۸.
۴. مامقانی؛ تنقیح المقال؛ ج ۱، ص ۳۲.
۵. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الجواد؛ ص ۲۵۲.
۶. محمدبن‌حسن قمی؛ تاریخ قم؛ ص ۲۰۳.
۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۲، ص ۲۵۱.
۸. ابونعیم اصفهانی؛ ذکر اخبار اصبهان؛ ج ۲، ص ۲۰۷.
۹. ر.ک: سیدحسن قریشی؛ اصحاب ایرانی ائمه اطهار.

توانست جریان تشیع و میراث علمی و فرهنگی را در شرایطی حساس حفظ و به درستی انتقال دهد.

ب) مناسبات امام هادی ﷺ

ابوالحسن الثالث علی‌بن‌محمد ملقب به هادی، نقی و ابن‌الرضا در روز پنجشنبه پانزدهم ذی‌الحجهٔ سال ۲۱۲ هجری در «صُریا» (نزدیک مدینه) از سوسن یا سمانه مغربیه متولد شد و در روز دوشنبه سوم ماه رجب سال ۲۵۴ هجری در سامرا به دستور معتمد عباسی مسموم شد و به شهادت رسید و در خانه‌اش در همان شهر به خاک سپرده شد. مدت عمر آن حضرت ۴۲ سال و مدت امامتش ۳۴ سال بود. بخشی از دوران امامت حضرت هادی در مدینه و بخشی دیگر در سامرا سپری شد.

پیش از پرداختن به روابط امام با ایرانیان باید یادآوری کرد که علویان و شیعیان در دوره سه خلیفه مأمون، معتصم و واثق که پیش از متوکل عباسی بودند، فشار کمتری را تحمل می‌کردند و حتی بنابر اخباری، فدک همچنان تا زمان متوکل در دست آنان بود؛[1] اما این به معنای عدم اعمال فشار بر امام نیست؛ زیرا خلفای معاصر امام دنباله‌روی سیاست مأمون بودند و با علویان سخت‌گیری می‌کردند. امام هادی ﷺ در این زمان، دوران نوجوانی خود را در مدینه سپری می‌کرد، چنان‌که معتصم امام را در مدینه به‌شدت تحت نظر قرار داده بود و از رفت‌وآمد مردم با آن حضرت جلوگیری می‌کرد. به دستور این خلیفه، فردی را به‌عنوان معلم برای مراقبت از حضرت در محلی به نام «بصریا» گمارده بودند.[2]

---

۱. محمدبن‌احمد ذهبی؛ تاریخ الاسلام؛ ج۱۸، ص۴۱۸. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج۲، ص۵۵.

۲. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ اثبات الوصیه؛ ص۲۴۵.

منابع درباره رفتار واثق با امام هادی علیه‌السلام اطلاعی ارائه نکرده‌اند؛ اما در زمان خلافت متوکل، گسترش بیشتر تشیع و شیعیان از نظر مالی و نفوذ اجتماعی و افزایش نیرو، هراس این خلیفه را از ایشان و امامشان دوچندان کرده بود. متوکل برای در امان ماندن از قیام آنان و برای تضعیف ایشان، تدابیر امنیتی شدیدی را اعمال می‌کرد، به گونه‌ای که دوران خلافت او یکی از مخوف‌ترین و رنج آورترین دوره‌ها برای شیعیان و فرزندان ابوطالب بود.

اعتقاد امامان و شیعیان آنان مبنی بر غاصب‌بودن خلفای عباسی، دشمنی برخی از مشاوران و نزدیکان متوکل با شیعیان مانند وزیرش عبیدالله‌بن‌خاقان،[1] عمربن‌فرج رخجی،[2] عبدالله‌بن‌محمد داود هاشمی و علی شامی و در کنار اینها تعصب مذهبی متوکل در حمایت از اهل سنت، سبب شده بود تا او مخالفان این مذهب را به‌شدت سرکوب کند. برخورد سخت او با ابن‌سکیت از دانشمندان شیعی‌مذهب که اصالتاً از خوزستان بود، از آن جمله است.[3]

متوکل با نقل خواب‌ها و رؤیاهای ساختگی مردم را بر پیروی از امام شافعی که در زمان او در گذشته بود، تشویق می‌کرد و می‌خواست مردم را از اهل‌بیت علیهم‌السلام باز دارد. متوکل نماد دشمنی با اهل‌بیت علیهم‌السلام بود و گوی سبقت را در خشونت و اجحاف به اهل‌بیت علیهم‌السلام از تمامی خلفای بنی‌عباس ربوده بود.[4]

متوکل روش‌های خاصی را برای نابودی بنیادهای اقتصادی و سیاسی

---

۱. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۳۲۱.

۲. وی همان کسی است که طبق دستور متوکل، بارگاه امام حسین علیه‌السلام را خراب کرد. (ر.ک: علی‌بن‌حسین مسعودی؛ اثبات الوصیه؛ ص ۴۳۱. محمدبن‌حسن حرعاملی؛ اثبات الهداه؛ ج ۴، ص ۴۰. اسد حیدر؛ الامام الصادق و المذاهب الاربعه؛ ج ۲، ص ۴۷۹.

۳. جلال‌الدین سیوطی؛ تاریخ الخلفا؛ ص ۲۶۹. احمدبن‌محمدبن‌خلکان؛ وفیات الأعیان؛ ج ۶، ص ۴۰۰.

۴. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص ۳۹۵. امام هادی علیه‌السلام؛ ص ۶۷.

معتزله و شیعه اتخاذ کرد. ممنوع‌ساختن تفتیش عقاید مذهبی (المحنه) و ترغیب به پذیرش شعارهای ضد شیعی، روی کار آوردن کسانی مانند ابن‌خاقان وزیر که گرایش‌های افراطی ضد شیعی داشتند[۱] و ایجاد ارتشی نو موسوم به «شاکریه» از افرادی که بینش ضد علوی داشتند،[۲] از جمله اقدامات او برای رسیدن به اهدافش بود. متوکل می‌خواست با این اقدامات به فعالیت‌های سازمان‌یافته زیرزمینی علویان، به‌ویژه امامیه خاتمه بخشد.

متوکل به اسیرکردن امامیه، تخریب بارگاه ملکوتی امام حسین علیه السلام،[۳] و اخراج شیعیان از دستگاه اداری پرداخت؛ اما موفق نشد فعالیت‌های پنهانی و مناسبات امام هادی و شیعیان را خاتمه دهد. آن حضرت همانند اسلاف صالح خود، ارتباط خود را در نهان ادامه می‌داد و خمس و سایر مالیات‌های مذهبی را از وکلای خود در برخی شهرها مانند قم و مناطق اطراف آن دریافت می‌کرد.[۴] مناسبات آن حضرت در دو مقطع قابل بررسی است:

۱. مناسبات امام هادی با ایرانیان در مدینه

منابع به طور مشخص از فعالیت‌های آن حضرت و مناسبات وی با شیعیان از جمله ایرانیان اخباری ارائه نکرده‌اند، اما قرائن نشان می‌دهد گروه زیادی از شهرهای شیعه‌نشینِ عراق، ایران و مصر برای استفاده از محضر آن حضرت به

---

۱. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۳، ص ۱۳۷۳. محمدبن‌یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۹۸. ابوالفرج اصفهانی؛ مقاتل الطالبیین؛ ص ۳۹۵. وی وزیر متوکل بود و خلیفه را تشویق به بدرفتاری با علویان می‌کرد.

۲. جاسم محمدحسین؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم؛ ص ۸۲.

۳. محمدبن‌جریر طبری؛ تاریخ الأمم و الملوک؛ ج ۷، ص ۳۶۵. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین؛ ص ۵۱۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۵۴۱.

۴. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۵۰، ص ۱۸۵.

سوی مدینه می‌شتافتند. نیز زائران شیعی حرم نبوی و حجاج بیت‌الله الحرام در ضمن سفر با امام ارتباط داشتند. آن حضرت نیز به رهبری و هدایت دستگاه وکالت که در این زمان گسترده و نظام‌مندی بیشتری یافته بود، می‌پرداخت و با شیعیان اقصی نقاط اسلامی، به‌ویژه ایرانیان از این طریق ارتباط داشت؛ البته زمان این امام و فرزندش امام حسن علیهما‌السلام، دوران کاهش ارتباط مستقیم با شیعیان است. امام هادی علیه‌السلام از موالیان خود به جز معدودی از خواص، دوری می‌گزید. با این حال عظمت و شأن و مقام علمی و معنوی آن حضرت و داشتن شیعیان در اقصی نقاط جهان اسلام، از جمله ایران موجب شد تا آنان برای حل مسائل و مشکلات علمی خود به آن حضرت از راه‌های مختلف دسترسی پیدا کنند. وجود سازمان وکالت این ارتباطات را آسان می‌کرد.

۲. مناسبات امام با ایرانیان در سامرا

برخی منابع علت سفر امام به سامرا را سعایت بریحه عباسی و عبدالله‌بن‌محمد هاشمی امام جماعت و سرپرست امور نظامی مدینه از امام هادی علیه‌السلام مبنی بر گردآمدن توده مردم در اطراف آن حضرت و رسیدن هدایا و اموالی سنگین از نقاط مختلف جهان اسلام به امام[1] که به دیده وی می‌توانست زمینه مناسبی برای خرید سلاح و قیام بر ضد حکومت بنی‌عباس به شمار رود؛ ازاین‌رو خلیفه امام را به سامرا احضار کرد. گویا آن حضرت در سال ۲۳۳ هجری به سامرا فرا خوانده شده است.[2]

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ اثبات الوصیه؛ ص۲۳۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۰، ص۲۰۹. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الهادی؛ ص۴۵.

۲. همان، ص ۳۲۰. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج۳، ص۱۷۳. احمدبن‌ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص۵۱۳.

در گزارش دیگری آمده است، عوامل متوکل رابط بین فعالیت‌های پنهان کارگزاران امامیه در بغداد، مدائن، کوفه و امام هادی علیه السلام را کشف کردند؛ بنابراین متوکل سیاست مأمون را پیش گرفت و امام را به سامرا فرا خواند.

هنگامی که امام وارد سامرا شد، اسحاق‌بن‌ابراهیم طاهری والی بغداد که ایرانی‌تبار بود، به استقبال آن حضرت آمد. گویند یحیی‌بن‌هرثمه خطاب به اسحاق گفت: این مرد (امام هادی) زاده رسول‌خداست و متوکل را هم تو خوب می‌شناسی. اگر وی را بر ضد علی‌بن‌محمد بشورانی او را به قتل خواهد رساند. آنگاه رسول‌خدا در روز قیامت، خصم تو خواهد بود و والی بغداد به نصیحت یحیی احترام گذاشت.[1]

با استقرار امام در سامرا، متوکل کنترل و نظارت شدیدی بر امام و رابطه وی با شیعیانش داشت و سعی او این بود که از شکوه و عظمت امام در نظر مردم بکاهد. و به گفته طبرسی، متوکل سخت در تلاش بود تا شخصیت امام را نزد مردم پایین بیاورد.[2] علت شهادت امام هادی علیه السلام نیز این بود که متوکل در کارهای خود توفیق نیافت؛ ازاین‌رو تصمیم به قتل آن حضرت گرفت؛[3] اما پیش از عملی‌ساختن نقشه‌اش، ترکان او را به قتل رساندند. با قتل متوکل، مدت کوتاهی فرزندش منتصر با شیعه رفتار شایسته‌ای کرد؛ اما با روی کار آمدن مستعین دوباره آزار و اذیت امامیه آغاز شد.

مناسبات امام هادی با ایرانیان آن هم در پایتخت جدید عباسیان، بسیار مشکل و پیچیده بود؛ زیرا امام به‌شدت تحت مراقبت بود و آن حضرت به‌سختی می‌توانست با یارانش ارتباط برقرار سازد. شیعیان نیز در سامرا و بغداد تحت

---

۱. ر.ک: تاریخ الغیبه؛ ج ۱، ص ۳۳۸.

۲. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ اعلام الوری؛ ص ۴۳۸.

۳. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج ۲، ص ۳۹۴.

مراقبت کامل قرار داشتند و در نهایت استتار و تقیه رفت‌وآمد می‌کردند.[۱]

قم در عصر امام هادی ﷺ مهم‌ترین مرکز تجمع شیعیان ایران بود و روابط مستحکمی میان شیعیان این شهر و ائمه اطهار ﷺ وجود داشت. در گزارش آمده است محمدبن‌داود قمی و محمد طلحی از قم و سرزمینهای تابع آن، اموال و اخباری درباره وضعیت آن سامان به امام می‌رسانیدند،[۲] چنان‌که یکی از اتهامات آن حضرت این بود که اموالی از طرف مردم قم برای او فرستاده می‌شود.[۳] همچنین در عصر امام هادی ﷺ مردم قم و آوه برای زیارت مرقد مطهر امام رضا ﷺ به مشهد الرضا ﷺ مسافرت می‌کردند. امام هادی ﷺ اقدام آنان را مورد ستایش قرار می‌داد و آنان را در قبال این عمل، «مغفور لهم» وصف می‌کرد.[۴]

در نقل محمدبن‌داوود قمی و محمد طلحی آمده است: اموالی از قم شامل خمس، نذور، هدایا و جواهرات برای امام حمل می‌شد. در راه پیک امام رسید و به ما خبر داد که بازگردیم؛ زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما بازگشتیم و آنچه نزد ما بود همچنان نگه داشتیم تا آنکه پس از مدتی امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود، بار کنیم و آنها را بدون ساربان به سوی او روانه کنیم. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم بعد از مدتی که به حضور امام رسیدیم، فرمود: به اموالی که فرستادید بنگرید. دیدیم در منزل امام آن اموال به همان حال بود.[۵]

---

۱. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۲۸۶.

۲. حافظ رجب برسی؛ مشارق انوار الیقین؛ ص ۱۰۰. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الهادی ﷺ؛ ص ۴۵.

۳. محمدبن‌حسن طوسی؛ الامالی؛ ج ۱، ص ۲۸۲. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل‌ابی‌طالب؛ ج ۲، ص ۴۵۱. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الهادی ﷺ؛ ص ۳۷.

۴. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ عیون اخبار الرضا؛ ج ۲، ص ۲۶۰.

۵. محمدباقر مجلسی؛ بحارالأنوار؛ ج ۵۰، ص ۱۸۵. مشارق الانوار؛ ص ۱۰۰. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الهادی ﷺ؛ ص ۴۵.

احمدبن‌اسحاق رازی که وکیل امام در امور اوقاف قم بوده است،[۱] نقل کرده است که خدمت امام هادی رسیدم. عرض کردم من به طور مکرر نزد شما حضور پیدا می‌کنم؛ ولی همیشه دسترسی به شما مقدور نیست. در این صورت قول چه کسی را قبول و اطاعت کنم؟ امام فرمود: «هذا ابوعمرو الثقه الامین ...»: ابوعمرو (عثمان‌بن‌سعید) فردی مورد اعتماد و امانتدار است. آنچه به شما بگوید از جانب من می‌گوید و آنچه به شما برساند از طرف من رسانده است.[۲] از این گزارش بر می‌آید که امام سعی داشته تا با ارجاع شیعیان به وکلای خود، ارتباط مستقیم را کم کند و از کانال وکلا مشکلات پیروان خود را حل کند.

صالح معروف به ابومقاتل دیلمی، یکی دیگر از اصحاب امام هادی ﷺ بود که کتابی روایی و کلامی درباره مسئله امامت تألیف کرد.[۳]

از ابوعلی‌بن‌راشد محمدبن‌عیسی نقل شده است که گفت: حضرت ابوالحسن عسکری برای دوستان و ارادتمندان خویش در بغداد و مدائن و سواد و اطراف آن نوشت: «من ابوعلی‌بن‌راشد را به جای علی‌بن‌حسین‌بن‌عبدربه و سایر وکلای خودم معین نمودم. پیروی از او اطاعت از من است و مخالفت با او مخالفت با من این نامه را به خط خود نوشته‌ام».[۴]

عمران‌بن‌اسماعیل قمی، صالح‌بن‌محمد همدانی، سلیمان‌بن‌جعفر مروزی، بشربن‌بشار نیشابوری، اسماعیل‌بن‌اسحاق نیشابوری، ابومحمد الرازی، حسین‌بن‌سعید اهوازی، علی‌بن‌ابراهیم طالقانی، حمدان‌بن‌اسحاق خراسانی، جعفربن‌ابراهیم همدانی، محمدبن‌جعفر همدانی، علی‌بن‌جعفر همدانی،

---

۱. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الهادی ﷺ؛ ص ۳۲۰.
۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۱، ص ۳۴۴.
۳. همان، ص ۳۱۷.
۴. همان، ج ۵۰، ص ۲۲۳.

سلیمان‌بن‌حفص مروزی، حسین‌بن‌محمد رازی، ابراهیم‌بن‌محمد همدانی و علی‌بن‌محمد قاسانی از دیگر یاران و اصحاب ایرانی امام هادی بودند.

طبق خبری، مردم اهواز طی نامه‌ای از آن حضرت درباره جبر و تفویض پرسیدند و امام به طور مبسوط پاسخ را مرقوم فرمودند و با بیان روشن و استدلال قاطع، نظریه درست را که نه جبر است و نه تفویض اثبات کردند.[۱]

فتح‌بن‌یزید جرجانی امام هادی علیه‌السلام را در مسیر مکه به عراق ملاقات کرده است. نیز وی با امام مکاتبه داشته است.[۲] فتح ضمن روایت مفصلی از امام هادی علیه‌السلام اعتراف می‌کند که تا پیش از ملاقات با آن حضرت بر این باور بوده است که امام نیازی به خوردن و آشامیدن ندارد، زیرا با مقام امامت سازگاری ندارد و امام خطاب به وی فرمود: «ای فتح‌بن‌یزید! حتی پیامبران که اسوه ما هستند می‌خورند و می‌آشامند و در بازارها راه می‌روند و هر جسمی این‌چنین است، جز خدا که جسم را جسمیت بخشیده است».[۳]

۳. کارگزاران و یاران ایرانی امام هادی علیه‌السلام

فارس‌بن‌حاتم قزوینی از وکلای امام هادی علیه‌السلام و واسطه بین شیعیان جبل و امام بود. هواخواهان امام، اموال خود را از طریق او به امام می‌رساندند. در پی اختلاف او با علی‌بن‌جعفر از دیگر وکلا، ابراهیم‌بن‌محمد همدانی به کمک پسرش نام‌های به امام نوشت و امام در جواب نامه او، علی‌بن‌جعفر را برتر دانست. بدین ترتیب فارس‌بن‌حاتم از امام فاصله گرفت و پس از مدتی به سبب خیانت و توطئه، مورد لعن امام قرار گرفت و حتی امام فتوای قتلش را صادر کرد.

---

۱. حسن‌بن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۳۵۶ـ۳۳۸.

۲. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ اثبات الوصیه؛ ص ۴۳۹. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۴، ص ۲۹۰.

۳. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج ۲، ص ۳۳۸. محمدبن‌سعد؛ الطبقات الشیعه؛ ج ۱، ص ۲۹.

از دیگر ایرانیانی که امام هادی علیه السلام از آنان بیزاری جست، می‌توان به حسن‌بن‌محمد بابای قمی و محمدبن‌نصیر نمیری اشاره کرد.[۱] علی‌بن‌حسکه قمی نیز که در سابق جزو یاران امام بود، پس از آنکه ادعا کرد باب آن حضرت است و امام هادی علیه السلام او را به نبوت منصوب کرده است، مورد لعن امام قرار گرفت. آن حضرت در جواب نامه برخی شیعیان، علاوه بر آنکه ارتباط و وابستگی علی‌بن‌حسکه به خاندان رسالت را انکار کرد، سخنان ابن‌حسکه را باطل و شیعیان خود را از او بر حذر داشت[۲] و فرمود: «این‌گونه تأویلات در دین ما نیست از آن بپرهیزید».

احمدبن‌حمزه‌بن‌یسع قمی نیز با امام هادی علیه السلام مکاتبه داشته است. همچنین حسین مالک از اصحاب آن حضرت و فردی موثق دانسته شده است.[۳]

ج) مناسبات امام حسن عسکری علیه السلام و ایرانیان

ابومحمد حسن‌بن‌علی ملقب به عسکری و ابن‌الرضا در روز جمعه هشتم و یا دهم ربیع‌الثانی سال ۲۳۲ هجری از حُدیث یا سوسن مغربیه در مدینه منوره زاده شد.آن حضرت به همراه پدر بزرگوارش که خلیفه عباسی به سامرا فراخوانده بودش، به آن شهر رفت و سرانجام در روز جمعه هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰هجری به دستور معتمد عباسی مسموم شد و به شهادت رسید و در منزلش در سامرا در کنار مرقد پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد.مدت امامت آن حضرت حدود شش سال بود.

---

۱. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۵۶۸.

۲. همان، ص۵۶۵.

۳. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص۲۵۴. محمدرضا جباری؛ سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام؛ ج۱، ص۱۳.

شرایط خفقان سامرا که امام هادی علیه‌السلام در آن اقامت داشت، مانع از معرفی مستقیم جانشین خود به همه پیروانش بود؛ ازاین‌رو معرفی امام حسن عسکری علیه‌السلام در ماه‌های پایانی حیات امام هادی علیه‌السلام انجام شد، آن هم فقط به یاران نزدیک معرفی شد؛[1] به همین سبب پس از شهادت امام دهم شماری از شیعیان به جعفر کذاب، فرزند دیگر امام هادی علیه‌السلام گرویدند؛[2] اما در گذر زمان، عظمت، شأن و بعد علمی و معنوی امام عسکری علیه‌السلام موجب تثبیت امامت آن حضرت شد.

امام حسن عسکری با توجه به موقعیت خاص زمان خود و آگاهی از نزدیک‌بودن دوران غیبت فرزندش، برای استمرار روابط با شیعیان کوشید تا با تقویت و گسترش بیش از پیش نظام وکالت و نهادینه‌سازی آن، از این سازمان به‌عنوان بهترین راهکار برای عصر غیبت که ارتباط مستقیم شیعیان با امام میسر نبود، استفاده کند.[3] به کارگیری وکیلان امین و مورد اعتماد جدید از اقدامات آن حضرت در این زمینه بود.

اوضاع خفقان عصر امام، داشتن روابط مستقیم را برنمی‌تابید. به نقل مسعودی، امام حسن عسکری از پس پرده با خواص و غیر آنان سخن می‌گفت، مگر در اوقاتی که به قصد خانه سلطان سوار بر مرکب می‌شد و این سیاست برای عادت‌دادن شیعه به عصر غیبت بود.[4] هرچند این سخن مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد، در مجموع اثبات‌کننده این مدعاست که امام به دلیل شرایط خاص،

---

۱. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ اثبات الوصیه؛ ص۲۳۴. محمدجواد طبسی؛ حیاة الامام العسکری؛ ص۲۱۷ـ۲۱۸.

۲. حسن‌بن‌موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۱۳۸.

۳. ر.ک: احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص۹۱. محمدبن‌حسن طوسی؛ الفهرست؛ ص۶۳.

۴. علی‌بن‌حسین مسعودی؛ اثبات الوصیه؛ ص۲۶۲.

نهایت احتیاط را می‌کرد. با وجود این، گزارش‌هایی درباره راه‌های مختلف مناسبات آن حضرت با شیعیان و ایرانیان وجود دارد.

از شیوه‌های امام برای ارتباط با شیعیان به صورت غیرمستقیم، ارجاع‌دهی آنان به وکلای مورد اعتماد خود بود، تا هم ارتباط حفظ شده باشد و هم در آماده‌سازی شیعیان برای مدیریت جدید و عدم دسترسی به امام معصوم مؤثر واقع شود، چنان‌که احمدبن‌اسحاق رازی وکیل امام در امور اوقاف قم[1] نقل کرده است: که خدمت امام عسکری رسیدم و عرض کردم: من به طور مکرر نزد شما حضور پیدا می‌کنم؛ ولی همیشه دسترسی به شما مقدور نیست. در این صورت قول چه کسی را قبول و اطاعت کنم؟ امام فرمود: «هذا ابوعمرو الثقه الامین ...»: ابوعمرو (عثمان‌بن‌سعید) فردی مورد اعتماد و امانتدار است. آنچه به شما بگوید از جانب من می‌گوید و آنچه به شما برساند از طرف من رسانده است.[2]

احمدبن‌اسحاق خود از یاران با وفای امام بود و به تصریح منابع از وکلای آن حضرت محسوب می‌شد که حتی پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، توقیعات امام عصر علیه السلام به دست او می‌رسید و احمد آنها را به دوستان امام می‌رساند.[3]

از رویدادهای عصر امامت آن حضرت، یورش نیروهای دستگاه خلافت به قم بود. فرماندهی یکی از حملات به آن شهر را موسی‌بن‌بغا (از امرای ترک) بر عهده داشت. بنابر گزارشی مردم قم دراین‌باره از امام عسکری علیه السلام خواستند تا دعایی به آنان یاد دهد تا از شر ابن‌بغا در امان باشند و امام در پاسخ دعای نسبتاً مفصلی برای ایشان مرقوم و ارسال فرمود تا جهت گشایش در امر مردم و رفع

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۰، ص ۳۳۳. عزیزالله عطاردی؛ مسند الامام الهادی علیه السلام؛ ص ۳۲۰.

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۱، ص ۳۴۴.

۳. محمدبن جریر طبری؛ دلائل الامامه؛ ص ۲۷۲.

ظلم و فشار، آن را در قنوت نمازشان بخوانند. خود آن حضرت نیز همان دعا را در قنوت نماز می‌خواند: «الحمد لله شکرا لنعمائه و استدعاء لمزیده و استخلاصاً له ...».[۱] نامه امام به اهل قم حاکی از مناسبات میان ایشان است.

به هنگام رحلت آن حضرت قاصدی از قم و جبال مانند همیشه اموالی را به سامرا آورد و چون از امام جویا شدند، جواب شنیدند که آن حضرت رحلت کرده است.[۲] این نقل به‌خوبی رفت‌وآمد مردم قم و جبال را نزد امام عسکری نشان می‌دهد. احمدبن‌ادریس اشعری (م۳۰۶ق) کسی بود که از قم به محضر پیشوای یازدهم رسید.[۳] وی راوی حدیث و ثقه است. نامه امام عسکری ﷺ به مردم قم و آوه مؤید ارتباط مستمر شیعیان این مناطق با امام است.[۴]

درباره مناسبات برخی شهرهای دیگر ایران نیز با امام عسکری ﷺ، گزارش‌هایی وجود دارد. از علی‌بن‌محمدبن‌حسن نقل شده است که گفت: همراه جماعتی از اصحاب اهوازی برای دیدن امام عسکری ﷺ عازم سامرا شدیم و منتظر آمدن امام که همراه خلیفه به سفر رفته بود ماندیم.[۵] در این زمان ابراهیم‌بن‌مهزیار وکیل امام در این شهر بود.[۶]

بورق شنجانی هراتی گوید: در سامرا خدمت امام حسن عسکری ﷺ رسیدم و کتاب یوم و لیله فضل‌بن‌شاذان نیشابوری را به آن حضرت دادم و عرض کردم: فدایت شوم می‌خواهم در این کتاب نظر فرمایی. حضرت فرمود: «هَـذَا صَحِیحٌ

---

۱. محمدبن‌حسن طوسی؛ ص۵۱۷. سیدبن‌طاووس؛ مهج الدعوات؛ ص۶۳.

۲. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ص۴۷۶. (وفد وفد من قم و الجبال و فود بالاموال کانت علی الرسم و العاده). محمدبن‌حسن حر عاملی؛ اثبات الهداه؛ ج۵، ص۲۲. علی یزدی حائری؛ الزام الناصب؛ ج۱، ص۳۲۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۵۲، ص۴۷.

۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۸۲، ص۲۲۲. محمدبن حسن طوسی؛ الغیبه، ص۴۱۷.

۴. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل‌ابی‌طالب؛ ج۴، ص۴۲۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۵۰، ص۳۱۷.

۵. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج۲، ص۴۲۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۵۰، ص۲۹۴.

۶. محمدتقی شوشتری؛ قاموس الرجال؛ ج۱، ص۳۱۶.

یَنْبَغِی أَنْ تَعْمَلَ بِهِ»: این کتاب صحیح است و شایسته است که به آن عمل نمایی.[۱] گفتنی است خود فضل خدمت امام عسکری علیه السلام رسید و امام کتابی را که فضل تألیف کرده بود ملاحظه کرد. آن‌گاه از خداوند برای فضل طلب رحمت کرد و فرمود: این کتاب صحیح است و سزاوار است که بدان عمل شود.[۲]

از جعفربن‌شریف جرجانی نیز نقل شده که به زیارت خانه خدا مشرف شدم و در سامرا اموالی از طرف شیعیان جرجان به سامرا بردم. امام عسکری علیه السلام فرمود: آنها را به مبارک (خادم) بدهم. پس از آن خدمت ایشان عرض کردم: «ان شیعتک بجرجان یقرئون علیک السلام»: شیعیان شما در جرجان به شما سلام می‌رسانند. امام نیز متقابلاً به آنان سلام رساند.[۳]

ابراهیم‌بن‌عبده نیشابوری، نماینده جمع‌آوری خمس در خراسان بود. شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بر شمرده است.[۴] کشی درباره او می‌نویسد: امام حسن عسکری علیه السلام نامه‌ای به اسحاق‌بن‌اسماعیل نوشت و در آن نامه به ابراهیم‌بن‌عبده سلام رساند و او را برای دریافت حقوق شرعیه وکیل خود قرار داد و او را نزد عبدالله‌بن‌حمدویه بیهقی فرستاد و به او نامه‌ای داد که در آن نامه آمده بود:

> باری ابراهیم‌بن‌عبده را به سوی شما فرستادم تا آن نواحی و مردم ناحیه شما حقوقی را که از ما به گردن شماست به او بپردازند، و او مورد اطمینان و امین من در نزد دوستان ما در آنجاست؛ پس باید از خدا

---

۱. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۵۳۸.

۲. حسن‌بن‌یوسف؛ خلاصة الرجال؛ ص۲۷۲ـ۲۷۳.

۳. ابن‌حمزه طوسی؛ الثاقب فی المناقب؛ ص۲۱۵ـ۲۱۶. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج۱، ص۴۲۴. عمادالدین طبری؛ مناقب الطاهرین؛ ج۲، ص۵۳۶. علی‌بن‌عیسی اربلی؛ کشف الغمه؛ ج۲، ص۴۲۷.

۴. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۵۷۵.

بترسند و حقوق واجبه را به او بپردازند و هیچ بهانه‌ای در ترک و تأخیر آن ندارند و خداوند آنان را دلیل نافرمانی از اولیایش نگونبخت نسازد و خداوند ایشان و تو را نیز با ایشان با طلب مغفرت ما بیامرزد که خداوند دارای کرم فراوان و گسترده است.[۱]

از این نامه برمی‌آید که شیعیان در وکالت او تردید داشته‌اند و شاید در پی مکاتبه آنان با امام و پرسش درباره ابراهیم، آن حضرت در پاسخ بر مورد اعتمادبودن این وکیل صحه گزارده است.

حسین‌بن‌اشکیب (اسکیب) مروزی نیز از اصحاب امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهما السلام بود. او از متکلمان و محدثان و اصلش از مرو بود. حسین‌بن‌اشکیب مدتی ساکن سمرقند و شهر کش بود و سپس خادم مقبره فاطمه معصومه علیها السلام در قم شد.[۲] از نقل صدوق و راوندی درباره ابوسعید غانم‌بن‌سعید هندی چنین استفاده می‌شود که حسین‌بن‌اشکیب در ناحیه سمرقند و کش و مناطق اطراف همچون بلخ، عالم شناخته‌شده شیعی و محل مراجعه بوده است.[۳] احمدبن‌علی رازی را نیز از اصحاب و وکلای امام عسکری علیه السلام و پیش از آن، از نمایندگان امام هادی علیه السلام دانسته‌اند.[۴]

---

۱. همان. حسن‌بن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۳۶۴.

۲. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۴۴. نجاشی می‌گوید: حسین‌بن‌اشکیب استاد ما، از مردم خراسان، ثقه و از دیگران مقدم بوده است. ابوعمرو او را در کتاب رجال خود از اصحاب ابوالحسن، صاحب العصر دانسته. عیاشی و بسیاری دیگر از او روایت کرده و به حدیث او با این عنوان که مرد ثقه‌ای است، اعتماد کرده‌اند. او ثقه و قاطع بوده است (باقرشریف قرشی؛ تحلیلی از زندگانی امام هادی؛ ص ۲۷۱). حسین‌بن‌اشکیب خراسانی مؤلف کتابی است با عنوان الرد علی من زعم النبی صلّی اللّه علیه و آله کان علی دین قومه (احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۴۴).

۳. ر.ک: محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ص ۴۳۷. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۳، ص ۱۰۹۵ـ۱۰۹۸.

۴. محمدبن‌حسن طوسی؛ الغیبه؛ ص ۲۱۲.

فصل دهم

مناسبات امام عصر علیه‌السلام با ایرانیان

ابوالقاسم محمدبن‌حسن‌بن‌علی ملقب به مهدی، قائم و منتظر، در روز جمعه پانزدهم شعبان سال ۲۵۶ هجری از نرجس یا ریحانه در سامرا متولد شد و در سال ۲۶۰ به امامت رسید. آن حضرت دارای دو غیبت صغری و کبری است. اولی از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ هجری به طول انجامید و غیبت دوم از آن تاریخ شروع شده و تا زمانی که خداوند متعال آن حضرت را ظاهر سازد، ادامه خواهد داشت.

پس از آغاز غیبت صغری، تماس مستقیم وکلا با امام قطع شد و به جای آن، محور ارتباط، نائب خاصی بود که آن حضرت تعیین فرموده بود. امام فعالیت‌های خود را از پشت صحنه دنبال می‌کرد. وظیفه عمده سفرا، اجرای وظایفی بود که پیش از این، امام انجام می‌داد مخفی نگه‌داشتن نام و محل زندگی امام از دشمنان و بلکه از شیعیان و در عین حال اثبات وجود آن حضرت برای هواداران مورد اعتماد، مصون نگه‌داشتن امامیه از انشعابات بیشتر با اثبات امامت آن حضرت از طریق به کارگیری گفتارهای پیامبر و ائمه از جمله وظایف این سفیران بود.

سازمان سفارت و نیابت در عصر این امام با استفاده از تجربیات نهاد وکالت

که پیشینه‌ای حدود یک قرن داشت، به رهبری شیعیان امامی پرداخت و پل ارتباطی اطمینان‌بخشی میان حضرت بقیة‌الله الاعظم و شیعیان برقرار کرد و جوامع شیعی را از بحران‌های سیاسی و اجتماعی مصون داشت. کارنامه درخشان این تشکیلاتِ کارآمد و فایده‌های آن خیلی زود در ایران آشکار شد، چنان‌که در پاره‌ای از مناطق این سرزمین، تشیع امامی در کنار دیگر فرقه‌های تشیع، رواج و رسمیت یافت، آن گونه که احمدبن‌حسین مادرانی در سال ۲۷۵ هجری در ری قیام کرد و تشیع را رسمیت داد.[۱]

سازمان سفارت، شیعیان را آماده ورود به عصر غیبت کبری کرد؛ عصری که ارتباط مستقیم شیعه با حضرت مهدی قطع است و عالمان و فقیهان و راویان حدیث اهل‌بیت ﷺ نائبان عام آن حضرت هستند.[۲]

در آن زمان، مناطق شیعه‌نشین تا حدی مشخص بود و بنابرضرورت، در هر منطقه وکیلی تعیین می‌شد، چنان‌که گاهی تعدادی از آنان که در مناطق کوچک‌تری انجام وظیفه می‌کردند، تحت سرپرستی وکیل دیگری قرار می‌گرفتند که پیش از غیبت از طرف امام وقت و در زمان غیبت به وسیله نائب خاص برای آنان تعیین می‌شد. این وکلا اموالی را که بابت وجوه شرعی از مردم می‌گرفتند، به طرق گوناگون پیش نائب خاص در بغداد می‌فرستادند و آنان نیز وجوه رسیده را طبق دستور حضرت ولی عصر در موارد معین مصرف می‌کردند.

در مواردی ممکن بود برخی وکلا برای یک بار به ملاقات امام زمان شرفیاب شوند، چنان‌که محمدبن‌احمدبن‌قطان قمی از وکلای ابوجعفر محمدبن‌عثمان نائب دوم، موفق به ملاقات آن حضرت شد؛[۳] ولی این گونه ملاقات‌ها، به

---

۱. درباره اقدام مادرانی ر.ک: یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۳، ص۱۲۱.

۲. اصغر منتظرالقائم؛ تاریخ امامت؛ ص۲۵۹.

۳. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ص۴۴۲.

هیچ‌وجه به معنای ارتباط مستقیم آنان با امام نبود، بلکه معمولاً با اشراف نائب خاص انجام می‌گرفت و او برخلاف دیگر وکلا که به مردم در برابر تحویل اموال، قبض صادر می‌کردند، از آن معاف بود تا نشانی از خود بر جای نگذارد.[۱]

با توجه به زمینه‌سازی و لزوم آگاه‌ساختن عموم شیعیان از امر امامت و آگاهی وکیلان در شهرها که رابط مردم با امام بودند، مناسبات استمرار پیدا کرد؛ زیرا شیعیان با مسئله غیبت آشنا بودند و ائمه نیز برای زمینه‌سازی امر غیبت، اقدامات و تدابیر لازم را در جامعه شیعه انجام داده بودند؛ برای نمونه قمی‌ها ارتباط خود با امام را به نحو احسن استمرار بخشیدند.

بر اساس آنچه درباره سیر پیروی قمی‌ها از امامان آمده، چنین می‌توان برداشت کرد که آنان پس از رحلت هر امام، کسانی را به محل زندگی امام می‌فرستادند و در پی یافتن امام بعدی بودند. آنان درباره علائم خاصی جستجو کرده، پس از یافتن آنها، امامت ائمه را می‌پذیرفتند؛ پس از آن هم تا اتمام غیبت صغری به طور مرتب در ارتباط با نمایندگان امام مهدی ﷺ بودند؛ برای نمونه وکلای امام حسن عسکری ﷺ طبق معمول، برای تحویل وجوه شرعی و نامه‌ها به سامرا آمدند و ضمن گذر از مشکلات سرانجام موفق به دیدار حضرت مهدی. شدند آن حضرت ایشان را از مراجعه مجدد به سامرا منع کرده و فرمود که در بغداد وکیلی نصب خواهد کرد و از این پس اموال را به وکیل بغداد تحویل دهند.

بنا به نوشته مادلونگ شیعیان قم در وفاداری به امامت امام دوازدهم باقی ماندند و هیچ‌گونه انشقاقی فطحی یا واقفی در میان تعداد بی‌شمار محدثان امامی این شهر یاد نشده است. رهبران اشعری‌های شهر که با حمایت حاکم عباسی آنجا را تحت کنترل داشتند نیز همچون پاسداران امامی‌مذهبان عمل می‌کردند؛ بدین

---

۱. رسول جعفریان؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه؛ ص۵۸۸.

ترتیب قم مرکز عمده حدیث امامی شد که ابتدا در کوفه روایت می‌شد و بعداً در جاهای دیگر مورد تهذیب قرار گرفته و گردآوری می‌شد.[۱]

امام عصر برای حفظ مناسبات با شیعیان در ایران از طریق مکاتبه اقدام می‌کرد. در منابع نام این وسیله ارتباطی، توقیع شناسانده شده است. هنگامی که سفرای و وکلای امام قائم ﷺ، نامه‌های شیعیان را به حضرت مهدی می‌رساندند، آن حضرت در ذیل آنها یا لابه‌لای سطرها پاسخ سؤال‌ها را می‌نگاشتند و سفرا به صاحبان آنها منتقل می‌کردند. گاهی نیز توقیع مستقیم از سوی امام برای برخی افراد صادر می‌شد و از طریق سفرا به مقصد ارسال می‌شد.

با نگاهی به توقیعات صادرشده که شیخ صدوق آنها را در کتاب کمال الدین جمع‌آوری کرده است، روشن می‌شود مطالب آنها شامل ابلاغ دستورالعمل به سفرا و وکلا، عزل وکلای خائن، حل مشکلات خصوصی افراد، مسائل مالی مربوط به صدقات و اوقاف، نصب وکلا و سفرا، لعن بر مدعیان دروغین سفارت، حل اختلافات و پاسخ به سؤال‌های فقهی است.[۲]

مواردی از نامه‌های آن حضرت به وکلای خود در ایران، برای روشن‌شدن ارتباط حضرت با ایرانیان و چگونگی آن، آورده می‌شود:

نامه امام به احمدبن‌اسحاق قمی:

ابراهم‌بن‌عبده از طرف من تعیین شده است. تو ای اسحاق! فرستاده من نزد ابراهیم عبده هستی تا او به متن نامه‌ای که من به محمدبن‌موسی نیشابوری فرستاده‌ام، عمل کند و همچنین تو و کلیه کسانی که در شهر تو زندگی می‌کنند، مأمور هستند به محتوای آن نامه عمل کنند. درود بر ابراهیم و تو و تمامی دوستان ما. کسانی که این نامه را بخوانند و کسانی

---

۱. محمدرضا جباری؛ سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه ﷺ؛ ص۹۳.

۲. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ج۲، ص۲۶۲.

که در ناحیه شما بوده و دچار انحراف نیستند، باید حقوق ما را به ابراهیم بپردازند تا او به رازی برساند و این دستور من است ای اسحاق. نامه مرا برای بلالی که مورد اعتماد ماست و همچنین برای محمودی بخوان و هنگامی که به بغداد رفتی، برای دهقان که وکیل و ثقه ما بوده و پول از دوستان ما می‌گیرد و بالأخره برای هرکس از دوستان ما که دیدی، بخوان و اگر کسی خواست نسخه‌ای از آن بردارد، مانعی نیست. به هرحال جز از شیطانی که مخالف شماست، آن را از کسی پنهان مدار. از شهر بیرون مرو تا عمری را ببینی که هرچه از دوستان به ما رسد، در نهایت پس از چند واسطه به دست او می‌رسد تا به ما برساند.[۱]

در این نامه، امام مهدی ﷺ به نکات مهمی اشاره فرموده است که رعایت تقیه (همانند نام‌بردن از دشمن به شیطان)، معرفی رابطان مختلف دینی و مالی و چگونگی ابلاغ دستور و جمع‌آوری مالیات و وجوه شرعی از آن جمله است. گفتنی است احمدبن‌اسحاق رازی از بزرگان شیعیان اهل ری بود. توقیعات امام عصر ﷺ به دست او می‌رسید و احمد آنها را به دوستان امام می‌رساند.[۲] احمدبن‌اسحاق اشعری قمی نیز دریافت‌کننده نامه امام و رابط میان قمی‌ها و آن حضرت بوده است. همو از جمله اصحاب خاص امام عسکری ﷺ به شمار آمده است؛[۳] اما برخی او را وکیل و نماینده امام عصر دانسته‌اند.[۴]

احمدبن‌اسحاق شاید به دعوت سفیر اول (عثمان‌بن‌سعید) و یا از این جهت که در هنگام رحلت امام حسن عسکری ﷺ در سامرا بوده به بغداد رفته و تا

---

۱. محمدبن‌عمر کشی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۵۸۰.

۲. محمدبن‌جریر طبری؛ دلائل الامامه، ص ۲۷۲.

۳. محمدبن‌حسن طوسی؛ الفهرست؛ ص ۲۶.

۴. محمدجواد طبسی؛ حیاة الامام العسکری؛ ص ۳۳۳.

هنگام مرگ خود در زمان سفیر دوم در خدمت دستگاه وکالت بوده است. وی کسی است که مسجد امام حسن عسکری علیهما‌السلام در قم را بنا کرده است. همو متولی موقوفات آن حضرت در قم بوده است.[۱] احمدبن‌اسحاق‌بن‌عبدالله اشعری با عنوان «خاصه ابی‌محمد علیه‌السلام» و «شیخ القمیین» و «وافدهم فی عصره» شناسانده شده است.[۲] وافدهم به این معناست که برای پرسش نزد ائمه می‌آمده است.

از دیگر کسانی که در دستگاه وکالت در عصر غیبت صغری حضور داشتند و زیر نظر سفیر امام، عثمان‌بن‌سعید فعالیت می‌کردند، می‌توان به حسن‌بن‌نضر قمی و محمدبن‌صالح همدانی اشاره کرد. محمدبن‌صالح از شیعیانی است که با امام مکاتبه می‌کرد. آن حضرت در جواب نامه او که از آزار و اذیت خویشانش شکوه کرده بود،[۳] چنین نوشت: «أمّا یقرؤون قول الله عزّ و جلّ: وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بارَکْنا فِیها قُرىً ظاهِرَةً نحن و الله القری التی بارک الله فیها و أنتم القری الظاهرة»[۴] در نقل ابن‌بادشاله اصفهانی، امام عصر برای محمدبن‌صالح که در حبس بود، طلب دعا کرد.[۵] نیز برخی منابع جریان جالبی درباره استرداد اموال امام عصر علیه‌السلام از محمدبن‌صالح نقل کرده‌اند.[۶]

محمدبن‌ابراهیم مهزیار نیز از وکلای آن حضرت در اهواز بود. محمد اموال

---

۱. محمد رضا جباری؛ سازمان وکالت، ج ۲، ص ۵۸۴. محمد تقی بیگ؛ تاریخ دار الایمان قم؛ ص ۵۱.

۲. محمدبن‌حسن طوسی؛ الفهرست؛ ص ۲۶.

۳. «إنّ أهل بیتی یؤذوننی و یقرّعوننی بالحدیث الذی روی عن آبائک علیهم‌السلام أنّهم قالوا: خدّامنا و قوّامنا شرار خلق الله»

۴. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ج ۲، ص ۴۸۳. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ اعلام الوری؛ ص ۴۲۴.

۵. محمدبن‌حسن حر عاملی؛ اثبات الهداه؛ ج ۵، ص ۲۹۶. محمدبن‌محمد میرلوحی؛ کفایة المهتدی؛ ص ۶۳۸.

۶. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ص ۴۸۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج ۵۲، ص ۲۹۷.

جمع‌شده نزد پدرش را به عراق نزد سفیر امام برد و از امام عصر توقیعی صادر شد که در آن آمده بود: محمد به جای پدرش به وکالت منصوب شده است.[۱]

علی‌بن‌محمد رازی مؤلف کتاب اخبار القائم از طریق مکاتبه، با امام در ارتباط بود.[۲] از نامه‌نگاری‌های محمدبن‌همام‌بن‌سهیل کاتب نیز اخباری در دست است. پدرش همام از یاران امام عسکری ﷺ بود و خود محمد با دعای آن حضرت متولد شد.[۳] محمدبن‌همام با سه نفر از نواب امام عصر .در ارتباط بود؛ اما با حسین‌بن‌روح ارتباط بیشتری داشت[۴] و گاهی توقیعات حضرت به او صادر می‌شد.

محمدبن‌جعفر اسدی از وکلایی است که در عصر سفیر دوم بر فعالیت‌های وکلای دیگر استان‌های ایران، به‌ویژه در مناطق شرقی نظارت داشت. او همچنین در عصر سفارت حسین‌بن‌روح نوبختی به فعالیت خود ادامه می‌داد[۵] و وجوهات ارسالی شیعیان، نزد او جمع می‌شد. مؤید آن گزارشی است که از محمدبن‌شاذان نیشابوری چنین نقل شده است: «چهارصد و هشتاد درهم، سهم امام ﷺ نزد من گرد آمده بود و من نمی‌خواستم مقدار مزبور را پیش از آنکه به پانصد درهم برسد، نزد محمدبن‌جعفر اسدی ارسال کنم. ناچار بیست درهم از مال خودم به آن

---

۱. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۳۵۵. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ اعلام الوری؛ ص ۴۴۵.

۲. احمدبن‌علی نجاشی؛ الرجال؛ ص ۲۶۱.

۳. همان، ص ۳۸۰.

۴. محمدبن‌حسن طوسی؛ الغیبه؛ ص ۲۱۶. «ابوعلی محمدبن‌همام‌بن‌سهیل‌بن‌بیزان اسکافی بغدادی» یکی از بزرگان شیوخ امامیه است که اجداد او زرتشتی بوده‌اند. او مؤلف کتابی است در تاریخ ائمه ﷺ به نام الانوار (ر.ک: ابن شهر آشوب؛ معالم العلماء؛ ص ۱۰۱). «ابوسهل اسماعیل‌بن‌علی نوبختی» معاصر او نیز کتابی در همین موضوع به همین نام داشته است. نجاشی وفات او را در پنج‌شنبه هجدهم جمادی‌الاخر سال ۳۶۶ق و تولدش را در دوشنبه ۶ ذی‌الحجّه ۲۵۸ق دانسته است.

۵. همان، ص ۹۳.

افزودم و آنها را بدون آنکه از قضیه مال خود اطلاعی بدهم پیش اسدی فرستادم. در پی آن توقیعی صادر شد که پانصد درهم که بیست درهم آن متعلق به خودت بوده رسید».[۱]

جعفربن‌احمدبن‌متیل نیز از وکلا و نزدیکان سفیر دوم و سوم امام عصر علیه‌السلام بود. نظر به جایگاه و فضل او، بسیاری از بزرگان شیعه بر این باور بودند که وی به جانشینی محمدبن‌عثمان تعیین خواهد شد.[۲] از عروه‌بن‌یحیی نخاس دهقان که گویا اصلش قمی و ساکن بغداد بوده نیز وکیل امام عصر معرفی شده است. این در حالی است که کشی آورده است، حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام عروة‌بن‌یحیی را بدین سبب لعنت می‌کرد که آن حضرت خزانه‌ای داشت که متصدی آن ابوعلی پسر راشد بود. وی خزانه را در اختیار عروة قرار داد. او هر چه در آن بود برداشت و بقیه را آتش زد؛ به همین دلیل مورد خشم امام قرار گرفت و آن حضرت ضمن اظهار بیزاری از او، لعن و نفرین کرد و عروة بیش از یک شب و روز زنده نماند.

گاهی کسانی از ایرانیان پرسش‌های خود را مستقیماً نزد وکلای امام عصر مطرح می‌کردند، چنان‌که آمده است فردی از متکلمان به نام ترک هروی از حسین‌بن‌روح نوبختی پرسید: پیامبر چند دختر داشت و او جواب داد چهار تا. او پس از این جواب، از چرایی برتری فاطمه علیهاالسلام بر دیگر خواهرانش به‌رغم کم‌بودن سنش پرسید. حسین جواب داد که آن حضرت به دو دلیل بر آنان برتری و فضیلت دارد: نخست آنکه وارث رسول‌خدا جز او کسی نبود و ثانیاً نسل پیامبر تنها از او تداوم یافت. ترک هروی در پی این جواب کوتاه اما کامل ابن‌روح، او را ستود.[۳] از

---

۱. محمدبن‌محمد مفید؛ الارشاد؛ ج ۲، ص ۳۶۵. فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ اعلام الوری؛ ج ۲، ص ۲۶۵.
۲. محمدبن‌حسن طوسی؛ الغیبه؛ ص ۲۲۵.
۳. همان، ص ۳۸۸.

دیگر ارتباطات ایرانیان با امام در عصر غیبت گزارشی است که شیخ صدوق ناقل آن است. او می‌نویسد: یکی از شیعیان بلخ مقداری مال همراه نامه‌ای به سامرا فرستاد و از جانب ولی عصر توقیعی برای او صادر شد.[۱] این نقل حاکی از آن است که فرد بلخی احتمالاً نماینده گروهی از شهر یادشده بوده و نیز حاکی از ارتباط مستمر شیعیان با سازمان وکالت است.

برخی منابع بابی تحت عنوان «من رآه» و «شاهدوه» باز کرده و نام کسانی را که موفق به دیدار امام عصر شده‌اند، را آورده‌اند.[۲] تک‌نگاری‌هایی نیز دراین‌باره وجود دارد که می‌توان به الیاقوت الاحمر فیمن رآی الحجه المنتظر تألیف علی‌اکبر نهاوندی (م۱۳۶۹ق) و بهجه الاولیاء تألیف شیخ محمدتقی الماسی (میرزا محمدتقی‌بن‌میرزاکاظم متوفی ۱۱۵۹ق) اشاره کرد.[۳] برخی از این (افرادکسانی که حضرت را دیدند) را ایرانیان تشکیل می‌دادند که اسامی آنان عبارت‌اند از:

ملاعبدالله شیرازی، حسن‌بن‌جعفر قزوینی، راشد همدانی، ابراهیم‌بن‌مهزیار، محمدبن‌ابراهیم مهزیار، علی‌بن‌ابراهیم مهزیار، احمدبن‌اسحاق قمی، ابوسهل نوبختی، قاسم‌بن‌علا، محمدبن‌شاذان، دو مرد از قاین، محمدبن‌محمد کلینی، مردی از آبه، محمدبن‌عبدالله برقی، المجروح‌بن‌فارس، استرآبادی، بزار قمیف الحصین اهوازی، ابراهیم‌بن‌احمد تبریزی و شخصی از فارس.[۴]

---

۱. محمدبن‌علی‌بن‌بابویه صدوق؛ کمال الدین؛ ص۴۹۷. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج۳، ص۱۱۲۹.

۲. ر.ک: سیدمحسن امین عاملی؛ اعیان الشیعه؛ ج۲، ص۷۱.

۳. ر.ک: آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج۳، ص۱۶۰. میرزا حسین طبرسی نوری؛ النجم الثاقب؛ ج۲، ص۶۳۲. نام این کتاب در مآخذ یادشده با عناوین «بهجه الاولیاء فی ذکر من رآه فی الغیبه الکبری» و «... فیمن فاز للقاء الحجه ﷺ» ثبت شده است.

۴. ر.ک: فضل‌بن‌حسن طبرسی؛ اعلام الوری؛ ص۴۲۵. محمدباقر مجلسی؛ بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۳۲.

نتیجه

۱. با توجه وجود (اگر چه به تعداد کم) شیعیان و هوادار اهل‌بیت علیهم‌السلام در ایران، طبیعی بود که امامان شیعه با آنان ارتباط داشته باشند، هرچند این ارتباطات بنابر ملاحظات سیاسی، بسیار محتاطانه، پنهانی و بیشتر به صورت مکاتبه و غیرمستقیم انجام می‌شد.

۲. از مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام، با ایرانیان، آگاهی‌های اندکی در دست است. محدودیت‌های سیاسی‌ای که خلفا برای امامان ایجاد می‌کردند، تاکتیک تقیه و شیوه‌های پنهانی بیشتر اهل‌بیت علیهم‌السلام در برقراری ارتباط با پیروان که برای حفظ جان امام و شیعیان صورت می‌گرفت، کوتاه‌بودن زندگی برخی امامان، محدودشدن ارتباط با شهادت هر امامی برای مدتی و نیز وجود تردیدها درباره جانشین برخی امامان را می‌توان از عوامل اندک‌بودن آگاهی از مناسبات آنان با ایرانیان دانست.

۳. آشنایی ایرانیان با اهل‌بیت علیهم‌السلام، به‌تدریج صورت گرفت و عوامل متعددی، دراین‌باره دخیل بود. حضور امامان در برخی مناطق که محل سکونت ایرانیان بود، مهاجرت سادات به ایران، مظلومیت اهل‌بیت علیهم‌السلام، تبلیغات شعرای شیعی متعهد و حضور صحابه هواخواه ائمه در ایران، رفتار بد حاکمان اموی و

عباسی با ایرانیان، واقعه عاشورا و شهادت امام حسین علیه‌السلام را می‌توان از عوامل این آشنایی برشمرد.

۴. از وظایف امامان، تبلیغ اسلام و حل مشکلات شیعه در ابعاد مختلف از جمله نیازهای فقهی و علمی آنان بود. این خود مناسبات میان ایشان را رقم می‌زد. اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌بایست پاسخگوی نیاز نواحی مختلف شیعه‌نشین می‌بودند. کمترین وظیفه امامان بیان احکام و تفسیر آن بود.[1] همچنین تبلیغ و ترویج اسلام و تشیع که در حال گسترش بود و حفظ تشیع و دفع خطرها از دامان آن لازم و از وظایف معصومان علیهم‌السلام بود. از طرفی حوزه رسالت اهل‌بیت علیهم‌السلام که در راستای رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، مرزبندی جغرافیایی نداشت و هرجا شیعیان و پیروان ائمه حضور داشتند، به نحوی مناسبات میان ایشان شکل می‌گرفت. هرچند در این عصر، در ایران، هنوز دین و مذهب بسیاری از مردم، آیین زرتشتی، مذهب اهل سنت و غیر شیعی بود، تعداد شیعیان در برخی مناطق، قابل توجه بود.

۵. پیروان ایرانی اهل‌بیت علیهم‌السلام از آغاز تا عصر صادقین علیهماالسلام، بیشتر، در عراق کنونی به خصوص در کوفه و مدائن، و شهرهایی مانند قم که شاهد مهاجرت گروهی از قبیله اشعریان بود، متمرکز بودند و مناسبات امامان بیشتر با ایشان صورت می‌گرفت.

۶. گسترده‌ترین مناسبات با ایرانیان را امام علی علیه‌السلام داشته است که در مقام امامت و خلافت، به طور مستقیم و غیرمستقیم، تقریباً با تمام ایرانیان، در ارتباط بود. انتخاب کارگزار بر شهرها، دریافت وجوه شرعی و مالیات، سرکوب شورش‌ها، از جمله آنها بود.

---

۱. سیدمرتضی عسکری؛ نقش ائمه در احیاء دین؛ ج ۱، ص ۸۶ـ۹۰.

۷. از عصر صادقین علیهما السلام تا عصر امام رضا علیه السلام، برخی ایرانیان مناسباتی محدود با امامان داشتند که در این میان ارتباط اهالی منطقه جبال (جبل) به‌ویژه قم، نمود بیشتری دارد. گزارش‌هایی از مکاتبات و ارسال وجوهات مردم این منطقه و نصب وکلا به دستور امامان برای آنجا وجود دارد.

۸. از عصر امام رضا علیه السلام به بعد پیروان اهل‌بیت علیهم السلام در ایران افزایش تدریجی یافت و تعداد وکلای امامان، در مناطق شیعه‌نشین، بیشتر شد. این گستردگی ارتباط، به نسبت دوره‌های قبل، بیش از هر چیز، ناشی از سفر امام رضا علیه السلام به خراسان و همچنین مدیون شبکه وکلای آن بزرگوار در مناطق مختلف ایران بود.

۹. در عصر عسکریین علیهما السلام نظر به محدودیت فوق‌العاده و تحت نظر بودن آن امامان در سامرا، ارتباط مستقیم با آن حضرات به پایین‌ترین حد کاهش یافت و در عوض نقش وکلا افزایش پیدا کرد و زمینه‌ای برای آمادگی و چگونگی ارتباط شیعیان با امامان در عصر غیبت صغری شد.

۱۰. با شروع عصر غیبت صغری، پیروان امام مهدی علیه السلام فقط با نائبان خاص آن حضرت در ارتباط بودند و این مناسبات فراز و نشیب‌هایی داشت؛ اما بالطبع با روند تدریجی و رو به رشد شیعه در ایران، سازمان وکالت متشکل‌تر و گسترده‌تر از دوره‌های پیش بود.

با شروع غیبت کبری و دسترسی‌نداشتن به امام، ایرانیان طرفدار اهل‌بیت علیهم السلام از طریق کاروان‌های تجاری و زیارتی کربلا و حج و مسافرت علما در مناطق شیعه‌نشین، پیوند معنوی خود با آنان را به طور محکم حفظ کردند. تدفین اموات در کنار بارگاه اهل‌بیت علیهم السلام که از دیرباز مرسوم بوده است، برگزاری آیین‌های خاص شیعی به مناسبت شهادت امام حسین علیه السلام، جشن غدیر

و اظهار بیزاری از دشمنان ایشان، از مظاهر دیگر ارادت شیعیان به خاندان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

۱۱. روند مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان، رو به رشد و تکامل بود و در عصر غیبت صغری نسبت به ادوار پیشین به اوج رسید. ضمن آنکه مناسبات هر منطقه با منطقه‌ای دیگر فرق می‌کرد. مناطقی که هواخواهان و شیعیان ائمه علیهم‌السلام در آنجا زیادتر بودند، مناسبات گسترده‌تر بود؛ اما در جاهای دیگر چنین نبود؛ مثلاً در پاره‌ای از مناطق ایران مانند جرجان، از قرن سوم تشیع رواج یافت.

۱۲. مناسبات پیچیدگی خاص خود را داشت. سخت‌گیری‌های حاکمان موجب می‌شد، امامان و پیروانشان نتوانند آزادانه با یکدیگر رفت‌وآمد کنند؛ ازاین‌رو ساده‌ترین و کم‌مشکل‌ترین راه ارتباط، مکاتبه بود؛ به عبارتی ارتباط از نوع غیرمستقیم آن برقرار می‌شد امامان از زمان امام سجاد علیه‌السلام این سیاست را در پیش گرفتند؛ بنابراین طبیعی بود که روابط نوعاً فرهنگی بوده باشد.

۱۳. امامان در نصب وکلا غالباً محلی‌بودن فرد را لحاظ می‌کردند؛ چراکه افراد محلی بیشتر مورد شناخت و اعتماد اهالی محل بودند؛ برای نمونه، ابراهیم‌بن‌محمد همدانی و برخی افراد دیگر خانواده او وکیل امام جواد علیه‌السلام و امامان پس از آن حضرت بر همدان و بخش‌هایی از جبال بودند. نیز وکلای امامان از اشعریان قم را می‌توان، دلیل این مدعا برشمرد.

۱۴. شیعیان و یاران ائمه علیهم‌السلام به‌ویژه تا عصر صادقین علیهماالسلام، غالباً عرب ساکن در ایران بودند و ائمه نوعا با اینان رابطه داشتند. اشعریان قم مصداق بارز آن است. این عرب‌های شیعه طی قرن دوم و سوم و بعد از آن ایرانی شدند، به طوری که حتی نسب و قبیله و عشیره آنان به فراموشی سپرده شد.[1]

---

۱. ابن‌حوقل؛ صورة الارض؛ ص۳۳۷.

۱۵. علی‌رغم جو خفقان و تدابیر شدید دستگاه خلافت و در تنگنا واقع‌شدن ائمه علیهم‌السلام آنان با شیعیان رابطه داشتند، به گونه‌ای که تبلیغات دامنه‌دار بر ضد اهل‌بیت علیهم‌السلام مردم را از آنان دلزده نکرد و وضع حدیث و جلوگیری از ذکر مناقب و فضایل اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز چندان تأثیری نداشت؛ هرچند در کیفیت رهبری و رابطه تأثیرداشته است.

۱۶. عصر امویان برای اهل‌بیت علیهم‌السلام عصر درد و رنج روحی و عصر مصیبت بود و چنین شد که شیعیان بغض بنی‌امیه و حب اهل‌بیت علیهم‌السلام را شاخصه دین خود قراردادند. بنی‌امیه با توجه به کینه دیرینه خود به بنی‌هاشم، به‌ویژه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و خاندانش، اسلام‌زدایی و مبارزه با اهل‌بیت علیهم‌السلام را جزو برنامه‌های اساسی خود قرار دادند و با به قدرت رسیدن، تلاش خود را بر این پایه استوار کردند تا به هر صورتی، انتقام تاریخی خود را از اسلام و بنیانگذار آن بگیرند. بنابر نوشته خوارزمی، سیاست بنی‌امیه و کارگزاران آنان، نه فقط کشتار شیعیان، بلکه نابودی بنی‌هاشم و آثار خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود.

۱۷. پس از استقرار عباسیان، ایرانیانی که از اصحاب ائمه شیعه بودند با آنان رابطه داشتند، و در سفر حج، نه تنها از عراق می‌گذشتند، بلکه در مدینه به طور مستقیم با ائمه خویش در تماس بودند؛ البته با توجه به سیاست تعقیب علویان از سوی عباسیان، امامان به دلیل مسائل امنیتی و ملاحظات سیاسی، با واسطه و غیرمستقیم، ارتباط خود را حفظ می‌کردند. برخی فقط روابط عاطفی داشتند که مقصود از آن دوست‌داشتن و عشق‌ورزیدن؛ است همان عشق و محبتی که در آیات قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام بر آن تأکید شده است.

۱۸. بنی‌عباس که از تمایل عمومی مردم به خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باخبر بودند، تلاش کردند تا به هر صورت ممکن خود را از اهل‌بیت علیهم‌السلام به حساب آورده و خلافت خود را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گره بزنند. آنان تبلیغ می‌کردند که قرابتشان به

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از علویان بیشتر و میراث رسول‌خدا، ویژه ایشان است.

۱۹. عباسیان به کسانی که آنان را با لقب اهل‌بیت خطاب می‌کردند، صله‌های فراوانی می‌بخشیدند و احادیثی را نیز دراین‌باره جعل و ترویج می‌کردند، حتی با تمام افتخار حدیث سفینه را از جدشان ابن‌عباس نقل و بر خود تطبیق می‌کردند.

۲۰. با تثبیت حکومت عباسیان و احساس خطر آنان از ناحیه اهل‌بیت علیهم‌السلام، اقدامات و کنترل شدید دستگاه حکومتی نسبت به امامان و هواداران اهل‌بیت علیهم‌السلام شدت یافت و عملاً امکان و ارتباط ایرانیان با امامان را با مشکل جدی مواجه ساخت. بدگمانی عباسیان به علویان و سخت‌گیری بر آنان و جمع‌آوری خمس به دست اهل‌بیت علیهم‌السلام به صورت پنهانی که عباسیان آن را گام آمادگی در براندازی حکومت خود تلقی می‌کردند، موجب شد تمام فعالیت‌های ایشان کنترل شود؛ ازاین‌رو امامان برای برون‌رفت از این مشکل، به تقویت و توسعه نظام وکالت پرداختند و به دلیل مسائل امنیتی و ملاحظات سیاسی، توانستند با واسطه ارتباط خود را حفظ کنند. نظام‌مندی چنین روابطی ده‌ها سال و تا پایان عصر غیبت صغری استمرار یافت و علی‌رغم میل دستگاه خلافت عباسی، ضامن بقای رابطهٔ میان امامان با پیروان ایشان شد.

کتابنامه

۱. ابطحی، سیدنورالدین؛ *ایرانیان در قرآن و روایات*؛ انتشارات به‌آفرین، ۱۳۸۳.

۲. ابن اسفندیار، محمد حسن؛ *تاریخ طبرستان*؛ تصحیح اقبال آشتیانی، تهران؛ پدیده خاور، بی تا.

۳. ابن جزری، محمد بن محمد؛ *غایه النهایه فی طبقات القراء*؛ به کوشش برگشتر، بیروت، بی نا، ۱۴۰۲.

۴. ابن حبان بستی؛ *مشاهیر علماء الامصار*؛ تحقیق مرزوق، منصوره، دار الوفا، ۱۴۱۱.

۵. ابن داود حلّی، تقی الدین حسن بن علی؛ *رجال ابن داود*؛ نجف: مطبعة الحیدریة، ۱۳۹۲ ق؛ قم: منشورات رضی، [بی تا].

۶. ابن رسته، احمد بن عمر؛ *الاعلاق النفیسه*؛ ترجمه حسین قره چانلو، تهران، ۱۳۶۵.

۷. ابن شعبه حرانی، حسن‌بن علی؛ *تحف العقول عن آل الرسول*؛ به کوشش علی‌اکبر غفاری؛ چ ۲، نشر الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۸. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی؛ *معالم العلما*؛ نجف: مطبعة الحیدریة، ۱۳۸۰ ق.

۹. ابن صوفی نسابه؛ *المجدی فی انساب الطالبیین*؛ قم، مکتبه آیه الله مرعشی؛ ۱۴۲۲.

۱۰. ابن طلحه شافعی، کمال الدین محمد؛ *مطالب السئول فی مناقب آل الرسول صلی الله علیه و اله*؛ تحقیق ماجد بن احمد العطیّة؛ بیروت: مؤسسة ام القری، ۱۴۲۰ ق.

۱۱. ابن طیفور بغدادی، *بلاغات النساء*، تحقیق برکات یوسف هبود؛ بیروت المکتبه المصریه، ۱۴۲۱.

۱۲. ابن عبد البر؛ *الاستیعاب*؛ به کوشش البجاوی؛ بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲.
۱۳. ابن فقیه همدانی ، احمدبن‌محمد؛ *البلدان*؛ [بی جا]: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
۱۴. ابن فهد حلی، احمد؛ *عده الداعی و نجاح الساعی*؛ تحقیق احمد موحدی، قم، انتشارات حکمت، بی تا.
۱۵. ابن مجاور، یوسف؛ *تاریخ المستبصر*؛ به کوشش ممدوح حسن، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیه، ۱۹۹۶.
۱۶. ابن مردویه اصفهانی، أحمد بن موسی ؛ *مناقب ابن مردویه*؛ دار الحدیث،
۱۷. ابن مزاحم منقری؛ نصر؛ *پیکار صفین*؛ ترجمه پرویز اتابکی؛ تهران؛ انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.
۱۸. ابن‌ابی‌الثلج؛ *تاریخ أهل البیت*؛ قم؛ آل البیت، ۱۴۱۰ ق.
۱۹. ابن‌ابی‌الحدید؛ *شرح نهج البلاغه*؛ بیروت: اعلمی، ۱۴۱۵ق.
۲۰. ابن‌ابی‌حاتم، عبد الرحمن؛ *الجرح و التعدیل*؛ بیروت: دارالفکر، ۱۳۷۲ (افست).
۲۱. ابن‌ابی‌شیبه؛ *المصنف فی الاحادیث و الآثار*؛ به کوشش سعید محمد لحام؛ دار الفکر، ۱۴۰۹ق.
۲۲. ابن‌اثیر جزری، مجدالدین؛ *النهایه فی غریب الحدیث و الاثر*؛ به کوشش محمد طناحی؛ قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۲۳. ابن‌اثیر، علی‌بن‌محمد جزری (م ۶۳۰)؛ *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹.
۲۴. ابن‌اثیر، علی‌بن‌محمد جزری؛ *الکامل فی التاریخ*؛ به کوشش عبدالله قاضی؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق.
۲۵. ابن‌جوزی، شمس‌الدین؛ *تذکرة الخواص*؛ قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۸ق.

۲۶. ابن‌جوزی، أبوالفرج عبدالرحمن‌بن‌علی (م ۵۹۷)؛ *المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک*، به تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا؛ بیروت: چ ۱، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲.

۲۷. ابن‌حبان، محمد؛ *کتاب الثقات*؛ به کوشش شرف‌الدین احمد؛ هند: وزاره معارف و شئون فرهنگی، [بی‌تا].

۲۸. ابن‌حزم (م ۴۵۶)؛ *جمهرة أنساب العرب*؛ به تحقیق گروهی از علما؛ چ ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۳/۱۹۸۳.

۲۹. ابن‌حوقل، ابوالقاسم محمدبن‌حوقل؛ *صوره الارض*؛ بیروت: دار صادر، ۱۹۳۸.

۳۰. ابن‌خرداذبه، ابوالقاسم عبیدالله‌بن‌عبدالله؛ *المسالک*؛ بیروت: دار صادر، ۱۸۸۹ (افست لیدن).

۳۱. ابن‌خلدون، عبدالرحمن‌بن‌محمد (م ۸۰۸)؛ *دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأکبر*؛ به تحقیق خلیل شحادة؛ چ ۲، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸/۱۹۸۸.

۳۲. ابن‌خلکان، احمدبن‌محمد؛ *وفیات الاعیان و انباء ابنای الزمان*؛ به کوشش احسان عباس؛ بیروت: دار صادر، [بی‌تا].

۳۳. ابن‌سعد، محمد؛ *الطبقات الکبری*؛ چ ۲، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ق.

۳۴. ابن‌شبه نمیری، عمر؛ *تاریخ المدینه المنوره*؛ تحقیق فهیم شلتوت، قم: دار الفکر، ۱۳۶۸.

۳۵. ابن‌شهرآشوب، محمدبن‌علی؛ *مناقب آل ابی‌طالب*؛ قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق.

۳۶. ابن‌طقطقی، محمدبن‌علی؛ *تاریخ فخری*؛ ترجمه محمدوحید گلپایگانی؛ چ ۳، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

۳۷. ابن‌طولون، شمس‌الدین محمد؛ *الأئمة الاثنی عشر*؛ تحقیق صلاح‌الدین منجد؛ قم: رضی، [بی‌تا].

۳۸. ابن‌عبد ربه، احمد؛ *العقد الفرید*؛ به کوشش ابراهیم الابیاری و عمر تدمری؛ بیروت: دار الکتاب العربی، [بی‌تا].
۳۹. ابن‌عبدالبر (م۴۶۳)، أبوعمر یوسف‌بن‌عبدالله؛ *الاستیعاب فی معرفة الأصحاب*؛ به تحقیق علی‌محمد البجاوی؛ چ ۱، بیروت: دارالجیل، ۱۹۹۲/۱۴۱۲.
۴۰. ابن‌عبری، گریگوریوس الملطی (م ۶۸۵)؛ *تاریخ مختصر الدول*؛ به تحقیق انطون صالحانی الیسوعی؛ چ ۳، بیروت: دار الشرق، ۱۹۹۲.
۴۱. ابن‌عساکر؛ *تاریخ مدینهٔ دمشق*؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
۴۲. ابن‌عنبه حسنی؛ *عمدة الطالب فی أنساب آل أبی طالب*؛ قم: انصاریان، ۱۴۱۷ق.
۴۳. ابن‌کثیر، أبوالفداء اسماعیل‌بن‌عمر (م۷۷۴)؛ *البدایة و النهایة*؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ق، ۱۹۸۶.
۴۴. ابن‌کثیر، ابوالفداء اسماعیل‌بن‌عمر؛ *تفسیر القرآن العظیم*؛ به کوشش یوسف مرعشلی؛ چ ۳، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۰۹ق.
۴۵. ابن‌ملکی، هشام‌بن‌محمد؛ *نسب معد و الیمن الکبیر*؛ به تحقیق محمود فردوس العظم؛ دمشق: دارالیقظه، بی تا.
۴۶. ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم (م۷۱۱ق)؛ لسان العرب؛ به کوشش علی شیری؛ چ ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۴ق.
۴۷. ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم؛ *مختصر تاریخ دمشق*؛ دمشق: دارالفکر، ۱۹۸۸ق.
۴۸. ابو داود، سلیمان ا بن اشعث؛ *سنن ابی داود*؛ به کوشش محمد عبد العزیز الخالدی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶.
۴۹. ابو یعلی، احمد بن علی بن المثنی ؛ *مسند ابی یعلی*؛ به کوشش حسین سلیم، بیروت، دار المأمون للتراث.
۵۰. ابوزهره؛ *الامام الصادق*؛ قاهره؛ دارالثقافه العربیه؛ بی تا.
۵۱. ابونعیم اصفهانی ، احمد بن عبد الله؛ *ذکر اخبار اصبهان*؛ مطبعه بریل، لیدن، ۱۹۳۱.

۵۲. احمدی میانجی، علی؛ *مکاتیب الأئمة* علیهم‌السلام؛ قم: دار الحدیث، ۱۴۲۶ق.
۵۳. احمدی میانجی، *مکاتیب الرسول*؛ قم: دار الحدیث، ۱۴۱۹ق.
۵۴. احمدی، حمید؛ *تاریخ امامان شیعه*؛ قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۷.
۵۵. ادیب، عادل؛ *الأئمة الاثنی عشر*؛ ج ۲. بیروت: *مؤسسة الاعلمی*؛ ۱۴۰۵ق.
۵۶. آذرتاش آذرنوش؛ *راه های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی*؛ تهران؛ توس؛ ۱۳۷۴.
۵۷. اربلی، علی‌بن‌عیسی؛ *کشف الغمة فی معرفة الأئمة*؛ قم: نشر رضی، ۱۴۲۱ق.
۵۸. اسفزاری، معین الدین محمد؛ *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*؛ به اهتمام محمد اسحاق؛ کلکته: مطبعه در پاسری، ۱۳۸۰ق.
۵۹. اسکافی، ابوجعفر محمدبن عبدالله؛ *المعیار و الموازنة*؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، ۱۳۷۴.
۶۰. اسماعیل، ثابت؛ *العراق فی العصر الاموی*؛ ج ۲، بغداد: منشورات الاندلس، ۱۹۷۰.
۶۱. اشپولر، برتولد؛ *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*؛ ترجمه مریم میراحمدی؛ ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۶۲. اشعری، سعد بن عبد الله ؛ *المقالات و الفرق*؛ به اهتمام محمد جواد مشکور؛ تهران: [بی نا]، ۱۹۶۳ م.
۶۳. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم‌بن‌محمد؛ *المسالک و الممالک*؛ قاهره: الهیئة العامه لقصور الثقافه، [بی تا].
۶۴. اصفهانی، ابوالفرج؛ *الاغانی*؛ بیروت، دار الثقافه. بی تا.
۶۵. اصفهانی، ابوالفرج؛ *مقاتل الطالبیین*؛ دار المعرفة، بیروت: [بی تا].
۶۶. اصفهانی، ابونعیم؛ *حلیه الاولیاء*؛ بیروت: دارالکتاب العربی، [بی تا].
۶۷. اعتماد السلطنه؛ *مرآه البلدان*؛ محمد حسن بن علی؛ تصحیح عبد الحسین نوایی؛
۶۸. افندی، عبد الله؛ *ریاض العلما و حیاض الفضلاء*؛ به کوشش حسینی و مرعشی، قم، خیام، ۱۴۰۱.

۶۹. آقا بزرگ تهرانی؛ *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳.
۷۰. آقانوری، علی؛ *خاستگاه تشیع و پیدایش فرقه‌های شیعی در عصر امامان*؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵ق.
۷۱. اقبال، عباس؛ *خاندان نوبختی*؛ تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷.
۷۲. آل یاسین، شیخ راضی؛ *صلح امام حسن*؛ ترجمه سید علی خامنه ای، آسیا، ۱۳۴۸.
۷۳. آلوسی، سیدمحمود؛ *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*؛ به کوشش محمدحسین عرب؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ق.
۷۴. آمدی تمیمی، غرر الحکم و درر الکلم؛ تصحیح حسین اعلمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۷.
۷۵. آملی، اولیاء الله؛ *تاریخ رویان*؛ به تصحیح منوچهر ستوده؛ تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
۷۶. امین احمد؛ *ضحی الاسلام*؛ ترجمه عباس خلیلی، تهران، اقبال، ۱۳۵۸.
۷۷. امین عاملی، سیدمحسن؛ *أعیان الشیعة*؛ بیروت: ناشر: دار التعارف، ۱۴۰۳ق.
۷۸. امین، احمد؛ *فجر الاسلام*؛ قاهره: مکتبه النهضه المصریه، ۱۳۸۰ق.
۷۹. امینی، عبدالحسین؛ *الغدیر فی الکتاب و السنة و الأدب*؛ قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۶ق.
۸۰. امینی، محمدهادی؛ *أصحاب أمیر المؤمنین ﷺ و الرواة عنه*؛ بیروت: دار الکتاب الإسلامی، ۱۴۱۲ق.
۸۱. اندلسی، ابوحیان؛ *البحر المحیط فی التفسیر*؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۲ق.
۸۲. اندلسی، عطیه؛ *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*؛ به کوشش المجلس العلمی بفاس؛ [بی جا] [بی نا] [بی تا].
۸۳. انصاری عبد القدوس؛ تاریخ مدینه جده؛ جده؛ مطابع دار الاصبهانی، ۱۳۸۳.
۸۴. انصاری، عبدالله‌بن‌محمد؛ *طبقات المحدثین بأصبهان*؛ به تحقیق عبدالغفور البلوشی؛ بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۲ق.

۸۵. انصاری، محمدبن ابی طالب؛ *نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر*؛ چ ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ق.
۸۶. انیس، ابراهیم و دیگران؛ *المعجم الوسیط*؛ چ ۶، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵.
۸۷. بارتولد؛ *ترکستان‌نامه*؛ ترجمه کریم کشاورز؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
۸۸. باقر شریف قرشی؛ حیاة الإمام الحسن بن علی علیهما السلام؛ بیروت، دار البلاغة ۱۴۱۳ ق.
۸۹. باقر شریف قرشی؛ تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام؛ مشهد، آستان قدس رضوی؛ ۱۳۷۱.
۹۰. باقر شریف قرشی؛ *حیاة الإمام محمد الجواد*؛ چ ۲، بی جا، نشر امیر، ۱۴۱۸ ق.
۹۱. بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ قم؛ مؤسسه البعثه؛ ۱۴۱۵.
۹۲. بخاری، محمدبن اسماعیل؛ *صحیح بخاری*؛ به کوشش بن باز؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۸ق.
۹۳. برقی، احمد محمد؛ رجال: تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۹۴. برقی، محمدبن خالد؛ *المحاسن و الاضداد*؛ تصحیح محدث ارموی؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰ق.
۹۵. بروسوی؛ تقسیر روح البیان؛ بیروت؛ دار الفکر، بی تا.
۹۶. بروکلمان، کارل؛ *تاریخ ملل و دول اسلامی*؛ ترجمه هادی جزائری؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.
۹۷. بستانی، بطرس؛ *دائره المعارف بستانی*؛ بیروت: دارالمعرفه، [بی تا].
۹۸. بغدادی، *قدامه‌بن جعفر*؛ *کتاب الخراج و صنعه الکتابه*؛ به تحقیق حسین قره‌چانلو؛ تهران: البرز، ۱۳۷۰.
۹۹. بغدادی، محمدبن حبیب (م ۲۴۵)؛ *المنمق فی اخبار قریش*؛ به تحقیق خورشید احمد فاروق؛ چ ۱، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵.

۱۰۰. بغدادی، محمدبن‌حبیب؛ *المحبر*؛ به کوشش الیزه لیختن شتیتر؛ بیروت: دار الآفاق الجدیده، [بی‌تا].
۱۰۱. بلاذری، أبوالحسن أحمدبن‌یحیی؛ *فتوح البلدان*؛ بیروت: دار و مکتبة الهلال، ۱۹۸۸.
۱۰۲. بلاذری، أحمدبن‌یحیی (م ۲۷۹)؛ *کتاب جمل من انساب الأشراف*؛ به تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی؛ ج ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۶/۱۴۱۷.
۱۰۳. بلنسی، ابوعبدالله؛ *تفسیر مبهمات القرآن*؛ به کوشش حنیف قاسمی؛ بیروت: دار الغرب الاسلامی، ۱۴۱ق.
۱۰۴. بناکتی، ابوسلیمان داود بن تاج الدین؛ تاریخ بناکتی؛ به کوشش جعفر شعار؛ انجمن آثار ملی؛ تهران؛ ۱۳۴۸.
۱۰۵. بهبودی، محمد باقر؛ میثم تمار؛ مشهد، چاپخانه خراسان، بی تا.
۱۰۶. بولت، ریچارد؛ *گروش به اسلام در قرون میانه*؛ ترجمه محمدحسین وقار، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۴.
۱۰۷. بیهقی علی بن زید؛ تاریخ بیهق؛ تصحیح احمد بهمنیار؛ کتابفروشی فروغی؛ بی‌تا.
۱۰۸. بیهقی، محمد بن حسن؛ تاریخ بیهقی؛ به کوشش خلیل خطیب، تهران، مهتاب، ۱۳۷۴.
۱۰۹. پاشینو پیتر ایوانویچ؛ ترکستان نامه؛ ترجمه مادروس داود خانف؛ تحقیق جمشید کیانفر؛
۱۱۰. پیرنیا، حسن؛ *ایران قدیم*؛ تهران: اساطیر، ۱۳۷۳ق.
۱۱۱. پیرنیا، حسن؛ تاریخ ایران باستان؛ دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
۱۱۲. پیگولوسکایا؛ *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم*؛ ترجمه کریم کشاورز؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۸.
۱۱۳. ترکمنی آذر، پروین؛ *تاریخ سیاسی شیعیان اثنی‌عشری در ایران*؛ به اهتمام مؤسسه شیعه‌شناسی؛ تهران: ۱۳۸۳.

۱۱۴. ترمذی، محمدبن‌عیسی (م ۲۷۹ق)؛ *سنن الترمذی*؛ بـه کوشـش عبـدالوهاب عبد اللطیف؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۲ق.

۱۱۵. تفرشی، سید مصطفی؛ *نقد الرجال*؛ قم: مؤسسه آل البیت، بی تا.

۱۱۶. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری؛ به کوشش محمد بـاقر موحـد ابطحـی، قم، مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۹.

۱۱۷. تمیمی سمعانی؛ أبوسعید عبدالکریم‌بن‌محمد (م ۵۶۲)؛ *الأنساب*؛ بـه تحقیـق عبدالرحمن‌بن‌یحیی المعلمی الیمانی؛ ج ۱، حیـدرآباد: مجلـس دائـرة المعـارف العثمانیة، ۱۹۶۲/۱۳۸۲.

۱۱۸. تنوخی، ابوعلی حسن؛ الفرج بعد الشده؛ ج ۲، قم؛ شریف رضی، ۱۳۶۴.

۱۱۹. تهیه مرکز فرهنگ و معارف قران کریم؛ امام حسین و قرآن؛ قم؛ بوستان کتاب؛ ۱۳۸۴.

۱۲۰. ثقفی، ابراهیم‌بن‌محمد؛ *الغارات*؛ قم: دارالکتاب، ۱۴۱۰ ق.

۱۲۱. ثلاثی، محسن؛ *جهان ایرانی و ایران جهانی*؛ چ ۲، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.

۱۲۲. جابلقی بروجردی، محمد شفیع؛ طرائف المقال؛ قم، منشورات مکتبـة آیـة الله المرعشی. بی تا.

۱۲۳. جاحظ، عمروبن‌بحر؛ *رسائل جاحظ*؛ جمع آوری حسـن السـندوبی؛ قـاهرة، المکتبة التجاریة، ۱۹۳۳.

۱۲۴. جان بی ناس؛ تاریخ جامع ادیان؛ ترجمه علی اصغر حکمت؛ تهران، انتشـارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

۱۲۵. جباری، محمدرضا؛ *سازمان وکالت و نقـش آن در عصـر ائمـه* علیهم‌السلام؛ قـم: مؤسسه آموزش پژوهشی امام خمینی قدس سره، ۱۳۸۲ش.

۱۲۶. جعفر مرتضی عاملی؛ سلمان الفارسی فی مواجه التحدی؛ قم؛ مؤسسـه النشـر الاسلامی؛ ۱۴۱۰.

۱۲۷. جعفری، محمدحسین؛ *تشیع در مسیر تاریخ*؛ ترجمه سیدمحمدتقی آیت‌اللهی؛ چ۵، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.
۱۲۸. جعفری، سید محمد حسین؛ تشیع در مسیر تاریخ؛ ترجمه سید محمد تقی آیت اللهی، چ۵، بی جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۷.
۱۲۹. جعفری، محمد رضا؛ فرهنگ فشرده انگلیس ـ فارسی.
۱۳۰. جعفریان ، رسول؛ اطلس شیعه؛ تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۵.
۱۳۱. جعفریان، رسول؛ تاریخ ایران اسلامی(از یورش مغولان تا زوال ترکمانان)؛
۱۳۲. جعفریان، رسول؛ *تاریخ تشیع در ایران*؛ قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۷۵.
۱۳۳. جعفریان، رسول؛ *تاریخ تشیع در جرجان و استراباد*؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳.
۱۳۴. جعفریان، رسول؛ *حیات فکری سیاسی امامان شیعه*؛ چ ۲، قم: انصاریان، ۱۳۷۷.
۱۳۵. جفری، آرتور؛ *واژه‌های دخیل در قرآن مجید*؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲.
۱۳۶. جواد علی؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام؛ چ ۲، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۹۷۶.
۱۳۷. جوده، جمال؛ *اوضاع اجتماعی و اقتصادی موالی در صدر اسلام*؛ ترجمه مصطفی جباری؛ تهران: ۱۳۸۳.
۱۳۸. جوهری، احمدبن عبدالعزیز؛ *السقیفه و فدک*؛ تهران: ناصر خسرو، بی تا.
۱۳۹. جوهری، اسماعیل‌بن حماد (م۳۹۳ق)؛ *الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه*؛ به کوشش عبدالغفور العطاری؛ چ ۱، قاهره: بی نا ۱۳۷۶ق.
۱۴۰. حافظ ابرو، عبد الله؛ جغرافیای حافظ ابرو؛ تهران؛ میراث مکتوب، ۱۳۷۵.
۱۴۱. حاکم حسکانی، عبیدالله‌بن عبدالله (م۴۰۶ق)؛ *شواهد التنزیل*؛ به کوشش محمدباقر محمودی؛ چ ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.

۱۴۲. حاکم نیشابوری، محمدبن عبدالله؛ *المستدرک علی الصحیحین*؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، [بی تا].
۱۴۳. حاکم نیشابوری، محمدبن عبدالله؛ تاریخ نیشابور؛ تهران: آگاه، ۱۳۷۵.
۱۴۴. حر عاملی، محمدبن حسن؛ (م ۱۱۰۴ق)؛ *اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات*؛ بیروت: اعلمی، ۱۴۲۵ق.
۱۴۵. حر عاملی، محمدبن حسن؛ *وسائل الشیعه*؛ چ ۱، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۱ق.
۱۴۶. حر، سیدحسین؛ *امام رضا و ایران*؛ چ ۲، تهران: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۶.
۱۴۷. حسن بن یوسف حلی؛ مختلف الشیعه؛ قم، مرکز الأبحاث و الدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۲ه.
۱۴۸. حسن، ابراهیم؛ *تاریخ سیاسی اسلام*؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ چ ۷، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۷۱.
۱۴۹. حسین الزبیدی؛ *الحیاة الاجتماعیة و الاقتصادیة فی الکوفة فی القرن الأول الهجری*، بغداد، ۱۹۷۰.
۱۵۰. حسین، جاسم محمد؛ *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم*؛ ترجمه سیدمحمدتقی آیت‌اللهی؛ امیر کبیر، بی تا.
۱۵۱. حسین، طه؛ *آئینه اسلام*؛ ترجمه محمدابراهیم آیتی؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۳۹.
۱۵۲. حسین‌زاده شانه‌چی، حسن؛ *اوضاع سیاسی ـ اجتماعی و فرهنگی شیعه در عصر غیبت صغری*؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.
۱۵۳. حسینیان مقدم؛ نقش نوبختیان در پیشبرد افکار شیعه، آیینه پژوهش، ش ۵، ۱۳۸۴.
۱۵۴. حلی، حسن‌بن‌سلیمان؛ *مختصر البصائر*؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۲۱ق.
۱۵۵. حمزه بن حسن اصفهانی؛ تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء؛ بیروت، مکتبه الحیاه، بی تا.

۱۵۶. حموی بغدادی، یاقوت؛ *معجم البلدان*؛ بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵.
۱۵۷. حمیری، ابن‌هشام عبدالملک (م ۲۱۸)؛ *السیرة النبویة*؛ به تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی؛ بیروت: دار المعرفة، [بی‌تا].
۱۵۸. حمیری قمیّ، عبدالله‌بن‌جعفر؛ *قرب الاسناد*؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۶ق.
۱۵۹. حویزی، ابن‌جمعه؛ *تفسیر نور الثقلین*؛ چ ۴، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
۱۶۰. *حیاة الإمام الرضا*؛ قم: سعیدبن‌جبیر، ۱۳۸۰.
۱۶۱. حیدر، اسد؛ *الإمام الصادق و المذاهب الأربعة*؛ بیروت: دار التعارف، ۱۴۲۲ق.
۱۶۲. خامنه‌ای، سیدعلی؛ *پیشوای صادق*؛ چ ۴، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸.
۱۶۳. خرمشاهی، بهاءالدین؛ *دانشنامه قرآن*؛ تهران: انتشارات دوستان و ناهید، ۱۳۷۷.
۱۶۴. خزاز، علی‌بن‌محمد؛ *کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الاثنی عشر*؛ قم: بیدار، ۱۴۰۱ق.
۱۶۵. خزعلی، ابوالقاسم؛ *موسوعة الإمام الجواد* علیه‌السلام؛ قم: مؤسسة ولی العصر، ۱۴۱۹ق.
۱۶۶. خزعلی، *موسوعة الإمام الهادی* علیه‌السلام؛ قم: مؤسسة ولی العصر، قم: ۱۴۲۴ق.
۱۶۷. خزعلی؛ موسوعه الامام العسکری علیه السلام؛ قم، مؤسسه ولی العصر، ۱۴۲۶.
۱۶۸. خطیب بغدادی، ابوبکر؛ *تاریخ بغداد*؛ بیروت: دار الکتاب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۱۶۹. خطیب، عبدالله مهدی؛ *حکومت بنی‌امیه در خراسان*؛ ترجمه باقر موسوی؛ بی نا: انتشارت توکا، ۲۵۳۷.
۱۷۰. خنجی اصفهانی، فضل‌الله‌بن‌روزبهان؛ *وسیلة الخادم إلی المخدوم*؛ قم: انصاریان، ۱۳۷۵.
۱۷۱. خوارزمی، محمدبن‌عباس؛ *رسائل خوارزمی*؛ بیروت: دار مکتبة الحیاة، ۱۹۷۰.

۱۷۲. خویی، ابوالقاسم؛ *معجم رجال الحدیث*؛ قم: مرکز نشر آثار الشیعه، ۱۴۱۰ق.
۱۷۳. *دائره المعارف قرآن کریم*؛ تهیه و تدوین مرکز فرهنگ و معارف قرآن کریم؛ قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۱۷۴. دنت، دانیل؛ *جزیه در اسلام*؛ ترجمه علی موحد؛ تبریز: کتابفروشی سروش، ۱۳۴۵.
۱۷۵. دهخدا، علی‌اکبر و دیگران؛ *لغتنامه دهخدا*؛ تهران: مؤسسه لغتنامه دهخدا و دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۱۷۶. دورانت، ویل؛ *تاریخ تمدن*؛ ترجمه ابوطالب صارمی و دیگران؛ تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳.
دوره شکل‌گیری تشیع دوازده امامی، ترجمه: مهدی ابوطالبی، محمد رضا امین و حسن شکر اللهی، شیعه‌شناسی، ۱۳۸۶ش.
۱۷۷. دینوری، ابن‌قتیبه؛ *المعارف*؛ به کوشش ثروت عکاشه؛ قم: شریف رضی، ۱۳۷۳ق.
۱۷۸. دینوری، احمدبن‌ابی‌داوود؛ *الاخبار الطوال*؛ قم: انتشارات رضی، ۱۳۶۸.
۱۷۹. دینوری، ابن‌قتیبة (۲۷۶)؛ *الإمامة والسیاسة المعروف بتاریخ الخلفاء*؛ به تحقیق علی شیری؛ چ ۱، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۰/۱۹۹۰.
۱۸۰. ذاکری، علی‌اکبر؛ *سیمای کارگزاران علی‌بن‌ابی طالب*؛ قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۸۱. ذهبی، محمدبن‌احمد؛ *تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*؛ بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۰۹ق.
۱۸۲. ذهبی، شمس الدین محمدبن‌احمد؛ *تذکره الحفاظ*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۴ق.
۱۸۳. ذهبی، شمس الدین محمدبن‌احمد؛ سیر اعلام النبلاء؛ به کوشش شعیب الارنووط، بیروت، الرساله، ۱۴۱۳.

۱۸۴. ذهبی، محمدبن‌احمد؛ *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*؛ به کوشش علی محمد بجاوی؛ بیروت: الدار المعرفه، ۱۳۸۲ق.

۱۸۵. ر.ن. فرای؛ ؛ تاریخ ایران کمبریج؛ ترجمه حسن انوشه؛ ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.

۱۸۶. رازی، محمدبن‌حسین؛ *نزهة الکرام و بستان العوام*؛ تهران: کتابخانه مرکزی و ادبیات دانشگاه تهران، بی تا.

۱۸۷. رازی، ابوالفتوح؛ *روض الجنان و روح الجنان*؛ به کوشش یاحقی و ناصح؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.

۱۸۸. رازی، ابوعلی مسکویه (م ۴۲۱ق)؛ *تجارب الأمم*؛ به کوشش ابوالقاسم امامی؛ چ ۱، تهران: دار سروش، ۱۳۶۶.

۱۸۹. رازی، علی‌بن بابویه (م ق)؛ *الامامه و التبصره من الحیره*؛ قم: مؤسسه الامام المهدی، دار المرتضی، ۱۴۰۴ق.

۱۹۰. راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد (م ۴۲۵ق)؛ *مفردات الفاظ القرآن*؛ به کوشش صفوان عدنان داوودی؛ چ ۱، دمشق: دار القلم، ۱۴۱۲ ق.

۱۹۱. رافعی، عبدالکریم‌بن‌محمد؛ *التدوین فی اخبار قزوین*؛ به تصحیح عزیزالله عطاردی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸.

۱۹۲. راوندی، قطب‌الدین؛ *الخرائج و الجرائح*؛ قم: مدرسة الامام المهدی، ۱۴۰۹ق.

۱۹۳. راوندی، مرتضی؛ *تاریخ اجتماعی ایران*؛ ج ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۶.

۱۹۴. رجبی(دوانی)، محمدحسین؛ *کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی*؛ تهران: انتشارات دانشگاه امام حسین ﷺ، ۱۳۷۸.

۱۹۵. رشاد، علی‌اکبر؛ *دانشنامه امام علی* ﷺ؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰.

۱۹۶. رضا، محمد رشید؛ *تفسیر المنار*؛ ج ۴، قاهره: دار المنار، ۱۳۷۳.

۱۹۷. ری شهری، محمد؛ اهل البیت فی الکتاب و السنه؛ به کوشش سید رسول موسوی و دار الحدیث، چ ۲، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۹.
۱۹۸. ری‌شهری، محمد و همکاران؛ *حکم النبی الاعظم*؛ قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ق.
۱۹۹. زبیدی، حسین؛ الحیاه الاجتماعیه و الاقتصادیه فی الکوفه؛ بغداد، بی تا.
۲۰۰. زبیدی، مرتضی؛ *تاج العروس*؛ به کوشش علی شیری؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۲۰۱. زراری، احمد بن محمد، *رسالة ابی غالب الزراری الی ابن ابنه فی ذکر آل اعین*، تصحیح و تحقیق و مقدمه سید محمد رضا جلالی، قم، ۱۴۱۱.
۲۰۲. زرکلی، خیرالدین (م ۱۳۹۶)؛ *الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین*؛ چ ۱، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۸۹.
۲۰۳. زرین کوب، عبد الحسین؛ *تاریخ مردم ایران*؛ ج ۲، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳.
۲۰۴. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ *بامداد اسلام*؛ تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱.
۲۰۵. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ *تاریخ ایران بعد از اسلام*؛ چ ۶، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۱.
۲۰۶. زرین‌کوب، عبدالحسین؛ *دو قرن سکوت*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۴.
۲۰۷. زمخشری، محمودبن‌عمر؛ *الکشاف*؛ قم: بلاغت، ۱۴۱۵ق.
۲۰۸. زمخشری، محمودبن‌عمر؛ *ربیع الابرار*؛ به کوشش سلیم نعیمی؛ قم: شریف رضی، ۱۴۱۹ق.
۲۰۹. زیدان، جرجی؛ *تاریخ تمدن اسلام*؛ ترجمه و نگارش علی جواهرکلام؛ چ ۶، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳.
۲۱۰. زیر نظر سید علیرضا واسعی؛ نگاهی نو به جریان عاشورا؛ قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۳.
۲۱۱. زیر نظر موسوی بجنوردی؛ داائره المعارف بزرگ اسلامی؛ تهران، مرکز دائره المعارف بزرگ، ۱۳۷۲.

۲۱۲. زینلی، غلامحسین؛ *دوازده جانشین*؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.

۲۱۳. زینلی، غلامحسین؛ *مفهوم‌شناسی و مصداق‌یابی اهل‌بیت* ﷺ؛ تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۷.

۲۱۴. سامانی، سید محمود؛ مشورت و مشاوران در سنت و سیره پیشوایان؛ قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.

۲۱۵. سبحانی، جعفر؛ فروغ ولایت؛ چ ۲؛ قم، مؤسسه امام صادق، ۱۳۷۶.

۲۱۶. سخاوی، شمس الدین، التحفه اللطیفه؛ به کوشش القسطلانی، مرکز بحوث و دراسات المدینه، ۱۴۳۰.

۲۱۷. سماوی، محمدبن‌طاهر؛ *ابصار العین فی أنصار الحسین*؛ قم: دانشگاه شهید محلاتی، ۱۴۱۹ق.

۲۱۸. سهمی؛ حمزة‌بن‌یوسف؛ *تاریخ جرجان*؛ به اهتمام محمد عبدالمعین خان؛ بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۷ق.

۲۱۹. سید الاهل، عبدالعزیز؛ *زین‌العابدین* علی بن الحسین (ع).؛ بیروت: بی نا، ۱۹۵۳.

۲۲۰. سید مرتضی؛ *تنزیه الانبیاء*؛ بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۹ق.

۲۲۱. سیدبن‌طاوس؛ *مهج الدعوات و منهج العبادات*؛ قم: دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.

۲۲۲. سیفی قمی تفرشی، مرتضی؛ *سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.

۲۲۳. سیوطی، جلال‌الدین؛ *الاتقان فی علوم القرآن*؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق.

۲۲۴. سیوطی، *جلال‌الدین*؛ *الدر المنثور*؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.

۲۲۵. سیوطی، جلال‌الدین؛ *تاریخ الخلفا*؛ به تحقیق محیی‌الدین عبدالحمید؛ مصر: مطبعه السعاده، ۱۳۷۱ق.

۲۲۶. شبستری، عبدالحسین؛ *الفائق فی رواه و اصحاب الامام الصادق*؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۸ق.
۲۲۷. شبلنجی، مؤمن‌بن‌حسن؛ *نور الأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار*؛ قم: نشر رضی، [بی‌تا].
۲۲۸. شرتونی لبنانی؛ *اقرب الموارد فی فصح العربیه و الشوارد*؛ تهران: دار الاسوه، ۱۴۱۶ق.
۲۲۹. شریف باقر قرشی؛ حیاه الامام الباقر علیه السلام؛ بیروت؛ دار البلاغه، ۱۴۱۳.
۲۳۰. شریف قرشی، باقر؛ *حیاة الإمام الحسن‌بن‌علی*؛ بیروت: دار البلاغة، ۱۴۱۳ق.
۲۳۱. شهرستانی، محمدبن‌عبدالکریم؛ *الملل و النحل*؛ بیروت: دار المعرفه، [بی‌تا].
۲۳۲. شهیدی، سیدجعفر؛ *زندگانی علی‌بن‌الحسین*؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.
۲۳۳. شوشتری، محمدتقی؛ *قاموس الرجال*؛ قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۸ق.
۲۳۴. شیبانی، احمدبن‌حنبل (م۲۴۱ق)؛ *مسند*؛ ج۳، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
۲۳۵. شیبی، کامل مصطفی؛ الصلة بین التصوّف و التشیّع ؛ بیروت: دار الاندلس، ۱۹۸۲م.
۲۳۶. شیخ عباس قمی؛ الانوار البهیه؛ ترجمه محمد اشتهاردی؛ قم؛ ناصر؛ ۱۳۸۰.
۲۳۷. شیخ عباس قمی؛ سفینه البحار؛ به کوشش مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۱۶.
۲۳۸. شیخ مفید؛ الجمل؛ به کوشش سید علی میر شریفی، ج۲، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴.
۲۳۹. شیرازی، سید علی خان؛ الدرجات الرفیعه؛ قم، مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۷ق.
۲۴۰. شیعی سبزواری، حسن‌بن‌حسین؛ *راحه الارواح در شرح زندگانی فضایل و معجزات ائمه اطهار* علیهم‌السلام؛ تهران: اهل قلم، [بی‌تا].

۲۴۱. صادقی اردستانی، احمد؛ *زندگانی حضرت عبدالعظیم*؛ تهران: چ ۲، انتشارات حافظ نوین، ۱۳۷۳.
۲۴۲. صادقی کاشانی، مصطفی؛ *دولتمردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی*؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۰.
۲۴۳. صالحی دمشقی، محمدبن یوسف؛ *سبل الهدی و الرشاد*؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.
۲۴۴. صدر، حسن؛ *تأسیس الشیعه*؛ تهران: اعلمی، ۱۳۷۵.
۲۴۵. صدر، محمد ؛ تاریخ الغیبة الصغری؛؛ چ دوم؛ بیروت: دار المعارف ۱۴۰۰ ق.
۲۴۶. صدوق، محمدبن علی‌بن بابویه؛ *عیون اخبار الرضا*؛ تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۲۴۷. صدوق، محمدبن علی‌بن بابویه؛ *من لا یحضره الفقیه*؛ بیروت: دارالتعارف، ۱۴۱۱ق.
۲۴۸. صدوق، محمدبن علی‌بن‌بابویه؛ *الخصال*؛ تصحیح علی‌اکبر غفاری؛ قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
۲۴۹. صدوق، محمدبن‌علی‌بن بابویه؛ *التوحید*؛ به کوشش حسنی تهرانی؛ بیروت: دار المعرفه، ۱۳۸۷ق.
۲۵۰. صدوق، محمدبن‌علی‌بن بابویه؛ *کمال الدین و تمام النعمه*؛ تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ق.
۲۵۱. صدوق، محمدبن‌علی‌بن‌بابویه ؛ *معانی الاخبار*؛ به کوشش علی‌اکبر غفاری؛ چ ۱، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
۲۵۲. صفار قمی، ابوجعفر؛ بصائر الدرجات، به کوشش کوچه باغی، شرکت چاپ کتاب، بی تا.
۲۵۳. ضیف، شوقی؛ *تاریخ الادب العربی*؛ قاهره: دار المعارف، ۱۹۹۴.
۲۵۴. طباطبا، ابراهیم‌بن‌ناصر؛ *منتقلة الطالبیه*؛ تحقیق و تقدیم سیدمحمدمهدی حسن الخرسان؛ نجف: بی تا، ۱۳۸۸ق/ ۱۹۶۹.

۲۵۵. طباطبائی، عبدالعزیز؛ *أهل البیت فی المکتبة العربیة*؛ قم: ناشر آل البیت، ۱۴۱۷ق.

۲۵۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین (م ۱۴۰۲ق)؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۳، بیروت: اعلمی، ۱۳۹۳ق. (افست قم: انتشارات اسلامی)

۲۵۷. طبرانی، سلیمان‌بن‌احمد؛ *المعجم الکبیر*؛ به کوشش عبدالمجید السلفی؛ ج دوم، بی نا، ۱۴۰۵ق

۲۵۸. طبرسی، احمدبن‌علی؛ *الاحتجاج علی أهل اللجاج*؛ مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.

۲۵۹. طبرسی، فضل‌بن‌الحسن (م۵۴۸ق)؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*؛ بیروت: دار المعرفه و (افست تهران: ناصر خسرو) ۱۴۰۶ق.

۲۶۰. طبرسی، فضل‌بن‌حسن؛ *إعلام الوری بأعلام الهدی*؛ قم: آل البیت، ۱۴۱۷ق.

۲۶۱. طبری، عمادالدین حسن‌بن‌علی؛ *مناقب الطاهرین*؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹.

۲۶۲. طبری، ابوجعفر محمد؛ *دلایل الإمامة*، به کوشش دراسات الاسلامیه، قم: بعثت، ۱۴۱۳ق.

۲۶۳. طبری، أبوجعفر محمدبن‌جریر (م ۳۱۰)؛ *تاریخ الأمم و الملوک*؛ به تحقیق محمد أبوالفضل ابراهیم؛ بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷.

۲۶۴. طبری، ابوجعفر محمدبن‌جریر؛ *جامع البیان فی تفسیر آی القرآن*؛ به کوشش صدقی جمیل؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ق.

۲۶۵. طبسی، محمد جواد؛ *حیاه الامام العسکری*؛ ج ۲، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۴.

۲۶۶. طریحی، فخرالدین (م۱۰۸۵ق)؛ *مجمع البحرین*؛ به کوشش محمود عادل و احمد حسینی؛ ج ۲، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ق.

۲۶۷. طه حسین؛ الفتنه الکبری؛ ترجمه احمد آرام، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۳.

۲۶۸. طه حسین؛ علی و دو فرزندش؛ ترجمه احمد آرام، بی جا؛ کانون نشر پژوهشهای اسلامی، بی تا.
۲۶۹. طوسی، ابن‌حمزه؛ *الثاقب فی المناقب*؛ قم: انصاریان، ۱۴۱۹ق.
۲۷۰. طوسی، محمد حسن؛ *رجال طوسی*، تحقیق. سید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف، مطبعة الحیدریة، چ اول، ۱۳۸۰.
۲۷۱. طوسی، محمدبن‌حسن (م ۴۶۰ق)؛ *التبیان فی تفسیر القرآن*؛ به کوشش احمد حبیب العاملی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۲۷۲. طوسی، محمدبن‌حسن؛ *الاستبصار فیما اختلف من الاخبار*؛ به کوشش علی‌اکبر غفاری؛ قم: دار الحدیث، ۱۳۸۰.
۲۷۳. طوسی، محمدبن‌حسن؛ *الامالی*؛ قم: دار الثقافه، ۱۴۱۴ق.
۲۷۴. طوسی، محمدبن‌حسن؛ *الغیبه*؛ قم: دارالمعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ق.
۲۷۵. طوسی، محمدبن‌حسن؛ *الفهرست*؛ مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱.
۲۷۶. عاملی، جعفر مرتضی ؛ الحیاة السیاسة للامام الحسن (ع)،قم؛ انتشارات جامعهٔ مدرسین، قم، ۱۴۰۵.
۲۷۷. عاملی، جعفر مرتضی؛ *الحیاة السیاسیة للإمام الرضا*؛ چ ۳، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ق.
۲۷۸. عاملی، جعفر مرتضی؛ *دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام*؛ قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۰.
۲۷۹. عاملی، محسن امین؛ سیره معصومان، ترجمه علی حجتی کرمانی؛ چ ۲، تهران، سروش، ۱۳۷۶.
۲۸۰. عبد الحسین شبستری؛ الفائق فی رواه اصحاب الامام الصادق علیه السلام؛ قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۸.
۲۸۱. عرفان‌منش، جلیل؛ *جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از مدینه تا مرو*؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۲.

۲۸۲. عرفان‌منش، جلیل؛ ***چلچراغ شیراز***؛ مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۸۶.

۲۸۳. عسقلانی، ابن‌حجر احمدبن‌علی (م ۸۵۲)؛ ***الإصابة فی تمییز الصحابة***؛ به تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض؛ ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.

۲۸۴. عسقلانی، ابن‌حجر احمدبن‌علی؛ ***تهذیب التهذیب***؛ به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۲۸۵. عسکری، سیدمرتضی؛ ***نقش ائمه در احیای دین***؛ تهران: مؤسسه اهل البیت و بنیاد بعثت، ۱۳۶۱.

۲۸۶. عصفری، خلیفه بن‌خیاط؛ تاریخ خلیفه؛ ج ۴، مصر: وزاره الثقافه و السیاحه و الارشاد القومی، ۱۹۶۷م.

۲۸۷. عطار نیشابوری؛ تذکره الاولیاء؛ به کوشش آرام، تهران، گنجینه، ۱۳۸۷.

۲۸۸. عطاردی، عزیز الله؛ ***مسند الإمام الباقر***؛ تهران: عطارد، ۱۳۸۱.

۲۸۹. عطاردی عزیز الله؛ ***مسند الإمام الجواد***؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۱۰ق.

۲۹۰. عطاردی عزیز الله؛ مسند الإمام الرضا؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ق.

۲۹۱. عطاردی عزیز الله؛ ***مسند الإمام الشهید***؛ تهران: عطارد، ۱۳۷۶.

۲۹۲. عطاردی عزیز الله؛ ***مسند الإمام الصادق***؛ تهران: عطارد، ۱۳۸۴ش.

۲۹۳. عطاردی عزیز الله؛ ***مسند الإمام العسکری***؛ بیروت: دار الصفوة، ۱۴۱۳ق.

۲۹۴. عطاردی عزیز الله؛ ***مسند الإمام الکاظم***؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۹ق.

۲۹۵. عطاردی عزیز الله؛ ***مسند الإمام المجتبی***؛ تهران: عطارد، تهران، [بی‌تا].

۲۹۶. عطاردی عزیز الله؛ ***مسند الإمام الهادی***؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۱۰ق.

۲۹۷. عطاردی، عزیز الله؛ اخبار و آثار حضرت امام رضا علیه السلام، تهران، کتابخانه صدر، ۱۳۹۷.

۲۹۸. عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم؛ *طبقات مفسران شیعه*؛ قم: نوید اسلام، ۱۳۷۱.
۲۹۹. عقیلی، محمد بن عمرو؛ الضعفاء الکبیر؛ بیروت، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۲.
۳۰۰. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر قمی؛ به کوشش موسوی جزایری، لبنان، دار السرور، ۱۴۱۱.
۳۰۱. علی یزدی حائری؛ الزام الناصب، بیروت؛ مؤسسه الاعلمی، بی تا.
۳۰۲. علی، امیر؛ *تاریخ عرب و اسلام*؛ ترجمه فخر داعی گیلان؛ تهران: گنجینه، ۱۴۰۱ق.
۳۰۳. عمر، فاروق؛ *النظم الاسلامیه*؛ بغداد: منشورات دار الحکمه، ۱۹۸۷.
۳۰۴. عمید، حسن؛ *فرهنگ عمید*؛ چ۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵ش.
۳۰۵. عیاشی، محمدبن‌مسعود؛ *تفسیر العیاشی*؛ به کوشش رسولی محلاتی؛ تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه، [بی تا].
۳۰۶. فاضل، جواد؛ *معصوم دوم امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی طالب*؛ تهران؛ انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علمی، [بی تا].
۳۰۷. فخر رازی، محمد بن عمر؛ الشجره المبارکه فی انساب الطالبیه؛ تحقیق مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹.
۳۰۸. فخر رازی، محمدبن‌عمر (م ۶۰۶ق)؛ *التفسیر الکبیر*؛ چ ۴، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۳۰۹. فرات کوفی، ابوالقاسم؛ تفسیر فرات کوفی؛ به کوشش محمد کاظم، چ ۲، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.
۳۱۰. فراهیدی، خلیل ؛ العین، به کوشش مخزومی و السامرائی، دار الهجره، ۱۴۰۹.
۳۱۱. فرای، ر.ن. (گردآورنده)؛ تاریخ ایران از ظهور اسلام تا آمدن سلجوقیان؛ ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۳۱۲. فرای، ریچارد؛ *عصر زرین فرهنگ ایران*؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا، چ ۴، تهران: سروش، ۱۳۵۸.

۳۱۳. فرای، ریچارد؛ *میراث باستانی ایران*؛ ترجمه مسعود رجب‌نیا؛ چ ۴، تهران: علمی، ۱۳۷۳.

۳۱۴. فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه؛ به تصحیح ژول مل؛ چ ۳، تهران، انتشارت سخن؛ ۱۳۷۱.

۳۱۵. فره وشی، بهرام؛ *ایرانویج*؛ تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.

۳۱۶. فریشلر، کورت؛ *امام حسین و ایران*؛ ترجمه ذبیح‌الله منصوری؛ چ ۱۵، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۸۰.

۳۱۷. فصیحی، احمد بن جلال؛ مجمل فصیحی؛ تصحیح محمود فرخ، تهران، کتابفروشی باستان، بی تا.

۳۱۸. فضل‌الله، محمد جواد؛ *تحلیلی از زندگانی امام رضا* علیه‌السلام؛ ترجمه سیدمحمدصادق عارف؛ چ ۸، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳.

۳۱۹. فقیهی، علی‌اصغر؛ *تاریخ مذهبی قم*: اسماعیلیان، [بی تا].

۳۲۰. فیروزآبادی، محمدبن‌یعقوب (م ۸۱۷ق)؛ *بصائر ذوی التمیز فی لطائف الکتاب العزیز*؛ بیروت: مکتبه العلمیه، [بی تا].

۳۲۱. فیض کاشانی، ملا محسن؛ *تفسیر الصافی*؛ به کوشش حسین علمی؛ چ ۲، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۴۰۲ق.

۳۲۲. فیومی، احمد بن محمد؛ مصباح المنیر؛ قم، دارالهجره، ۱۴۰۵.

۳۲۳. قاسم‌بن‌سلام، ابوعبید؛ *الاموال*؛ به کوشش محمد خلیل هراس؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۸ق.

۳۲۴. قاضی، سیدعزالدین؛ *الفخری فی أنساب الطالبیین*؛ قم: کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ ق.

۳۲۵. قاضی عیاض؛ *مشارق الانوار*: بی نا، المکتبة العتیقه و دارالتراث، بی تا.

۳۲۶. قاضی نور الله شوشتری؛ *احقاق الحق و ازهاق الباطل*؛ قم؛ مکتبه آیه الله مرعشی؛ ۱۴۰۹.
۳۲۷. قاضی نور الله شوشتری؛ *مجالس المؤمنین*، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۶۵.
۳۲۸. قرآن پژوهی خاورشناسان، فصلنامه تخصصی، ش ۴، ۱۳۸۷(ویژه نقد دایره المعارف لیدن).
۳۲۹. قرطبی، ابوعبدالله؛ *الجامع لاحکام القرآن*؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۳۳۰. قریشی، سیدحسن؛ *اصحاب ایرانی ائمه اطهار* ﷺ؛ قم: آشیانه مهر، ۱۳۸۶.
۳۳۱. قزوینی، زکریابن‌محمد؛ *آثار البلاد و اخبار العباد*؛ تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳.
۳۳۲. قزوینی، محمدبن‌حسن (م ۱۰۹۶ ق)؛ *ضیافه الاخوان*؛ به تحقیق سیداحمد حسینی؛ قم: مطبعة العلمیة، ۱۳۹۷ ق.
۳۳۳. قزوینی رازی، عبد الجلیل؛ *کتاب النقض*؛ تصحیح سید جلال الدین حسینی ارموی، تهران، چاپخانه سپهر، ۱۳۳۱.
۳۳۴. قزوینی، سیدمحمدکاظم؛ *الامام الجواد من المهد الی اللحد*؛ بیروت: مؤسسة البلاغ، ۱۴۰۸ق.
۳۳۵. قلعه جی، محمد رواس؛ *موسوعة فقه إبراهیم النخعی*؛ بیروت، دار النفائس، بی تا.
۳۳۶. قمی، شیخ عباس؛ *منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل*؛ قم: دلیل ما، ۱۳۷۹.
۳۳۷. قمی، حسن‌بن‌محمد؛ *تاریخ قم*؛ تهران: توس، ۱۳۶۱ش.
۳۳۸. قمی، شیخ‌عباس؛ *نفس المهموم*؛ نجف: المکتبة الحیدریة، ۱۴۲۱ق.
۳۳۹. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم؛ *ینابیع المودة*؛ به کوشش علی جمال اشرف، تهران، اسوه، ۱۴۱۶.
۳۴۰. کرستین سن، آرتور؛ *ایران در زمان ساسانیان*؛ ترجمه: رشید یاسمی؛ تهران: ابن‌سینا، ۱۳۵۱.

۳۴۱. کوفی، محمدبن‌سلیمان؛ *مناقب الإمام أمیرالمؤمنین علی‌بن‌أبی طالب*؛ قم: مجمع إحیاء الثقافة الإسلامیة، ۱۴۱۲ق.
۳۴۲. کاظمی شیرازی، محمد حسن؛ *تاریخ جهان اسلام و روابط خارجی آن*؛ شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۷۱.
۳۴۳. کشی، محمدبن‌عمر؛ *(اختیار معرفه الرجال)*؛ مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.
۳۴۴. کلینی، محمدبن‌یعقوب؛ *الکافی*؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
۳۴۵. کوفی، ابن‌اعثم؛ *الفتوح*؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۶ق.
۳۴۶. گردیزی، ابوسعید عبدالحی‌بن‌ضحاک (م ۴۴۳)؛ *تاریخ گردیزی*؛ به تحقیق عبدالحی حبیبی؛ چ ۱، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۳۴۷. گریشمن، رومن؛ *ایران از آغاز تا اسلام*؛ ترجمه محمد معین؛ چ ۵، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۳۴۸. لالانی، آرزینا آر؛ *نخستین اندیشه های شیعی تعالیم امام محمد باقر(ع)*؛ ترجمه فریدون بدره ای، تهران، نشر پژوهش فرزان روز، ۱۳۸۱.
۳۴۹. لسترنج، گی؛ *جغرافیای سرزمین‌های خلافت شرقی*؛ ترجمه محمود عرفان؛ چ ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۳۵۰. مادلونگ، ویلفرد؛ *جانشینی محمد*؛ ترجمه نمائی و همکاران؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۳۵۱. مامقانی، ملا عبد الله؛ *تنقیح المقال*، نجف: مکتبة المرتضویه، ۱۳۵۰ ق.
۳۵۲. ماوردی، ؛ *تفسیر ماوردی*؛ (النکت و العیون): بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
۳۵۳. متقی هندی، علاءالدین علی؛ *کنز العمال*؛ به کوشش شیخ صفوه السقا؛ بیروت: الرساله، ۱۴۱۳ق.
۳۵۴. مجلسی، محمدباقر؛ *بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*؛ تهران: اسلامیة، ۱۳۶۳.

۳۵۵. *مجموعه آثار دومین کنگره جهانی امام رضا* ؑ؛ *مشهد*: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.

۳۵۶. محدث نوری؛ *نجم الثاقب فی احوال الامام الغائب*؛ قم؛ انتشارات مسجد مقدس جمکران؛ ۱۳۸۴.

۳۵۷. محسن الامین ؛ *اعیان الشیعه*؛ به کوشش حسن الامین؛ بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی تا.

۳۵۸. محمد الله اکبری؛ *عباسیان از بعثت خلافت*؛ قم؛ بوستان کتاب؛ ۱۳۸۱.

۳۵۹. محمد بن محمد رضا قمی مشهدی؛ *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*؛ به کوشش حسین درگاهی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱.

۳۶۰. محمد حمید الله؛ *نامه ها و پیمان های سیاسی حضرت محمد و اسناد صدر اسلام*؛

۳۶۱. محمد رضا جلالی؛ جهاد الامام السجاد؛ قم؛ مؤسسه فرهنگی دار الحدیث،

۳۶۲. محمد مهدی ملایری؛ *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*؛ توس؛ ۱۳۷۹.

۳۶۳. محمدی اشتهاردی، محمد؛ *رابطه ایرانیان با اسلام و تشیع*؛ برهان، ۱۳۷۷.

۳۶۴. محمودی، محمد باقر؛ *نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه*؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۷ق.

۳۶۵. محیط طباطبایی، محمد؛ *تطور حکومت در ایران بعد از اسلام*؛ تهران: بعثت، ۱۳۶۷.

۳۶۶. مدرسی طباطبایی، سیدحسین؛ *میراث مکتوب شیعه*؛ ترجمه سیدعلی قرایی و رسول جعفریان؛ ۱۳۸۳، [بی جا] [بی نا].

۳۶۷. مرتضی سیفی قمی تفرشی؛ سیری کوتاه در جغرافیای تاریخی تفرش ؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.

۳۶۸. مزی، جمال‌الدین؛ *تهذیب الکمال*؛ به کوشش بشار عواد؛ بیروت: الرساله، ۱۴۱۵ق.

۳۶۹. مستوفی قزوینی، حمد الله بن بکر؛ تاریخ گزیده؛ به اهتمام عبد الحسین نوایی، چ ۴، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴.

۳۷۰. مستوفی قزوینی، حمدالله؛ *نزهه القلوب*؛ به کوشش لیسترنج؛ تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

۳۷۱. مستوفی، احمد و عباس زریاب؛ *اطلس تاریخی ایران*؛ زیر نظر سیدحسین نصر؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۰.

۳۷۲. مسعودی، أبوالحسن علی‌بن‌حسین (م ۳۴۵)؛ *التنبیه و الإشراف*؛ تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی؛ القاهرة: دارالصاوی، [بی‌تا] (افست قم: مؤسسة نشر المنابع الثقافة الاسلامیة).

۳۷۳. مسعودی، ابوالحسن علی‌بن‌الحسین (م ۳۴۶ق)؛ *اثبات الوصیه*؛ ج ۱، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۷ق

۳۷۴. مسعودی، ابوالحسن علی‌بن‌حسین؛ *مروج الذهب*؛ چ ۲، قم: دار الهجره، ۱۴۰۹ق.

۳۷۵. مشارق انوار الیقین؛ حافظ رجب بن محمد بن رجب برسی حلّی (م ۸۱۳ق)؛ بیروت: [بی نا]، ۱۳۷۹ ق.

۳۷۶. مصطفوی، حسن؛ *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*؛ چ ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.

۳۷۷. مطهری، مرتضی؛ *سیری در سیره ائمه اطهار* علیهم‌السلام؛ تهران ـ قم: صدرا، ۱۳۸۳.

۳۷۸. مطهری، مرتضی؛ *حماسه حسینی*؛ قم، صدرا، ۱۳۶۵.

۳۷۹. مطهری، مرتضی؛ *خدمات متقابل اسلام و ایران*؛ تهران: قم، صدرا، ۱۳۷۶.

۳۸۰. مطهری، مرتضی؛ *سیری در سیره نبوی*؛ چ ۴، تهران: صدرا، ۱۳۸۳.

۳۸۱. مظفر، محمد حسین؛ *الامام الصادق*؛ چ ۲، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۲۱.

۳۸۲. مظفر، محمد حسین؛ *تاریخ شیعه*؛ ترجمه محمدباقر حجتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.

۳۸۳. مظفر، محمدحسین؛ *میثم تمار*؛ ترجمه محمد محمدی اشتهاردی؛ قم: علامه، بی‌تا.

۳۸۴. معرفت، محمد هادی؛ *التفسیر و المفسرون*؛ قم، التمهید، ۱۳۷۹.

۳۸۵. معروف الحسنی، هاشم؛ *زندگانی دوازده امام* علیهم‌السلام؛ ترجمه محمد مقدس؛ چ ۴، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۲.

۳۸۶. معروف الحسنی، هاشم؛ *سیرة الأئمة الاثنی‌عشر* علیهم‌السلام؛ نجف: المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۲ق.

۳۸۷. معروف الحسنی، هاشم؛ *دراسات فی الحدیث و المحدثین*؛ بیروت، دار التعارف، ۱۳۹۸ق.

۳۸۸. معین نیا، مریم؛ *سیره اداری امام علی* علیه‌السلام؛ تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ش.

۳۸۹. مغنیه، محمدجواد؛ *الشیعه فی المیزان*؛ چاپ چهارم، بیروت، دار التعارف، للمطبوعات، ۱۳۹۹ه.ق.

۳۹۰. مغنیه، محمدجواد؛ *تاریخ بنی‌امیه و بنی‌عباس*؛ ترجمه مصطفی زمانی؛ مشهد: کتابفروشی جعفری، بی تا.

۳۹۱. مفتخری، حسین و حسین زمانی؛ *تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان*؛ چ ۴، تهران: سمت، ۱۳۸۷.

۳۹۲. مفتخری، حسین؛ خوارج در ایران تا پایان قرن سوم هجری؛ تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۷۹.

۳۹۳. مفید، محمدبن‌محمد عکبری؛ *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*؛ قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۳۹۴. مفید، محمدبن‌محمد عکبری؛ *الامالی*؛ به کوشش علی‌اکبر غفاری و استاد ولی؛ چ ۴، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۸ق.

۳۹۵. مفید، محمدبن‌محمد عکبری؛ *المقنعه*؛ چ ۳، قم: نشر اسلامی، ۱۴۱۰ق.
۳۹۶. مقداد، محمود؛ *الموالی و نظام الولاء من الجاهلیه الی اواخر عصر الاموی*؛ دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۸.
۳۹۷. مقدسی، محمدبن‌أحمد؛ *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*؛ چ ۳، قاهره: مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱ق.
۳۹۸. مقدسی، ید الله؛ *بازپژوهشی تاریخ ولادت و شهادت معصومان*؛ پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم: ۱۳۹۲.
۳۹۹. مقدسی، مطهر بن طاهر؛ *البدأ و التاریخ*؛ بیروت دار صادر. بی تا.
۴۰۰. مقریزی، تقی‌الدین أحمدبن‌علی (م ۸۴۵)؛ *إمتاع الأسماع بما للنبی من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع*؛ به تحقیق محمد عبدالحمید النمیسی؛ چ ۱، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۰/۱۹۹۹.
۴۰۱. مقریزی، تقی‌الدین؛ *الخطط*؛ بیروت: مکتبه احیاء العلوم، ۱۹۵۹ق.
۴۰۲. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران؛ *تفسیر نمونه*؛ چ ۱۲، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵.
۴۰۳. ممتحن، حسینعلی؛ *نهضت شعوبیه*؛ چ ۲، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۷۰.
۴۰۴. منتظر القائم، اصغر؛ *تاریخ امامت*؛ قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴.
۴۰۵. منتظرالقائم، اصغر؛ *نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل‌بیت*؛ قم: بوستان کتاب.
۴۰۶. منشی کرمانی، ناصرالدین؛ *نسائم الاسحار من لطائف الاخبار؛ تصحیح محدث ارموی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴.*
۴۰۷. منقری، نصربن‌مزاحم؛ *وقعة صفین*؛ چ ۲، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ق.
۴۰۸. منهاج سراج، عثمان‌بن‌محمد (م بعد ۶۵۸)؛ *طبقات ناصری تاریخ ایران و اسلام*؛ به تحقیق عبدالحی حبیبی؛ چ ۱، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

۴۰۹. المهاجر، جعفر؛ *رجال الاشعریین من المحدثین و اصحاب الائمه*؛ قم، بوستان کتاب بی تا.

۴۱۰. مهاجرانی، عطاء الله؛ *بررسی سیر زندگی و حکمت و حکومت سلمان فارسی*؛ تهران، اطلاعات، بی تا.

۴۱۱. مهدی زیدی، سیدمحسن؛ *سیره اهل‌بیت* ﷺ *در جذب مخالفان*؛ قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی، ۱۳۸۸.

۴۱۲. مهریزی؛ مهدی و علی‌اکبر زمانی‌نژاد؛ *شناخت‌نامه حضرت عبدالعظیم حسنی و شهر ری*؛ قم: دار الحدیث (مجموعه آثار کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم حسنی)، ۱۳۸۲۲.

۴۱۳. مورگان، دیوید؛ *ایران در قرون وسطی*، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۳.

۴۱۴. مؤلف مجهول؛ *أخبار الدولة العباسیة*؛ به تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی؛ بیروت: دارالطلیعة، ۱۳۹۱.

۴۱۵. مؤلف مجهول؛ *تاریخ سیستان*؛ به تصحیح حسن انوشه؛ تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۰.

۴۱۶. مونس، حسین؛ *اطلس تاریخ اسلام*؛ ترجمه آذرتاش آذرنوش؛ تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۵.

۴۱۷. میبدی، ابوالفضل رشیدالدین؛ *کشف الاسرار و عده الابرار*؛ چ ۴، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۱.

۴۱۸. میرلوحی، محمدبن‌محمد؛ *کفایة المهتدی فی معرفة المهدی* ﷺ؛ قم: دار التفسیر، ۱۴۲۶ق.

۴۱۹. ناجی، محمد رضا؛ *طاهریان*؛ تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۸.

۴۲۰. ناشناس، *العیون و الحدائق فی اخبار الحقائق*؛ بغداد، مکتبه المثنی؛ افست چاپ لیدن.

۴۲۱. ناشناس؛ *حدود العالم من المشرق و المغرب*؛ منوچهر ستوده: دانشگاه تهران؛ ۱۳۴۰.

۴۲۲. ناشناس؛ *مجمل التواریخ و القصص*؛ به کوشش ملک الشعرا بهار؛ تهران؛ خاور؛ ۱۳۱۸.

۴۲۳. ناصری داودی ،عبدالحمید؛ *تاریخ تشیع در افغانستان*؛ تهران: انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۶.

۴۲۴. ناصری داودی، عبدالحمید؛ *تشیع در خراسان عهد تیموریان*؛ مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸.

۴۲۵. ناهض عبد الرزاق؛ *مسکوکات و کتابه التاریخ*؛ بغداد؛ دار الشئون الثقافیه العامه؛ ۱۹۸۸.

۴۲۶. نجاشی، احمدبن علی؛ *الرجال*؛ قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.

۴۲۷. نجف، علی؛ *منهاج التحرک عند الامام الهادی* علیه السلام؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۰۴ق.

۴۲۸. نخجوانی، هندوشاه؛ *تجارب السلف*؛ به اهتمام عباس اقبال، چ ۳، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۴.

۴۲۹. نرشخی، أبوبکر محمدبن جعفر (م ۳۴۸)؛ *تاریخ بخارا*؛ ترجمه أبونصر أحمدبن محمدبن نصر القباوی، به تلخیص محمدبن زفربن عمر و به تحقیق محمدتقی مدرس رضوی؛ چ ۲، تهران: توس؛ ۱۳۶۳.

۴۳۰. نعمانی، ابن ابی زینب؛ *الغیبه للنعمانی*؛ تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.

۴۳۱. نوبختی، حسن بن موسی؛ *فرق الشیعه*؛ نجف: مکتبه مرتضویه، ۱۳۵۵.

۴۳۲. نوری، میرزا حسین؛ *مستدرک الوسائل*؛ به کوشش مؤسسه آل البیت، ج ۲، بیروت، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸.

۴۳۳. نولدکه، تئودور؛ *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*؛ ترجمه عباس زریاب خویی؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳.

۴۳۴. نویری، احمدبن‌عبدالوهاب؛ *نهایه الارب فی فنون الادب*؛ چ ۱، قاهره: وزاره الثقافه و الارشاد القومی، ۱۴۱۲ق.

۴۳۵. نیشابوری، محمدبن‌فتال؛ *روضه الواعظین*؛ قم: دلیل ما، ۱۴۲۳ق.

۴۳۶. نیشابوری، مسلم‌بن‌حجاج (م ۲۶۱ق)؛ *صحیح مسلم*؛ به کوشش محمد سالم هاشم؛ چ ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.

۴۳۷. نیلی، علی‌بن‌عبدالکریم؛ *منتخب الأنوار المضیئة*؛ قم: مؤسسة الإمام الهادی، ۱۴۲۰.

۴۳۸. نیلی، علی بن عبد الکریم؛ *سرور اهل الایمان*؛ قم، دلیل ما، ۱۴۲۶ ق.

۴۳۹. هیثمی، علی بن ابی بکر؛ *مجمع الزوائد*؛ به کوشش العراقی و ابن حجر، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۲.

۴۴۰. واحدی نیشابوری، علی‌بن‌احمد؛ *اسباب النزول*؛ به کوشش ایمن صالح شعبان؛ قاهره: دار الحدیث، [بی‌تا].

۴۴۱. واقدی، محمد بن عمر؛ *المغازی*؛ به کوشش جونس، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۴.

۴۴۲. واقدی، محمدبن‌عمر؛ *فتوح الشام*؛ دارالجیل، [بی‌تا].

۴۴۳. الویری، محسن؛ *مروری بر جغرافیای آوه مهد تشیع ایران*؛ تهران، امید دانش، بی تا.

۴۴۴. یعقوبی، احمدبن ابی‌یعقوب (م ۲۸۴ق)؛ *تاریخ یعقوبی*؛ چ ۶، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۵.

۴۴۵. یعقوبی، احمدبن‌ابی‌یعقوب؛ *البلدان*؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.

۴۴۶. یوسفی غروی؛ *تاریخ تحقیقی اسلام*؛ ترجمه حسین‌علی عربی، چ ۴؛ قم، مؤسسه آموزش پژوهشی امام خمینی قدس سره، ۱۳۸۳.

نمایه

ابان‌بن‌سعید ۱۳۷
ابان‌بن‌عیاش ۳۴۷
ابراهیم نصیر کشی ۲۴۹
ابراهیم‌بن‌ابی‌محمد ۳۹۱
ابراهیم‌بن‌اسماعیل ۲۳۱
ابراهیم‌بن‌شیبه ۲۱۵، ۲۲۸
ابراهیم‌بن‌عبده ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۴۱۳
ابراهیم‌بن‌مالک ۵۳
ابرشهر ۴۲، ۳۱۶، ۳۱۷
ابناء ۷۸
ابن‌اثیر ۳۳، ۷۵، ۹۵، ۱۶۲، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۷۴، ۳۹۱
ابن‌بادشاه ۴۲۰
ابن‌بجیر ۱۹۰
ابن‌حجر ۷۶
ابن‌خلدون ۸۴، ۹۵، ۱۲۲، ۳۸۷
ابن‌رومی ۱۱۶
ابن‌زبیر ۱۶۲
ابن‌طباطبا ۱۲۳
ابن‌عباس ۳۸، ۳۹، ۸۵، ۱۴۳، ۱۴۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۱۰، ۳۲۲، ۴۳۰
ابن‌کثیر ۶۳، ۹۵
ابوالأسود ۲۶، ۱۷۴، ۲۷۷، ۲۸۷، ۳۲۲
ابوالحسن مادرانی ۲۲۱، ۴۱۶
ابوالحسین‌بن‌علی ۱۱۶
ابوالفرج اصفهانی ۱۸۹، ۳۱۱، ۳۶۸، ۳۶۹
ابوتراب ۳۳۱
ابوحنیفه ۱۰۱، ۱۹۶، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۴۸، ۳۵۲
ابوحنیفه دینوری ۳۲

ابوخالد هرمز ۷۵
ابوخالدکابلی ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۷
ابوساسان ۳۰۹
ابوسعید خراسانی ۳۵۴، ۳۹۱
ابوسلمه خِلال ۱۶۴، ۱۹۰، ۲۳۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱
ابوسهل نوبختی ۲۰۳، ۲۰۴، ۴۲۳
ابوشاه ۷۶
ابوضمره ۷۴
ابوعبدالله‌بن‌شاذان ۲۴۴
ابوعلی بغدادی ۲۵۰
ابوعمران ۲۷۷
ابوعمره فارسی ۲۷۶
ابوغانم ۲۲۴
ابولؤلؤ ۱۵۶
ابومحمد قزوینی ۱۹۸
ابومسعود بدری ۲۸۵، ۳۲۲
ابومسلم ۱۸۳، ۱۸۶، ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۰
ابومُفلس ۵۳
ابوموسی اشعری ۵۴، ۱۳۳، ۲۰۶، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۲۲
احمدبن‌ابی‌عوف ۲۴۹
احمدبن‌ابی‌روح ۲۲۶
احمدبن‌اسحاق ۱۹۸، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۹
احمدبن‌حاتم ۱۹۸، ۲۲۴
احمدبن‌حارث ۱۹۸، ۲۲۴
احمدبن‌عبیدالله ۱۰۹
احمدبن‌محمدبن‌خالد برقی ۲۲۱
احمدبن‌موسی ۱۲۱
احمدبن‌همدان ۱۹۱
احنف‌بن‌قیس ۵۰
احوص ۲۰۸
آذربایجان ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۶۴، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۹۱، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۴۴
اذرعات ۶۳
اران ۴۱، ۴۷، ۲۳۰
إران ۴۶
اردشیر ۵۴، ۱۸۲، ۲۹۸
اردشیر خره ۱۵۳، ۳۰۹، ۳۱۰
ارمنستان ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۶۴، ۱۳۳، ۱۸۴، ۳۵۲
آریا ۴۷
اِریا ۴۶

أزد ۵۵، ۱۵۱، ۱۶۵، ۲۹۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۷۲
اساوره ۵۴، ۵۵، ۲۸۲، ۳۱۶، ۳۱۷
اسحاق ﷺ ۴۶، ۹۲، ۱۵۹، ۱۶۰
اسحاق‌بن‌یسار ۳۴۲، ۳۵۹
اسحق‌بن‌راهویه ۳۸۴، ۳۹۰
اسفزاری ۲۳۵، ۳۲۱
اسکندر مقدونی ۲۸۸
اسلم‌بن‌عمرو ۳۳۶
اسماعیل‌بن‌عبدالرحمن ۳۴۳
اسماعیلیه ۱۹۱
اسواران ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۲۵۵، ۲۷۵، ۲۸۵
آسورستان ۴۱
آسیا ۴۷، ۴۸
اشعث‌بن‌قیس ۵۲، ۹۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۲۵۵، ۳۰۰، ۳۲۳
اشعریان ۲۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۵۹، ۳۴۱، ۳۵۸، ۴۲۶، ۴۲۸
اشکانی ۴۸
اصطخر ۷۳، ۳۰۸
اصطخربن‌طهمورث ۳۰۸
اصفهان ۷۲، ۹۴، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۴، ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۵، ۳۴۴
افغانستان ۴۲، ۴۴، ۲۳۴، ۲۳۷
آل حمدان ۲۱۵
آل زباره ۲۴۷
آل عبا ۳۶، ۳۹
آلوسی ۶۶
ام(امه) الفارسیه ۷۲
امام باقر ﷺ ۸۹، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۵۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۴۳، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۹
امام جواد ﷺ ۲۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۶، ۳۷۰، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۲۸
امام حسن عسکری ﷺ ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۷۳، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۰،

۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰،
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵،
۲۴۸، ۲۴۹، ۳۹۰، ۴۰۹، ۴۱۰،
۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۷،
۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲
امام حسن ﷺ ۳۳، ۳۶، ۹۳، ۹۴،
۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۷۶، ۲۷۴،
۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۳،
۳۰۷، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱،
۳۳۵، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱،
۴۰۴
امام حسین ﷺ ۱۸، ۳۳، ۳۶، ۴۰، ۷۶،
۸۷، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۶۲،
۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴،
۱۷۶، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۱،
۲۵۷، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۷۹، ۲۹۰،
۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۳۴، ۳۳۵،
۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰،
۳۵۱، ۴۰۳، ۴۲۶، ۴۲۷
امام رضا ﷺ ۱۵، ۲۱، ۲۹، ۳۴، ۱۰۳،
۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸،
۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲،
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۷۷، ۱۷۸،
۱۸۵، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۲،
۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴،
۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳،
۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹،
۳۴۴، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲،
۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷،
۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳،
۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹،
۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶،
۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۲۷
امام سجاد ﷺ ۱۸، ۲۱، ۲۶، ۹۷،
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶،
۱۴۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،
۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶،
۲۱۸، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۹،
۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲،
۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۹۱، ۴۲۸
امام صادق ﷺ ۱۸، ۵۱، ۶۸، ۷۲، ۸۷،
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۴،
۱۲۰، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۷۳، ۱۷۷،
۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۵،
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۹،
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۹،
۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۷،
۲۷۸، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰،

۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵،
۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱،
۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۹۰
امام علی ﷺ در بسیاری از صفحات
امام کاظم ﷺ ۲۱، ۱۰۳، ۱۴۰، ۱۹۱،
۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۴۷، ۳۳۹،
۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵،
۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۹۰
امام مهدی ﷺ ۲۳، ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۱۱،
۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۴۱۶، ۴۱۷،
۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۷
امام هادی ﷺ ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۴،
۱۲۵، ۱۴۴، ۱۷۶، ۲۰۴، ۲۰۷،
۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۰،
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲،
۲۴۵، ۲۴۹، ۳۴۴، ۳۹۰، ۳۹۴،
۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵،
۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰،
۴۱۳، ۴۱۴
ام‌فروه ۳۰۱، ۳۴۹
انبار ۹۰، ۹۲، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵،
۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۳
انبسه ۷۵
انس ۷۳
اهل‌بیت ﷺ در بسیاری از صفحات
آوه ۱۱۹، ۱۹۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۴۰۶،
۴۱۲
ایران در بسیاری از صفحات
ایران ویج ۴۶
ایرانیان در بسیاری از صفحات
ایرج ۴۶
اثیریانه نُجه ۴۶
بابویه ۷۷، ۱۴۵
بادغیس ۴۴
باذام ۷۵، ۷۹
بجیله ۱۶۵، ۲۱۲، ۳۵۲، ۳۵۳
بحرین ۶۱، ۷۰، ۸۱، ۸۲، ۱۳۷، ۱۳۸،
۲۳۴، ۲۶۵، ۲۸۵، ۳۱۲، ۳۱۳،
۳۱۴، ۳۲۵، ۳۹۶
بحریه ۳۰۹
بُدیل‌بن‌ورقاء خزاعی ۲۹۸، ۳۲۵
براءبن‌عازب ۱۳۸
برق رود ۲۰۹
برمکیان ۱۰۳، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸
بُست ۲۳۳، ۳۳۷، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹
بشربن‌بشار ۱۹۸، ۴۰۷
بصره ۴۴، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۹۰، ۹۱، ۹۴،
۱۰۰، ۱۰۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۶۳،

۱۹۸، ۲۲۱، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶،
۲۶۷، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳،
۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۳،
۲۹۹، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰،
۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۳۵،
۳۴۳، ۳۶۲، ۳۹۹
بکربن‌صاحل ۲۲۲
بکیربن‌ماهان ۱۶۴، ۱۹۰
بلاشکان ۴۱
بلخ ۴۲، ۴۴، ۱۴۰، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۶،
۳۱۵، ۳۴۲، ۳۴۴، ۴۱۴، ۴۲۳
بلوچستان ۴۲
بنوتمیم ۵۴، ۵۵
بنی فروخ ۸۴
بنی‌اسد ۷۵، ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۷۸، ۳۳۸،
۳۵۲، ۳۷۱
بنی‌عجل ۳۴۱
بنی‌قریظه ۷۱
بنی‌ناجیه ۲۸۱، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲
بهدال ۳۲۰
بهرسیر ۲۵۴
بوزجان ۲۴۳
بیهق ۱۰۸، ۱۳۹، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷،
۳۸۶، ۳۸۷
پارت ۴۸، ۲۸۸
پارس ۴۱، ۴۸، ۲۳۶
پتیشخوارکر ۴۱
پرتنی ۴۲
پوشنگ ۴۴
پیشاور ۴۲
تاشکند ۴۲، ۳۱۵
ترکستان ۴۴، ۲۳۶
تفرش (طبرس) ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۱۶
تیسفون ۲۶، ۴۲، ۱۲۸، ۲۶۳، ۲۸۸،
۲۹۲، ۳۰۸، ۳۵۳
ثابت‌بن‌قیس ۲۹۱
ثابت‌بن‌هرمز ۳۴۱، ۳۴۷
ثقفی کوفی ۱۵۴، ۲۷۶، ۲۹۲
جابربن‌عبدالله انصاری ۱۳۸
جاثلیق ۱۲۸
جاسم حسین ۲۳۲، ۳۹۷
جبال ۲۰، ۴۱، ۴۵، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵،
۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶،
۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۹۴،
۲۹۹، ۳۲۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۱۲،
۴۲۷، ۴۲۸
جبل ۴۵، ۸۷، ۱۷۱، ۲۰۵، ۲۰۶،
۲۰۷، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹،
۳۰۰، ۳۱۵، ۳۲۳، ۴۰۸، ۴۲۷

جراح‌بن‌عبدالله حکمی ۱۶۳
جرمقاسان ۱۴۸
جریربن‌عبدالله ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۲۳
جزیرةالعرب ۵۷، ۶۱، ۶۴، ۷۷، ۱۱۹
جعده‌بن‌هبیره ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸
جعفر مرتضی ۹۶
جعفربن‌اشعث خزاعی ۱۴۰
جعفربن‌شریف ۱۰۹، ۲۳۱، ۴۱۳
جعفربن‌عبدالغفار ۲۲۷
جعفربن‌متیل ۲۱۷
جعفربن‌محمود ۱۴۰
جفینه ۱۵۶
جوزجانی ۲۳۴، ۲۳۵
چاچ (شاش) ۲۵۰
حارث‌بن‌ابی‌حارث ۲۹۹، ۳۲۳
حارث‌بن‌سریج ۱۶۴
حاکم حسکانی ۴۰
حامدبن‌احمد ۲۴۳
حبیب‌بن‌معلی ۳۴۲، ۳۴۷
حبیش‌بن‌عبدالله ۳۳۴
حجاج‌بن‌یوسف ثقفی ۱۳۸، ۱۴۸، ۱۷۲، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۷۷، ۳۰۸
حجربن‌عدی ۱۳۸، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۳۳
حذیفه‌بن‌محصن ۳۱۱
حذیفه‌بن‌یمان ۹۵، ۹۶، ۱۲۶، ۱۲۹، ۲۷۹، ۳۰۵، ۳۲۲
حربن‌عثمان ۲۲۰، ۳۹۶
حریث‌بن‌جابر ۳۱۹، ۳۲۴
حَسَکه‌بن‌عتاب ۳۲۰
حسن بصری ۹۷، ۱۵۹، ۳۴۳، ۳۴۸
حسن‌بن‌جعفر قزوینی ۴۲۳
حسن‌بن‌خرزاد ۲۴۹
حسن‌بن‌سهل ۳۷۸
حسن‌بن‌عبدالله ۲۲۲
حسن‌بن‌محمد بابای قمی ۴۰۹
حسن‌بن‌هارون ۲۲۶، ۲۲۷
حسین مونس ۴۲
حسین‌بن‌اشکیب ۲۴۹، ۴۱۴
حسین‌بن‌حمدان ۲۱۵
حسین‌بن‌روح ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۴۶، ۲۵۰، ۴۲۱، ۴۲۲
حسین‌بن‌عبدالله ۷۵، ۳۹۸
حسین‌بن‌عبدالله نیسابوری ۲۳۳، ۳۹۸
حسین‌بن‌عبدالله نیشابوری ۳۶۲
حسین‌بن‌علی ۹۶، ۱۹۰

حسین‌بن‌علی حسنی ۳۶۳، ۳۷۱
حسین‌بن‌علی‌بن‌فضال ۳۸۵
حسین‌بن‌علی‌بن‌محمد قمی ۲۵۰
حسین‌بن‌محمد ۲۲۱، ۴۰۸
حضر موت ۸۱
حضرت فاطمه ﷺ ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۷۴، ۸۹، ۱۳۲، ۱۴۶، ۲۳۸، ۴۲۲
حکم‌بن‌علیا ۲۳۴، ۳۹۶
حلوان ۴۳، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۱۵
حمدان‌بن‌اسحاق ۱۹۸، ۴۰۷
حمراء ۵۱، ۵۲، ۹۱، ۹۷، ۱۳۰، ۱۶۵، ۲۰۰، ۳۲۸
حمزه‌بن‌موسی ۲۱۸
خراسان در بسیاری از صفحات
خریت‌بن‌راشد ۱۵۳، ۲۸۱، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۴
خُزاعه ۵۰، ۱۵۰، ۱۶۵، ۳۱۸، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۸۴، ۳۸۵
خسرو ۶۲، ۷۷، ۲۷۰
خسرو انوشیروان ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۳۴۳
خسرو پرویز ۵۱، ۶۲، ۶۴، ۶۹، ۷۶، ۷۷، ۲۷۰
خسرو یمامی ۸۱
خلیدبن‌قره ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۴
خوارزم ۴۴، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۲
خوزستان ۴۱، ۴۰۲
دارابجرد ۳۲۸، ۳۲۹
دامغان ۱۰۸
دعبل خزاعی ۱۱۶، ۱۱۷، ۲۱۲، ۳۸۶
دینور ۱۳۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۱۵، ۳۲۵
ذوقار ۵۱، ۶۹
راشد همدانی ۴۲۳
راوندی ۳۰، ۳۱، ۲۲۰، ۲۳۹، ۳۵۶، ۴۱۴
ربعی‌بن‌کاس ۲۸۵، ۳۲۱، ۳۲۴
ربیع‌بن‌خیثم ۱۴۸، ۲۹۶، ۳۲۳
ربیعه ۸۲، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۶۵
رجاءبن‌ضحّاک ۳۷۵
رسول جعفریان ۲۷
رشید رضا ۶۶
روم ۳۲، ۴۸، ۵۲، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۱۲۸، ۱۸۴، ۳۲۹
ری ۴۳، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۸،

۲۴۷، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹،
۳۱۵، ۳۲۳، ۳۴۴، ۳۹۱، ۳۹۴،
۳۹۶، ۳۹۹، ۴۱۶، ۴۱۹
ریّان‌بن‌صلت ۳۷۷
زادان ۲۷۶، ۲۷۹
زبرقان بدر ۸۱
زحربن‌قیس ۲۹۴، ۲۹۵
زرنج (زرنگ) ۳۲۰
زکریابن‌ادریس ۲۱۲، ۳۵۹
زکریابن‌آدم ۲۱۲، ۳۹۰، ۴۰۰
زنجان ۲۹۴، ۳۱۵
زهری ۳۲۹
زیادبن‌ابیه ۵۰، ۵۴، ۲۸۰، ۲۸۷، ۳۰۶،
۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۵،
۳۳۳، ۳۳۵
زیدبن‌علی ۱۴۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۹۰،
۲۱۸، ۲۳۸، ۳۴۵، ۳۵۰
زیدیه ۱۹، ۱۶۴، ۱۹۰
ساسانی ۱۳، ۱۵، ۲۳، ۴۱، ۴۲، ۴۳،
۴۷، ۴۸، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۹، ۸۳،
۱۲۸، ۱۵۵، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۹۹،
۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷،
۲۹۲
سالم ۷۳، ۷۴
سالم‌بن‌عمرو ۳۳۶
سام‌بن‌نوح ۴۶
سامرا ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۷۸، ۲۰۷،
۲۱۱، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۴۸،
۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۰،
۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۹،
۴۲۳، ۴۲۷
ساوه ۲۱۶، ۲۱۷
سبیعی ۱۳۰
سعدبن‌ابی‌وقاص ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،
۲۸۸
سعدبن‌اسکاف ۲۰۶
سعدبن‌حارث ۳۰۵، ۳۲۳
سعدبن‌طریف ۲۰۶
سعدبن‌عباده ۸۱، ۳۰۴
سعدبن‌عبدالله ۲۱۰
سعدبن‌مسعود ۹۴، ۲۹۱، ۳۲۳
سعیدبن‌عاص ۹۴، ۹۵، ۱۳۳، ۱۵۳،
۲۱۴، ۲۸۳
سعیدبن‌فیروز ۲۷۷
سُغد ۴۲
سلمان فارسی ۲۶، ۲۷، ۵۹، ۶۵، ۶۸،
۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۱۲۵، ۱۲۷،
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵،

۱۴۳، ۱۹۲، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴،
۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۰
سلمه‌بن‌دینار ۳۴۳
سلیمان‌بن‌حفص ۳۹۱، ۴۰۸
سلیمان‌بن‌صرد ۱۹۶، ۳۲۹، ۳۳۵
سلیمان‌بن‌عبدالملک ۱۶۳، ۲۶۶
سمرقند ۲۴۹، ۳۱۵، ۴۱۴
سند ۴۲، ۴۳
سهل‌بن‌حنیف ۱۵۷، ۳۰۷
سهل‌بن‌زیاد ۲۲۰
سیبخت (اسیبخت) ۷۶، ۸۲
سیدحمیری ۱۱۵
سیستان ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۲۳۳،
۲۳۶، ۲۸۵، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۲۱،
۳۲۴، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۵۸، ۳۶۲،
۳۷۲، ۳۷۴، ۳۹۹
شاپور اول ۴۱، ۲۹۲
شاذان‌بن‌قنبر ۱۳۹، ۲۴۷
شاهین ۶۲
شبث‌بن‌ربعی ۱۶۲
شریح‌بن‌مکدر ۳۰۲
شریک‌بن‌شیخ ۱۶۶، ۱۷۲، ۲۴۰،
۳۴۹
ششتمد ۱۰۸
شطیطه ۲۴۳، ۳۶۵
شقران ۷۵
شقیق‌بن‌ابراهیم ۱۴۰
شنسب‌بن‌جرمک ۳۲۱، ۳۲۵
شهر براز ۶۲
شهربانو ۱۷۳، ۳۳۹
شهرستانی ۱۰۱
شوش ۵۴
شوشتر ۵۵، ۱۳۳
صالح‌بن‌کیسان ۳۴۲
صالح‌بن‌محمد ۲۱۱، ۳۹۶، ۴۰۷
صعصعه‌بن‌صوحان ۳۰۹
صغد ۳۱۵
صفویه ۴۶، ۱۵۵، ۳۳۴
صیمره ۳۱۵
ضحاک‌بن‌مزاحم ۳۴۱
طاهربن‌حسین ۳۸۴
طاهربن‌حسین‌بن‌مصعب‌بن‌رُزیق ۳۸۵
طاووس یمانی ۳۳۸، ۳۴۲
طبرستان ۹۴، ۹۵، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۱،
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۷۲،
۱۸۳، ۱۹۱، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۰،
۲۳۱، ۲۴۶، ۳۱۵، ۳۵۳، ۳۵۴،
۳۸۷

طبرسی ۳۰، ۳۱، ۴۰۵
طخارستان ۴۲، ۳۱۵
طراز ۴۳
طلحة‌بن‌احوص ۲۰۸
طوادان ۴۲
طوس ۴۴، ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۳۱۵، ۳۵۳، ۳۷۳، ۳۹۲
عاصم‌بن‌ابی‌النجود ۳۴۳
عباسیان ۱۵، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۴۴، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۸، ۲۶۰، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۲۹، ۴۳۰
عبدالرحمن‌بن‌ابزی ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۵
عبدالرحمن‌بن‌مخنف ۱۷۰
عبدالعظیم ۸۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۲۰، ۳۹۴
عبدالقیس ۸۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۵، ۲۹۱، ۳۵۲
عبدالله‌بن‌اهتم ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۵
عبدالله‌بن‌بدیل ۱۳۶
عبدالله‌بن‌شبیل ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۲۳
عبدالله‌بن‌عامر ۹۴، ۲۸۲، ۳۱۷
عبدالله‌بن‌عبدالقدوس ۲۱۸
عبدالله‌بن‌کیسان ۲۰۷، ۳۴۷
عبدالله‌بن‌محمد داود هاشمی ۴۰۲، ۴۰۴
عبدالله‌بن‌محمد رازی ۲۲۲
عبدشمس‌بن‌عبدمناف ۶۰
عبیدالله‌بن‌حبیب ۲۷۵
عبیدالله‌بن‌عباس ۸۰
عبیدالله‌بن‌عمر ۱۵۶، ۳۱۹
عبیدالله‌بن‌نوفل ۳۲۹
عثمان‌بن‌حنیف ۱۳۷، ۱۵۷، ۲۶۷، ۲۸۵، ۳۲۲
عثمان‌بن‌سعید ۲۲۵، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۲۰
عثمانیه ۱۸۷
عجم ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۶، ۱۸۸، ۲۰۶، ۲۶۸، ۲۷۸، ۳۱۲

عدی‌بن‌حاتم ۱۳۸، ۲۷۱، ۲۹۱، ۲۹۹
عراق در بسیاری از صفحات
عربستان ۴۱، ۵۹، ۲۶۲
عروة‌بن‌زید ۲۱۴
عروه‌بن‌زبیر ۳۸
عطاء‌بن‌جبله ۲۰۷
عطیه ۱۳۸
عکرمه ۳۸، ۳۹
علاء حضرمی ۸۲، ۳۰۶
علی‌بن‌ابراهیم طالقانی ۱۹۸، ۴۰۷
علی‌بن‌ابراهیم قمی ۲۱۰، ۳۷۰
علی‌بن‌ابراهیم مهزیار ۴۲۳
علی‌بن‌احمد ۲۱۳
علی‌بن‌احمد قزوینی ۲۲۵
علی‌بن‌جعفر ۳۷۵، ۴۰۷، ۴۰۸
علی‌بن‌سلیمان ۲۰۵
علی‌بن‌عثمان ۲۲۱
علی‌بن‌عمرو ۲۲۵
علی‌بن‌عیسی ۲۱۵
علی‌بن‌محمد باقر ۲۱۵
علی‌بن‌محمد حفص ۳۵۹
علی‌بن‌محمد رازی ۲۲۲، ۴۲۱
علی‌بن‌محمد سمری ۲۴۶، ۲۵۰
علی‌بن‌محمد قاسانی ۴۰۸
علی‌بن‌محمد کاشانی ۲۲۸
علی‌بن‌محمد کوفی ۱۱۶
علی‌بن‌محمد مدائنی ۹۵
علی‌بن‌محمدبن‌حسن ۴۱۲
علی‌بن‌مهزیار ۲۳۲، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰
علی‌بن‌یقطین ۱۴۰، ۳۵۳، ۳۷۱
عمار یاسر ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۹۲، ۲۱۴، ۲۵۲، ۲۹۰
عمان ۴۲، ۶۱، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴
عِمران‌بن‌فَضل ۳۲۰
عمران‌بن‌میثم ۳۴۲
عمربن‌ابی‌سلمه ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۵
عمربن‌خطاب ۷۴، ۱۴۲، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۸۸
عمربن‌عبدالعزیز ۱۶۳، ۱۸۷، ۳۳۱، ۳۳۲
عمروبن‌سلمه ارحبی ۱۵۲، ۳۰۰
عمروبن‌عثمان ۲۲۱
عمروبن‌مُفرع ۳۱۱، ۳۲۴
عَون‌بن‌جعده ۳۲۰، ۳۲۴
عیسی‌بن‌عبداللّ ۲۱۲، ۳۵۸
عیسی‌بن‌عمر ۲۱۴
عیسی‌بن‌محمد ۳۷۸

غـــور ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۳۴
فـــارس ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۷۶، ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۱۲۲، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۰۷، ۲۳۳، ۲۵۴، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۶۱، ۳۷۲، ۳۸۸، ۴۲۳
فارس‌بن‌باسور ۴۶
فارس‌بن‌حـاتم قزوینـی ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۴۰۸
فتح‌بن‌یزید ۱۷۶، ۱۹۸، ۳۹۱، ۴۰۸
فرات ۴۲، ۱۳۲، ۲۷۶، ۲۹۲
فرخان ۶۲
فردوسی ۴۵
فرزدق ۱۱۶
فُرس ۴۵، ۵۵، ۵۶، ۸۴
فرغانه ۳۱۵
فضال ۳۷۲
فضل‌بن‌سهل ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۸
فضـــل‌بـــن‌شـــاذان ۱۵۱، ۱۹۶، ۲۴۳، ۲۴۵، ۳۸۶، ۴۱۲
فضل‌بن‌عباس ۱۳۸
فیروز دیلمی ۷۹، ۸۰
قاسم‌بن‌ابراهیم ۱۹۱
قاسم‌بن‌حسن ۲۱۲
قاسم‌بن‌علاء ۲۲۹، ۴۲۳
قاسم‌بن‌عوف ۳۴۲
قاضی نعمان ۱۷۳
قتیبة‌بن‌مسلم ۱۴۹، ۱۶۳
قرطبی ۶۹، ۸۵
قرظه‌بن‌کعب ۲۸۴، ۳۰۷، ۳۲۲
قزوین ۱۰۷، ۱۳۸، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۵۴، ۲۷۹، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۱۵، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶
قَصر بلّ ۲۹۲
قم در بسیاری از صفحات
قنبر ۱۳۹، ۱۴۳، ۲۴۶
قومس ۴۳، ۱۰۸، ۲۳۶، ۳۱۵
قیس‌بن‌ابی‌ودیعة ۸۰
قیس‌بن‌سعد ۶۹، ۱۵۷، ۳۲۳
قیس‌بن‌سعدبن‌عبادة انصاری ۳۰۴
قیس‌بن‌وهرز ۸۰
کابل ۴۲، ۲۳۶، ۳۱۸، ۳۴۰
کاشغر ۴۲
کثیر عزه ۱۱۵

کثیربن‌شهاب ۱۸۶، ۲۱۸
کثیربن‌عمرو ۳۴۳
کرج ۳۱۵
کرکره ۷۵
کرمان ۴۲، ۵۹، ۱۷۲، ۱۸۳، ۲۳۳، ۲۶۵، ۲۸۰، ۲۸۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۹۴، ۳۹۵
کلینی ۳۰، ۳۱، ۱۷۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۳، ۳۴۸، ۴۲۳
کمیت‌بن‌زید ۱۱۵
کورت فرشیلر ۱۶۸
کوشان ۴۲
کوفه در بسیاری از صفحات
گرجستان ۴۱، ۴۳، ۴۵
گرگان ۴۱، ۴۴، ۹۴، ۱۰۹، ۱۹۱، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۸، ۳۱۵
گشتاسب ۷۴
لقمان ۷۲
لویی ماسینیون ۱۳۰
ماد ۴۱، ۴۸، ۱۸۲
مادرانی، احمدبن‌علی ۱۹۱
مازندران ۴۱، ۴۳، ۹۵
مالک اشتر ۹۵، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۱۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۶
مالک‌بن‌عامر ۲۰۸
مانی ۲۵۲
ماهان ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۲۵
ماوراءالنهر ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۱۴۰، ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۰
مجوس ۵۷، ۶۲، ۸۲، ۸۳، ۱۸۳، ۲۷۴
محسن‌امین ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۳۹، ۲۰۵
محمد دیباج ۱۲۲
محمدبن‌احمدبن‌ابی‌قتاده ۲۱۳
محمدبن‌احمدبن‌حماد مروزی محمودی ۲۴۸
محمدبن‌احمدبن‌قطان قمی ۴۱۶
محمدبن‌اورمه ۲۱۳
محمدبن‌جعفر ۳۷۵
محمدبن‌جعفر اسدی ۲۰۲، ۲۲۲، ۴۲۱
محمدبن‌جعفر رازی ۲۲۷
محمدبن‌جعفر همدانی ۴۰۷
محمدبن‌حبان ۱۷۷
محمدبن‌حسن صفار قمی ۲۰۹
محمدبن‌حسن صیرفی ۲۵۰
محمدبن‌حنفیه ۵۳، ۱۶۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۴، ۳۴۰، ۳۵۱
محمدبن‌داوود ۲۱۰، ۴۰۶

محمدبن‌سلیمان ۲۲۹، ۳۵۴
محمدبن‌سلیمان‌بن‌حسن ۲۰۵
محمدبن‌شاذان ۴۲۱، ۴۲۳
محمدبن‌صالح ۴۲۰
محمدبن‌طاهر ۲۳۰
محمدبن‌علی عباسی ۱۶۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۳۷، ۲۴۰
محمدجواد مغنیه ۱۲۶
محمدعلی کاشانی ۲۱۵
محمدی اشتهاردی ۲۶
مختار ۲۶، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۵۳، ۹۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۹، ۲۰۸، ۲۹۱، ۳۴۴
مخنف‌بن‌سلیم ۲۹۵، ۲۹۹
مدائن ۲۶، ۴۲، ۷۱، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۲، ۳۲۸، ۳۶۹، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۲۶
مدینه ۱۴، ۲۷، ۵۹، ۶۳، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۹۰، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۹۳، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۲۹
مذحج ۱۴۸، ۱۶۵
مرجانه ۱۶۸
مرداس ۲۲۵
مرعشی ۹۴، ۱۲۲
مرو ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۲۲۴، ۲۳۷، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۱۴، ۴۱۹
مروان‌بن‌حکم ۱۵۳
مزدک ۲۵۲
مزوره ۴۲
مستوفی ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
مسعودی ۵۴، ۵۷، ۷۰، ۱۳۴، ۱۷۱، ۱۹۵، ۳۱۰، ۳۳۱، ۴۱۰

مسلم‌بن‌عبدالله ۲۷۵
مسلم‌بن‌عقیل ۱۶۸، ۱۶۹، ۳۰۳
مصعب‌بن‌زبیر ۵۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۱، ۳۴۴
مصقله‌بن‌هبیره ۱۵۳، ۱۵۴، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۴
مُضر ۱۴۸، ۳۱۲
معاویه‌بن‌عبدالله ۱۷۲
معتز ۱۴۰
معقل ۸۱، ۳۱۰
معقل‌بن‌قیس ۲۸۱، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴
مغیرة‌بن‌شعبه ۱۵۶، ۱۸۶، ۲۹۱، ۳۳۳
مقاتل‌بن‌سلیمان ۳۸، ۳۴۷
مقدسی ۴۳، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۴۵، ۳۱۵
مکران ۴۲
مکه ۵۳، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۲، ۷۶، ۱۷۶، ۱۹۵، ۲۱۶، ۲۵۱، ۲۶۷، ۳۱۱، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۶۲، ۴۰۸
منجم ۲۷۷
منذربن‌جارود ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۴
منذربن‌ساوی ۸۲
منصور عباسی ۱۰۰، ۱۴۰، ۲۰۲، ۲۴۲، ۳۵۷، ۳۶۹
منصوربن‌عباس ۲۲۲
مهادبن‌فروخ ۷۱
مهتدی ۱۴۰
مهدی عباسی ۷۵، ۳۶۳
مهران ۷۵، ۳۹۱
موالی ۹۰
موسی‌بن‌ابراهیم ۱۰۳، ۳۷۱
موسی‌بن‌عبدالله ۱۴۹، ۲۱۲، ۳۴۷
موسی‌بن‌عطیه ۲۳۸
میبدی ۶۶
میثم تمار ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۷۸، ۲۸۰
میمون ۷۵
ناصر کبیر ۲۳۰، ۲۳۱
نجاشی ۳۱، ۱۲۵، ۲۲۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۹۸
نرسا ۲۷۰، ۳۱۹
نصربن‌صباح ۲۴۶
نعمان‌بن‌عجلان ۳۱۴
نهاوند ۴۹، ۹۳، ۱۳۳، ۱۹۹، ۲۶۱، ۲۹۸، ۳۱۵، ۳۲۵
نوبختیان ۲۰۲، ۲۰۵
نوفل‌بن‌عبد مناف ۶۰
هاشم‌بن‌عتبه ۱۳۸، ۲۸۳
هاشمیه ۱۰۰، ۱۰۱

هجر ۸۲
هخامنشی ۴۸
هدیت ۴۱
هرات ۴۲، ۴۴، ۲۳۷
هرمز ۷۵، ۲۷۰
هشام‌بن‌عبدالملک ۹۹، ۱۷۶، ۳۲۹، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۰
همام ۸۱، ۲۹۶، ۴۲۱
همدان ۱۱۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۶۵، ۱۸۳، ۲۰۶، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۵۴، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۱۵، ۳۲۰، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۲۸
هَمدان (قبیله) ۱۴۸، ۱۶۳، ۳۵۹
هند ۴۲، ۴۷، ۲۳۶
هیثم‌بن‌عدی ۲۶۹
واحدی نیشابوری ۳۹
وَبَربن‌کیسَن ۸۱
وثاب ۲۱۴
وردان ۷۵، ۳۴۰
وشاء ۱۰۲، ۳۵۲
ولیدبن‌عبدالملک ۳۳۹
ولیدبن‌عقبه ۱۵۳، ۳۰۵
وهب‌بن‌منبه ۸۱
یافث‌بن‌نوح ۴۶
یاقوت حموی ۴۲، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۴۶، ۳۳۲، ۳۳۳
یثرب ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۷، ۸۰
یحیی‌بن‌ام طویل ۳۴۰
یحیی‌بن‌خالد ۲۱۸، ۳۶۷، ۳۶۸
یحیی‌بن‌زید ۱۱۹، ۱۴۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۶، ۲۳۸
یحیی‌بن‌عبدالله ۱۱۸، ۳۷۰
یحیی‌بن‌عبدالله علوی ۳۶۹
یحیی‌بن‌یعمر ۳۴۳
یزدگرد سوم ۴۳، ۴۸، ۵۴، ۱۷۵، ۲۶۷، ۳۱۹
یزیدبن‌حجیّه ۲۹۷، ۳۲۴
یزیدبن‌قیس ۲۹۹، ۳۰۰
یزیدبن‌قیس ارحبی ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۲۳
یعقوبی ۳۳، ۴۴، ۹۱، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۶۱، ۲۷۱، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۸۴
یوسف‌بن‌عمر ۲۰۹، ۳۵۰
یونس‌بن‌عبدالرحمن ۲۴۳، ۴۰۰

The Occassions of Ahl-Albaiṭ(a.s) With the Iranians

By

Sayyīd Maḥmūd Sāmānī

Research Centre for History and Ahl-Albait's Tradition

Academy of Islamic Sciences and Culture

www.pub.isca.ac.ir E-mail:nashr@isca.ac.ir

Iran,Qom

P.O.Box 37185/3858 Tel +98 25 37832833 Fax +98 25 37832834

گسترش مذهب تشیع در ایران و چگونگی گرایش ایرانیان به خاندان پیامبرﷺ از مسائل مهمی است که همواره ذهن پژوهشگران را به خود معطوف داشته و از جانب مخالفان هم شبهاتی در این‌باره مطرح شده است.

گزارش‌های تاریخی بیانگر آن است که ایرانیان پس پذیرش اسلام، در پی آشنایی با اهل‌بیت علیهم‌السلام، تعالیم اصیل اسلامی را از سرچشمه اصلی گرفتند و با گرایش به آنان مذهب تشیع را پذیرفتند. کتاب حاضر با عنوان *مناسبات اهل‌بیت علیهم‌السلام با ایرانیان* می‌کوشد این مهم را در عصر حضور ائمه علیهم‌السلام بررسی و تبیین نماید.

9 786001 951589

نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی